٧٩

سخنان حسین بن علی (ع)

از مدینه تا کربلا

محمد صادق نجمی

دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

نوبت چاپ : سوم

تیراژ : ۱۰۰۰

تاریخ انتشار : بهار ۷۳

قیمت ۳۸۰ تومان

۷۹

سخنان حسین بن علی (ع)

از مدینه تا کربلا

محمد صادق نجمی

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم

سخنان حسین بن علی علیه السّلام

از

مدینه تا کربلا

■ مؤلف: محمّد صادق نجمی □
■ موضوع: تاریخ □
■ نوبت چاپ: □
■ محل چاپ: چاپخانهٔ دفتر انتشارات اسلامی □
■ تعداد مجلدات: ۱ جلد □
■ تعداد صفحات: ۳۶۰ □
■ تاریخ انتشار: □
■ تیراژ: ۱۰۰۰ □

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته بجامعه مدرّسین حوزه علمیه قم

بسمه تعالی

خطابه‌ها و نامه‌های حضرت سیدالشهداء حسین بن علی -علیهما السَّلام- از مدینه تا کربلا یعنی تا عاشورا از منابع غنی تاریخ اسلام و از ذخائر پر برکت امامت می باشد. تجزیه و تحلیل این کلمات برای هر فرد مسلمان بلکه جوامع بشری لازم و مفید است به این دو کلمه از آنحضرت توجّه شود؛ در کنار قبر جدش می گوید

... اَللّهُمَّ إنّی اُحِبُّ الْمعْرُوفَ وَ اُنکِرُ الْمُنکَرَ وَاسْئَلُكَ یا ذَاالْجلالِ وَالإکْرام بِحَقِّ الْقبْرِ وَمَنْ فیه اِلّا اخْتَرْتَ لی ما هولَك رضًی وَلِرسُولكَ رِضًی(۱)

و در کنار قتلگاه عاشوار اعلان می کند:

اِنْ لَمْ یکُنْ لَکُمْ دینٌ فکونوا اَحْراراً فی دُنیاکُمْ(۲).

مؤلف محترم این کتاب در سالهای پیروزی انقلاب اسلامی کلمات و سخنان آسمانی آن حضرت را در این کتاب جمع آوری نموده و به وسیلهٔ این دفتر منتشر شد و بحمدالله مورد استقبال فراوان قرار گرفت. و اکنون کتاب مذکور با تجدید نظر و اصلاحات جزیی و اضافات فراوان بضمیمه متن خطبه سیّد مظلومان ابی عبدالله الحسین -علیه السَّلام- در سرزمین مقدّس «منی» با شرح و توضیح آن تقدیم علاقه‌مندان به معارف اسلامی می نماید.

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته بجامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیهٔ قم

۱- مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۸۶.

۲- مقتل خوارزمی، ج۲، ص۳۳.

«قَدْ کانَ لَکُمْ آیَةٌ فی فِئَتَیْنِ الْتَقَتافِئَةٌ تُقاتِلُ فی سَبیلِ اللهِ وَاُخْری کافِرَةٌ.

در دو گروهی که باهم رو برو شدند عبرتی است برای شما که یک گروه در راه خدا وگروه دیگری در راه کفر نبرد میکرد.

«قرآن مجید»

«وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَةِ وَحَیْرَةِ الضَّلالَةِ.

او (حسین) خون خودرا در راه تو نثار کرد تا بندگان ترا از جهالت وحیرت ضلالت نجات بخشد.

فرازی از زیارت اربعین

اهداء:

به پیشگاه مقدس سرور وسالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام)

به شهدائیکه خون خود را به حمایت از فرزندان فاطمهٔ زهراء (علیها السلام) و درهم کوبیدن سلطهٔ یزیدبن معاویه نثار نمودند

به شهداء وگلگون کفنان انقلاب اسلامی ایران که در احیاء اسلام و حمایت از قرآن و درهم کوبیدن سلطهٔ استعمارگران ویزیدیهای زمان بخاک وخون غلطیدند.

مقدمهٔ چاپ سوم

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُللهِ رَبِّ الْعٰالَمینَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلامُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذینَ اَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهیراً.

یکی از برکات وابعاد مهم انقلاب با عظمت وشکوهمند اسلامی، انقلاب فرهنگی آنست که موجب تحول و دگرگونی عمیق فکری گردیده و جامعه اسلامی بویژه جوانان را در مسیر مطالعه کتابهای مذهبی قرارداده و به تفکر وتعمق در موضوعات ومطالب دینی سوق داده است.

آری در دوران قبل از انقلاب بیشترین افرادی که با مطالعه سروکار داشتند توجهشان به کتابها ومجلات آن چنانی بود ومطالعه کتابهای مذهبی به قشرروحانی اختصاص داشت، ولی امروز باوجود گرفتاریها و عدم فراغت کافی برای مطالعه و درگیری با مسأله جنگ و کارشکنی های داخلی که حقا فرصتی برای مطالعه درجوانان عزیز باقی نگذاشته است بازهم به برکت انقلاب اسلامی کتابهای مذهبی از توجه ورواج کامل برخوردار بوده و در تیراژ خیلی بالا منتشر میگردد.

ومی توان به عنوان نمونه از کتاب حاضر یاد نمود که درمدت تقریباً یک سال در چهل هزار نسخه چاپ و بلافاصله نسخه های آن نایاب گردیده و اینک در آستانه چاپ سوم قرارگرفته است و اینست یکی از مفاهیم عزت اسلام که ملت مسلمان ایران بوسیلهٔ حکومت اسلامی بدان نائل گردیده است.

وهمین استقبال پرشور موجب ومشوق آن گردید که در این چاپ علاوه برزیبائی حروف و دقت در تصحیح، دو تحول اساسی زیر نیز بوجود بیاید:

۱ـ گذشته از اصلاحات زیادی که درمتن کتاب بعمل آمد، مطالب فراوانی نیز برآن افزوده شد.

۲ـ واژه ها ولغات عربی که حاوی نکتهٔ خاصی بوده و یا مشکل بنظر میرسید برای استفاده همگان توضیح داده شد ومانند دو چاپ گذشته به ترجمه سخنان اکتفا نگردید.

وَاللهُ الْمُوَفِّقُ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ

محمدصادق نجمی

آذرماه ۱۳۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

اکثر نویسندگان وتحلیل گران، حادثهٔ مهم تاریخی عاشورا و قیام مقدس حسین بن علی -(علیه السلام) را از یک ناحیه و از یک بعد خاص مورد تجزیه وتحلیل قرارداده و تنها همان جنبه را انگیزه این قیام دانسته اند وگاهی نیز انگیزه های گوناگونی که در شکل گرفتن این حرکت مؤثر بوده بدون توجه به مراتب اهمیت آنها در هم آمیخته شده ومسائل فرعی با مسائل اصلی مختلط گردیده است وگاهی نیز جنبه های فرعی آنچنان مورد توجه قرارگرفته و پی گیری شده است که انگیزه های اصلی بطور کلی در بوتهٔ فراموشی قرارگرفته است؛ زیرا در این قیام اعجاب انگیز و در این حرکت بزرگ تاریخی گاهی سخن از امتناع بیعت نسبت به یزید به میان آمده است و گاهی امام (علیه السلام) در خطبه های خویش از شیوع فساد وتغییر احکام اسلام شدیداً انتقاد نموده وحلال شدن حرامها وتحریم حلالها را انگیزه قیام خویش معرفی می کند. و درجای دیگر می بینیم مسئله دعوت مردم کوفه از امام (علیه السلام) در جریان است، وانگیزه های دیگر.

خطابه ها وسخنرانیها و جملات کوتاه وهمچنین نامه های متعددی که از حسین بن علی (علیه السلام) در طی سفر خویش از مدینه تا کربلا و تا شهادت آن بزرگوار نقل گردیده است- با توضیحاتی که در این کتاب بر آنها اضافه شده است- می تواند این مسئله را روشن کرده و تا حدی بیانگر اهمیت وارزش هریک از این انگیزه ها باشد.

گذشته از این موضوع مهم وحساس، از راه گفتار وسخن خود حسین بن علی (علیه السلام) است که می توان بیش از هرکتاب ومقاله وبیش از گفتار هر مورخ ونوشتهٔ هر

نویسنده و دانشمند با آن قیافه مصمم وهمت عالی و با آن روح شجاعت وشهامت و با آن شخصیت معنوی وروح عاطفی وانسانی وبالأخره با آن حماسه جاویدان آشنا گردید.

ولی با این اهمیت و ویژگی خاص تا آنجا که بنده اطلاع دارم، این سخنان- که در کتب تاریخ و حدیث بطور متفرق و به مناسبتهای مختلف نقل گردیده است- به طور کامل و به صورت مجموعه ای مستقل گردآوری نشده است و بر همین اساس نگارنده این وظیفه را به عهده گرفت و متن سخنان امام (علیه السلام) را از آغاز حرکت از مدینه تا هنگام شهادت به ترتیبی که به مناسبتهای مختلف ایراد فرموده است از منابع ومدارک مختلف گردآوری نموده و به صورت مجموعه ای در اختیار علاقه مندان گذاشت. وبرای این که این سخنان مورد استفاده عموم قرار بگیرد و بیانگر انگیزهٔ قیام حسین بن علی (علیه السلام) گردد علاوه بر ترجمه، توضیحات لازم ونتیجه گیریهایی نیز در پاره ای موارد برآنها اضافه گردید ولی در اینجا تذکر چند نکته لازم وضروری است:

۱- همان گونه که از نام کتاب پیداست، منظور از سخنان حسین بن علی (علیه السلام) تنها آن قسمت از سخنانی است که در مسیر آن حضرت از مدینه تا کربلا نقل گردیده است واما سخنان ارزنده، مواعظ، ونصایح پرارج، اشعارجاودانه واحادیث فراوان و نغزی که در طول زندگی امام (علیه السلام) از آن بزرگوار در کتب تاریخ وحدیث نقل گردیده است به مجموعه ویا مجموعه های مستقل دیگری نیازمند است. وامید است -ان شاءالله- درآیندهٔ نزدیک تحت عنوان «مواعظ وسخنان حسین بن علی(علیه السلام)» در اختیار علاقه مندان قرار بگیرد.

۲- در مورد سخنان امام (علیه السلام) از مدینه تا شهادت نیز ما مدعی نیستیم که همه سخنان آن حضرت در این مجموعه گردآوری شده است، زیرا با تلاش فراوانی که در گردآوری این سخنان از مدارک ومنابع موثق به عمل آمده است ممکن است سخنی در مجموعه ای نقل شده باشد که ما به آن مجموعه دسترسی نداشته ایم ویا به علل دیگر مانند عدم دسترسی به مدرک مورد اعتماد از نقل آن در این مجموعه خودداری ورزیده ایم ولذا اگر این کتاب را به جای «سخنان»، «نخبه ای از سخنان حسین بن علی (علیه السلام)» بنامیم به واقعیت نزدیکتر است.

۳- ومنظور از سخنان حسین بن علی (علیه السلام) که در این مجموعه جمع آوری شده

است تنها متن سخنان آن حضرت می باشد و اما مطالب زیادی که به صورت نقل به معنا در طول سفر عراق از امام (علیه السلام) نقل گردیده است از موضوع این کتاب خارج است.

در خاتمه باید به این نکته نیز توجه نمود که در پرتو این سخنان نورانی مطالب فراوان تاریخی، علمی وکلامی که آشنایی با آنها برای هر فرد مسلمان متعهد لازم است منعکس گردیده است.

امید است این کتاب پای ملخی باشد به پیشگاه مقدس سلیمان کربلا حضرت اباعبدالله الحسین روحی وارواح العالمین له الفداء- وذخیره‌ای برای روزی که «لَایَنْفَعُ مالٌ وَلَابَنُونَ اِلّا مَنْ اتی اللهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ».

قم- محمدصادق نجمی

۶۰/۲/۵ مطابق با ۲۰/ ج۲ /۱۴۰۱

سالروز ولادت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (علیها السلام)

بخش اول

از مدینه تا مکه

خطاب به استاندار مدینه

أَيُّهَا الأمیرُ إِنّا أَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ وَمَهْبَطُ الرَّحْمَةِ بِنا فَتَحَ اللهُ وَبِنا يَخْتِمُ. وَيَزيدُ رَجُلٌ شارِبُ الْخَمْرِ وَقاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ وَمِثْلِي لايُبايِعُ مِثْلَهُ وَلٰكِنْ نُصْبِحُ وَتُصْبِحُونَ! وَنَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ أَيُّنا أَحَقُّ بِالْخِلافَةِ وَالْبَيْعَةِ (۱)

ترجمه وتوضیح لغات

مُخْتَلَف- به فتح لام: محل آمد وشد. مَهْبَط: محل نزول. نفس محترمة: هر انسانی که ریختن خونش حرام باشد. نُصْبِحُ وَتُصْبِحُونَ، از: أَصْبَحَ: به معنای صبح کردن، کنایه است از آینده. نَنْظُرُ، از: نَظَرَ: به معنای انتظار و تدبر در امر.

سخنان یا فضائل حسین بن علی (علیه السلام)

قبل از توضیح سخن امام (علیه السلام) لازم است این نکته را یادآوری نماییم که معمولاً هرکتابی که به عنوان تاریخ زندگی وشهادت حسین بن علی (علیه السلام) ودر رابطه با شخصیت آن بزرگوار نگاشته می شود، صفحات اول آن به فضائل وموقعیت معنوی ومذهبی واجتماعی آن حضرت. وبه احادیث وروایاتی که در توصیف وتجلیل وی نقل گردیده

۱- طبری، ج۷، ص۲۱۶-۲۱۸؛ ابن اثیر، ج۳، ص۲۶۳ و۲٦٤؛ ارشاد مفید، ص۲۰۰؛ مثیرالاحزان، ص۱۰؛ مقتل خوارزمی، ص۱۸۲؛ لهوف، ص۱۹.

است، اختصاص می یابد. ولی مادراین کتاب از این روش چشم پوشی کرده و از اول به اصل موضوع وسخنان آن حضرت وارد می شویم، و در این کتاب خودرا به آن سبک متعارف نیازمند نمی بینیم، زیرا نه تنها شروع کتاب با یکی از بارزترین فضائل آن حضرت «اِنّا اَهلُ بَیتِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسالَة» وختم آن نیز بایکی از زیباترین مناجات آن عزیزاعزیزان «اَللّهُمَّ مُتَعالِیَ المَکانِ عَظیمِ الجَبَرُوتِ» می باشد. بلکه هر برگی از این کتاب که حاوی سخنی از سخنان آن حضرت است از نظر اهل دل دفتری است از فضیلت و هر صفحه ای از آن از نظر اهل فضل ودانش کتابی است ازبیان شخصیت وعظمت او.

پس اگرما این کتاب را به جای سخنان حسین بن علی (علیه السلام) «فضائل حسین بن علی (علیه السلام)» به نامیم سخنی بگزاف نگفته ایم.

ترجمه وتوضیح

با مرگ معاویه در نیمهٔ ماه رجب سال ۶۰ هجری یزید پسروی به خلافت رسید وبلافاصله طی نامه هایی که به استانداران وفرمانداران در نقاط مختلف نوشت مرگ معاویه وجانشینی خویش را که از دوران پدرش پیش بینی و از مردم برای او بیعت گرفته شده بود (۱) به اطلاع آنان رسانید و در ضمن ابقاء هریک ازآنان در پست خویش، دستور گرفتن بیعت مجدد از مردم را به آنها صادر نمود ونامه ای نیز به ولید بن عتبه که از طرف معاویه مقام استانداری مدینه را در اختیار داشت به همان مضمون نوشت، ولی درنامه کوچک دیگری نیز که به همراه همان نامه به وی ارسال داشت در بیعت گرفتن ازسه شخصیت معروف که در دوران معاویه حاضر به بیعت با یزید نشده بودند، تأکید نمود که «خُذِالحُسَینَ وَعَبْدَاللهِ بْنَ عُمَر وَعَبْدَاللهِ بن زُبَیْر اَخذاً شَدیداً لَیْسَتْ فیهِ رُخْصَةٌ حَتّی یُبایِعُوا وَالسَّلامُ»: در بیعت گرفتن از حسین وعبدالله بن عمر وعبدالله بن زبیر شدت عمل به خرج بده و در این رابطه هیچ رخصت وفرصتی به آنان مده.

ولید بن عتبه با رسیدن نامه در اول شب، مروان بن حکم استاندار سابق معاویه را خواست و باوی درباره نامه وفرمان یزید مشاوره نمود و او پیشنهاد کرد که هرچه زودتر این

۱- جریان بیعت گرفتن برای یزید که به وسیله معاویه انجام گرفت و ازبزرگترین جنایات تاریخ اسلام است، در جلد ۱۰ کتاب پر ارج «الغدیر» مشروحاً آمده است.

چند نفر را به مجلس خود دعوت کن و تاخیر مرگ معاویه در شهر منتشر نشده است از آنان برای یزید بیعت بگیر.

ولید در همین ساعت مأمور فرستاد تا این عده را برای طرح یک موضوع مهم وحساس به پیش خود دعوت نماید.

هنگامی که پیک ولید پیغام او را به امام (علیه السلام) وابن زبیر ابلاغ نمود آن دو باهم در مسجد پیامبر نشسته وبه گفتگو مشغول بودند. ابن زبیر از این دعوت بی موقع وشبانه به هراس افتاد ولی امام قبل از ملاقات با ولید موضوع را به ابن زبیر توضیح داد و چنین فرمود: «اَریٰ اَنَّ طاغِیَتَهُمْ قَدْ هَلَکَ»: من فکر می کنم، طاغوت بنی امیّه (معاویة بن ابی سفیان) به هلاکت رسیده و منظور از این دعوت، بیعت گرفتن برای پسر او است.

و بنابر نقل کتاب «مثیرالاحزان» امام (علیه السلام) در تأیید نظریهٔ خویش اضافه نمود: زیرا من در خواب دیدم که شعله های آتش از خانه معاویه بلند است ومنبرش سرنگون گردیده است.

آنگاه امام (علیه السلام) به سی تن از یاران ونزدیکترین افراد خاندانش دستور داد که خودرا مسلح کرده وبه همراه آن حضرت حرکت نمایند و در بیرون مجلس آماده باشند که در صورت لزوم از آن حضرت دفاع کنند.

وهمان طورکه امام (علیه السلام) پیش بینی می فرمود: ولید درضمن این که مرگ معاویه را به اطلاع آن حضرت رسانید، موضوع بیعت یزید را مطرح نمود.

امام در پاسخ وی فرمود: شخصیتی مانند من نباید مخفیانه بیعت کند و تو نیز نباید به چنین بیعتی راضی باشی، وچون همه مردم مدینه را برای تجدید بیعت دعوت می کنی ما نیز در صورت تصمیم در آن مجلس و به همراه وهماهنگ با سایرمسلمانان بیعت می کنیم. یعنی این بیعت نه برای رضای خدا بلکه برای جلب توجه مردم است که در صورت وقوع باید علنی باشد نه مخفیانه.

ولید گفتار امام را پذیرفت و در بیعت گرفتن در آن موقع شب اصراری از خود نشان نداد.

امام (علیه السلام) چون خواست از مجلس خارج گردد، مروان بن حکم نیز که در آن مجلس حضور داشت، با ایماء واشاره این نکته را به ولید تفهیم نمود که اگر نتوانی در این

موقع شب ومجلس خلوت از حسین بیعت بگیری دیگر نخواهی توانست او را وادار به بیعت کنی مگر خونهای زیادی برزمین بریزد، پس چه بهتر که او را در این مجلس نگهداری تا بیعت کند و یا طبق دستور یزید گردنش را بزنی.

امام (علیه السلام) با مشاهده این عکس العمل از مروان، او را مورد خطاب قرارداد وچنین فرمود: «یَابْنَ الزَّرْقاءِ أَنتَ تَقْتُلُنی أَمْ هُوَ کَذِبْتَ وَأَثِمْتَ؟»: پسر «زرقا» (۱) تومرا می کشی یاولید، دروغ می گویی وگناه می کنی؟

آنگاه خود ولید را مورد خطاب قرارداد وچنین فرمود:

«أَیُّهَا الْأَمیرُ إِنّا أَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّةِ...»: ای امیر! مائیم خاندان نبوت ومعدن رسالت، خاندان ما است که محل آمد ورفت فرشتگان ومحل نزول رحمت خدا است، خداوند اسلام را از خاندان ما شروع وافتتاح نموده و تا آخر نیز همگام باماخاندان به پیش خواهد برد. اما یزید، این مردی که تو از من توقع بیعت با او را داری مردی است شراب خوار که دستش به خون افراد بیگناه آلوده گردیده، او شخصی است که حریم دستورات الهی را درهم شکسته و علناً و در مقابل چشم مردم مرتکب فسق و فجور می گردد. آیا رواست شخصیتی همچون من با آن سوابق درخشان واصالت خانوادگی با چنین مرد فاسد بیعت کند و باید در این زمینه شما وما آینده را در نظر بگیریم و خواهید دید که کدام یک از ما سزاوار ولایق خلافت ورهبری امت اسلامی وشایسته بیعت مردم است.

با سر وصدائی که درمجلس ولید پدید آمد و با سخن درشتی که امام (علیه السلام)، مروان را مورد خطاب قرارداد، همراهان امام احساس خطر نموده و گروهی ازآنان وارد مجلس گردیدند و پس از این گفتگو که امید ولید را نسبت به بیعت کردن امام وهرگونه سازش در مورد پیشنهاد وی به یأس ونا امیدی مبدل می کرد، امام (علیه السلام) مجلس را ترک نمود.

نتیجه: از این سخن امام (علیه السلام) چند نکته زیر بدست می آید:

۱- آنحضرت در این گفتگو موضع خویش را در باره بیعت با پسر معاویه و به رسمیت نشناختن حکومت او به صراحت وروشنی بیان کرده و پس از شمردن صفات بارزی از

۱- زرقاء مادر بزرگ مروان است که از زنان بدنام دوران خویش بود.

خاندان خویش و بیان موقعیت خود که دلیل شایستگی او و خاندانش به امامت ورهبری امت است، نقاط ضعف یزید را بر می شمارد که دلیل محکومیت وی در ادعای مقام رهبری ودلیل عدم صلاحیت او می باشد.

۲ـ امام (علیه السلام) در این گفتار انگیزهٔ قیام وخط سیر آینده اش را کاملاً مشخص می کند و او این خط سیر را به هنگامی بیان می کند که هنوز از دعوت اهل کوفه و پیشنهاد بیعت از سوی آنان خبری نبود، زیرا دستور بیعت گرفتن از آن حضرت یا قبل از آگاهی مردم کوفه از مرگ معاویه یا همزمان با آن، به ولید ابلاغ گردیده است.

و اما مسأله دعوت از سوی مردم کوفه به طوری که در صفحات آینده اشاره خواهیم نمود آنگاه به عمل آمده است که از مبارزه شجاعانه آن حضرت که با مخالفت با بیعت وحرکت کردن به سوی مکه آغاز گردیده بود، مطلع گردیدند.

خلاصه، گرچه به صورت ظاهر عوامل وانگیزه های متعددی در شکل گرفتن قیام وشهادت امام (علیه السلام) وجودداشت ولی علت العلل در این قیام در هم شکستن قدرتی بود که نه تنها بدون داشتن صلاحیت می خواست مقدرات مسلمانان را به دست بگیرد و در نتیجه ظلم وفساد را ترویج وامت اسلامی را به انحراف وسقوط بکشد، بلکه او می خواست در صورت نبودن رادع و مانع هدفهای خاندان ابوسفیان را در مبارزه با خود اسلام و قرآن که در گذشته با شکست مواجه گردیده بود، منافقانه و در لباس خلافت اسلامی پیاده کند و این درهم شکستن قدرت یزیدی است که گاهی نیز در سخنان امام، از آن به امر به معروف ونهی از منکر تعبیر گردیده است.

وامام (علیه السلام) نه تنها در مجلس ولید به این نکته اشاره نموده، بلکه برای دومین بار آنگاه که با مروان بن حکم دشمن دیرین خاندان پیامبر واستاندار سابق معاویه وکارگزار قدیمی خاندان اموی رو برو گردید، با صراحت کامل و بدون پرده پوشی تأکید وتکیه نمود ـ که در صفحه بعد، این گفتار امام (علیه السلام) را ملاحظه می فرمایید.

در پاسخ مروان بن حکم

اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ وَعَلَی الْاِسْلامِ السَّلامُ اِذا بُلِیَتِ الْاُمَّةُ بِراعٍ مِثْلِ یَزیدَ وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدّی رَسُولَ اللّهِ (صلّی الله علیه وآله) یَقُولُ: اَلْخِلافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلی آلِ اَبی سُفْیانَ فَاِذا رَاَیْتُمْ مُعاوِیَةَ عَلی مِنْبَری فَابْقَرُوا بَطْنَهُ وَقَدْ رَآهُ اَهْلُ الْمَدینَةِ عَلَی الْمِنْبَرِ فَلَمْ یَبْقَرُوا فَابْتَلاهُمُ اللّهُ بِیَزیدَ الْفاسِقِ. (۱)

ترجمه وتوضیح لغات

بُلِیَتْ: مجهول از: بَلیٰ، یَبْلُو: مبتلا گردیده است. اِبْقَرُوا: از: بَقَرَ یَبْقِرُ: پاره کردن، شکافتن، پاره کردن شکم: کنایه است از کشتن کسی که توأم با ذلت و خواری باشد.

ترجمه وتوضیح

بنابه نقل صاحب لهوف ومورخان دیگر صبح همان شب که حسین بن علی (علیه السلام) در بیرون منزل، مروان بن حکم را دید، مروان عرضه داشت: یا ابا عبدالله! من خیر خواه تو هستم و پیشنهادی به تو دارم که اگر قبول کنی به خیر و صلاح شما است. امام (علیه السلام) فرمود: پیشنهاد تو چیست؟ عرضه داشت: همانگونه که دیشب در مجلس ولید بن عتبه مطرح گردید شما بایزید بیعت کنید که این کار به نفع دین و دنیای شما است.

۱ـ لهوف، ص۲۰؛ مثیرالاحزان، ص۱۰؛ مقتل عوالم، ص۵۳؛ مقتل خوارزمی ج۱، ص۱۸۵.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «اِنّا للهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ وَعَلَی الْاَسْلامِ السَّلامُ اِذا بُلِیَتِ الْاُمَّةُ بِراعٍ مِثْلِ یَزیدَ...»:

اینک باید فاتحه اسلام را خواند که مسلمانان به فرمانروایی مانند یزید گرفتار شده اند. آری من از جدم رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: خلافت برخاندان ابوسفیان حرام است و اگر روزی معاویه را بر بالای منبر من دیدید بکشید. ولی مردم مدینه او را بر منبر پیامبر دیدند و نکشتند و اینک خداوند آنان را به یزید فاسق (و بدتر از معاویه) مبتلا و گرفتار نموده است.

دو نقش متمایز در مبارزهٔ ائمه (علیهم السلام)

به طوری که در توضیح ونتیجه گیری فراز گذشته اشاره نمودیم و از این فراز از سخن حسین بن علی (علیهما السلام) معلوم می گردد، آن حضرت از مدینه و از روزهای اول حکومت یزید موضع خویش را در مقابل حکومت وی که عبارت از مبارزه ومقاومت مثبت است، مشخص و باصراحت کامل بیان نموده وتاآخر نیز همین موضع را ادامه داده است.

ولی مناسب است در اینجا توجه خوانندهٔ عزیز را به یک موضوع کلی و اساسی در مورد نقش متمایز ومختلف ائمه هدی (علیهم السلام) در مقابله ومبارزه با جباران وستمگران جلب نماییم و آن این که:

مقاومت در برابر ستم وفساد ومبارزه با حکومتهای باطل اختصاص به حسین بن علی (علیه السلام) ندارد. بلکه همه ائمه هدی وپیشوایان که «علت مبقیه» ونیروی حفاظت وپاسداری اسلام هستند، در عصر خود چنین مقاومت ومبارزه‌ای را داشته وآن را رهبری می کردند، منتهی این پیشوایان درمقابله وررویاروئی با مخالفان خود که اسلام را ملعبهٔ خویش قرارداده بودند، نسبت به شرایط واوضاع دو نقش متمایز ومختلف ایفاء می نمودند. نقش مبارزهٔ مثبت ونقش مبارزهٔ منفی.

۱ـ مبارزهٔ منفی: درمواردی که شرایط حاکم براجتماع به گونه‌ای بوده که مبارزه ورویارویی با نیروی منسجم وحساب شدهٔ دشمن از طرفی موجب شکست قطعی و از بین رفتن نیروها می گردید، و از طرف دیگر در اثر همین جوحاکم هیچ نفعی و لو در دراز مدت برای اسلام نداشت و بلکه منجر به تثبیت وتحکیم قدرت و سلطه همه جانبه دشمن

می گردید در این شرایط ائمه هدی (علیهم السلام) به جای مبارزه مثبت نقش مبارزه ومقاومت منفی را ایفاء می کردند، یعنی در عین اینکه از اقدام انقلابی و مبارزه با شمشیر، خود داری می نمودند عملاً با دستگاههای جبار در نبرد و مبارزهٔ پیگیر بودند و همین مبارزه‌ها بود که به فشار وسلب آزادی وبه زندانی ومسموم شدن وبالأخره به شهادت آنان منجر می گردید.

از مظاهر و نمودهای مقاومت منفی پیشوایان ما، تحریم وقدغن نمودن هر نوع وابستگی و گرایش و همکاری بادستگاه خلافت بود که حتی طرح شکایت و دادخواهی از محاکم قضائی و حقوقی وابسته به دستگاه خلافت از سوی ائمه (علیهم السلام) تحریم شده بود.

و از نمونه ها و شواهد این نوع مبارزه، گفتگوئی است که حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) با «صفوان جمال» که شترهای خود را به درباریان هارون الرشید دیکتاتور مقتدر تاریخ- آن هم برای سفر حج- کرایه داده بود، می باشد که آنحضرت «صفوان» را از این عمل شدیدا نهی نمود و او نیز طبق دستور امام (علیه السلام) تا آنجا پیش رفت که قبل از وقت همهٔ شترهای خود را یکجا فروخت. البته این موضوع از نظر هارون مخفی نبود ولذا «صفوان» را احضار واو را تهدید به قتل نمود.[1]

نقش مبارزهٔ منفی علاوه بر این که موجب تضعیف قدرت حکومت می شد وتعدادی از عناصر ومهره ها از همکاری بادستگاه خلافت امتناع می ورزیدند خود سندی بود برضد رژیم، و نامشروع بودن تصدی حکومت را نشان می داد و در واقع موضعگیری منفی ائمه هدی(علیهم السلام) مایه آگاهی توده ها نسبت به ماهیت خلفاء ومقدمه ای برای مقاومتها و مبارزه های مثبت درآینده بود.

۲- مبارزه مثبت: واما در مواردی که مبارزه مثبت طبق شرایط و اوضاع ولو در دراز مدت مفید وثمر بخش بود، ائمه هدی (علیهم السلام) قدم به میدان مبارزه گذاشته نه سکوت بلکه حتی مقاومت منفی را نیز درمقابل حکام جنایتکار بزرگترین گناه به قول امیرمؤمنان (علیه السلام) «كُفْرٌ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ» تلقی می نمودند.

وبارزترین شکل هر دو نوع مبارزه در روش وعملکرد حسین بن علی (علیه السلام) ظاهر

۱- مکاسب شیخ انصاری، فصل حرمت معاونت به ظالمان.

گردید زیرا آن حضرت در دوران دهساله از سال پنجاه تا سال شصت (فاصله شهادت حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام وهلاکت معاویه) مانند بعضی از امامان طبق شرایط واوضاع، همان روش مقاومت منفی را در پیش گرفت ولی پس از هلاکت معاویه که شرایط برای مبارزه مثبت بوجود آمد آن حضرت نیز بدون کوچکترین تأمل و باوجود مخالفت شدید همه دوستان واقوام خویش، این مبارزه را آغاز ودر مقابله بایزید موضع مثبت وانقلابی خویش را آشکار کرد و بایارانی اندک وبی وفایی مردم وتزلزل وترس توده‌ها که امام به همه اینها آگاهی داشت، راهی را انتخاب کرد که فرجامش شهادت بود و در این راه گرچه پیکرش هدف تیرها ونیزه‌ها وشمشیرها قرارگرفت وتنش لگدمال سم اسبها شد ولی شرایط طوری نبود که این خون پاک به هدر برود و دستگاه تبلیغاتی بنی امیه باتلاش فراوان که داشت بتواند آن را لوث کند.

ولی آیا انتخاب این روش برای حسین بن علی (علیه السلام) در دوران معاویه وبا شرائط آن زمان نیز وفق می داد؟ و اگر چنین بود برخورد او با معاویه نیز مانند پدرش امیرمؤمنان (علیه السلام) به صورت مبارزه ومقاومت مثبت بود نه به صورت مبارزه منفی.

در کنار قبر رسول خدا (ص)

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یارَسُولَ اللهِ اَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ فاطِمَةَ فَرْخُکَ وَابْنُ فَرْخَتِکَ وَسِبْطُکَ الَّذی خَلَّفْتَنی فی اُمَّتِکَ فَاشْهَدْ یانَبِیَّ اللهِ اَنَّهُمْ خَذَلُونی وَلَمْ یَحْفَظُونی وَهٰذِهِ شَکْوایَ اِلَیْکَ حَتّی اَلْقاکَ...(۱).

ترجمه وتوضیح لغات

فَرْخ وفَرْخَة: شاخه درخت، کنایه از هر فرزند دوست داشتنی «سِبْط»: قطعه ای از بدن انسان، و به فرزند ونوه نیز گفته می شود. «خَذَلُونی»: از خذل دست از یاری کشیدن.

ترجمه وتوضیح

امام (علیه السلام) پس از آن که از مجلس ولید بیرون آمد تصمیم گرفت که مبارزهٔ خود را با حکومت یزید ادامه بدهد ولی نه در مدینه بلکه به صورت یک حرکت حماسه آفرین ویک حرکت جاودانه.

اما طبق نقل منابع تاریخی امام (علیه السلام) قبل از شروع این حرکت بارها به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) نائل گردیده است. البته همه آن رازها و آن درددلها که امام (علیه السلام) در این زیارتها که با جد بزرگوارش داشته برای ما روشن نیست. و تنها دو مورد از متن این زیارتها که در کتب تاریخ نقل شده است نشانگر آن است

۱ـ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۸۶. مقتل عوالم، ص۵٤.

که آن حضرت در این زیارتها انگیزهٔ سفر خویش را بیان نموده است، که ما پس از نقل متن وترجمهٔ زیارت اول در اینجا و زیارت دوم در قسمت بعد به نکات جالب آنهانیزاشاره می نماییم:

بنابه نقل خطیب خوارزمی همان شب که امام(علیه السلام) از مجلس ولید خارج گردید به حرم رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) وارد شد و در کنار قبر آن حضرت قرارگرفت و با این جملات به زیارت آن حضرت پرداخت:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یارَسُولَ الله...»: درود بر تو ای رسول خدا! من حسین فرزند تو وفرزند زادهٔ تو هستم. ومن سبط و (فرزند شایسته توهستم) که برای هدایت ورهبری امت، مراجانشین خود قرارداده‌ای، ای پیامبر خدا اینک آنها مرا تضعیف نموده وآن مقام معنوی مرا حفظ ننمودند واین است شکایت من به پیشگاه تو تا به ملاقات تو بشتابم.

بازهم در کنار قبر رسول خدا (ص)

اَللّهُمَّ اِنَّ هٰذا قَبْرُ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ (صلّی الله علیه وآله) وَاَنَاابْنُ بِنْتِ نَبِیِّکَ وَقَدْحَضَرَنی مِنَ الْأمْرِ ما قَدْعَلِمْتَ اَللّهُمَّ اِنّی اُحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَاُنْکِرُالْمُنْکَرَ وَاَسْئَلُکَ یاذَاالْجَلالِ وَالْاِکْرامِ بِحَقِّ الْقَبْرِوَمَنْ فیهِ اِلّا اخْتَرْتَ لی ماهُوَلَکَ رِضیً وَلِرَسُولِکَ رِضیً [1]

ترجمه وتوضیح

امام (علیه السلام) پس از تصمیم گیری به حرکت، شب دوم و برای دومین بار به زیارت قبر پیامبر خدا (صلّی الله علیه وآله) نائل گردید و با این جملات باردیگر به زیارت جدبزرگوارش پرداخت:

خدایا! این قبر پیامبر تو محمد (صلّی الله علیه وآله) است ومن فرزند دختر پیامبر تو و برای من پیشامدی رخ داده است که خود می دانی. خدایا! من معروف و نیکی را دوست دارم و از بدی ومنکر بی زارم، ای خدای ذوالجلال وکرامت بخش! به احترام این قبر وکسی که در میان آنست از تو در خواست می کنم که راهی را در پیش روی من بگذاری که مورد رضا وخشنودی تو. وموردرضای پیامبرتو است.

بنابه نقل خوارزمی امام آن شب را تا صبح در کنار قبر پیامبر مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بود به طوری که در این مناجات گریه ها وآه وناله های فرزند علی (علیه السلام)

۱ـ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۸٦، مقتل عوالم، ص٥٤.

آن پارسای شب وقهرمان میدان نبرد، به گوش می رسید و...

نتیجه: در این دو زیارت، امام (علیه السلام) مسیر خودرا ترسیم نموده و به اهمیت حرکت خویش اشاره می کند و به طوری که دیدیم در زیارت اول در ضمن گلایه وشکوه از سردمداران بنی امیه در یک جملهٔ کوتاه آمادگی خویش را برای شهادت اعلام می کند، و می گوید: این شکایت من است به پیشگاه تو تا به حضورت بشتابم.

و در زیارت دوم سخن از پیشامد مهمی است که بروی رخ داده است، پیشامدی که از دید پسر پیامبر (صلّی الله علیه وآله) مهم است نه از دید یک فرد عادی.

و سخن از این است که فرزند علی بن ابی طالب (علیه السلام) حبّ وولع شدید به نیکیها دارد و از منکرات متنفر وبیزار است ومقتضای این حبّ و نفرت وبیزاری که مورد رضای خدا و رسول هم می باشد آماده بودن برای پذیرش هرآنچه می تواند در تحکیم معروف وانهدام پایه های منکرات مؤثر باشد حتی بذل جان وایثار خون.

در پاسخ عمر اَطرف

حَدَّثَنی اَبی اَنَّ رَسُولَ اللهِ (صلّی الله علیه وآله) اَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلی وَاَنَّ تُرْبَتَهُ تَکُونُ بِالْقُرْبِ مِنْ تُرْبَتی اَتَظُنُّ اَنَّکَ عَلِمْتَ مٰالَمْ اَعْلَمْهُ؟ وَاللهِ لاٰاُعْطی الدَّنِیَّةَ مِنْ نَفْسی اَبَداً وَلَتَلْقَیَنَّ فاطِمَةُ اَبٰاهٰا شاکِیَةً مٰالَقِیَتْ ذُرِّیَّتُهٰا مِنْ اُمَّتِهِ وَلٰا تَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ آذٰاهٰا فی ذُرِّیَّتِهٰا (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

«تُرْبت»: خاک مَقْبره.دنیّت ودَنائَت: ذلت وحقارت.

ترجمه وتوضیح

پس از آن که جریان مخالفت امام در موضوع بیعت وتصمیم وی به مبارزه وحرکت از مدینه منوره در میان افراد معروف ومخصوصا در میان خاندان وقوم وخویش آن حضرت معلوم گردید، چند تن از آنان که از وظیفهٔ مقام امامت ورهبری بی اطلاع بودند و در اثر علاقه‌ای که به حفظ وجود امام (علیه السلام) داشتند به حضور آن حضرت رسیدند وسازش با یزید را به امام پیشنهاد نمودند.

یکی از این افراد «عمر اَطرف» فرزند امیرمؤمنان (علیه السلام) می باشد که بنابه نقل «لهوف» موضوع را در حضور برادرش حسین بن علی (علیه السلام) این چنین مطرح نمود:

۱ـ لهوف، ص۲۳.

برادر! برادرم حسن مجتبی از پدرم امیر مؤمنان (علیه السلام) بر من چنین نقل نموده است که تو را به قتل خواهند رساند و من فکر می کنم مخالفت تو با یزید بن معاویه منجر به کشته شدن تو گردد و آن خبر تحقق پذیرد ولی اگر با یزید بیعت کنی این خطر برطرف خواهد گردید و شما از کشته شدن مصون خواهید ماند.

امام در پاسخ وی فرمود: «حَدَّثَنی اَبی...»: پدرم از رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) خبر کشته شدن خویش و همچنین خبر کشته شدن مرا برمن هم نقل نمود و پدرم در نقل خویش این جمله را نیز اضافه نمود که قبر من در نزدیکی قبر او قرار خواهد گرفت، آیا گمان می کنی چیزی را که تو می دانی من از آن بی اطلاع هستم؟ ولی به خدا قسم که من هیچگاه به زیر بار ذلت نخواهم رفت و در روز قیامت مادرم فاطمه زهرا از ایذا واذیتی که فرزندانش از امت جدش دیده اند به جد خویش شکایت خواهد برد وکسی که با اذیت فرزندان فاطمهٔ زهرا (سلام الله علیها) موجب رنجش واذیت وی گردد داخل بهشت نخواهد گردید.

نتیجه: امام (علیه السلام) در این گفتگو و در پاسخ برادرش نه تنها از کشته شدن خویش که برادرش نیز از آن مطلع بود سخن می گوید بلکه از قسمتی از جزئیات این موضوع نیز که مستقیماً از پدرش علی (علیه السلام) و او از پیامبر خدا (صلّی الله علیه وآله) شنیده بود خبر می دهد وآن در نزدیک هم قرارگرفتن قبر او و قبر پدرش امیرمؤمنان (علیه السلام) است، که قبر علی (علیه السلام) در کوفه و قبر حسین (علیه السلام) در کربلا است.

درپاسخ ام سلمه

يا اُمّاه وَاَنا اَعْلَمُ اَنّى مَقْتُولٌ مَذْبُوحٌ ظُلْماً وَعُدْواناً وَقَدْشاءَ عَزَّوَجَلَّ اَنْ يَرىٰ حَرَمى وَرَهْطى مُشَرَّدينَ وَاَطْفالى مَذْبُوحينَ مَاْسُورينَ مُقَيَّدينَ وَهُمْ يَسْتَغيثُونَ فَلايَجِدُونَ ناصِراً... (۱)

ترجمه وتوضيح لغات

حَرَم- به فتح حاء وراء: زن وفرزند. رَهْط: به مجموع قوم وخويش غير از همسر گفته می‌شود. مُشَرَّد: اسم مفعول از تشريد: پراكنده نمودن، راندن شخص از وطن خويش. مَأْسُورين: جمع مأسور مشتق است از «اسر»: اسيرشدگان. مُقَيَّدين: اسم مفعول وجمع است از ماده «قيد»: به زنجير كشيده شدگان. «يَسْتَغيثُونَ» از: اِسْتِغاثة: استمداد، يارى طلبيدن.

ترجمه وتوضيح

بنابه نقل مرحوم راوندى وبحرانى ومحدثان ديگر هنگامى كه ام‌سلمه همسر رسول خدا (صلّى الله عليه وآله) از حركت حسين بن على (عليه‌السلام) مطلع گرديد به حضورش آمده وعرضه داشت: «لاتحزنى بِخُرُوجِكَ اِلَى الْعِراقِ...»: با حركت خود بسوى عراق مرا غمناك ومحزون نگردان. زيرا من از جدت رسول خدا (صلّى الله عليه وآله) شنيده‌ام كه مى فرمود

۱- خرائج، ص۲۶، مدينة المعاجز، ص۲۴٤.

فرزندم حسین درخاک عراق و در محلی به نام کربلا کشته خواهد شد.

امام در پاسخ وی فرمود: «یا اُمّاه وَاَنَا اَعْلَمُ اَنّی مَقْتُولٌ مَذْبُوحٌ ظُلْماً...»: مادر! (فکر نکن که از این جریان تنها تو مطلع هستی) خود من نیز بهتر از تو می دانم که از راه ظلم وستم واز راه عداوت و دشمنی کشته خواهم شد و سرم از تنم جدا خواهد گردید و خداوند بزرگ چنین خواسته است که حرم و اهل بیت من آواره وفرزندانم شهید و به زنجیر اسارت کشیده شوند وصدای استغاثهٔ آنان طنین اندازگردد ولی کمک و فریادرسی پیدانکنند.

آگاهی امام از حوادث آینده:

از پاسخ امام به «عمر اطرف» و «ام سلمه» و از سخنان دیگری که به مناسبتهای دیگر از آن حضرت نقل خواهیم کرد معلوم می گردد که آن حضرت به تمام آلام ومصائب وارده در این حرکت از اسارت خانواده ومحل قبر خویش وجزئیات دیگر مطلع وآگاه بوده و ما این آگاهی را فقط به «علم امامت» که یک بحث کلامی است مستند نمی دانیم، بلکه آگاهی حسین بن علی (علیه السلام) در این مورد خاص گذشته از مسأله «علم امامت» به طریق عادی و به وسیله پدروجد بزرگوارش نیز رسیده بود همانگونه که عده‌ای از همسران وصحابه رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) از موضوع مطلع و آگاه بودند و رهبر انقلاب و نهضت اسلامی در راه نیل به هدف و انجام وظیفه الهی و نجات اسلام و قرآن و مبارزه با مظالم و ستمگریها همهٔ این مصائب را با علم وآگاهی پذیرفته بود.

و به طوری که اشاره نمودیم سخن امام در پاسخ ام سلمه ـ با مختصر تفاوت ـ در چند کتاب حدیثی وتاریخی نقل گردیده است (۱) وممکن است همهٔ این منابع این مطلب را تنها از یک منبع نقل کرده باشند که از نظر وثوق و اطمینان مورد تردید باشد وما نیز نه در توثیق و تأیید این روایت اصرار وپافشاری داریم ونه آگاهی امام (علیه السلام) از حوادث آینده را تنها به این روایت مستند می دانیم زیرا مضمون ده ها وده ها روایت (۲) که از طریق شیعه واهل سنت (۳) از پیامبران گذشته و پیامبر اسلام (صلّی الله علیه وآله) وامیرمؤمنان

۱ـ خرائج، راوندی ص۲٦ ـ مدینة المعاجز بحرانی ص۲٤٤ ـ اثبات الوصیه، ص۱٦۲ . بحارالانوار، ج٤٤، ص۳۳۱.

۲ـ که تنها مرحوم مجلسی در بحارالانوار ج٤٤ هفتادویک روایت در این زمینه نقل کرده است.

۳ـ که فقط مرحوم علامه امینی در کتاب پرارج خود «سیرتنا وسنتنا» بالغ به بیست روایت از منابع اهل سنت در این

←

(علیه السلام) در رابطه باحادثهٔ جانسوز و تاریخی عاشورا نقل گردیده است ما را از این روایت مستغنی وبی نیاز می سازد، ونقل آن در این کتاب نیز فقط به مناسبت متن پاسخ و سخن امام (علیه السلام) بوده است.

ولی جای تعجب است که یکی ازنویسندگان برای نفی آگاهی امام خود را به زحمت انداخته است تا گفتگوی امام با ام سلمه را از نظر صحت مخدوش وبی اعتبار سازد اما پاسخ وی به این همه روایات چیست و چرا او از کنار این همه روایات دیگر بی تفاوت گذشته است؟ مطلبی است که برای ما معلوم نیست.

و اما این که چگونه امام (علیه السلام) با علم و آگاهی بر این که در این راه کشته خواهد گردید وارد شد ومعنای این جمله «خدا خواسته است که مرا کشته ببیند و...» چیست؟ مطلبی است که پاسخ آن را در صفحات آینده همین کتاب مطالعه خواهید فرمود.

زمینه نقل نموده و دربارهٔ رجال وراویان این روایات وتوثیق آنها به طورمشروح سخن گفته است.

درپاسخ محمد حنفیه

یا اَخی لَوْلَمْ یَکُنْ فِی الدُّنْیا مَلْجأ وَلامَأوی لَمابایَعْتُ یَزیدَبْنَ مُعاوِیَةَ... یا اَخی جَزاکَ اللهُ خَیْراً لَقَدْ نَصَحْتَ وَاَشَرْتَ بِالصَّوابِ وَاَنا عازِمٌ عَلَی الْخُرُوجِ اِلی مَکَّةَ وَقَدْ تَهَیَّأْتُ لِذٰلِکَ اَنا وَاِخْوَتی وَبَنُوا اَخی وَشیعَتی وَاَمْرُهُمْ اَمْری وَرَأیُهُمْ رَأیی وَاَمّا اَنْتَ فَلاعَلَیْکَ اَنْ تُقیمَ بِالْمَدینَةِ فَتَکُون لی عَیْناً عَلَیْهِمْ لا تُخْفی عَنّی شَیْئاً مِنْ اُمُورِهِمْ (۱).

لاذَعَرْتُ السَّوامَ فی فَلَقِ الصُّبح — مُغَیراً وَلادُعیتُ یَزیدا
یَوْمَ اُعْطی مَخافَةَ الْمَوْتِ کَفاً — وَالْمَنایا یَرْصُدْنَنی اَنْ اَحیدا (۲)

ترجمه وتوضیح

و از جمله کسانی که در مورد تصمیم امام اظهار ترس و وحشت می نمود محمد حنفیّه یکی دیگر از فرزندان امیرمؤمنان (علیه السلام) بود که بنابه نقل طبری ومورخان دیگر به خدمت حسین بن علی (علیه السلام) رسید وچنین گفت:

برادر! تومحبوبترین وعزیزترین مردم هستی ومن آنچه را که خیر وصلاح تشخیص می دهم موظفم که برای تو بگویم ومن فکر می کنم شما فعلاً تا آنجا که امکان پذیر است در شهر معینی اقامت نکنید وخود وفرزندانت در نقطه‌ای دور دست از یزید و دورتر از این شهرها قرار بگیرید واز آنجا نمایندگانی به سوی مردم گسیل داری وحمایت آنان را بسوی

۱- مقتل عوالم، ص۵٤؛ خوارزمی ج۱، ص۱۸۸.

۲- طبری ج۷، ص۲۲۱؛ کامل ابن اثیرج۳ ص۲۶۵؛ ارشاد مفید، ص۲۰۲.

خود جلب کنی که اگر با تو بیعت کردند خدا را سپاس می گزاری و اگر دست بیعت به دیگران دادند بازهم لطمه‌ای به تو وارد نگردیده است ولی اگر به یکی از این شهرها وارد گردی می ترسم در میان مردم اختلاف بوجود بیاید، گروهی از تو پشتیبانی کرده، گروه دیگر برعلیه تو قیام کنند وکار به قتل وخونریزی منجرگردد و در این میان تو هدف تیربلا گردی آنوقت است که به خون بهترین افراد این امت ضایع وخانواده‌ات به ذلت نشانده شود.

امام فرمود: مثلا به عقیده تو، به کدام ناحیه بروم. محمد حنفیه گفت: فکر می کنم وارد شهر مکه شوی واگر در آن شهر اطمینان نبود از راه دشت و بیابان از این شهر به آن شهر حرکت کنی تاوضع مردم وآیندهٔ آنها را در نظر بگیری. امیدوارم با درک عمیق ونظر صائبی که در تو سراغ دارم همیشه راه صحیح در پیش پایت قرار بگیرد ومشکلات را با حزم واحتیاط یکی پس از دیگری برطرف سازی.

امام (علیه السلام) در پاسخ محمدحنفیه چنین فرمود: «اَخِي لَوْلَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيا مَلْجَأ وَلَامَاوى...»: برادر (تو که برای امتناع از بیعت یزید حرکت از شهری به شهر دیگر را پیشنهاد می کنی این را بدان که) اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه وملجأ ومأوایی نباشد بازهم من بایزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.

در این هنگام که اشک محمدحنفیه به صورتش روان بود امام (علیه السلام) به گفتار خویش چنین ادامه داد:

برادر! خدا به تو جزای خیردهد که وظیفهٔ خیر خواهی وصلاحدید خود را انجام دادی و اما من (وظیفهٔ خود را بهتر از تو می دانم) و تصمیم گرفته‌ام که به مکه حرکت کنم، و من و برادرانم وفرزندان برادرم و گروهی از شیعیانم مهیا وآمادهٔ این سفر هستیم، زیرا این عده بامن همعقیده بوده وهدف وخواستهٔ آنان همان هدف وخواسته من است. و اما وظیفه‌ای که بر تو محول است این است که در مدینه بمانی و درغیاب من آمد ورفت وحرکت مرموز دستیاران بنی امیه را در نظر بگیری و در این زمینه اطلاعات لازم را در اختیار من قراربدهی.

امام پس از گفتگو با محمد حنفیه و برای چندمین بار به طرف مسجد وحرم پیامبر (صلّى الله علیه وآله) حرکت نمود و در طول راه این دو بیت یزید بن مفرغ را ـ که در مقام

حفظ شخصیت خویش سروده ولو باهر خطر جدی مواجه باشد- می خواند:

لَاذَعَرْتُ السَّوامَ فی فَلَقِ الصُّبحِ...

من از چوپانان به هنگام صبح و با شبیخون زدن خویش ترسی ندارم و نباید مرا یزید بن مفرغ بخوانند.

آنگاه که از ترس مرگ دست ذلت بدهم وخود را از خطراتی که مرا هدف قرازداده اند کنار بکشم.

ابوسعید مقبری گوید: که من چون این دو بیت را از امام (علیه السلام) در مسیر خویش به مسجد پیامبر شنیدم از مضمون آن پی بردم که آن حضرت یک هدف عالی ویک برنامهٔ مهم وعظیمی را تعقیب می نماید [(۱)].

نتیجه: امام (علیه السلام) در این گفتگوی خویش با محمد حنفیه و در تمثلش به شعر یزید بن مفرغ علت قیام خود را که همان مخالفت با یزید است بیان داشته و تصمیم قاطع خویش را اعلام می کند که اگر در تمام کره زمین با این عظمت هیچ ملجأ وپناهگاهی برایش پیدا نشود بازهم به زیربار بیعت یزید نخواهد رفت و در راه هدف خویش در مقابل هر خطری استقامت و پایداری خواهد نمود.

و این بود هدف امام(علیه السلام) وحدیث نفس او که گاهی به صورت گفتگو وگاهی به صورت تمثل به شعر، این هدف و این حدیث نفس خویش را بیان می نمود [(۲)].

---

۱. طبری، ج۷، ص۲۲۱؛ کامل ابن اثیر ج۳، ص۲۶۵. بطوری که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج۱، ص۳۷۵ آورده است این دو بیت از یزید بن مفرغ حمیری است که امام به آن متمثل شده است.

۲- این بیان امام(علیه السلام) گفتار رهبر کبیر انقلاب اسلامی وتداوم بخش اهداف حسینی حضرت آیت الله العظمی امام خمینی را تداعی می کند آنگاه که از طرف رژیم بعث عراق مجبور به ترک این کشور می گردید، در **اعلامیه تاریخی** خودچنین گفت: اگر هیچ دولتی به من اجازهٔ اقامت در کشورش ندهد من سوار کشتی گردیده و از میان امواج خروشان دریاها صدای خویش را که صدای مظلومیت مسلمانان است به گوش جهانیان خواهم رسانید.

وصیتنامهٔ امام حسین (علیه السلام)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ. هٰذٰا مٰا اَوْصىٰ بِهِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ اِلىٰ اَخیهِ مُحَمَّدِبْنِ الْحَنَفِیَّةِ اَنَّ الْحُسَیْنَ یَشْهَدُ اَنْ لااِلٰهَ اِلَّااللهُ وَحْدَهُ لاشَرِیکَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جٰاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَاَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنّارَ حَقٌّ وَالسّاعَةَ آتِیَةٌ لارَیْبَ فیهٰا وَاَنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ وَاَنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَلابَطِراً وَلامُفْسِداً وَلاظالِماً وَاِنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاَصْلاحِ فی اُمَّةِ جَدّی (صلّی الله علیه وآله) اُرِیدُ اَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهیٰ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاَسیرَ بِسیرَةِ جَدّی وَاَبی علي بْنِ اَبی طالِبٍ فَمَنْ قَبِلَنی بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللهُ اَوْلیٰ بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَیَّ هٰذٰا اَصْبِرُ حَتّیٰ یَقْضِیَ اللهُ بَیْنی وَبَیْنَ الْقَوْمِ وَهُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ وَهٰذِهِ وَصِیَّتی اِلَیْکَ یٰااَخی وَمٰا تَوْفیقی اِلّا بِاللهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَاِلَیْهِ اُنیبُ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

أَشِر، از: أَشَرَ، یَأْشِرُ: طغیان وسرکشی وخود خواهی. بَطِر: سر پیچی وتکبر در مقابل حق.

ترجمه وتوضیح

امام (علیه السلام) به هنگام حرکت از مدینه به سوی مکه این وصیتنامه را نوشت و با مهر خویش ممهور ساخته به برادرش محمد حنفیه تحویل داد:

---

۱ ـ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸؛ مقتل عوالم، ص ۵٤.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ. این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمد حنفیه. حسین گواهی می دهد به توحید و یگانگی خداوند وگواهی می دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می دهد که محمد (صلّی الله علیه وآله) بنده وفرستادهٔ او است و آیین حق (اسلام) را از سوی خدا (برای جهانیان) آورده است وشهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز جزاء بدون شک به وقوع خواهد پیوست وخداوند همهٔ انسانها را در چنین روزی زنده خواهد نمود:

امام در وصیتنامه اش پس از بیان عقیده خویش دربارهٔ توحید ونبوت ومعاد هدف خودرا از این سفر این چنین بیان نمود:

و من نه از روی خود خواهی و یا برای خوشگذرانی ونه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می گردم، بلکه هدف من از این سفر امر به معروف ونهی از منکر وخواسته ام از این حرکت اصلاح مفاسد امت واحیاء وزنده کردن سنت وقانون جدم رسول خدا(صلّی الله علیه وآله) وراه ورسم پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. پس هرکس این حقیقت را از من بپذیرد (و از من پیروی کند) راه خدا را پذیرفته است وهرکس رد کند (و از من پیروی نکند) من با صبر و استقامت (راه خودرا) در پیش خواهم گرفت تاخداوند در میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است. و برادر! این است وصیت من بر تو وتوفیق از طرف خدااست، بر او توکل می کنم و برگشتم به سوی او است.

انگیزه های قیام حسین (ع)

امام (علیه السلام) در سخنان خود در پاسخ ولید ومروان اولین انگیزهٔ قیام و مبارزه وعلت مخالفت خود با یزید بن معاویه را بیان نمود واینک به هنگام حرکت از مدینه در وصیتنامهٔ خویش به انگیزهٔ دیگر ویا به علت العلل قیام خود که امر به معروف ونهی از منکر و مبارزه با مفاسد وسیع ونا بسامانیهای ضداسلامی و ضدانسانی حکومت یزیدی می باشد، اشاره می کند ومی فرماید:

اگر آنان از من تقاضای بیعت هم نکنند من بازهم آرام وساکت نخواهم نشست زیرا اختلاف من با دستگاه خلافت تنها بر سر بیعت با یزید نیست که با سکوت آنان در موضوع بیعت، من نیز سکوت اختیار کنم بلکه وجود یزید وخاندان وی موجب پیدایش ظلم وستم،

و سبب شیوع فساد و تغییر در احکام اسلام گردیده و این وظیفهٔ من است که در راه اصلاح این مفاسد وامر به معروف ونهی از منکر و احیاء قانون جدم رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) وزنده کردن راه ورسم پدرم علی (علیه‌السلام) وبسط عدل و داد بپا خیزم و ریشه این نابسامانیها را که خاندان بنی امیه است قلع وقمع نمایم. وهمه جهانیان بدانند که حسین جاه طلب نبود، طالب مقام و ثروت نبود، شرور، مفسد واخلالگر نبود و این حالت از روز اوّل تا ساعت آخر، وتا لحظهٔ آخر در روح حسین (علیه‌السلام) متجلی و متبلور بود.

در اینجا این سؤال مطرح است که آیا انجام دادن وظیفهٔ امر به معروف ونهی از منکر مشروط به نبودن ضررجانی ومالی نیست؟ در صورتی که امام (علیه‌السلام) این شرط را نادیده گرفته و از این مرحله قدم فراتر نهاده وتا نقطهٔ بذل جان وایثار خون خود ویارانش، قبول اسارت اهل بیت ودخترانش پیش رفته است.

مادر بخش دوم این کتاب به این سؤال به طور مشروح پاسخ خواهیم داد[1].

۱- به ص۱۳۲ کتاب مراجعه شود.

سخن امام(ع) به هنگام خروج از مدینه

فَخَرَجَ مِنْها خائفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ (۱).

...لاوَاللهِ لااُفارِقُهُ حَتّی یَقْضِیَ اللهُ ماهُوَ قاضٍ (۲).

ترجمه وتوضیح لغات

تَرَقُّبْ وَارتِقاب: انتظار، نگران بودن بر چیزی.

ترجمه وتوضیح

بر خلاف حسین بن علی (علیه السلام) که پس از ابلاغ ولید باوی ملاقات وموضع خویش را صریحاً مشخص واعلام نمود، عبدالله بن زبیر حاضر به ملاقات نگردیده وشبانه ومخفیانه از مدینه خارج و از بیراهه به سوی مکه حرکت نمود.

و اما حسین بن علی (علیه السلام) روز یکشنبه دو روز به آخرماه رجب مانده به همراه فرزندان وافراد خانواده اش به سوی مکه حرکت کرد آنگاه که شهر مدینه را در پشت سر می گذاشت، این آیه شریفه را که در رابطه با حرکت موسی بن عمران از مصر وآمادگی وی برای مبارزه با فرعونیان نازل گردیده است، قرائت نمود «فَخَرَجَ مِنْها خائفاً یَتَرَقَّبُ...»: موسی از مصر با حال ترس وانتظار ونگرانی خارج گردید و چنین می گفت پروردگارا از این مردم

۱و۲- طبری، ج۷، ص۲۲۲؛ کامل، ج۳، ص۲۶۵؛ ارشادمفید، ص۲۰۲؛ مقتل خوارزمی ج۱، ص۱۸۹.

ظالم وستمگر نجاتم بخش.

حسین بن علی (علیه السلام) در حرکت خویش بر خلاف عبدالله بن زبیر همان راه عمومی ومعمولی را که همهٔ مسافرها وکاروانها از آن استفاده می کنند انتخاب نمود. یکی از یاران آن حضرت چنین پیشنهاد کرد که بهتر است شما نیز مانند عبدالله بن زبیر یکی از راه های فرعی وکوهستانی را انتخاب کنید تا اگر افرادی از طرف کارگزاران یزید در تعقیب شما باشند و هدف ضربه زدن به شما را داشته باشند، نتوانند به هدف خود دست یابند.

امام (علیه السلام) در پاسخ این پیشنهاد چنین فرمودند: «لاوَاللهِ لاأُفارِقُهُ...»: نه بخدا سوگند، مسیر معمولی خود وجاده عمومی را ادامه خواهم داد وبه کوه و دشت وکوره راهها منحرف نخواهم گردید تا به آن مرحله ای برسم که خواسته خدا است.

نتیجه: ازاین پاسخ امام چنین استفاده می شود که آن حضرت در اثر ترس و به عنوان فرار از مدینه خارج نگردیده است والا می توانست همانگونه که به وی پیشنهاد گردید ومانند ابن زبیر به جای جادهٔ معمولی از راه های کوهستانی استفاده نماید در صورتی که آن حضرت راهی را انتخاب می کند که در مرئیٰ ومنظر عموم است و او می خواهد برای تحقق بخشیدن به فرمان بزرگ الهی که جهاد با کفر بنی امیه است آزادانه و با کمال آرامش به راه خود ادامه دهد: «حَتّی یَقْضِیَ اللهُ ماهُوَ قاضٍ».

به هنگام ورود به مکه

وَلَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ قالَ عَسیٰ رَبّی اَنْ یَهْدِیَنی سَواءَ السَّبیلِ.

ترجمه وتوضیح لغات

تِلْقاء: محل ملاقات، نزدیک و روبرو.

ترجمه وتوضیح

امام (علیه السلام) پس از پنج روز که فاصله مدینه تا مکه را پیمود در شب جمعه سوم ماه شعبان به مکه معظمه وارد گردید و به هنگام ورود به این شهر این آیهٔ شریفه را قرائت نمود «وَلَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ...»: چون موسی بن عمران از فرعونیان ومنطقه حکومت طاغوتیان به شهر مدین روی آورد چنین می گفت: امیدوارم پروردگارم به راه راست رهنمونم گردیده و برآنچه خیر وصلاحم درآنست هدایتم فرماید[1].

چرا این دوآیه.

حسین بن علی (علیه السلام) چرا به هنگام حرکت ازمدینه و به هنگام ورود به مکه این دو آیه را می خواند وعلت انتخاب این دو آیه از مجموع آیات قرآن چیست؟.

امام (علیه السلام) با تلاوت این دو آیهٔ مربوط ومتصل به هم ـآن هم بفاصله پنج روزـ

۱ـ طبری، ج۷، ص۲۲۲ و۲۷۱؛ کامل ابن اثیر ج۳، ص۲۶۵؛ ارشاد مفید، ص۲۰۰؛ مقل خوارزمی ج۱، ص۱۸۹.

متوجه این نکته است و یا به این نکته توجه می دهد که همانگونه که حضرت موسی (علیه السلام) در ترک نمودن وطن مألوف خویش و پناهنده شدنش به یک شهر غریب و نا مأنوس بی هدف و بدون جهت نبود او نیز به هنگام حرکت از مدینه در تعقیب هدفی است بالا تر که هریک از مردان الهی در تعقیب آن هستند و آنگاه که وارد مکه می گردد منظور و مقصودی دارد بس بزرگ وارجدار که به جز عنایت و هدایت ویژهٔ خداوند دستیابی به آن امکان پذیر نیست: «عَسیٰ رَبّی اَنْ یَهْدِیَنِی سَواءَ السَّبیلِ».

درپاسخ عبدالله بن عمر

یٰا اَبٰا عَبْدِالرَّحْمٰنِ اَمٰا عَلِمْتَ اَنَّ مِنْ هَوانِ الدُّنْیٰا عَلَى اللهِ اَنَّ رَأْسَ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیّٰا اُهْدِیَ اِلٰی بَغِیٍّ مِنْ بَغٰایٰا بَنِی اِسْرٰائیلَ؟ اَمٰا تَعْلَمُ اَنْ بَنِی اِسْرٰائیل کٰانُوا یَقْتُلُونَ مٰابَیْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ اِلٰی طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِینَ نَبِیّاً ثُمَّ یَجْلِسُونَ فی اَسْواقِهِمْ یَبیعُونَ وَیَشْتَرُونَ کَاَنْ لَمْ یَصْنَعُوا شَیْئاً فَلَمْ یُعَجِّلِ اللهُ عَلَیْهِمْ بَلْ اَمْهَلَهُمْ وَاَخَذَهُمْ بَعْدَ ذٰلِکَ اَخْذَ عَزیزٍذی انْتِقٰامٍ اِتَّقِ اللهَ یٰا اَبٰا عَبْدِالرَّحْمٰنِ وَلٰا تَدَعَنَّ نُصْرَتی (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

هَوان: حقارت وپستی. بَغِیّ: زناکار.

ترجمه وتوضیح

پیش از آنکه امام (علیه السلام) به مکه وارد شود، عبدالله بن عمر برای عمره مستحب و انجام کارهای شخصی در مکه به سر می برد و در همان روزهای اول ورود حسین بن علی (علیه السلام) که تصمیم گرفت به مدینه مراجعت کند، به حضور امام (علیه السلام) رسید و به آن حضرت پیشنهاد صلح وسازش وبیعت با یزید نموده وامام (علیه السلام) را از عواقب خطرناک مخالفت با طاغوت و اقدام به جنگ بر حذر داشت و ـ بنابه نقل خوارزمی ـ چنین گفت: یا ابا عبدالله! چون مردم با این مرد بیعت کرده اند و درهم ودینار در دست اوست

۱ـ لهوف، ص۲٦؛ مثیرالاحزان، ص۲۰.

قهراً به او روی خواهند آورد و باسابقهٔ دشمنی که این خاندان با شما دارد، می ترسم در صورت مخالفت با وی کشته‌شوی و گروهی از مسلمانان نیز قربانی این راه شوند و من از رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود «حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری ونصرت وی بردارند، به ذلت و خواری مبتلا خواهند گردید» و پیشنهاد من بر شما این است که مانند همه مردم راه بیعت و صلح را در پیش بگیری و از ریخته شدن خون مسلمانان بترسی! (۱)

امام (علیه السلام) که در گفتگوهایش با افراد مختلف به هریک از آنان سخنی متناسب و پاسخی در حدود درک و بینش و طرز تفکر طرف خطاب ایراد می فرمود، در مقابل پیشنهاد عبدالله بن عمر این چنین پاسخ داد:

ای ابو عبدالرحمان! مگر نمی دانی که دنیا آنچنان حقیر وپست است که سر بریده (انسانی برگزیده وپیامبری عظیم الشأن مانند) یحیی بن زکریا (۲) به عنوان هدیه وارمغان به فردناپاک وزناکاری از بنی اسرائیل فرستاده می شود. مگر نمی دانی که بنی اسرائیل (با خدای بزرگ آنچنان به مقام مخالفت برآمدند که) در اول صبح هفتاد پیامبر را به قتل می رساندند سپس به خرید وفروش وکارهای روزانه خویش مشغول می شدند که گویا کوچکترین جنایتی مرتکب نگردیده‌اند وخداوند به آنان مدتی مهلت داد ولی بالأخره به سزای اعمالشان رسانید و انتقام خدای قادر منتقم آنها را به شدیدترین وجهی فراگرفت؟

امام (علیه السلام) سپس چنین فرمود: یا ابو عبدالرحمان! از خدا بترس و دست از نصرت ویاری ما برمدار!

بنابه نقل صدوق(ره) چون عبدالله بن عمر از پیشنهاد خود نتیجه‌ای نگرفت، عرضه داشت: یا ابا عبدالله دوست دارم در این هنگام مفارقت اجازه بدهید آن قسمت از بدن شما را که رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) مکرر می بوسید من هم ببوسم. امام (علیه السلام) پیراهن خودرا بالازد و عبدالله زیر سینه آن حضرت را سه بار بوسه زد و در حالی که گریه

۱ـ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۹۰.

۲ـ در قرآن مجید مانند گروهی دیگر از پیامبران معروف از زهد ووارستگی حضرت یحیی مخصوصاً در طی چند آیه از سورهٔ مریم سخن به میان آمده است، و او در سال ۲۸ میلادی بر حسب وسوسه «سالومه» دخترناپاک پادشاه معاصر خویش به طرزفجیعی به قتل رسید.

می کرد چنین گفت: «اَسْتَوْدِعُکَ یا اَبا عَبْدِاللهِ»: یا ابا عبدالله تورا به خدا می سپارم و با تو خدا حافظی می کنم، زیرا تو در این سفر کشته خواهی شد [١].

کارنامه عبدالله بن عمر

بهتر است با قیافهٔ واقعی و کارنامهٔ عبدالله بن عمر قدری بیشتر آشنا شویم؛ با قیافهٔ کسی که از طرفی به حسین بن علی (علیه السلام) صلح و سازش با یزید بن معاویه را پیشنهاد می کند و از طرف دیگر از راه تظاهر وریا کاری سینهٔ حسین (علیه السلام) را می بوسد و برای او اشک می ریزد و از سوی دیگر با اینکه خودش از رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) نقل می کند که حسین را در راه قرآن خواهند کشت و هرکس دست از یاری وی بردارد دچار ذلت و زبونی خواهد گردید و با این که امام(علیه السلام) به صراحت به وی می گوید: «عبدالله! از خدا بترس و دست از یاری من برمدار» او نه تنها به نصرت و یاری امام (علیه السلام) نمی شتابد بلکه یک راست راه مدینه را پیش گرفته از آنجابایزیداعلان وفاداری می کند و به جای حزب الله به حزب شیطان می پیوندد.

آری با قیافه واقعی عبدالله بن عمر آشنا شویم تا از این راه با قیافهٔ واقعی سایر عبدالله ها و عبدالله های زمان خود آشنا گردیم که به جای یاری حسین (علیه السلام) تظاهر به گریه کرده و آه وناله سر می دهند وچه بسا مخفیانه با یزیدها وطاغوتها پیمان وفاداری می بندند!.

١ـ عبدالله بن عمر و مخالفت با امیرمؤمنان (ع):

پس از کشته شدن عثمان که همهٔ مسلمانان در مدینه با پیشنهاد واصرار خودشان با امیرمؤمنان (علیه السلام) بیعت نمودند عبدالله بن عمر جزء گروه هفت نفری بود که حاضر نشدند با علی (علیه السلام) بیعت کنند و بهانه او در مخالفت با بیعت این بود که هر وقت همهٔ مسلمانان بیعت کردند، من نیز بیعت خواهم نمود، ولی من باید آخرین کسی باشم که با علی بیعت می نماید!

مالک اشتر عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین او چون ترسی از شمشیر و تازیانهٔ تو ندارد به

١ـ امالی صدوق، مجلس ٣٠.

چنین بهانه ای متمسک می گردد، اجازه بدهید او را تحت فشار قرار بدهیم.

امیرمؤمنـان (علیه السلام) فرمود: من کسی را مجبور به بیعت نمی کنم، بگذارید آزادانه هر راهی را که می خواهد انتخاب کند.

ولی یک روز برای آن حضرت خبرآوردند که عبدالله بن عمر برای سرنگون کردن حکومت وی به مکه رفته ومشغول توطئه چینی است. امام (علیه السلام) مأموری فرستاد تا جلو فعالیت ضدانقلابی وضدحکومتی اورا بگیرد وبالأخره عبدالله بن عمر بدون موفقیت در این راه به مدینه مراجعت نمود و تا آخر، حکومت علی (علیه السلام) را به رسمیت نشناخت وحاضر به بیعت با او نگردید[۱] ولی پس از شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) با معاویه بیعت کرد وحکومت او را به رسمیت شناخت.

و این بود برخورد ورفتار عبدالله بن عمر با شخصیتی مانند علی (علیه السلام) وحکومتی مانند حکومت وی، و بیعت او با معاویه وپذیرش حکومت او.

۲ـ عبدالله بن عمر و بیعت با یزید

هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید از مردم بیعت می گرفت، عبدالله بن عمر به گروه مخالفان پیوست ولی نه معاویه از مخالفت وی بیمناک بود ونه یزید؛ زیرا خود معاویه که با پسرش درباره مخالفان سخن می گفت چون نام عبدالله بن عمر به میان آمد چنین نظریه داد: «فَاَمّا عَبْدُاللهِ بْنِ عُمَر فَهُوَمَعَکَ فَالْزِمْهُ وَلاٰ تَدَعْهُ»: عبدالله بن عمر اگرچه از بیعت امتناع ورزیده است ولی دلش با تو است قدر او را بدان و از خود مران[۲].

بر اساس پیش بینی معاویه مخالفت عبدالله بن عمر با بیعت یزید نه تنها ضرری متوجه او نمی کرد بلکه به موقع بزرگترین حمایت و پشتیبانی را از وی به عمل آورد وهمان وقت که باید وارد جبههٔ مخالف یزید شود و ازقیام حسین بن علی (علیه السلام) حمایت کند آن حضرت را به صلح وسازش دعوت می کند تا حکومت یزید هرچه بیشتر تقویت ومستحکم شود وچون در این راه با شکست مواجه می گردد، با امام (علیه السلام) خدا حافظی کرده،

۱ـ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۴، ص۹ـ۱۱.

۲ـ امالی صدوق به نقل بحار ج۴۴، ص۳۱۱.

راهی مدینه می شود و از آنجا طی نامه ای که به یزید بن معاویه می نویسد حکومت وخلافت او را با جان ودل می پذیرد[۱].

و در این بیعت آنچنان قرص ومحکم می ایستد که چون مردم مدینه پس از شهادت حسین بن علی (علیه السلام) برضد یزید شوریدند و استانداروی «عثمان بن محمد» را بیرون راندند، عبدالله، اقوام وعشیره وغلام وفرزند خویش را جمع کرد و طی سخنانی که به پشتیبانی از حکومت یزید ایراد کرد چنین گفت:

من از رسول خدا(صلّی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: در روز قیامت برای هرفرد پیمان شکن پرچمی بر افراشته خواهد شد که معرف پیمان شکنی او گردد.

عبدالله به سخنانش چنین ادامه داد: ومن بالا تر از این غدر و پیمان شکنی نمی دانم که با کسی بیعت کنند و سپس به جنگ او برخیزند ولذا اگر بدانم هریک از شما دست از بیعت یزید برداشته و از مخالفین او حمایت کرده اید رابطه من با او قطع خواهد گردید.[۲]

۳ـ عبدالله بن عمر وحجاج بن یوسف

پس از یزید بن معاویه آنگاه که عبدالملک مروان به خلافت رسید و برای سرکوبی ابن زبیر، حجاج بن یوسف را به مکه گسیل داشت، حجاج وارد مدینه گردید، عبدالله بن عمر شبانه برای بیعت به سوی حجاج شتافت و گفت: امیر! دستت را بده تا برای خلیفه بیعت کنم.

حجاج سؤال کرد: عبدالله! این عجله برای چیست و می توانستی این بیعت را به فردا موکول کنی؟

عبدالله گفت: چون از رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) شنیده ام که فرمود: «هرکس بمیرد در حالی که امام وپیشوایی نداشته باشد مانند مردمان جاهلیت مرده است» وترسیدم که شب هنگام مرگم فرارسد و در اثر نداشتن امام مشمول گفتار پیامبر شده و از مردگان جاهلیت محسوب شوم.

چون گفتار عبدالله بن عمر به اینجا رسید، حجاج پای خود را از لحاف بیرون آورد

۱- فتح الباری، ج۱۳، ص۶۰.

۲- صحیح بخاری، ج۹، کتاب الفتن.

وگفت: بیا به جای دست، پایم را ببوس (۱).

یعنی تو که امروز برای من حدیث پیامبر را می خوانی در زمان علی بن ابی طالب وحسین بن علی (علیهما السلام) چرا این حدیث را در بوتهٔ فراموشی قراردادی؟

و این است معنای همان جمله ای که خود عبدالله از رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) نقل کرد که: خودداری ازنصرت و یاری حسین (علیه السلام) موجب ذلت وزبونی خواهد گردید.

نتیجه: اینست چهره وقیافهٔ واقعی عبدالله بن عمر که تاریخ به ما نشان می دهد تا بدان وسیله عبدالله های دیگر را در هر عصر وزمان بشناسیم و باخط آنها آشنا گردیده و همیشه از آن برحذر باشیم و باز این تاریخ به عبدالله های زمانها واعصار و به عبدالله های کنونی ما هشدار می دهد که اگر به بهانه های واهی حاضر نیستند آزادانه با علی (علیه السلام) دست بیعت دهند باید بیعت معاویه و یزید را جانانه بپذیرند.

و اگر نخوت وتکبر، جهل و عناد به آنها اجازه نمی دهد به یاری حسین (علیه السلام) بشتابند، باید در انتظار روزی باشند که با ذلت وحقارت وشبانه! راهی خانهٔ حجاج ها گردند.

اینها باید بدانند که اگر دست مرموز ونامرئی بنی امیه برای نیل به هدفهای خویش ـ که تنها در منزوی بودن اهل بیت امکان پذیر می باشد ـ با تبلیغات وهووجنجال عبدالله بن عمر را یکی از «مکثرین» در حدیث ومتخصصین در مذهب معرفی می کند (۲) و او نیز چهار نعل به استقبال این جریان می شتابد باید به مجازات این عمل ننگینش که وجود وی وسیله بهره برداری معاویه ها ویزیدها قرارگرفته است به پای کثیف ترین وجنایتکارترین افراد بشر بوسه بزنند: «ذٰلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیٰا وَلَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِیمٌ».

دو نکتهٔ مهم: در گفتگوی امام (علیه السلام) وعبدالله بن عمر دو نکته مهم وحساس

۱ـ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱۳، ص۲۴۲.

۲ـ و از اینجا است که می بینیم مثلاً در مسند احمد بن حنبل که بزرگترین مجموعه حدیثی است از عبدالله بن عمر بیش از هزاروهفتصد حدیث ولی از امام حسن مجتبی (علیه السلام) وحسین بن علی (علیه السلام) مجموعاً بیست و دو حدیث، آری بیست ودو حدیث، نقل شده است.

جلب توجه می کند:

نکته اول در سخن امام (علیه السلام) اینست که از جریان کشته شدن حضرت یحیی و به ارمغان رفتن سر بریده او به یک جنایتکار یاد می کند و به طوری که نقل شده است امام در طول سفر خویش از این حادثهٔ تلخ و جنایت بزرگ مکرر یاد می نمود. و مسلم است که طرح این موضوع از ناحیهٔ آن حضرت بدون اراده و توجه نبوده بلکه وجود یک تشابه تام در میان قیام ومبارزه او ومبارزهٔ حضرت یحیی (علیه السلام) که منجر به ارمغان رفتن سر بریده آنان گردید موجب شده است که آن حضرت از آن حادثهٔ تلخ سخن بگوید.

واما نکته دوم، در گفتار عبدالله بن عمر است که به هنگام وداع وخدا حافظی با امام (علیه السلام) درحالی که اشک می ریخت گفت: یا اباعبدالله ترا به خدا می سپارم وتو در این راه کشته خواهی شد.

آیا عبدالله بن عمر از کشته شدن امام در آن سفر به جز این که از رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) شنیده باشد از راه دیگری مطلع گردیده بود و آیا از مطلبی که بیگانگان درباره حسین بن علی (علیه السلام) باخبر بودند خود آن حضرت اطلاعی نداشت؟ واین همان مطلبی است که ما در صفحات گذشته مکرر اشاره نمودیم که امام (علیه السلام) قطع نظر از موضوع «علم امامت» از راه عادی و از طریق خبری که بواسطه وبی واسطه از رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) به وی رسیده بود نسبت به جزئیات جریان عاشورا از اطلاع وآگاهی کامل برخوردار بود.

نامه‌ای به بنی هاشم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيم. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِىّ اِلىٰ مُحَمَّدِبْنِ عَلِىٍّ وَمَنْ قِبَلَهُ مِنْ بَنى هٰاشِم. اَمّا بَعْدُ؛ فَاِنَّ مَنْ لَحِقَ بى اِسْتُشْهِدَ وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُدْرِکِ الْفَتْحَ، وَالسَّلامُ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

قِبَلْ به کَسرقاف وفتح باء: نزد، طرف؛ میگویند: أتانِی مِنْ قِبَلِهِ: از نزد وی آمد. اِسْتِشْهاد: به شهادت نائل گشتن؛ تَخَلَّفَ عَنْهُم: به همراه آنان نرفت.

ترجمه وتوضیح

ابن قولویه در کامل الزیارات نقل می کند که: حسین بن علی (علیه السلام) ازمکه به سوی برادرش محمدبن حنفیه وسایر افراد از بنی هاشم این نامه را نوشت:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ. ازحسین بن علی به محمدبن علی وافراد دیگر خاندان هاشم که درنزدوی هستند. اما بعد؛ هریک ازشما که دراین سفر به من ملحق شود به شهادت نائل خواهد گردید و هریک ازشما که ازهمزاهی با من خودداری ورزد به فتح وپیروزی دست نخواهد یافت. والسلام

گرچه سیدبن طاوس (ره) از کلینی (رض) نقل می کند که این نامه ازناحیه حسین بن علی (علیه السلام) پس از آن که آن حضرت ازمکه حرکت نموده صادر گردیده است (۲)

۱- کامل الزیارات، ص۷۵.

۲- لهوف، ص۲۵. وهمچنین در لهوف درمتن نامه، بجای لم یدرک الفتح ،لم یبلغ الفتح آمده است.

ولی ابن عساکر وذهبی همان نظریهٔ ابن قولویه را تأیید نموده واضافه می کنند که پس از رسیدن این نامه به مدینه عده‌ای از فرزندان عبدالمطلب به سوی آن حضرت حرکت نمودند و محمدبن حنفیه نیز در مکه به آنان ملحق گردید[۱].

نتیجه: به هرحال نتیجه وخلاصه مفهوم این نامه اینست که: حسین بن علی (علیه السلام) از آغاز ورودش به شهر مکه نه تنها شهادت را برای خویش و کسانی که به همراه او بودند ویا در آینده بنابود به او **ملحق** گردند حتمی ومحقق الوقوع می دانست (فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بی اِسْتَشْهَدَ) و از هر نوع فتح وپیروزی ظاهری برای خویش مأیوس بود، بلکه جوحاکم را آنچنان مشاهده می نمود که بلافاصله پس از شهادت وی نیز، رسیدن به پیروزی ظاهری و دست یافتن به حکومت برای هیچیک از افراد بنی هاشم واعضای خاندان آن حضرت وپائین آوردن خاندان اموی از اریکه قدرت وسلطنت وتغییر دادن شرائط را امکان پذیر نمی دانست (وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ یُدْرِکِ الْفَتْحَ). ولی او می دانست که فتح نهایی وفتح الفتوح تا قیامت در گرو شهادت او و یارانش ومرهون اسارت خاندان و فرزندان او است.

---

۱ - ترجمهٔ حسین بن علی (علیه السلام) از تاریخ ابن عساکر وتاریخ الاسلام ذهبی، ج۲، ص۳۴۳.

نامهٔ حسین بن علی (ع) به مردم بصره

اَمّا بَعْدُ؛ فَاِنَّ اللهَ اصْطَفٰی مُحَمَّداً (صلّی الله علیه وآله) مِنْ خَلْقِهِ وَاَکْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ وَاخْتارَهُ لِرِسالَتِهِ ثُمَّ قَبَضَهُ اِلَیْهِ وَقَدْ نَصَحَ لِعِبادِهِ وَبَلَغ ماارْسِلَ بِهِ (صلّی الله علیه وآله) وکُنّا اَهْلَهُ وَاَوْلِیائَه وَاَوْصِیائَهُ وَوَرَثَتَهُ وَاَحَقَّ النّاسِ بِمَقامِهِ فی النّاسِ فَاسْتَأثَرَ عَلَیْنا قَوْمُنا بِذٰلِکَ فَرَضینا وکَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَاَحْبَبْنَا الْعافِیَةَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ اَنّا اَحَقُّ بِذٰلِکَ الحقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَیْنا مِمَّنْ تَوَلّاهُ وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولی اِلَیْکُمْ بِهٰذَا الْکِتابِ وَاَنَا اَدْعُوکُمْ اِلٰی کِتابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِیِّهِ فَاِنَّ السُّنَّةَ قَدْاُمیتَتْ وَالْبِدْعَةَ قَدْاُحْیِیَتْ فَاِنْ تَسْمَعوا قَوْلی اَهْدِکُمْ اِلٰی سَبیلِ الرَّشادِ وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُاللهِ وَبَرَکاتُهُ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

اِسْتَأْثَرَ: استأثر علی الغیر: به خود اختصاص داد. اَحَقّ: لایقتر وشایسته تر. تَوَلّاهُ: سر پرستی او را به عهده گرفت. رَشاد: راه است.

ترجمه وتوضیح

بنابه نقل طبری امام (علیه السلام) پس از ورود به مکه نامه ای که متن آن از نظر خوانندگان ارجمند گذشت، به سران قبایل شهر بصره مانند مالک بن مسمع بکری، مسعود بن عمرو، منذربن جارود، و... مرقوم داشت که ترجمه آن چنین است:

اما بعد؛ خداوند محمد(صلّی الله علیه وآله) را از میان مردم برگزید و با نبوتش بروی

۱- طبری، ج۷، ص۲۴۰.

کرامت بخشید و به رسالتش انتخاب فرمود سپس درحالی که او وظیفهٔ پیامبری را به خوبی انجام داد و بندگان خدارا هدایت وراهنمایی نمود به سوی خویش فراخواند (وقبض روحش نمود) وماخاندان، اولیاء، اوصیاء، و وارثان وی، وشایسته ترین افراد نسبت به مقام او از میان تمام امت بودیم؛ ولی گروهی این حق را از ما گرفتند و ما نیز با علم و آگاهی بر تفوق و شایستگی خویش نسبت به این افراد برای جلوگیری از هر فتنه و اختلاف و تشتت و نفاق درمیان مسلمانان وجلوگیری از چیره شدن دشمنان برآنچه پیش آمده بود رضا و رغبت نشان داده وآرامش مسلمانان را برحق خویش مقدم داشتیم. و اما اینک پیک خود را به سوی شما می فرستم شما را به کتاب خدا وسنت پیامبر دعوت می کنم؛ زیرا در شرایطی قرارگرفته ایم که دیگر سنت پیامبر (یکسره) از میان رفته وجای آن را بدعت فراگرفته است، اگر سخن (دعوت) مرابشنوید به راه سعادت وخوشبختی هدایتتان خواهم کرد. درود ورحمت وبرکت خدا برشما باد.

امام (علیه السلام) این نامه را به وسیله یکی از دوستانش به نام سلیمان به بصره فرستاد و سلیمان در بصره پس از انجام مأموریت خویش ورسانیدن نامهٔ آن حضرت دستگیر گردید و ابن زیاد یک شب پیش از حرکت به سوی کوفه دستور داد او را بدار آویختند.

مسأله أهَمّ ومُهِمّ

حسین بن علی (علیه السلام) در این نامه در ضمن دعوت از مردم بصره به همکاری با آن حضرت در مبارزه با اوضاع ضداسلامی وضد قرآنی به بیان موقعیت اهل بیت وبه انحراف کشیده شدن موضوع خلافت و مسیر اسلام، در رابطه با مبارزه به بیان موازنه وتقدیم داشتن أهم بر مهم پرداخته وفلسفهٔ سکوت خاندان عصمت را در یک برههٔ خاص وانگیزهٔ قیام خویش را توضیح می دهد که اگر در آن برهه به جای قیام به سکوت گذرانده شده است، به لحاظ پیدایش جوخاصی نه تنها نتیجه ای بر قیام مترتب نمی گردید بلکه دشمنان ومنافقان وفرصت طلبان این قیام را به نفع خود تمام می کردند: «فَرَضينا وَكَرِهْنَا الفُرْقَة».

وبر این اساس بود که ما آن روز دم فروبستیم و درب خانه به روی خودبستیم و از این رهگذر جلو فتنه ها وآشوبهای خطرناک را گرفتیم ومسلمانان را از طریق راهنمایی وتلاشهای تبلیغی به رشد وترقی رهنمون گشتیم ولی اینک مرحلهٔ دیگری به وجودآمده

واسلام نه در مسیر انحراف، بلکه در خطر نابودی قرارگرفته است: «فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْاُمِیتَتْ وَالْبِدعَةَ قَدْاُحْیِیَتْ».

قانون پیامبر از میان رفته و بدعتها وخودخواهیها درجای آن نشسته است وشرایط امروز نیز برای مبارزه با فساد آماده است یعنی اگر در این مبارزه، خون گروهی از پاکان امت هم ریخته شود، نه تنها دشمن نمی‌تواند از آن به نفع خویش بهره برداری کند، بلکه درنهایت بهترین ثمرات و ارزشها را به نفع اسلام به بارخواهد آورد.

نامۀ حسین بن علی (ع) درپاسخ نامه های مردم کوفه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اِلَى الْمَلأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ. اَمّا بَعْدُ؛ فَاِنَّ هٰانِياً وَسَعِيداً قَدِما عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ وَكٰانٰا آخِرَمَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَقَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِى قَصَصْتُمْ وَذَكَرْتُمْ وَمَقٰالَةُ جُلِّكُمْ اَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنٰا اِمامٌ فَاقْبِلْ لَعَلَّ اللهَ يَجْمَعُنٰا بِكَ عَلَى الْهُدىٰ وَالْحَقِّ. وَقَدْبَعَثْتُ اِلَيْكُمْ اَخِى وَابْنُ عَمِّى وَثِقَتِى مِنْ اَهْلِ بَيْتِى وَاَمَرْتُهُ اَنْ يَكْتُبَ اِلَيَّ بِحٰالِكُمْ وَاَمْرِكُمْ وَرَأْيِكُمْ فَاِنْ كَتَبَ اَنَّهُ قَدِاجْتَمَعَ رَأْىُ مَلاٰكُمْ وَذَوِى الْفَضْلِ وَالْحِجىٰ مِنْكُمْ عَلىٰ مِثْلِ مٰاقَدِمَ عَلَيَّ بِهِ رُسُلُكُمْ وَقَرَأْتُ فِى كُتُبِكُمْ اَقْدِمُ عَلَيْكُمْ وَشِيكاً اِنْ شٰاءَ اللهُ فَلَعَمْرِى مَا الأَمٰامُ اِلاَّالْعٰامِلُ بِالْكِتٰابِ وَالآخِذُ بِالْقِسْطِ وَالدّائِنُ بِالْحَقِّ وَالْحٰابِسُ نَفْسَهُ عَلىٰ ذٰاتِ اللهِ؛ وَالسَّلامُ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

مَلأ: اعیان، بزرگان قوم. حِجٰی: عقل وخرد. وشیک: سریع وقریبُ الوُقوع. عَمْر- به فتح عین: حیات وزندگی؛ لَعَمْری: به جانم سوگند. دائن: پیرو، ملازم حق. حٰابِس: از حَبْس بمعنای وقف.

ترجمه وتوضیح

چون مردم کوفه از مخالفت حسین بن علی (علیه السلام) با مسأله بیعت و از آمادگی آن

۱- طبری، ج۷، ص۲۳۵؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۶۷؛ ارشاد، ص۲۰۴؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۹۵ و۱۹۶.

حضرت برای مبارزه بافساد و از ورود آن‌حضرت به شهر مکه مطلع گردیدند پیکها ونامه های انفرادی وطومارهای فراوانی به آن حضرت فرستادند که مضمون همه آن نامه ها وسفارشات این بود:

اینک که معاویه به هلاکت رسیده و مسلمانان از شرّوی آسوده شده اند ما خود را نیازمند امام ورهبری می‌ادانیم که ما را از حیرت وسرگردانی برهاند وکشتی شکسته ما را به سوی ساحل نجات هدایت ورهبری نماید واینک مامردم کوفه بانعمان بن بشیر فرماندار یزید در این شهر در مقام مخالفت برآمده وهر نوع همکاری را بااو قطع نموده ایم وحتی در نماز وی شرکت نمی کنیم ومنتظر تشریف فرمایی شما هستیم که آنچه در توان داریم در پیشبرد **اهداف شما به کار خواهیم بست و از بذل مال و نثار جان در راه تو کوتاهی نخواهیم نمود.**

حسین بن علی (علیه‌السلام) در پاسخ این نامه ها که بنابه نقل بعضی از مورخان تعداد آنها به دوازده هزار بالغ می گردید چنین مرقوم داشت:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم. از سوی حسین بن علی به بزرگان وسران اهل ایمان شهر کوفه. اما بعد: آخرین نامهٔ شما به وسیله هانی وسعید به دست من رسید ومن به آنچه شما درنامه های خود تذکر و توضیح داده اید پی برده ام و در خواست شما در بیشتر این نامه ها این بود که ما امام وپیشوایی نداریم به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو، ما را به سوی حق هدایت کند.

واینک، من برادر و پسر عموی خویش (مسلم بن عقیل) وکسی را که در میان خانواده‌ام مورد اعتماد من است به سوی شما گسیل داشتم وبه او دستوردادم که با افکار شما از نزدیک آشنا شده و نتیجه را به اطلاع من برساند که اگر خواستهٔ اکثریت مردم ونظر افراد آگاه کوفه همان بود که درنامه های شما منعکس گردیده و فرستادگان شما حضوراً بازگو نموده اند، من نیز انشاءالله سریع به سوی شما حرکت خواهم نمود. به جان خودم سوگند پیشوای راستین وامام به حق کسی است که به کتاب خدا عمل نموده وراه قسط وعدل را پیشه خود سازد و از حق پیروی کرده وجود خویش را وقف وفدای فرمان خدا کند. والسلام.

بنابه نقل طبری ودینوری امام (علیه السلام) نامه را به وسیله هانی وسعید، دو پیک مردم

کوفه به آنها ارسال داشت [1]، ولی به نقل خوارزمی امام (علیه السلام) نامه را به مسلم بن عقیل داد تا به همراه خود به کوفه ببرد. و به وی چنین فرمود: من تو را به سوی مردم کوفه می فرستم وخدا تورا به آنچه موجب رضا وخشنودی او است موفق بدارد، حرکت کن خدا پشت وپناهت وامیدوارم من وتو، به مقام شهدا نائل گردیم: «وَاَنَا اَرْجُوا اَنْ اَكُونَ اَنَا وَاَنْتَ فِی دَرَجَةِ الشُّهَدٰاءِ» [2].

نتیجه: حسین بن علی (علیه السلام) در این نامه ضمن پاسخگویی به درخواستهای مردم کوفه و اعلام اعزام نماینده ومعرفی او به عنوان برادر ومورد اعتماد آن حضرت شرایط امام ورهبر اصیلی را که باید هر مسلمانی از وی تبعیت و پیروی نماید مؤکداً بیان می کند که باید برنامهٔ عمل او کتاب خدا، وهدف او اجرای حق وعدالت و وجودش وقف راه خدا باشد.

۱ـ طبری ج۷، ص۲۳۵. اخبارطوال، ص۲۳۸.

۲ـ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۹۶.

نامه ای به مسلم بن عقیل

اَمّا بَعْدُ؛ فَقَدْ خَشیتُ اَنْ لایَکُونَ حَمْلُکَ عَلَی الْکِتابِ اِلَیَّ فی الْاِسْتِعْفاءِ مِنَ الوَجْهِ الَّذی وَجَّهْتُکَ لَهُ اِلاَّ الْجُبْنَ فَامْضِ بِوَجْهِکَ الَّذی وَجَّهْتُکَ فیهِ؛ وَالسَّلامُ[1].

ترجمه وتوضیح لغات

حَمَلَهُ عَلَی الْأَمْرِ: او را برای آن کار واداشت. وَجَّهَهُ اِلَی فُلانٍ: او را به نزد فلانی فرستاد. وَجْه: جهت، سوی.

ترجمه وتوضیح

«می ترسم انگیزهٔ تو در نوشتن این استعفا نامه چیزی جزترس نباشد مأموریتی را که به تو محول نموده‌ام انجام بده».

مسلم بن عقیل در نیمه ماه مبارک رمضان[2] طبق فرمان حسین بن علی (علیه السلام) به قصد کوفه از مکه حرکت نمود و در مسیر خود وارد مدینه گردید و در ضمن توقف کوتاهی و زیارت قبر پیامبر (صلّی الله علیه وآله) و تجدید عهد با اقوام و عشیره‌اش به همراه دو نفر راهنما از قبیلهٔ قیس به سوی کوفه روان گردید، این مسافران پس از آنکه مقداری از مدینه فاصله گرفتند راه را گم کرده و در بیابانهای وسیع وشنزار حجاز حیران وسرگردان شدند.

۱ـ تاریخ طبری، ج۷، ص۲۳۷؛ ارشاد مفید، ص۲۰٤؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۹۶. ۲ـ مروج الذهب، ج۲، ص۸۶.

پس از تلاش فراوان هنگامی راه را پیدانمودند که همراهان مسلم در اثر گرمای شدید وتشنگی جان خود را از دست داده و بدرود حیات گفتند، ولی مسلم بن عقیل توانست خود را به محلی بنام «مضیق» که محل سکونت یک قبیله بیابان گرد بود برساند و از مهلکه نجات یابد.

مسلم بن عقیل پس از رسیدن به «مضیق» نامه‌ای به وسیلهٔ یکی از افراد آن قبیله به حضور امام نوشت که در این نامه درضمن بیان حادثهٔ هلاکت همراهان ونجات خویش از آن حضرت درخواست نمود که در اعزام وی به کوفه تجدید نظر نموده و در صورت صلاح دید به جای او **شخص** دیگری رابه این مأموریت بگمارد زیرا او این پیشامد را به فال بد گرفته و این سفر را سفری مشؤم می داند.

مسلم در آخر نامه تذکر داد که من تا دریافت جواب نامه بوسیله همین پیک در این محل منتظر خواهم بود [۱].

امام (علیه السلام) در پاسخ این نامه چنین مرقوم داشت: «... فَقَدْ خَشیتُ آن...»: می ترسم انگیزه تو در نوشتن این نامه واستعفاء واعتذار کردن از مأموریتی که بر تو محول کرده‌ام، چیزی جز جبن وترس نباشد ولی این ترس را کنار بگذار و آن مأموریتی را که بر تو محول کرده‌ام انجام و به سفر خویش ادامه بده، وَالسَّلام.

ترس از ترس

از این گفتار نیرو بخش امام چنین استفاده می شود که نه تنها خود رهبر وشخصیتی مانند حسین بن علی (علیه السلام) که می خواهد یک تحول و دگرگونی عمیق در جامعه اسلامی بوجود بیاورد نباید کوچکترین ترس ورعب به خود راه دهد، بلکه اطرافیان وکارگزاران او نیز باید دارای چنین شهامتی باشند و الا قیام وی باشکست مواجه گشته و به آن هدف عالی که مورد نظر او است نائل نخواهد گردید.

آری، ترس امام نه از نیرو وعِدّه وعُدّهٔ دشمن است بلکه ترس او از جبن وحالت ضعفی است که ممکن است احیاناً در نماینده و سفیرش پدید آید!

۱- طبری، ج۷، ص۲۳۷.

خطبهٔ حسین بن علی (ع) درمکه

اَلْحَمْدُلله وَماشاءَالله وَلاقُوَّةَ اِلّا بِالله وَصَلَّی الله عَلی رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلیٰ وُلْدِآدَمَ مَخَطَّ الْقِلادَةِ عَلی جیدِالْفَتاةِ وَما اَوْلَهَنِی اِلی اَسْلافی اِشْتِیاقَ یَعْقُوبَ اِلی یُوسُفَ وَخَیَّرَلی مَصْرَعاً اَنَا لاقیهِ کَاَنّی بِاَوْصالی تَتَقَطَّعُها عُسْلانُ الْفَلَواتِ بَیْنَ النَّواوِیسِ وَکَرْبَلا فَیَمْلَأَنَّ مِنّی اَکْراشاً جوفاً وَاَجْرِبَةً سُغْباً لامَحیصَ عَنْ یَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ رِضَا الله رِضانا اَهْلَ الْبَیْتِ نَصْبِرُ عَلی بَلائِهِ وَیُوَفّینا اُجُورَالصّابِرینَ لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ الله لُحْمَتُهُ بَلْ هِیَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فی حَظیرَةِالْقُدْسِ تَقَرُّبِهِمْ عَیْنُهُ وَیُنْجَزُبِهِمْ وَعْدُهُ اَلا وَمَنْ کانَ فینا باذِلاً مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلی لِقاءِالله نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا فَاِنّی راحِلٌ مُصْبِحاً اِنْ شاءَ الله (۱) .

ترجمه وتوضیح لغات

خُطَّ: نوشته شده است، ترسیم گردیده است، شیار بوجود آمده است؛ مَخَطّ: محلی که در آن اثر وشیار بوجودآید. قِلادَة: گردن بند. فَتاة: دختر، کنیز.

مااَوْلَهَنِی فعل تعجب است ازوَلَه: شدت خوشحالی، اِشتیاق. اسلاف: جمع سلف: نیاکان وگذشتگان خَیَّرلی مصرعاً: اغلب کلمه «خیّر» را بصورت مجهول می خوانند ولی صحیح اینست که معلوم خوانده شود یعنی خداوند برای من قتلگاهی معین نموده است. اوصال: اعضای بدن. عسلان- به ضم عین وسکون سین- جمع عاسل: به هر چیزمتحرک ومضطرب مانند نیزه وگرگ گفته می شود که در اینجا معنای دوم منظور است، فلوات، جمع

۱- لهوف، ص۱۵۳ مثیرالاحزان، ص۲۱.

فلات: بیابان پهناور. اکراش، جمع کرش: شکمبه، نواویس، جمع ناوس: در لغت به قبور مسیحیان گفته می شود و در اینجا منظور روستای خرابی است که قبلاً مسیحی نشین ودر نزدیکی کربلا واقع بوده. جوف به ضم جیم: جمع اجوف، مانند سود. جمع اسود: هر چیز وسیع. اجربة جمع جراب: بمعنای انبان که در اینجا کنایه است ازشکم. سُغُباً- به ضم اول جمع اسغب از سغب: گرسنگی، لَن تَشذّ: از شذ منفرد ومتفرق شدن لحمة- به ضم لام: نزدیکترین وصمیمی ترین قوم وخویش. حظیرة القدس: بهشت برین. مهجة: خون.موطن: از توطین: آماده ساختن.

ترجمه وتوضیح

با نزدیک شدن موسم حج که مسلمانان وحجاج گروه گروه وارد مکه می گردیدند در اوائل ماه ذی حجه امام مطلع گردید که به دستور یزید بن معاویه، عمرو بن سعد بن عاص به ظاهر به عنوان امیرحاج ولی درواقع به منظور انجام مأموریت خطرناکی وارد مکه گردیده است و از سوی یزید مأموریت دارد در هرکجا و در هر نقطه ای از مکه که امکان داشته باشد، امام را ترور کند، لذا آن حضرت تصمیم گرفت به خاطر مصون ماندن احترام مکه، بدون شرکت در مراسم حج وبا تبدیل اعمال حج به عمره مفرده در روز سه شنبه هشتم ذی حجه ازمکه به سوی عراق حرکت کند.

امام قبل از حرکت این خطابه را درمیان افراد خاندان بنی هاشم وگروهی از شیعیان خویش که درمدت اقامت آن حضرت درمکه بدو پیوسته بودند، ایراد فرمود:

سپاس برای خدااست، آنچه خدا بخواهد همان خواهدبود وهیچ نیروئی حکمفرما نیست مگر به اراده خداوند و درود خداوند بر فرستاده خویش.

مرگ بر انسانها لازم افتاده همانند اثر گردن بند که لازمه گردن دختران است ومن به دیدار نیاکانم آنچنان اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف وبرای من قتلگاهی معین گردیده است که درآنجا فرود خواهم آمد وگویا با چشم خود می بینم که درندگان بیابانها (لشکریان کوفه) درسرزمینی درمیان نواویس وکربلا اعضای مرا قطعه قطعه وشکمهای گرسنه خودرا سیر وانبانهای خالی خود را پر می کنند. ازپیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است، چاره ومفری نیست، برآنچه خداراضی است ما نیز راضی وخوشنودیم. درمقابل بلا

وامتحان او صبر واستقامت می ورزیم واجر صبرکنندگان را برما عنایت خواهد نمود. در میان پیامبر وپاره های تن وی (فرزندانش) هیچگاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت برین در کنار او خواهند بود زیرا که آنان وسیله خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده ووعدهٔ او نیز (استقرار حکومت الله) به وسیله آنان تحقق خواهد پذیرفت.

آگاه باشید که هریک از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد وجانش را در راه شهادت ولقای پروردگارنثار کند آماده حرکت باما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد- انشاءالله [تعالی].

نتیجه: حسین بن علی (علیه السلام) در این خطابه وسخنرانی و به هنگام حرکت از مکه با صراحت کامل نه تنها از شهادت بلکه از جزئیات شهادت خویش سخن گفته و یارانش را با صراحت کامل درجریان امرقرار می دهد تا اگر آنان نیز آماده چنین برنامه‌ای هستند وحاضرند در راه قرآن از خون خود بگذرند و در نیل به لقای حق جان فدا کنند آماده حرکت باشند.

باعلم وآگاهی تن دادن به کشته شدن چرا؟!

اینک این سؤال که از گذشته های دور مطرح بوده است خود نمایی می کند که با علم و آگاهی به سوی شهادت رفتن وتن دادن به کشته شدن چه مفهومی دارد؟ مگر حفظ خون و حراست از جان آن هم خون پاک معصوم و جان عزیز امام واجب نیست؟

پاسخ این سؤال به طور اجمال این است که: جهاد یکی از مهمترین دستورات اسلام است وشهادت یکی از افتخارات هر مسلمان. و در قرآن مجید ده ها آیه (۱) در رابطه با جهاد و شهادت آمده است، و در هیچ یک از این آیات این مسأله مشروط ومقید به علم به پیروزی نگردیده است بلکه نبرد و جانبازی درمقابل دشمنان اسلام وشهادت در راه به پیروزی رساندن حق، یکی از علائم مؤمنان ذکر شده است، آنجا که می فرماید: «خداوند در مقابل بهشت جان ومال مؤمنان را خریداری نموده است آنهایی که در راه خدا نبرد می کنند و در این راه می کشند و خود کشته می شوند این وعدهٔ حق است در تورات و انجیل وقرآن وچه

۱- دریک نگاه سطحی آیات مربوط به مسأله جهاد وشهادت به یکصد آیه بالغ می گردد.

کسی است که در پیمان خود با وفاتر از خدا باشد پس مژده باد بر شما که چنین معامله ای را با خدا انجام دادید و این سعادتی است بس بزرگ»[(۱)].

و در آیه بعد این مؤمنهای جانباز وفداکار را با نُه صفت عالی و ارزنده ستوده و با این بیان از آنان تقدیر نموده است: «التّائِبُونَ الْعابِدُونَ ... اَلْحافِظُونَ لِحُدُودِاللهِ».

که آنها حافظ حدود ومقررات خدا هستند. یعنی این حفظ حدود ومقررات است که آنها را به این مرحله از فداکاری و از خود گذشتگی واداشته است. بطوری که ملاحظه می کنیم در این آیه شریفه مانند آیات دیگر مسئله جهاد مقید ومشروط به پیروزی نیست «فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» گاهی کشتن است وگاهی کشته شدن.

سیره و تاریخ زندگی رسول خدا(صلّی الله علیه وآله) نیز شاهد و مؤید این مطلب است که در جنگهایی صد درصد نابرابر و بادشمنی بس قوی تر به نبرد می پرداخت وگاهی عزیزترین افراد خاندان خویش را از دست می داد. و اگر در جنگ با دشمن اسلام و جهاد در راه خدا پیروزی قطعی وتسلط بر دشمن مسلم باشد اصلاً شهادت وجهاد فی سبیل الله مفهوم واقعی خود را از دست می دهد.

واین وظیفهٔ مهم وجهاد فی سبیل الله اگر به همهٔ افراد مسلمانان به صورت یک وظیفه متوجه است برای امام که مقام پاسداری قرآن را به عهده دارد و«علت مبقیه» یعنی نیروی نگهدارنده اسلام است به عنوان وظیفه ای بالا تر از آنچه تصور می کنیم متوجه است.

و اگر امام چنین وظیفه ای را انجام ندهد و این سعادت وفوز عظیم را از دست دهد پس چه کسی باید انجام دهد؟

و اگر امام بادادن جان وعزیزان خویش حافظ حدود ومقررات الهی نباشد پس چه کسی باید حافظ این حدود و مقررات باشد؟.

آری حسین بن علی (علیه السلام) اوضاع و شرایط را برای انجام دادن چنین معاملهٔ پرسودی مناسب می دانست او می دید سودی که از این معامله خواهد برد، نجات اسلام

۱- إِنَّ اللهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فى سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِى التَّوْرٰيةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذى بايَعْتُمْ بِهِ وَذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ- توبه، آيه ۱۱۱.

ومسلمانان ونجات قرآن وسنت از سیطرهٔ یزیدیان وتحول ودگرگونی در تاریخ اسلام است وچه سودی بالا تر از این، لذا او تصمیم خود را گرفته بود که...

وما در صفحات آینده در این زمینه به مناسبت سخنان امام باز هم بحثهائی خواهیم داشت.

درپاسخ ابن عباس

یَاابْنَ الْعَمِّ اِنّی وَاللهِ لَاَعْلَمُ اَنَّکَ نَاصِحٌ مُشْفِقٌ وَقَدْ اَزْمَعْتُ عَلَی الْمَسیرِ... وَاللهِ لَایَدَعُونی حَتّی یَسْتَخْرِجُوا هٰذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوفی فَاِذا فَعَلُوا سَلَّطَ اللهُ عَلَیْهِمْ مَنْ یُذِلَّهُمْ حَتّی یَکُونُوا اَذَلَّ مِن فِرامِ الْمَرْئَةِ [1].

ترجمه وتوضیح لغات

مُشْفِق: مهربان. اَزْمَعْتُ: زَمَعَ وَزَمَّعَ: مصمّم گردید. لَایَدَعونی؛ از: ودَعَ: ترک نمود عَلَقة: تکهٔ خون. فِرام: کهنه ای که زنان به هنگام عادت از آن استفاده می کنند.

ترجمه وتوضیح

پیشنهادهایی به امام درجهت مخالف حرکت امام (ع)

آنگاه که حسین بن علی (علیه السلام) حرکت خویش را به سوی عراق اعلان نمود، عده ای با این حرکت اظهار مخالفت کرده، به آن حضرت پیشنهاد نمودند که از تعقیب این راه خودداری ورزد. دلیل همهٔ این خیر خواهان و دوراندیشان در این پیشنهاد، روح پیمان شکنی و بیوفایی حاکم بر مردم کوفه بود و همه به یک صدا معتقد بودند که کوفیان خوش استقبال وبد بدرقه هستند وهمه این افراد چنین پیش بینی می نمودند که این سفر به کشته شدن امام وبه اسارت خاندان وی منجر خواهد گردید.

ولی واقعیت این است که گرچه، پیش بینی آنان صحیح بود ولی آنها تنها یک بعد

۱ـ انساب الاشراف، ج۳، ص۱۶۲؛ طبری، ج۷، ص۲۷۵؛ کامل ابن اثیر، ج٤، ص۳۹.

قضیه را می دیدند ومسأله را فقط از یک جهت بررسی می نمودند و باید حتی المقدور از کشته شدن امام که به عقیده آنها و به عقیده هر مسلمانی مساوی با شکست اسلام ومسلمانان بود جلوگیری به عمل بیاید.

واما مورد نظر امام بعد دیگر این قضیه بود و آن بعد، مضمون ده ها آیه قرآنی است که در آنها خطاب به مسلمانان اکیداً فرمان جنگ وقتال صادر گردیده است.

آری امام (علیه السلام) این آیه را می خواند که: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ»(۱) و نیز این آیه را: «فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ»(۲)

آنگاه اوضاع را در نظر می داشت وشرایط را بررسی می کرد و چنین نتیجه می گرفت: که حالا باید با اولیاء و یاران شیطان جنگید و امروز در روی زمین چه کسی می تواند برای شیطان یار و یاور وجانشینی بهتر از یزید باشد وحکم قتال و جنگ باوی بیش از هر مسلمان دیگر به من که امام امت و پاسدار اسلام هستم متوجه است. ولذا در خطابه اش نیز با صراحت کامل به یارانش گفت: هریک از شما که حاضر است در راه ما یعنی در راه اعتلای کلمهٔ حق از خون خویش بگذرد ومهیای شهادت ولقای خدا است آماده حرکت باشد و گروهی از آنان که به این مرحله آمادگی داشتند ودنیا در نظرشان حقیر بود و زندگی را به هیچ می انگاشتند به ندای او لبیک گفته و به قافله وی پیوستند.

ولی مانند هر حرکت بنیادی واساسی بعضی دیگر از مسلمانان وحتی چندتن از مسلمانان سرشناس نه تنها خود را به کنار کشیدند و به ندای امام جواب مثبت ندادند و از این فیض بزرگ و از نیل به این سعادت بی نظیر ابدی محروم گردیدند، بلکه چون از حقیقت مأموریت امام (علیه السلام) وواقعیت حرکت او بی اطلاع بودند، اصلاً با چنین حرکتی مخالفت می ورزیدند. در شهر مکه و در طول راه تا کربلا از روی خیر خواهی وصلاح اندیشی وگاهی حتی با توسل به زور تلاش نمودند که مانع این حرکت عظیم گردند. در میان این افراد از اقوام وعشیره امام گرفته تا افراد معمولی و حتی مخالفان آن

۱ـ جنگ در راه اسلام برای شما مسلمانان به صورت یک حکم قطعی ومسلم، واجب شده است گرچه برای شما خوش آیند نیست. سوره بقره، آیه۲۱۶.

۲ـ با دوستان شیطان بجنگید، سوره نساء، ۷۶.

حضرت نیز به چشم می خورد که مخالفت دوستان وعلاقه مندان در اثر دلسوزی وعلاقه به اسلام و حفظ جان امام، و مخالفت دشمنان برای خدمت به یزید وجلوگیری از به وقوع پیوستن هر حرکتی برضد او بود. در صورت پذیرش پیشنهاد های افراد خیر خواه از سوی امام خواست گروه مخالف نیز تأمین می گردید و در نتیجه پیشنهاد خیر خواهان بالمآل به سود مخالفین وموافق هدف آنان بود.

به هر صورت این پیشنهاد ها از مدینه شروع گردیده و در مکه آنگاه که تصمیم امام برای همه معلوم شد و در طول راه تا کربلا و در بر خورد های امام(علیه السلام) با افراد گوناگون فراوان بوده است وچند نمونه از این پیشنهاد ها و پاسخ امام که در مدینه به عمل آمده است در صفحات گذشته نقل گردید، و در این بخش نیز برای این که از موضوع کتاب خارج نگردیم، تنها آن قسمت از این پیشنهاد ها را نقل خواهیم کرد که در پاسخ آنها از سوی امام (علیه السلام) سخنی صریح در کتب تاریخ نقل شده باشد.

اینک این سخنان در مقابل چند پیشنهاد:

پیشنهاد عبدالله بن عباس به امام (ع)

یکی از افرادی که پس از اعلان حرکت از سوی حسین بن علی (علیه السلام) به خدمت آن حضرت رسید وپیشنهاد خودداری از این سفر را بروی نمود عبدالله بن عباس بود او گفتارش را با این جمله آغاز کرد:

«یَابْنَ عَمِّ اِنّی اَتَصَبَّرُوَمٰا اَصْبِرُ...»:پسر عمو! من در مفارقت تو هرچه تظاهر به صبر می کنم ولی نمی توانم واقعاً صبر وتحمل نمایم زیرا ترس آن را دارم که تو در این سفری که در پیش گرفته ای کشته شوی و فرزندانت به اسارت دشمن درآیند چون مردم عراق مردمانی پیمان شکن هستند ونباید به آنان اطمینان نمود.

ابن عباس سپس چنین گفت: چون تو سید و سرور حجاز ومورد احترام مردم مکه ومدینه هستی به عقیده من بهتر است در همین مکه اقامت گزینی و اگر مردم عراق همان گونه که اظهار می دارند واقعاً خواستار تو هستند ومخالف حکومت یزید، بهتر است اول استاندار یزید و دشمن خویش را از شهر خود برانند سپس تو به سوی آنان حرکت کنی.

ابن عباس ادامه داد: واگر در خارج شدن از مکه اصرارداری بهتر است به سوی یمن

حرکت کنی؛ زیرا گذشته از این که در آن منطقه پدرت شیعیان زیادی دارد، نقطه ای است وسیع ودارای دژهای محکم و کوه های مرتفع و دور دست ومی توانی دور از قدرت حکومت به فعالیت خود ادامه دهی و به وسیلهٔ نامه ها و پیکها مردم را به سوی خویش دعوت کنی وامیدوارم از این رهگذر، بدون ناراحتی به هدف خویش نائل گردی.

پاسخ امام به عبدالله بن عباس

امام(علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «یَاابْنَ الْعَمِّ اِنّی وَاللهِ لَاَعْلَمُ اَنَّکَ نَاصِحٌ مُشْفِقٌ وَقَدْ اَزْمَعْتُ عَلَی الْمَسیرِ...»: پسرعمو! به خدا سوگند می دانم که این پیشنهاد تو از راه خیر خواهی وشفقت ومهربانی است ولی من تصمیم گرفته ام که به سوی عراق حرکت کنم.

ابن عباس با شنیدن این پاسخ دریافت که امام تصمیم قطعی گرفته و درباره خود آن حضرت هر پیشنهادی بی اثر است و لذا در این باره مسأله را تعقیب ننمود وچنین گفت: حالا که تصمیم به این سفر گرفته ای زنان و اطفال را به همراه خود نبر زیرا می ترسم تورا در برابر چشم آنان به قتل برسانند.

امام در پاسخ این پیشنهاد ابن عباس هم، چنین فرمود: «وَاللهِ لَایَدَعُونی حَتّی یَسْتَخْرِجُوا هٰذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفی فَاِذٰا فَعَلُوا ذٰلِکَ سَلَّطَ اللهُ عَلَیْهِمْ مَنْ یُذِلُّهُمْ حَتّی یَکُونُوا اَذَلَّ مِنْ فِرامِ الْمَرْئَةِ»: به خدا سوگند اینها دست از من بر نمی دارند[1] مگر اینکه خون مرا بریزند و چون به این جنایت بزرگ دست یازیدند خداوند کسی را بر آنان مسلط می کند که آنها را آنچنان به ذلت وزبونی بکشاند که پست تر وذلیل تر از کهنه پاره زنان گردند[2].

نتیجه: قاطعیت در رهبری: از این گفتار، ایمان حضرت حسین (علیه السلام) نسبت به هدفش وقاطعیت وی در رهبری و حرکت به سوی هدف روشن می گردد، با اینکه به درایت وخیرخواهی عموزاده اش ابن عباس معتقد می باشد و او تمام محذورات ومشکلات را به درستی گوشزد می کند در پاسخ وی می گوید من با همهٔ این مشکلات، این راه را در پیش

۱- کلمه «لایَدَعُونی» درسخن امام مشتق از «ودع» به معنی ترک است نه از دعی و دعوت.

۲- ابن کثیر در کامل پس از نقل این سخن امام(ع) «فرام» را چنین معنی می کند: «فِرامُ الْمَرئَةِ. خِرْقَةٌ تَجْعَلُهَاالْمَرْئَةُ في قُبُلِهٰا اِذاحاضَتْ».کهنه پاره ایست که زنان به هنگام عادت از آن استفاده می کنند.

خواهم گرفت. و آنگاه که ابن عباس وی را از بردن زنان واطفال بر حذر می دارد بازهم از همان موضع قاطع وشکست ناپذیر سخن می گوید واین است مفهوم امامت و پیشوایی که درمقابل وظیفه ای که درپیش دارد همه محاسبات را درهم می ریزد.

این بود یکی از پیشنهادهای مخالف نظر امام (علیه السلام) که به توسط عبدالله بن عباس در حضور خود آن خضرت مطرح گردیده است؛ و دراین مسیر پیشنهادهای مخالف دیگری نیز به وسیله افراد دیگر مطرح شده است که در فصول آینده ملاحظه خواهید فرمود.

در پاسخ عبدالله بن زبیر

اِنَّ اَبی حَدَّثَنی اَنَّ بِمَکَّةَ کَبْشاً بِهِ تُسْتَحَلُّ حُرْمَتُها فَما اُحِبُّ اَنْ اَکُونَ ذٰلِکَ الْکَبْشَ وَلَئِنْ اُقْتَلَ خارِجاً مِنْها بِشِبْرٍ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ فیها وَلَئِنْ اُقْتَل خارِجاً مِنْها بِشِبْرَیْنِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ خارِجاً مِنْها بِشِبْرٍ وَاَیْمُ اللهِ لَوْکُنْتُ فی جُحْرِهامَّة مِنْ هٰذِهِ الْهَوامِّ یَسْتَخْرِجُونی حَتّی یَقْضَوا بی حاجَتَهُمْ وَاللهِ لَیَعْتَدُنَّ عَلَیَّ کَمَا اعْتَدَتِ الْیَهُودُ فِی السَّبْتِ.

... یَابْنَ الزُّبَیْرِ لَئِنْ اُدْفَن بِشاطِئِ الْفُراتِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُدْفَنَ بِفِناءِ الْکَعْبَةِ.

...إنَّ هٰذا یَقُولُ لی کُنْ حَماماً مِنْ حَمامِ الْحَرَمِ وَلَئِنْ اُقْتَلْ وَبَیْنی وَبَیْنَ الحَرَمِ باعٌ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ وَبَیْنی وَبَیْنَهُ شِبْرٌ وَلَئِنْ اُقْتَلْ بِالطَّفِّ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ بِالْحَرِمِ.

...اِنَّ هٰذا لَیْسَ شَیْءٌ مِنَ الدُّنْیا اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ اَنْ اَخْرُجَ مِنَ الْحِجازِ وَقَدْعَلِمَ اَنَّ النّاسَ لایَعْدِلُونَهُ بی فَوَدَّ اَنّی خَرَجْتُ حَتّی یَخْلُولَهُ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

کَبْش: قوچ. شِبْر: وجب. جُحْر: لانه حیوان در داخل خاک. هَوامّ، جمع هامّة: جنبنده. اِعْتِداء: تجاوز به حق. شاطِیءُ الْفُرات: کنار فرات. فِناء: آستانه. حَمام- بفتح میم: کبوتر: باع: فاصله دو دست را که باز باشد، از ابتدای انگشتان یک دست تا انتهای انگشتان دست دیگر- یک باع گویند. طف: یکی از نامهای کربلا است.

۱- انساب الاشراف، ج۳، ص۱٦٤؛ طبری، ج۵، ص۳۸۳؛ کامل ابن اثیر، ج٤، ص۳۸؛ کامل الزیارات، ص۷۲.

ترجمه وتوضیح

یکی دیگر از کسانی که انصراف از سفر عراق را به حسین بن علی (علیه السلام) پیشنهاد نمود عبدالله بن زبیر بود او که خود یکی از افراد مخالف حکومت یزید و به اصطلاح ازافرادمبارزبود و در همین رابطه از مدینه فرارنموده و به مکه پناهنده شده بود پس از ورود امام (علیه السلام) به مکه هر روز وگاهی یک روز در میان ومانند سایر مسلمانان به منزل آن حضرت رفت وآمد داشت و در مجلس آن حضرت شرکت می نمود و چون از تصمیم امام نسبت به سفر عراق مطلع گردید به خدمت آن حضرت آمده به صورت ظاهر انصراف از این سفر را به وی پیشنهاد نمود.

و بنابه نقل بلاذری و طبری سخن ابن زبیر دو پهلو بود زیرا او چنین گفت: یابن رسول الله اگر من هم در عراق شیعیانی مانند شیعیان شما را داشتم آنجا را به هر نقطه دیگر ترجیح می دادم. ابن زبیر برای این که متهم نباشد، گفتارش را این چنین ادامه داد: ولی در عین حال اگر درمکه اقامت کنید و بخواهید امامت و پیشوایی مسلمانان را در این شهر ادامه بدهید مانیز با تو بیعت می کنیم و تاجایی که امکان دارد از پشتیبانی وهمفکری باتو خودداری نخواهیم نمود.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «اِنَّ اَبی حَدَّثَنی اَنَّ بِمَکَّةَ کَبْشاً...»: پدرم به من خبرداد که به سبب وجود قوچی درمکه احترام آن شهر درهم شکسته خواهد شد ونمی خواهم آن کبش وقوچ من باشم (وموجب آن گردم که کوچکترین اهانتی به خانه خدا متوجه شود). و به خدا سوگند اگر یک وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر است از اینکه در داخل آن به قتل برسم و اگر دو وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر است از اینکه در یک وجبی آن به قتل برسم.

امام (علیه السلام) سخنانش را چنین ادامه داد: «وَاَیْمُ اللهِ لَوْکُنْتُ فی جُحْرِ هامَّةٍ...»: و به خدا سوگند اگر در لانه مرغی باشم مرا در خواهند آورد تا با کشتن من به هدف خویش برسند وبه خدا سوگند همان گونه که قوم یهود احترام روز شنبه (سمبل وحدت و روز تقرب به خدای خویش) را در هم شکستند اینها نیز احترام مرا درهم خواهند شکست.

سپس فرمود: پسر زبیر! اگر من در کنار فرات دفن بشوم، برای من محبوب تر است از

اینکه در آستانه کعبه دفن شوم.

وبنابه نقل ابن قولویه، پس از آنکه ابن زبیر از مجلس امام خارج گردید، آن حضرت چنین فرمود: «اِنَّ هٰذٰا یَقُولُ لی کُنْ حَمٰاماً...»: او به من می گوید کبوتر حرم باش! و به خدا سوگند اگر من یک ذرع دورتر از حرم کشته شوم برای من محبوب تر از این است که یک وجب دورتر از حرم کشته شوم و اگر در طف (سرزمین کربلا) کشته شوم برای من محبوبتر از این است که در حرم به قتل برسم.

وبنابه نقل طبری و ابن اثیر امام (علیه السلام) پس از خارج شدن ابن زبیر به اطرافیانش فرمود: «اِنَّ هٰذٰا لَیْسَ شَیْءٌ مِنَ الدُّنْیٰا...»: او (گرچه به ظاهر به بودن من در مکه علاقه نشان می دهد ولی در واقع) بیش از هر چیز به بیرون رفتن من از مکه علاقه مند است زیرا می داند باوجود من کسی به او توجهی نخواهد کرد.

نتیجه: امام (علیه السلام) در این گفتار راجع به گذشته ابن زبیر وموضع او در مقابل حکومت علی (علیه السلام) وراجع به جنگ بصره، جنگی که مستقیماً برای از بین بردن شخصیتی مانند امیرمؤمنان (علیه السلام) به وجود آمده که ابن زبیر از مهره ها و ارکان و گردانندگان اصلی این جنگ بود، سخنی به میان نیاورد ولی در ضمن چند جمله، آیندهٔ خویش وآیندهٔ ابن زبیررا برای وی ترسیم نمود.

اما راجع به موضع خودش فرمود: اگر من در مکه باشم و یا در هر نقطهٔ دیگر و لو در لانهٔ مرغی دستگاه حکومت از من دست بردار نخواهد بود واختلاف من با حکومت آشتی پذیر نیست زیرا خواستهٔ آنها از من چیزی است که من به هیچ وجه زیربار چنین خواسته ای نخواهم رفت ومن از آنان چیزی می خواهم که آنها حاضر به قبول آن نیستند.

و امام در این گفتارش سخن از «شٰاطِیءِ الْفُرٰاتِ» و «طَفّ» به میان آورده است که درخوراهمیت وتوجه فراوان است.

واما به ابن زبیرهم هشدار داد که پدرم فرموده است: به سبب کبشی احترام بیت الهی وحریم حرم شکسته خواهد شد وبرای اینکه این کبش من نباشم و به سبب ریختن خون من کوچکترین اهانتی متوجه کعبه و حرم نگردد من از این شهر بیرون می روم و برای حفظ احترام حرم وکعبه اگریک وجب دورتر ازاین خانه کشته شوم بازهم بهتر است از اینکه درداخل آن به قتل برسم وتونیز نباید درآینده راضی باشی برای حفظ

موجودیت خویش به صورت کبوتر درآیی وخانه خدارا سپر خویش قراردهی وموجب هتک احترام این خانه گردی.

تحقق پیش بینی امام(علیه السلام)

ولی ابن زبیر از این گفتار وهشداز امام (علیه السلام) متنبه نگردید و موجب شد که در آینده نه چندان دور ـ به فاصله سیزده سال ـ خانهٔ خدا در دو مرحله سنگ باران گردد و در آن، آتش سوزی و خرابی بوجود آید و بدین گونه پیش بینی امیرمؤمنان (علیه السلام) و حسین بن علی (علیه السلام) صورت تحقق پذیرفت.

مرحله اول: سه سال پس ازشهادت حسین بن علی (علیه السَّلام) روزسوم ربیع الاول سال شصت وچهاربود، زیرا ابن زبیر که حاضرنبود با یزید بیعت کند لشکریان اوپس ازجنگ «حره» و کشت و کشتار وغارت مردم مدینه برای سرکوبی ابن زبیربه مکه حرکت کرده واین شهررا به محاصره خویش درآوردند وچون ابن زبیربرای حفظ جانش به کعبه پناهنده شده بود حلقهٔ محاصره راتنگ ترکرده وازبالای کوه ابوقبیس داخل مسجدالحرام وخود کعبه را با منجنیق ها سنگباران نمودند و پارچه های مشتعل رابه کعبه پرتاپ کردند که دراثراین سنگباران قسمتی ازخانهٔ کعبه خراب وپرده وسقف کعبه وشاخهای قوچی که به جای ذبح حضرت اسماعیل ازبهشت آمده بود آتش گرفته وازبین رفت ودر گرما گرم این حمله خبرمرگ یزید به مکه رسید ولشکریانش متفرق گردیدند وابن زبیرخانهٔ کعبه راترمیم وتجدید بنا نمود.

مرحله دوم: پس ازمرگ یزید ابن زبیرمردم رابه بیعت خویش دعوت نموده وتدریجاً گروهی باوی بیعت کردند تادرسال هفتادوسه دردوران خلافت عبدالملك حجاج بن یوسف مأمورسرکوبی ابن زبیر گردید وباچندهزارنفرشهرمکه رابه محاصره خویش درآورد. دراین محاصره نیزکه چندماه به طول انجامید ابن زبیربه کعبه پناهنده گردید وبالاخره به دستورحجاج ازپنج نقطه شهربه وسیله منجنیق داخل مسجدالحرام سنگباران شد وخرابی هایی در کعبه به وجودآمد وبنابه نقل بعضی ازمؤرخین بطورکلی ویران گردید وابن زبیردراین جنگ کشته شدوحجاج بن یوسف کعبه رامجدداً بنانمود.(۱)

۱ـ تلخیص از کامل ابن اثیر، البدایه والنهایه وتاریخ الخلفاء.

سپرکردن اسلام و سپر شدن برای اسلام

واما یک نکته مهم وقابل توجهی که از سخن امام با ابن زبیر و از مقایسهٔ روش آن حضرت وعملکرد ابن زبیر به دست می آید مشخص شدن قیامها ومبارزات در طول تاریخ وفرق و امتیاز آنها با همدیگر است که ممکن است دو شخصیت همزمان و در یک اجتماع و در یک محیط مدعی مبارزه باظلم وفساد باشند و ادعای هر دو به صورت ظاهر مشابه و در قیافهٔ طرفداری از اسلام واحکام و هر دو مبارزه را از مدینه شروع و در همین رابطه به مکه حرکت کنند[1] ولی گذشت زمان وتحول ودگرگونی اوضاع نشان می دهد که یکی در راه نیل به ریاست و برای حفظ مقام شخصی کعبه را سپر و بلا گردان خویش قرار می دهد و دیگری خود واهل وعیالش را سپر وبلاگردان کعبه؛ یکی اسلام را فدای شخصیت خویش می کند ودیگری خود رافدای اسلام وبالأخره یکی به سوی خود می خواند و دیگری به سوی خدا واین خود نکته ای است ظریف و دقیق و در عین حال یک فرق اساسی است که در هر زمان موجب اشتباه افراد ساده اندیش وکوته بین گردیده ونتوانسته اند تشخیص بدهند. مخالفتی که احیاناً ابن زبیرها بایزیدها داشته اند بر اساس چه هدفی بوده ومخالفتی که حسین ها با یزیدها داشته اند چه هدفی را تعقیب می کرده است که به صورت ظاهر هردو، مخالفت بایزید ویزیدیان بوده ومبارزه در راه اسلام!

واگر ابن زبیرها در ادعای خویش صادق بودند و برای اسلام مبارزه می کردند نه برای حفظ ریاست وموقعیت شخصی بایستی پیشاپیش حسین ها به مصاف دشمن بشتابند نه به قول حسین بن علی (علیه السلام) خود کبوتر حرم گشته و به دور بودن حسین از محیط حجاز بیش از هرچیز دیگر شائق وعلاقه مند باشند که می دانند باوجود حسین ها در محیط حجاز و در صحنهٔ سیاست کسی، آری کسی، به آنان توجه نخواهد نمود.

پس هدف ابن زبیرها از این مبارزه نیل به ریاست وجلب توجه مردم واستثمار واستحمار آنها است.

۱- ویا هر دو باهم زندانی شوند!

عملکرد ابن زبیر

عملکرد ابن زبیرها در دوران زندگی آنان نیز می تواند ماهیت مخالفت و حقیقت مبارزه آنان را بایزیدیان (اگر بتوان نام مبارزه گذاشت) روشن سازد که اگر دریک برهه از زمان در رابطه با مخالفت با یزید از مدینه فرارنموده و به مکه پناهنده گردیده است، یک روز دیگر به هنگامی که علی (علیه السلام) می خواهد مسلمانان را از سلطه یاران عثمان وذلتهای گذشته نجات بخشد واسلام را از انحرافات برهاند هنگامی که علی (علیه السلام) دست چپاولگران وغارتگران را ازبیت المال قطع می کند همین ابن زبیر کهف منافقین وملجأ ناکثین وپناهگاه مارقین گردیده با تشکیل حزبی وبا فراهم ساختن مقدمات توطئه ای در همین شهر مکه وپیاده کردن آن در شهر دور افتاده ای بنام شهر بصره عصیان وطغیان و بااستفاده از گروه های مخالف واستانداران معزول (۱) و مسلمانان نا آگاه (۲) رسماً باحکومت حق علوی اعلان جنگ می دهد و بامارک اسلام و بودجه مسلمانان مستضعف که در دوران عثمان به چنگ این افراد افتاده بود برعلیه اسلام قیام می کند وآشوب به راه می اندازد.

و چون سوابق درخشان علی (علیه السلام) در پاسداری از اسلام خود بخود مانع از هرمارک و برچسب نسبت به شخص او بود برای ساقط کردن حکومت وی دو مطلب را که به ظاهر تماس با شخصیت وی نداشت ولی در واقع سخت ترین ضربه برعلیه او بود عنوان کردند:

یکی مسأله خونخواهی عثمان بود که می گفتند خون او را کسانی که دور علی را گرفته اند ریخته اند وعلی نه تنها باید همهٔ اطرافیان خود مانند مالک اشتر وعمار را از خود دور سازد بلکه باید همهٔ آنان را دستگیر کرده وبه شورشیان تحویل بدهد.

۱ـ مثلا بنا به نقل طبری یعلی بن امیه استاندار عثمان دریمن که درحکومت علی معزول شده بود، با ثروت کلان وچهارصد شتر برای کمک به آشوبگران بصره وارد مکه گردید.

۲ـ باز به نقل طبری (ج۵، ص۱۲) افراد قبیلهٔ ازد در بصره پشکل شتر عایشه راازدست هم می گرفتند و تبرک می کردند و می بوئیدند ومی گفتند: به به که بوی مشک از آن به مشام می رسد.

واما موضوع دوم عنوان کردن واژه شیرین وعوام فریب آزادی وحاکمیت ملی وملت گرائی ومتهم ساختن حکومت علی (علیه السلام) با دیکتاتوری وانحصار طلبی بود ومی گفتند ما با شخص علی عداوتی نداریم ولی او باید دست از حکومت بردارد و این ملت مسلمان؟ دور از هرقید وبند و با آزادی کامل هرکسی را که بخواهند به زعامت ورهبری خویش انتخاب کنند.

گرچه این توطئه خائنانه وچماق بدستانهٔ ابن زبیر باریخته شدن خون بیش از سی هزار مسلمان (۱) به ظاهرسرکوب وخود او در میان مسلمانان آگاه منفور و برای مدتی منزوی گردید ولی نباید فراموش کرد که همان توطئه آغازگر وراهگشای جنگ صفین وجنگ نهروان بوده وشهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز یکی از آثار شوم همان توطئه ضد اسلامی (و از نظر یک گروه احمق) صددرصد اسلامی بود.

خلاصه؛ ابن زبیرها اگر برای حفظ ریاست وحفظ منافع شخصی ومادی خویش وگول زدن تودهٔ عوام به زیربار حکومت یزید نمی روند درکوبیدن حکومت علی نیز به هروسیلهٔ ممکن متمسک می شوند.

وحتی ابن زبیر که با قیافهٔ ضد یزیدی وبه صورت یک شخصیت مورد احترام مذهبی سیاسی درآمده است پس از شهادت حسین بن علی (علیه السلام) گروهی ناآگاه درمقابل علی بن الحسین با او بیعت نموده و محبت او را به عنوان یک پیشوای آگاه در دل خود جای داده اند.

آن روزی که دیگر مکه وصحنه سیاست را از حسین ویزید خالی وخود را به آرزوی خویش دست یافته می بیند بازهم دست از توطئه بر نمی دارد وعناد ولجاجت خویش را نسبت به خاندان پیامبر به صورت دیگری اعمال می کند، زیرا او به هنگام ریاست خویش در مکه و در فاصله حکومت یزید وعبدالملک مدتی در خطبه نماز جمعه از بردن نام پیامبر خدا (صلّی الله علیه وآله) امتناع وخودداری می ورزید وچون با عکس العمل و اعتراض مسلمانان مواجه گردید چنین پاسخ داد که چون پیامبر اقوام و عشیره ناخلف وناصالحی در

۱- تاریخ یعقوبی، فصل جنگ جمل.

میان مسلمانان دارد و با بردن نام او فخر ومباهات می کنند و برخود می بالند من برای شکستن غرور آنان از بردن نام پیامبر خودداری می ورزم[۱].

۱ـ مروج الذهب، ج۳، ص۸۸.
مشروح فعالیتهای ابن زبیر را در «دو تاریخ همگون» تألیف نگارنده باهمکاری آقای هریسی مطالعه فرمائید.

بخش دوم

از مکه تا کربلا

درپاسخ محمد حنفیه

بَلٰی ولکن بَعْدَمٰا فٰارَقْتُکَ آتٰانی رَسُولُ اللهِ (صلّی الله علیه وآله) وَقٰالَ یٰاحُسَیْنُ اُخْرُجْ فَاِنَّ اللهَ تَعٰالی شٰاءَ اَنْ یَراکَ قَتِیلاً... وَقَدْشٰاءَ اللهُ اَنْ یَرٰاهُنَّ سَبٰایا [1].

ترجمه وتوضیح لغات

قَتِیل: کشته شده. سَبٰایٰا ـ جمع سَبِیَّة مُؤَنَّث سَبِیّ: اسیر.

ترجمه وتوضیح

سومین پیشنهاد انصراف از سفر عراق به امام از طرف برادرش محمدحنفیه انجام گرفته که داستان آن بدینقرار است:

محمدحنفیه که برای انجام مناسک حج ودیدار حسین بن علی (علیه السلام) به مکه وارد شده بود وبنابه نقل مرحوم علامه حلی (ره) شدیداً مریض بود [2] شبانه وقبل از حرکت امام به حضور وی رسید و عرضه داشت:

برادر! تو که بی وفایی و پیمان شکنی مردم کوفه را نسبت به پدرت علی و برادرت حسن (علیهما السلام) دیده ای، من می ترسم این مردم با تو نیز پیمان شکنی کنند، پس بهتر است به سوی عراق حرکت نکنی و در همین شهر مکه بمانی زیرا تو در این شهر و در خرم

۱ـ لهوف، ص۶۵.

۲ـ سفینة البحار، ج۱، ص۳۲۲. وبه جهت همان عارضهٔ شدید بود که نتوانست به همراه امام بسوی عراق حرکت کند.

خدا بیش از هرشخص دیگر عزیز و مورد احترام مردم هستی.

امام در پاسخ وی فرمود: خوف این هست که یزید مرا در حرم خدا با مکر وحیله به قتل برساند و بدینوسیله احترام خانهٔ خدا درهم شکسته شود.

محمدبن حنفیه پیشنهاد نمود که در این صورت بهتر است به جای عراق به سوی یمن یا منطقهٔ مورد امن دیگری حرکت کنی.

امام فرمود: پیشنهاد ونظریه تورا نیز مورد توجه قرار می دهم.

ولی حسین بن علی (علیه السلام) اول صبح به سوی عراق حرکت نمود، وچون خبر به محمدبن حنفیه رسید با عجلهٔ هرچه بیشتر خود را به امام رسانیده افسار شتر آن حضرت را در دست گرفت و عرضه داشت برادر مگر تو دیشب وعده ندادی که درخواست وپیشنهاد مرا مورد مطالعه قرار بدهی؟

امام در پاسخ وی چنین فرمود: «بَلىٰ وَلٰكِنْ بَعْدَما فارَقْتُکَ...»: آری ولی پس از آنکه از هم جدا شدیم رسول خدا(صلّی الله علیه وآله) به خواب من آمد وفرمود: حسین حرکت کن زیرا خدا خواسته است که تورا کشته ببیند.

محمدحنفیه باشنیدن این سخن امام گفت: «اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ».

سپس انگیزهٔ حرکت دادن اطفال و زنان را درچنین شرایط حساس وخطرناک جویا گردید. امام در پاسخ آن هم چنین فرمود: «وَقَدْ شاء اللهُ اَنْ یَراهُن سبایا»: خدا خواسته است آنها را نیز اسیر ببیند.

آیاحسین بن علی (علیه السلام) مجبور به شهادت بود؟

ممکن است از ظاهر پاسخ امام به محمد حنفیه (خدا خواسته) و از پاسخ آن حضرت به ام سلمه (۱) وحضرت زینب (علیهاالسلام) (۲) و جملات و کلمات دیگری مانند آنها چنین استفاده وبهره برداری شود که چون حرکت حسین بن علی (علیه السلام) وکشته شدن وی و اسارت فرزندانش به مضمون این تعبیرات چیزی بوده مقدر اومطابق مشیت، چیزی که ارادهٔ خداوند برآن تعلق گرفته بود، پس کشته شدن آن حضرت غیرقابل اجتناب و او مجبور ومسلوب الاختیار بوده است.

---

۱ و ۲- ص ۲۶ و ۱۰۰ همین کتاب.

وجالب این که این نوع تفکر کم وبیش حتی درمیان بعضی از خواص نیز بوجود آمده و درمقام بحث ومحاوره که سخن از شهادت امام (علیه السلام) به میان می آید می گویند: حساب وبرنامه او ازسایرین جدا است و خواست خدا چنین بوده است «اِنَّ اللهَ شاءَ اَنْ یَراهُ قَتیلاً».

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر مشیت وخواست وتقدیر خدا در این مورد به همان معنی می باشد که در اذهان این گروه خاص به وجود آمده است اولاً شهادت حسین (علیه السلام) چندان اهمیت وارزشی ندارد و این حرکت وعمل بی سابقه وصبر استقامت فوق العاده که نه تنها انسانها بلکه ملکوتیان را نیز متحیر ساخته است از شهادت وجانبازی یک فرد معمولی که بااختیار خود شهادت را پذیرفته است، کم ارزشتر خواهد گردید زیرا این فرد، با اراده و اختیار خویش این راه را انتخاب نموده ولی حسین بن علی (علیه السلام) در انتخاب این راه مقدر وتعیین شده مجبور بوده ونمی توانست بر خلاف مشیت وتقدیر خداوند حرکت کند.

وثانیاً نباید لشکرکوفه وکشندگان حسین بن علی (علیه السلام) را خیلی مورد ملامت قرارداد؛ زیرا مگرنه این است که کشته شدن حسین بن علی (علیه السلام) خواستهٔ خدا بود وهر مقتولی به ناچار نیازمند قاتلی است وخلاصه همانگونه که مقتول مجبور ومسلوب الاختیار بوده قاتل نیز مجبور بوده است.

پاسخ: منشأ وانگیزه این سؤال، ویا صحیحتر منشأ این نوع تفکر و برداشت، این بوده است که این افراد از مفهوم وسیع واژهٔ «اراده» و «مشیت» و «تقدیر» ومانند آن که در موارد مختلف از گفتار امام بکار رفته است غفلت ورزیده وبه جای مفهوم ومعنایی که در این مورد منظور بوده درمفهوم ومعنای دیگر ویا مصداق دیگری از آن مفهوم وسیع به کار گرفته اند.

توضیح اینکه: مشیت وتقدیر خداوند گاهی تکوینی است و گاهی تکلیفی. تقدیر وارادهٔ تکوینی خداوند به طوری که قبلاً اشاره گردید از اختیار بندگان خارج وانسانها در مقابل این مشیت مجبور وناچارند مانند تولد ومرگ انسانها، خلقت زمین، وآسمان و...

و اما ارادهٔ تکلیفی ویا تشریعی عبارت از این است که خداوند انجام پذیرفتن ویا ترک شدن عملی را صلاح بداند و وقوع و یا ترک آن را بخواهد وطبق همان خواست و صلاحدید و

«تقدیر» واندازه گیری به انجام دادن آن، امر و یا از آن نهی نماید ولی با وجود این تقدیر واراده‌ٔ الهی و با وجود این امر و نهی اختیار انجام و یا ترک آن را به اراده‌ٔ خود افراد محول کند مانند تکالیف شرعی از قبیل روزه و نماز و حج وجهاد که مشیت خداوند تعلق گرفته و خداوند اراده فرموده است که این تکلیفها انجام پذیرد و اگر این اراده و این «تقدیر» واندازه گیری نبود امر نمی فرمود. و مشیت واراده‌ٔ خداوند تعلق گرفته است که همهٔ محرمات ترک شود والاّ از آنها نهی نمی فرمود. ولی این نوع اراده و مشیت خدا مستقیم وبلاواسطه براین امور تعلق نگرفته بلکه با وجود اراده ومشیت از طرف خدا، تحقق پذیرفتن این امور را به اراده وخواست بندگان واگذار نموده است.

نمونه ای از این حقیقت در قرآن مجید بدین صورت منعکس گردیده است: خداوند به عدل واحسان ودلجویی از اقوام، امر و از فحشاء ومنکر وتجاوز به حقوق دیگران نهی می کند او به شما موعظه می کند شاید متذکر شوید [۱].

طبق مضمون این آیه شریفه خداوند تحقق عدل ونیکی و دستگیری از خویشان و از بین رفتن بساط هر نوع فحشاء ومنکر وزورگویی از میان انسانها را می خواهد، ولی می دانیم همانگونه که در خود همین آیه آمده است و این خواست را به صورت امر ونهی بیان کرده است تحقق آنها را به اختیار مردم و به خواست واراده آنان واگذار نموده است واین بندگان خدایند که باید این تقدیر واراده واین خواست خدا را آزادانه انتخاب نموده و به آن جامهٔ عمل بپوشانند واگر راه مخالفت بپیمایند بازهم آزادند وهیچ اجباری در اختیار وانتخاب نمودن یکی از این دو راه بر آنها وجود ندارد. خداوند متعال در ضمن امر ونهی فقط از راه موعظه وراهنمائی به انتخاب راه صحیح دعوت می کند: «يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

اینک پس از روشن شدن این دو نوع مشیت واراده بر می گردیم به اصل موضوع مورد بحث:

حسین بن علی (علیه السلام) اوضاع و شرایط را چنان می بیند که خود را مشمول فرمان الهی «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» [۲] می داند که باید قدم به میدان جنگ بگذارد.

۱- إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. سوره نحل، ۹۰.

۲- جهاد برشما واجب وحتمی است.

او که می گوید: با تسلط یزید بر مسلمانان باید فاتحهٔ اسلام را خواند[1] اینک باید فاتحهٔ همه آنچه را که به او تعلق دارد بخواند، خودو یاران وفرزندانش راقربانی کند تا اسلام در حال نزع را جان تازه‌ای ببخشد و قرآن فراموش شده را حیاتی نو...

و این همان واقعیتی است که حسین بن علی (علیه السلام) در یک جمله بیان می کند که: «اِنَّ اللهَ شاءَ اَنْ یَرانی قَتیلاً وَاَنْ یَراهُنَّ سَبایاً».

آری این همان خواست ومشیت خدا است وتقدیر واندازه گیری است وحسین (علیه السلام) مأمور اجرای آن و این مسأله با عظمت وتاریخ ساز، نه تاریخ ساز، بلکه بزرگترین تاریخ درحماسهٔ جهان گاهی نیزدرعالم خواب بادیدن رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) وتأکید وتأیید آن بزرگوار همراه است.

حسین بن علی (علیه السلام) آزادانه راه شهادت را برگزید

آنگاه به ارزش اقدام وعظمت حرکت حسین بن علی (علیه السلام) بیشتر پی می بریم که بدانیم او نه تنها از نظر ارادهٔ تکوینی در انتخاب مسیر خویش مجبور وملزم نبود و از ابتدا این راه را آزادانه وباراده و خواست خود انتخاب نمود بلکه تا مرحلهٔ شهادت در هرقدم و درهر لحظه برای وی امکان داشت از راهی که انتخاب کرده بود منصرف گردد ومانند تمام به اصطلاح عقلای قوم برای متوقف ساختن برنامهٔ سفر عراق دلائل عقلی وشرعی فراوان که برای هرشنونده‌ای مورد قبول وپذیرش باشد اقامه نماید.

ولی او تمام این معادلات ومحاسبات را درهم ریخت وهمهٔ این اساس وپایه ها را که دیگران پی ریزی می کردند درهم کوبید آنجا که دوست و دشمن، کوچک وبزرگ، زن ومرد همه وهمه‌نتیجه این سفر را هزیمت وشکست قطعی او وراهی را که انتخاب کرده است منتهی به کشته شدن وی وفرزندانش واستیصال واسارت اهل وعیالش می دانند او درمقابل این افکار و نظریات یکّه وتنها استقامت وپایداری نمود وبا علم وآگاهی به جزئیات آینده سفر خویش می گوید خدا خواسته است که مرا کشته ببیند.

آری، بر خلاف تمایل وپیشنهاد انسانها امر پروردگار وخواستهٔ او وفرمانی که از نظر

۱- صفحه ۱۸ ازهمین کتاب.

تکلیفی، حسین بن علی (علیه السلام) در این شرایط خاص مأمور به اجرای آن می باشد این است که او به میدان جهاد قدم بگذارد و با نداشتن نیروی کافی درمقابل دشمن قوی ونیرومندی قرار بگیرد که نتیجهٔ طبیعی این جنگ نا متعادل همان شکست ظاهری است که همه پیش بینی می نمودند. و اما نتیجهٔ باطنی آن در درازمدت همانست که به هنگام خروج از مدینه در وصیتنامه اش نوشت: «وَاِنّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمَّةِ جَدّی (صلّی الله علیه وآله)».

ولی تکرارمی کنم اونیزمانند هرمکلف دیگردرانتخاب این راه آزاد بود وهرلحظه می توانست ازحرکت خویش منصرف گردد وبا سکوتش همهٔ این برنامهٔ تاریخ آفرین راتعطیل نماید که نکرد؛ زیرااوحسین است پیشواوامام است، و برای جهانیان اسوه والگو وعملش قدوه وسرمشق.

شهادت پیش بینی شده چه ارزش دارد؟!

وباز سؤال دیگر (ویا سؤال پیش به تعبیر دیگر) در این رابطه مطرح است و آن اینکه شهادت حسین بن علی (علیه السلام) قبلاً پیش بینی وخبر داده شده بود وطبق همان پیش بینی واخبار قبلی انجام گرفته وهمانگونه که درسؤال اول اشاره گردید با این مقدمه شهادت آن حضرت چندان فضیلتی به همراه ندارد.

پاسخ آن بطورِ خلاصه این که: بلی خداوند می دانست که حسین بن علی (علیه السلام) به این فرمان بزرگ الهی بااراده واختیار خویش اطاعت خواهد نمود وهمهٔ آنچه را که غیر خدا است فدای راه خدا خواهد کرد و در مقابل حکم الهی تخلف نخواهد ورزید لذا قبلاً همین موضوع را به پیامبرش خبر داده بود ولی این علم خدا و این اخبار قبلی از حادثهٔ کربلا کوچکترین تأثیری در اجباروسلب اختیار از امام حسین(علیه السلام) ندارد.

زیرا به عنوان مثال اگر ما یکی از اوامر خدا را با اراده واختیار خود انجام می دهیم مثلاً نماز بجا می آوریم اگر خداوند همین عمل ما را که از اول می دانست به پیامبرش نیز اطلاع می داد، آیا این اخبار کوچکترین تأثیری در ارادهٔ وعمل ما داشت؟ و آیا این علم خدا که با خبردادن به پیامبرش توأم گردیده از ما سلب اراده واختیار می نمود وما را به انجام آن نماز مجبور می ساخت؟ نه، هرگز.

خلاصه: علم وپیش بینی خداوند علت و انگیزهٔ به وقوع پیوستن عملی نیست بلکه

خبردادن از واقعیتی است که بااراده واختیاریک انسان درآینده ودرخارج تحقق خواهد پذیرفت ویا با اراده واختیارهمین انسان به مرحلهٔ عمل نخواهد رسید.

واین علم توأم با اظهار واعلان نسبت به انجام وظیفه وایفاء مسؤولیت اختصاص به حسین بن علی (علیه‌السلام) ندارد بلکه خداوند متعال درمورد سایر انبیاء واولیاء نیز که از نظر انجام وظیفه درآنان علم وآگاهی داشت که درآینده بااراده واختیار خویش از عهده چنین مسؤولیتی **برخواهندآمد** همه ویاقسمتی از آن را به پیامبران خبرداده و از فداکاری و از خود گذشتگی آنانِ به عنوان تقدیر آگاهشان ساخته است.

وَبَعْدَ اَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فی دَرَجاتِ هٰذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَزُخْرُفِها وَزِبْرِجِها فَشَرَطُوا لَکَ ذٰلِکَ وَعَلِمْتَ مِنْهُمُ الوَفاءَ بِه فَقَبِلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّکْرَالْعَلِیَّ والثَّناءَ الْجَلِیَّ (۱).

۱ـ ازفرازهای دعای ندبه.

درپاسخ عبدالله بن جعفر وعمرو بن سعید

اِنّی رَاَیْتُ رُؤْیاً فیها رَسُولُ الله (صلّی الله علیه وآله) وَاُمِرْتُ فیها بِاَمْرٍ اَنا ماضٍ لَهُ عَلَیَّ کانَ اَولی [1].

...ما حَدَّثْتُ اَحَداً بِها وَما اَنا مُحَدِّث بِها حَتّی اَلْقیٰ رَبّی [2].

... اَمّا بَعد فَاِنَّه لَمْ یُشاقِق الله ورَسوله من دعا الی الله عزّوجلَّ وَ عَمِلَ صالِحاً وقالَ اِنَّنی مِنَ الْمسلِمینَ وَقدْ دَعوتُ اِلی الایمانِ والْبِرِّ والصّلة فَخیْر الاَمانُ اَمانُ الله ولَنْ یُومِنَ الله یَوم الْقِیامَة مَنْ لَمْ یَخفهُ فی الدُّنیا فنسئلُ الله مَخافَة فی الدُّنیا تُوجبُ لَنا اَمانَهُ یَومَ الْقیامَة فَاِنْ نَوَیْتَ بِالکِتاب صلَتِی وَبِرِّی فجُزیت خَیْراً فی الدُّنیا والآخرة؛ والسَّلامُ [3].

ترجمه وتوضیح لغات

لَمْ یُشاقِق، از: شاق: مخالفت ورزید، دشمنی نمود. اُمِرْتُ: مجهول است: مأمورشده ام. اَنـا ماضٍ لهُ: من انجام خواهم داد. عَلَیَّ کانَ اوْلی: به ضررم تمام شود یا به نفعم. جُزیتَ: مجهول مخاطب است: پاداش داده می شوی.

ترجمه وتوضیح

بنا به نقل طبری و ابن اثیر از امام سجاد (علیه السلام)، چهارمین کسی که به حسین بن

۱و۲ـ ارشاد مفید، ص۲۱۹؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۱٦۷. تاریخ ابن عساکر ص۲۰۲. ولی ابن عساکر قسمت اول را نیز به صورت نامه در پاسخ نامهٔ عبدالله بن جعفر نقل نموده است.

۳ـ انساب الاشراف، ج۳، ص۱٦٤؛ تاریخ طبری، ج۷، ص۲۸۰؛ کامل، ج۳، ص۲۷۷.

علی (علیه السلام) پیشنهاد می نمود که از سفر عراق منصرف گردد و در این مورد اصرار می ورزید عبدالله بن جعفر بود که پس از حرکت امام (علیه السلام) از مکه طی نامه ای که به وسیله دو فرزندش عون ومحمد به حضور امام ارسال داشت چنین نگاشت:

امّا بعد: به خدا سوگندت می دهم که با رسیدن این نامه از سفری که در پیش گرفته ای منصرف و به شهر مکه مراجعت کنی زیرا می ترسم که تو در این سفر کشته شوی و فرزندانت مستأصل و با کشته شدن تو که پرچم هدایت و امید مؤمنان هستی نورخدا خاموش گردد در حرکت خود تعجیل نکن که من نیز متعاقباً خود را به تو می رسانم[1].

عبدالله بن جعفر پس از ارسال این نامه بلافاصله با عمروبن سعید- که از سوی یزید بن معاویه به جای ولید استاندار معزول مدینه به استانداری منصوب و به ظاهر به عنوان امیرحاج ولی در واقع برای انجام مأموریت ترور امام (علیه السلام) آن روزها در مکه به سر می برد- ملاقات و از وی درخواست نمود که امان نامه ای به امام (علیه السلام) بنویسد که شاید در مراجعت آن حضرت مؤثر افتد و برای تأکید موضوع واطمینان بیشتر رضایت عمروبن سعید را جلب نمود که برادرش یحیی بن سعید را در رساندن امان نامه به همراه عبدالله به خدمت امام (علیه السلام) اعزام نماید.

چون عبدالله با همراهی یحیی در بیرون مکه به قافلهٔ امام (علیه السلام) رسید در ضمن تسلیم امان نامه تقاضای خود ویحیی بن سعید را حضوراً مطرح وانصراف امام را از تصمیم مسافرت عراق در خواست نمود.

آن حضرت در پاسخ عبدالله ویحیی بن سعید فرمود: «انی رأیت رؤیا...»: من رسول خدا را در خواب دیدم در این خواب به دستور وی به امر مهمی مأموریت یافته ام که باید آن را تعقیب نمایم خواه به نفع من تمام بشود یا به ضرر من.

عبدالله درباره این خواب ومأموریتی که امام به آن اشاره نمود توضیح بیشتری خواست که آن حضرت چنین پاسخ داد:

«مٰا حَدَّثْتُ اَحَداً بِهٰا و...»: من این خواب را به کسی نگفته ام وتازنده هستم باکسی درمیان نخواهم گذاشت.

۱- طبری، ج۷، ص۲۷۹؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۷۷.

ونامه ذیل را نیز در پاسخ امان نامه عمروبن سعید نگاشت: اما بعد؛ راه مخالفت با خدا و پیامبر نپیموده است کسی که به سوی خدا و رسولش دعوت نموده و عمل صالح انجام دهد و تسلیم اوامر حق گردد. امان نامه‌ای فرستاده‌ای و در ضمن آن وعده ارتباط صمیمی و صلح وسازش نسبت به ماداده‌ای ولی بهترین امانها، امان خداوند است وکسی که در دین، ترس از خدا نداشته باشد در آخرت از امان او برخوردار نخواهد بود از پیشگاه خداوند درخواست توفیق خوف وخشیت در این دنیا داریم تا در آخرت مشمول امانش گردیم، و اگر منظور تو از این امان نامه واقعاً خیر وصلح وصفا باشد در دنیا وآخرت مأجور خواهی بود. والسلام.

بنابه نقل بلاذری وطبری وابن اثیر چون جعفر بن عبدالله و یحیی بن سعید از پیشنهاد خود مأیوس گردیدند و امام را در تصمیم واراده‌ٔ خویش قاطع وجدی دیدند به مکه بر گشتند و عمروبن سعید نیز چون از راه صلح آمیز مأیوس گردید دوباره به برادرش مأموریت داد که با گروهی مأمور مسلح، خود را به حسین بن علی برسانند و او را وادار ومجبور به مراجعت کنند این عده چون به قافله امام رسیدند در میانشان بگومگو شد وباتازیانه به همدیگر حمله کردند یحیی و یارانش تاب مقاومت نیاورده و به مکه برگشتند.

نکاتی در سخن امام (علیه السلام)

در پاسخ امام به عبدالله بن جعفر و در پاسخ آن حضرت به امان نامه عمروبن سعید نکاتی وجوددارد که اشاره نمودن به این نکات بی تناسب نیست.

۱- حسین بن علی (علیه السلام) درپاسخ عبدالله به مأموریتی اشاره می کند که درعالم رؤیا از طرف رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) بر وی محول گردیده است و باید آن را انجام بدهد گرچه به ضررش منتهی شود. آنگاه تأکید می کند که این مأموریت واین راز را به کسی نگفته و تا آخر نیز با کسی درمیان نخواهد گذاشت.

این مأموریت چیست؟ آیا جهاد و شهادت حسین (علیه السلام) و اسارت فرزندانش درراه خدا است؟ اینهارا که قبل از حرکت ازمکه به محمد حنفیه گفت و درطول راه از مدینه تا شهادت گاهی با اشاره وگاهی با صراحت می گفت: این چه مأموریت و رازی است که امام (علیه السلام) آنچنان با قاطعیت از آن سخن می گوید که امید عبدالله رابه

یأس و نومیدی مبدل می سازدوعلی رغم تلاش وکوشش تمام، لب فرو می بندد و به مکه بر می گردد؟ ما چه می دانیم که خودش فرمود: «وَما اَنا مُحَدِّثٌ بِها حَتّی اَلقیٰ رَبّی».

۲ـ امام در پاسخ امان نامه، نخست تلویحاً به برنامهٔ خود که دعوت الی الله است اشاره فرموده وسپس بایک اشاره لطیف به موعظه عمر و پرداخته که در قیامت کسانی مشمول امان خدا می گردند که در دنیا به وظایف خود که منبعث از خوف خدا است قیام کنند.

و بالاخره با به کاربردن «اِن» شرطیّه (اگر) ازهدف اصلی ومکنون خاطروی پرده برداشته است زیرا درمقام دعا بکاربردن «اگر» سؤال انگیزودارای مفهوم توبیخ است.

با فرزدق

...صَدَقْتَ للهِ الاَمْرُ وَكُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ إِنْ نَزَلَ الْقَضاءُ بِما نُحِبُّ وَنَرْضى فَنَحْمَدُاللهَ عَلى نَعْمائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعانُ عَلى اَداءِ الشُّكْرِ وَاِنْ حالَ الْقَضاءُ دُونَ الرَّجاءِ فَلَمْ يَتَعَدَّ مَنْ كانَ الْحَقُّ نِيَّتَهُ وَالتَّقْوى سَرِيرَتَهُ (۱) .

ترجمه وتوضیح لغات

شَأْنٍ: کار مهم، پیشآمد، حکم بر طبق پیشآمد. قضاءُ: حکم، فرمان الهی. حالَ، یَحُولُ: میان دوچیزحائل ومانع گردید. دون، می گویند حالَ الْقَوْمُ دُونَ فُلانٍ: آن گروه مانع فلانی از رسیدن به مقصودش گردید. تَعَدّی: تجاوز، ستم. سریرة: باطن انسان.

ترجمه وتوضیح

پنجمین پیشنهاد انصراف از سفر عراق به حسین بن علي (علیه السلام) به وسیلهٔ فرزدق شاعر معروف عرب انجام گرفته است آنگاه که حسین بن علی (علیه السلام) عازم حرکت ازمکه به سوی عراق بود وفرزدق نیز برای انجام عمل حج به طرف مکه می آمددرخارج این شهر به خدمت آن حضرت (علیه السلام) رسید و در زمینه حرکت وی سؤال نمود. امام (علیه السلام) در پاسخ فرزدق سخنانی ایراد کرد. وما مشروح جریان این ملاقات را

۱- انساب الاشراف، ج۳، ص۱٦٤؛ طبری، ج۷، ص۲۷۸؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۷٦؛ ارشاد مفید، ص۲۱۸؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۲۳؛ البدایة والنهایة، ج۸، ص۱٦٦.

بدانگونه که مرحوم مفید از خود فرزدق نقل نموده است دراینجامی آوریم.[۱]

او می گوید: من در سال شصت با مادرم عازم مکه و انجام مراسم حج بودم به هنگامی که داخل محدودهٔ حرم شدم وافسار شتر مادرم را به دست گرفته ومی کشیدم به قافله حسین بن علی (علیه السلام) که از مکه به سوی عراق در حرکت بود بر خوردم و به حضورش شتافتم وپس از سلام و تعارفات عرضه داشتم: یابن رسول الله پدر ومادرم به فدای تو «مٰا اَعْجَلَکَ عَنِ الْحَجِّ؟»: انگیزه تو در این عجله وخارج شدن از مکه قبل از انجام مراسم حج چیست؟ امام فرمود: «لَوْلَمْ اَعْجَلْ لاُخِذْتُ»: اگر تعجیل نمی کردم دستگیرم می ساختند.

فرزدق می گوید امام از من پرسید تو کیستی؟ عرض کردم مردی از ملت عرب.

فرزدق: اضافه می کند که به خدا سوگند امام در شناسایی من به همین اندازه بسنده کرد و در این مورد چیز دیگر سؤال ننمود.

سپس پرسید نظر مردم (عراق) نسبت به اوضاع چگونه است. گفتم خبر را از خبره اش می خواهی که دلهای مردم با شما و شمشیر هایشان بر علیه شما ومقدرات در دست خدا است که هر طور بخواهد انجام می دهد.

امام درپاسخ من چنین فرمود:

صَدَقْتَ، لِلّٰهِ الْاَمْرُ...: فرزدق درست گفتی مقدرات در دست خدا است و او هر روز فرمان تازه‌ای دارد که اگر پیشامدها بر طبق مراد باشد در مقابل نعمتهای خداوند سپاسگزاریم و همواست مددکار در سپاس وشکرگزاری برای او. و اگر حوادث وپیشآمد ها درمیان ما و خواسته هایمان حائل گردید وکارها طبق مرام به پیش نرفت بازهم آن کس که نیتش حق، وتقوا بردلش حکومت می کند ازمسیر صحیح خارج نگردیده است.

فرزدق می گوید وقتی سخن امام بدینجارسید، گفتم بلی گفتار شما درست است خیر پیش!

آنگاه مسائلی چند دربارهٔ حج وغیر آن سؤال کردم و امام پس از پاسخ این سؤالها مرکب خود را حرکت داد و خدا حافظی نموده و از همدیگر جدا شدیم.

۱- با اینکه طبری محل ملاقات را «صفاح» وذهبی درتذکرة الحفاظ، ج ۱، ص۳۳۸ «ذات عرق» دانسته و درسؤال فرزدق نیز اختلاف نظردارند ولی پاسخ امام را همان گونه که درمتن ملاحظه می کنیدنقل نموده اند وماچون نظر مفیدرا در اثر قرائنی از هرجهت صحیح دانستیم در نقل این جریان به متن ارشاد استناد نمودیم.

دو نکته جالب

از این سخن امام دو نکته جالب وارزنده بدست می آید:

۱ـ مسأله آگاهی: همان گونه که بارها اشاره نموده ایم امام (علیه السلام) قطع نظر از «علم امامت» از طریق متعارف و از راه‌های معمولی نیز از اوضاع عراق و حوادث آینده آگاهی داشت و با اطلاع کامل برنامه خویش را تعقیب می نمود و این موضوع برای افراد عادی مانند فرزدق نیز محسوس وملموس بود که با صراحت کامل گفت «قُلُوبُ النّاسِ مَعَکَ وَ سُیُوفُهُمْ عَلَیْکَ».

۲ـ دومین نکته جنبه اخلاقی قضیه ومسألهٔ اخلاص واتکاء به خداوند است که حرکت امام برای انجام یک مأموریت ووظیفهٔ الهی ونیل به هدف معنوی است نه تنها رسیدن به یک پیروزی ظاهری، وحسین بن علی (علیه السلام) حرکت خویش را بر همین مبنی توجیه وبنیانگزاری نموده است که «وَاِنْ حالَ الْقَضاء دونَ الرَّجاء فَلَمْ یَتَعَدَ مَنْ کانَ الْحَقُّ نِیَّتَهُ وَالتَّقْوی سَریرَتَهُ».

پیشنهاد به شترداران

مَنْ اَحَبَّ مِنْكُمْ اَنْ يَنْصَرِفَ مَعَنا اِلَى الْعِراقِ اَوْفِينا كِرائَهُ وَاَحْسَنّا صُحْبَتَهُ وَمَنْ اَحَبَّ الْمُفارَقَةَ اَعْطَيْناهُ مِنَ الْكِراءِ عَلى ماقَطَعَ مِنَ الْاَرْضِ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

انصراف: مراجعت و برگشتن. اَوْفَيْنا، از ایفاء: پرداختن. کِراءِ: کرایه.

ترجمه وتوضیح

حسین بن علی (علیه السلام) درخارج ازمکه درمحلی بنام «تنعیم» به قافله ای برخورد نمود که درمیان آن، عده ای شتردارازسوی بحیر بن یسار حمیری، استاندار یمن بارهایی از حله یمنی واجناس قیمتی به سوی شام و یزید بن معاویه حمل می کردند، آن حضرت این اجناس را از شترداران گرفته و به تصرف خویش درآورد و خطاب به آنان فرمود:

مَنْ اَحَبَّ مِنْكُمْ...: هریک از شما که مایل باشد به همراه ما به عراق بیاید کرایهٔ تا عراق را بدو می پردازیم و او در طول این سفر از مصاحبت نیک مانیز برخوردار خواهد گردید وهرکس بخواهد از همین جا به وطن خود برگردد کرایهٔ یمن تا این نقطه را بدو می دهیم.

پس از پیشنهاد آن حضرت چند نفر کرایهٔ خود را گرفته و به سوی یمن مراجعت وچند

۱- انساب الاشراف، ج۲، ص۱٦٤، طبری ج۷، ص۲۷۷، کامل ابن اثیر ج۳، ص۲۷٦، ارشادمفید ص۲۱۹، لهوف ص٦۰، مقتل خوارزمی ج۱، ص۲۲۰.

نفر دیگر اعلان آمادگی کردند که تا عراق به همراه آن حضرت حرکت نمایند.

راز عمل

راز این سخن و عملکرد انقلابی امام که الگو وسرمشق برای تمام رهبران اصیل قیامها ونهضتها است، پشتیبانی محرومان و دشمنی با طاغوتیان وتضعیف آنها است و ازاین عمل چنین استفاده می شود که باید از هر فرصت مناسب در تضعیف طاغوت و در تقویت ضعفاء و محرومان بهره برداری نمود.

و اینک امام این ثروت را که از مردم بیچارهٔ یمن به وسیلهٔ استاندار ودست نشانده معاویه جمع آوری گردیده و در بست در اختیار یزید قرار خواهد گرفت از چنگ این طاغوت می رهاند و در مواردی که به صلاح امت است صرف می کند و در اختیار فقرا و ضعفاء که در طول این راه دور ودراز از حجاز تاعراق با آنان مواجه خواهد گردید قرار می دهد و یا در راه شکستن سدی که درمقابل قرآن قرارگرفته است به کار می اندازد.

ولی از طرف دیگر شترداران و کرایه کشها را گرچه در خدمت طاغوت قرارگرفته اند چون از طبقه محروم وضعیف جامعه هستند وباید به مزد خویش وکرایه این سفر پررنج نائل گردند نه تنها باکمال خوشرویی دراختیار سفر وبرگشت آزاد می گذارد و در هر دو صورت کرایه آنها را می پردازد بلکه درصورت اختیار سفر وهمراهی تا عراق به آنان مصاحبت نیک و برخورداری از لطف ومحبت خویش را وعده می دهد.

آری وعدهٔ مصاحبت نیک از سوی فرزند پیامبر(صلّی الله علیه وآله) در سفری به سوی عراق و در رکاب او که ثمره ونتیجه این مصاحبت نیک، عظمت، سعادت وبهشت جاودان ونیل به مقامی بس ارجمند است مورد غبطه وآرزوی هربنده صالح و با ایمان است.

دومین نامه به مردم کوفه

اَمّا بَعْدُ؛ فَقَدْ وَرَدَ عَلَیَّ کِتٰابُ مُسْلِم بن عَقیل یُخْبِرُنی بِاجْتِماعِکُمْ عَلیٰ نَصْرِنا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنا فَسَئَلْتُ اللهَ اَنْ یُحْسِنَ لَنا الصُّنْعَ وَیُثیبَکُمْ عَلیٰ ذٰلِکَ اَعْظَمَ الأَجْرِ وَقَدْ شَخَصْتُ اِلَیْکُمْ مِنْ مَکَّةَ یَومَ الثَّلاثاءِ لِثَمانٍ مَضَیْنَ مِنْ ذی الْحِجَّةِ فَاِذٰا قَدِمَ عَلَیْکُمْ رَسُولی فَانْکَمِشُوا فی اَمْرِکُمْ فَاِنّی قادِمٌ فی اَیّامی هٰذِهِ.(۱)

ترجمه وتوضیح لغات

صُنْعَ- به ضمّ وکسر صاد: آنچه انجام می پذیرد. یُثیبُ، از اَثٰابَهُ اِثٰابَةً: جزای نیک دادن. شَخَصْتُ: از شخوص، حرکت نمودن. ثَلاثاء:سه شنبه اِنْکِماش: سرعت نمودن، به سرعت به کارها سروسامان بخشیدن قُدُوم: وارد شدن مسافر.

ترجمه وتوضیح

وقتی حسین بن علی (علیه السلام) در مسیر خود به سوی کوفه به منزلی به نام «حاجر» وارد گردید این نامه را خطاب به مردم کوفه و در پاسخ نامهٔ مسلم بن عقیل نگاشت و به وسیله قیس بن مسهر صیداوی به آنان ارسال داشت:

«اما بعد؛ نامه مسلم بن عقیل را که مشعر به اجتماع و هماهنگی شما در راه نصرت و یاری ما خاندان ومطالبه حق ما بود در یافت نمودم از خداوند مسئلت دارم که آیندهٔ همه ما را به خیر وشما را موفق و در این اتحاد واتفاق بر شما ثواب واجر عظیم عنایت فرماید.

۱- انساب الاشراف، ج۳، ص۱٦۷؛ طبری، ج۷، ص۲۸۹؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۱٦۸

من هم روز سه شنبه هشتم ذی حجه از مکه به سوی شما حرکت نموده‌ام با رسیدن پیک من شماها به کارهای خویش به سرعت سروسامان بخشید که خود من نیز در این چند روزه وارد خواهم گردید».

چرا کوفه؟

در قیام و حرکت حسین بن علی (علیه السلام) گاهی مسأله دعوت و اظهار پشتیبانی مردم کوفه وتشکیل حکومت اسلامی در قیافهٔ علة العلل وانگیزهٔ اصلی تصویر وترسیم گردیده است و این تصویر گذشته از اینکه برخلاف واقعیات ومسلمات است از اهمیت وعظمت این قیام کاسته و مسأله را به صورت یک موضوع عادی که هر مسلمان سیاستمدار منهای مقام معنوی و وظیفهٔ شخصی الهی نیز ملزم به اجرای چنین طرح وبرنامه بود درآورده است ولی ما که قدم به قدم با سخنان امام (علیه السلام) حرکت می کنیم می بینیم مسألهٔ دعوت مردم کوفه و تشکیل حکومت در این حرکت حیات بخش وارادهٔ امام (علیه السلام) دارای نقش اساسی و جنبهٔ اصلی نبوده است زیرا: امام (علیه السلام) در مدینه از بیعت با یزید امتناع ورزیده و بر اساس مخالفت و مبارزهٔ سخت با دشمن سرسخت و با برنامهٔ منظم به سوی مکه حرکت ننموده است تا آنجا که در پاسخ ابن عباس می گوید «اینها دست از من بر نمی دارند تا خون مرا بریزند» و در پاسخ ابن زبیر می گوید «اگر در لانه مرغی باشم بازهم مرا بیرون آورده و به قتل خواهند رسانید».

و پس از تصمیم امام (علیه السلام) وپس ازورود آن حضرت به مکه و پس از آگاهی مردم کوفه از موضع مخالف امام (علیه السلام) مسألهٔ دعوت شروع گردیده است و پرواضح است که این دعوت نمی تواند علة العلل وانگیزهٔ اصلی در حرکت و قیام امام (علیه السلام) باشد بلکه یک مسأله فرعی و جنبی بوده در کنار یک تصمیم واراده محکم و در ضمن یک هدف عالی وبرنامهٔ گسترده ومنظم

اینک امام (علیه السلام) باید مبارزه با یزید را تعقیب و پی گیری نماید.ولی ادامهٔ آن در مکه مساوی است با ترور وقتل مخفیانهٔ آن حضرت که در نتیجه از طرفی موجب هتک حرمت واهانت به بیت خدا و از طرف دیگر به نفع یزید بن معاویه منجر خواهد گردید. ولذا دیدیم سعید بن عمروعاص مسؤول ومأمور ترور امام (علیه السلام) اول از رهگذر صلح

وسازش و با تسلیم نمودن امان نامه وسپس با توسل به زورمی خواهد امام را از حرکت باز دارد وبه مکه بر گرداند و موضوع را بدون سروصدا در خود مکه فیصله بخشیده و این قیام را در نطفه خفه سازد.

واما امام (علیه السلام) کدام منطقه را انتخاب نماید؟ متن کشور اسلامی، بزرگترین نقطهٔ انفجار، عراق وکوفه را زیرا این استان یکی از استانهای بزرگ مرکز ارتش اسلام، رقیب ومقابل شام واز نظر سوق الجیشی دارای اهمیتی حتی بیش ازمکه ومدینه واز نظر آگاهی مردم آن سامان همین اندازه کافی است که این همه دعوتنامه ازسوی آنان به مکه سرازیر شده وآمادگی وپشتیبانی خویش را اعلان نموده اند و اگر دریک زمان معین و برههٔ خاصی جلو این آگاهی وآمادگی جبراً گرفته شود ولی بالأخره این افکار درانقلاب آینده مؤثر گردیده انقلابهای آینده از همین نقطه آغاز خواهد شد.

گذشته ازاین مسأله، آیا برای حسین بن علی (علیه السلام) که امام ورهبر امت است در مقابل این نامه ها و درخواستها عذری در تعطیل برنامهٔ سفر عراق وکوفه وجود دارد و اگر مردم کوفه ادعا می کردند که ما حاضر بودیم در راه حسین بن علی (علیه السلام) از جان ومال خود بگذریم و این همه از وی درخواست نمودیم که رهبری ما را به عهده گیرد ولی او اعتنایی به درخواستهای ما ننمود پاسخ امام (علیه السلام) قانع کننده بود که بگوید چون من می دانستم شما نسبت به من بی وفایی خواهید نمود لذا به درخواستهای شما پاسخ مثبت ندادم؟ آیا نمی توانستند ادعا کنند که ما در دعوت خویش وفا داربودیم؟

بعبارت دیگر در اینجا امام حسین(علیه السلام) بر سردوراهی تاریخ است، که اگر به تقاضاهای مردم کوفه پاسخ مثبت ندهد در مقابل تاریخ محکوم است وتاریخ درآینده قضاوت خواهد کرد که زمینه فوق العاده مساعد بود ولی امام حسین از این فرصت طلایی نتوانست. استفاده کند یا نخواست یا ترس ورعب مانع گردید و...

امام (علیه السلام) برای اینکه اتمام حجت کند با چنین مردمی که دست به سوی او دراز کرده اند به تقاضای آنان پاسخ می گوید.

نتیجه این که: امام از نظر تکلیف شرعی باطنی و واقعی که خود واقف ومتوجه آن بود مأموریت داشت که در راه مبارزه با فساد و دستگاه حکومت یزید وبرای اعتلای کلمه حق

تا آخرین قطرهٔ خون خود را نثار کند.

و از نظر حکم ظاهری که برای هرفردی روشن بود در رابطه با پاسخگویی به درخواست مردم کوفه وشرایط خاص محیط عراق لازم بود که این مبارزه را به این ناحیه بکشاند و برنامهٔ خویش را در این نقطه عملی وپیاده نماید و به روال عادی حرکت خویش را به مردم کوفه اعلانْ نموده و به آنها دستور آمادگی هرچه بیشتربدهد گرچه تفکیک این دو نوع تکلیف از همدیگر برای عموم قدری مشکل است ولی شاید گفتار یکی از علمای بزرگ شیعه نیز ناظر به همین مطلب باشد که می گوید «حسین بن علی (علیه السلام) بین تکلیف ظاهری وتکلیف واقعی را جمع کرده و در حرکت خویش به سوی کوفه هر دو وظیفه را انجام داد»[1].

وجالب این که امام (علیه السلام) به هر دو جنبهٔ موضوع بارها اشاره کرده، مأموریت اولی خود را به تعبیرهای مختلف مانند مأموریت از طرف رسول خدا(صلّی الله علیه وآله) در حال رؤیا، خواست ومشیت خداوند و... بیان نموده است. واما مأموریت دوم وتکلیف ظاهری امام که با علم و آگاهی بر بی وفایی مردم کوفه یک روش معمولی ومتعارف در پیش گرفته است، این حقیقت در سخنان مختلف آن حضرت مانند گفتار او به ابن زبیر و... منعکس گردیده است.

و از جملهٔ این موارد گفتار دیگری است از آن حضرت که در صفحهٔ بعد مطالعه خواهید نمود.

۱- مرحوم شیخ جعفر شوشتری در «خصائص الحسینیة».

در مسیر کوفه

اِنَّ هٰؤُلاٰءِ اَخافُونی وَهٰذِهِ کُتُبُ اَهْلِ الْکُوفَةِ وَهُمْ قاٰتِلی فَاِذا فَعَلُوا ذٰلِکَ وَلَمْ یَدَعُوالله مُحَرَّماً اِلّاانْتَهَکُوهُ بَعَثَ اللهُ اِلَیْهِم مَنْ یُذِلُّهُم حَتّی یَکُونُوا اَذَلَّ مِنْ فِرامِ الْمَرْئَةِ[1].

ترجمه وتوضیح

ابن کثیر دمشقی وابن نما از مردی از اهل کوفه نقل نموده اند که: من پس از آن که اعمال حج را انجام دادم به سرعت به کوفه مراجعت نمودم و در مسیر خود به چند خیمه برخوردم و از صاحب آن خیمه ها پرسیدم، گفتند این خیمه ها متعلق به حسین بن علی است. با شنیدن این جمله و به اشتیاق زیارت فرزند پیامبر حرکت نموده به سراغ خیمه اختصاصی آن حضرت رفتم. او را در قیافهٔ مردی که دوران پیری را شروع کرده باشد در یافتم و دیدم مشغول قرائت قرآن است وقطرات اشک از صورت ومحاسن شریفش سرازیر است عرضه داشتم پدر ومادرم فدای تو باد ای فرزند دختر پیامبر چه انگیزه ای تورا به این بیابان بی آب وعلف کشانده است؟

امام در پاسخ من چنین فرمود:

«اِنَّ هٰؤُلاٰءِ اَخافُونی وَهٰذِهِ کُتُبُ اَهلِ الکوفة...»: از طرفی این بنی امیه مرا تهدید نمودند و (از طرف دیگر) اینها دعوتنامه های مردم کوفه است که به سوی من فرستاده اند وهمین مردم

۱- ابن عساکر، ص۲۱۱؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۱۶۹؛ مثیر الاحزان ص۲۱ و در نسخه ای که از بدایه وابن عساکر در نزد ما موجود است، جملهٔ اول این سخن نیامده است وبعید نیست که دست سیاست آن را تحریف نموده باشد.

کوفه هستند که مرا به قتل خواهند رسانید و چون دست به این جنایت زدند واحترام دستورات واوامر خدارا درهم شکستند خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنها را به قتل برساند وآنچنان خوار و ذلیلشان بکند که ذلیلتر از کهنه پارهٔ زنان گردند.

پیش بینی امام (ع)

در این سخن امام (علیه السلام) آنچه جالب توجه است پیش بینی آن حضرت دربارهٔ مردم کوفه می باشد که فرمود این مردم مرا به قتل خواهند رسانید و پس از ارتکاب این جنایت خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که به قتلشان برساند و آنچنان به خواری و ذلتشان بکشاند که بی حیثیت ترین وذلیلترین مردم دنیا باشند.

و این پیش بینی در موارد متعدد از سخنان آن حضرت آمده است از جمله در گفتار وی در بطن عقبه وبه هنگام حرکت ازمکه در پاسخ پیشنهاد ابن عباس [۱] وهمچنین در دومین سخنرانی آن حضرت که در روز عاشورا و در رویا روئی مردم کوفه ایراد فرمود چنین آمده است: به خدا سوگند پس از این جنگ روی راحت وخوشی نخواهید دید مگر خیلی کم و گذرا بهمان اندازه که اسب سوار بر اسب خویش سوار است و سپس آسیاب تحولات شمارا به شدت بدور خود خواهد چرخانید ومانند محور آسیاب به تزلزل واضطرابتان در خواهد آورد [۲].

تحقق ذلت مردم کوفه

اینک باید دید این پیش بینی امام درباره مردم کوفه کی و چگونه وبا دست چه کسی تحقق پذیرفت، این چه کسی بود که براین مردم مسلط شد و آنان را آنچنان به ذلت وخواری کشانید که ذلیلترین همهٔ اقوام وملل گردیدند.

همان گونه که امام (علیه السلام) فرمود پس ا ز جریان عاشورا مردم کوفه به جز یک دوران موقت روی خوشی وآرامش ندیدند زیرا بلا فاصله گروهی از مردم این شهر به عنوان توابین قیام کردند و پس ازمدتی جریان خروج مختار پیش آمد و ... که همهٔ این جریانات

۱ـ صفحهٔ ۶۳ از همین کتاب.

۲ـ صفحه ۲۱۲ از همین کتاب

همراه باقتل وخونریزی و موجب قلق واضطراب مردم کوفه و در نهایت به مجازات کسانی که در کربلا بودند منجر گردید و این اضطرابها در طول تاریخ خلافت بنی امیه وقسمت مهمی از تاریخ خلافت عباسیان درعراق ومرکز آن کوفه استمرار وادامه داشته است که امام فرمود: «لاٰ تُرْضِ الْوُلاٰةَ عَنْهُمْ اَبَداً».

ولی بدترین دورانی که به مردم کوفه گذشت وتلخترین روزهایی که تاریخ کوفه به یاد دارد عبارت است از دوران بیست ساله‌ای که حجاج بن یوسف ثقفی فرمانروای مطلق العنان عراق ـ به ضمیمه قسمتی از ایران ـ گردید که در دوران حکومتش (۷۵-۹۵ق) مردم عراق به خصوص مردم کوفه را آنچنان تحت فشار قرارداد و آنچنان در دل آنان رعب ووحشت ایجاد نمود وبه قدری آدم کشت وبه قدری زندانی و شکنجه نمود و آنچنان این مردم را به خواری و ذلت وتباهی وروسیاهی کشید که نمی توان تعبیری گویاتر از «اَذَلَّ مِنْ فِرامِ الْمَرْئَةِ» بر آن پیدا نمود.

خلاصه ای از جنایات حجاج

درمروج الذهب وکامل ابن اثیر آمده است که چون حجاج بن یوسف به فرمانروایی عراق منسوب وبه کوفه مقر حکومت خویش وارد گردید دراولین سخنرانیش که توأم با تهدید و ارعاب وبدون ذکر «بسم الله» بود قیافه خونخوار خویش را نشان داد و از جمله هایی که اودر اولین سخنرانیش بکاربرد این بود:

ای مردم عراق ای اهل شقاق و نفاق وصاحبان بدترین صفات به خدا سوگند من در میان شما گردنهایی برافراشته وسرهایی که هنگام درو کردنش فرا رسیده است زیاد می بینم و این کاری است که از من ساخته است، ای مردم عراق بدانید به خدا سوگند من نه ازلغزش شما درمی گذرم ونه عذرشما را می پذیرم [1].

آنگاه دستور داد که باید همهٔ شما دربیرون شهر اجتماع کنید وبه یاری «مهلب» که دربصره با مخالفان حکومت درجنگ است بشتابید وهرکس از این فرمان خودداری کند گردنش را خواهم زد و خانه‌اش را ویران خواهم نمود. روزسوم که خود حجاج ناظر حرکت

۱- مروج الذهب، ج۳، ص۱۳۴؛ کامل ابن اثیر، ج۴، ص۳۴.

مردم کوفه به سوی بصره بود پیرمردی از سران قبائل کوفه بنام «عمیر بن ضابی» به نزد وی آمد وگفت: امیر! من پیر وزمین گیر وضعیفم وچند فرزند جوانم در جنگ شرکت می کنند، یکی از آنها را به جای من حساب کن. ومرا از شرکت در این جنگ معاف بدار.

هنوز کلام پیرمرد تمام نشده بود که حجاج دستور داد گردن او را زدند و ثروتش رامصادره نمودند. مردم کوفه با دیدن این فشارها در رفتن به بیرون شهر وشرکت در جنگ بصره آنچنان ازدحام وکثرت نمودند و آنچنان شتاب زده شدند که چندین نفر از بالای پل به داخل فرات افتاده وغرق شدند(۱).

بنابه نقل مورخان حجاج بن یوسف که در سال نود وپنج وپس از بیست سال امارت مُرد کسانی که به دست وی در این مدت به قتل رسیده بودند (بجز کسانی که در جنگها کشته شده بودند) به صدوبیست هزارنفر بالغ می گردید. به هنگام مرگ حجاج پنجاه هزار نفر مرد وسی هزا رنفر زن در زندانهای وی وجود داشت که شانزده هزار نفر از این زنان زندانی، برهنه بودند.

مسعودی پس از نقل این جریان می گوید حجاج زن ومرد را در یک محل زندانی می نمود وزندانهای وی سقف نداشت تا از تابش آفتاب سوزان ورسیدن باد وباران وسرمای زمستان مانع گردد(۲).

در تاریخ ابن جوزی آمده است که غذای زندانیان حجاج را مخلوطی ازآرد جو وخاکستر ونمک تشکیل می داد و هرکس پس از چند روز که دریکی از زندانهای حجاج زندانی می گردید در اثر این نوع غذا و در اثر تابش آفتاب به صورت یک شخص سیاه پوست در می آمد(۳).

ابن قتیبه دینوری نقل می کند که حجاج بن یوسف در اثر مخالفتی که از مردم بصره بوجودآمد در ماه رمضان و روزجمعه وارد این شهر گردید وبایک دسیسهٔ حساب شده در میان مسجد جامع این شهر هفتاد هزارنفر را، آری هفتاد هزارنفر را، یکجا از تیغ شمشیر گذرانید که چنین جنایتی در طول تاریخ دیده نشده است(۴).

۱و۲ـ مروج الذهب، ج۳، ص۱۳۷

۳ـ سفینة البحار، ج۱، ص۲۲۲.

۴ـ مشروح این جریان درالامامة والسیاسة، ج۲، ص۳۲ آمده است.

مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه نویسنده شهیر لبنانی می گوید من آنچه تاریخ مطالعه کرده‌ام در قساوت وخونخواری، کسی مانند «حجاج» را ندیده‌ام تنها درباره «نرون» مطالبی می شنویم که می تواند بیانگر روح شقاوتگر وحالت سادیسم حجاج باشد که وقتی «روم» را آتش زد به شعله هایی که زبانه می کشید تماشا می کرد و به ناله وضجه زنان واطفال که از میان آتش بگوش می رسید می خندید[۱].

وبالأخره «عمربن عبدالعزیز» دربارهٔ «حجاج بن یوسف» می گفت: اگر تمام ملتها خبیث ترین وخونخوارترین فرد خود را برای مسابقه در خباثت وجنایت بیاورند وما حجاج را بیاوریم در این مسابقه پست فطرتی، ما به همهٔ جهانیان پیروز خواهیم گردید[۲].

و در اینجا است که مفهوم گفتار امام (علیه السلام) تا حدی روشن می شود که فرمود: «سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ حَتّى يَكُونُوا اَذَلَّ مِنْ فِرامِ المرئة».

۱- شیعه وزمامداران خود سر، ص۱۲۲.

۲- تهذیب التهذیب، ج۲، ص۲۱۱.

درپاسخ حضرت زینب (ع)

يا اُخْتاهُ كُلُّ ماقُضِيَ فَهُوَ كائِنٌ [1] .

ترجمه وتوضیح

حسین بن علی (علیه السلام) در مسیر خود به کربلا به منزلی به نام «خزیمیه» وارد گردید و یک شبانه روز در آنجا توقف و استراحت نمود و دراین منزل بود که در اول صبح حضرت زینب (علیها السلام) به خدمت آن حضرت آمد و عرضه داشت: برادر! این دوبیت گویا از هاتفی به گوش من رسید که بیشتر موجب نگرانی وتشویش خاطر من گردید.

ای چشم من با تلاش فراوان آماده باش برای گریه کردن زیرا چه کسی به جز من به شهدا گریه خواهد نمود.

گریه به گروهی که خطرات برطبق مقدرات آنها را به سوی وفای به عهد سوق می دهد [2] .

حسین بن علی (علیه السلام) در پاسخ زینب کبری (علیها السلام) به یک جمله قناعت ورزید آری تنها به یک جمله کوتاه:

يا اُخْتاهُ كُلُّ ما قُضِيَ فَهُوكائِنٌ.

«خواهرم! آنچه خدا تقدیر کرده حتماً به وقوع خواهد پیوست».

۱- مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۲۵.

۲- اَلايا عَيْنُ فَاحْتَفِلى بِجُهْدِ فَمَن يَبْكى عَلَى الشُّهداءِ بَعدُ
عَلى قَوْمٍ تَسُوقُهُمُ المَنايا بِمقدارٍ الى انجازِ وَعدٍ

منظور از قضا چیست؟

با توضیحی که در صفحات قبل در رابطه با مشیت واراده تکوینی وتشریعی خداوند داده‌شد و با در نظر گرفتن شرایط و اوضاع خاصی که امام از نظر تکلیف شرعی در آن قرارداشت فکر می کنیم مسئله قضا، که در این سخن امام (علیه السلام) آمده است تا حدی روشن گردد ومنظور ازاین قضا همان فرمان وامر الهی در آن شرایط وچهار چوبه خاص و به انجام رسانیدن این تکلیف از سوی امام (علیه السلام) است، زیرا واژه «قضاء» به معنای امر حتمی و به مرحلهٔ انجام رسانیدن تقدیر ومشیت و در مرحلهٔ بعد از تقدیر واراده است.

در منزل ثعلبیه

لاخَیْرَ فِی الْعَیْشِ بَعْدَهٰؤُلاءِ[1] .

ترجمه وتوضیح

قافله حسین بن علی (علیه السّلام) پس از «خزیمیه» و «زرود» به منزل ثعلبیه وارد گردید و در این منزل سه گفتار از امام (علیه السلام) نقل گردیده است که یکی به مناسبت شهادت حضرت مسلم و دو سخن دیگر در پاسخ دو نفر سؤال کننده می باشد وبه ترتیب این سه سخن را در اینجا می آوریم:

سخن اول در رابطه با شهادت مسلم بن عقیل است که این جزیان را طبری ومورخان دیگر از عبدالله بن مسلم به طورمشروح ومفصل نقل نموده اند و خلاصه آن این است: ابن سلیم که از مردم کوفه است می گوید: من وهمراهم «مذری» پس از انجام مراسم حج همت خود را به کار بستیم که هرچه زودتر به کاروان حسین بن علی (علیه السلام) برسیم و سرانجام کار او را بدانیم، در منزل «زرود» بود که به قافلهٔ آن حضرت رسیدیم و در همین محل به مسافری به نام «بکیر» که از کوفه می آمد برخوردیم وخبر شهر خود را از وی جویا شدیم او گفت به خدا سوگند من از کوفه خارج نشدم مگر این که مسلم بن عقیل وهانی بن عروه را به قتل رسانده بودند وبا چشم خود دیدم که بدن های آن دو شهید را در بازار کوفه

۱ـ انساب الاشراف، ج۳، ص۱۶۸؛ طبری ج۷، ص۲۹۳، کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۷۸؛ البدایه ابن کثیر؛ ج۸، ص۱۶۸؛ ارشاد مفید، ص۲۲۲؛ لهوف، ص۴۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۲۰۸.

برزمین می کشاندند.

عبدالله می گوید پس از گرفتن این خبرما به قافله حسین بن علی (علیه السلام) لاحق گشته تا به هنگام غروب به منزل «ثعلبیه» وارد شدیم و در این منزل از نزدیک با امام (علیه السلام) ملاقات نموده وخبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع وی رسانیدیم.

ابن سلیم می گوید امام با شنیدن این خبر گفت «اِنّاللهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» آنگاه اشک به صورتش جاری گردید. همراهان امام (علیه السلام) وبنی هاشم نیز گریه کردند وصدای شیون زنها نیز به گوش می رسید. پس از آرامش مجلس عبدالله وهمراهش به امام (علیه السلام) عرضه داشتند یابن رسول الله جریان کشته شدن مسلم وهانی نشان داد که شما در کوفه طرفدار و هوا خواه ندارید و بهتر این است که از همین جا مراجعت کنید.

و از طرف دیگر فرزندان عقیل گفتند نه، به خدا سوگند که ما از پای نمی نشینیم مگر اینکه خون مسلم را از کشندگان وی بگیریم یا همانند او به خون خود بغلتیم.

گفتگو وبحث درمیان عبدالله وهمراهش ازیک طرف و فرزندان عقیل از طرف دیگر به درازا کشید و هریک از آنان برای نظریه خویش دلایلی می آوردند وتأییداتی ذکر می نمودند و درعین حال همهٔ آنان انتظار آن را داشتند که امام در این باره اظهار نظر وتصمیم خود را بیان کند و آن حضرت در این رابطه چنین فرمود:

«لاخَیْرَفی الْعَیْشِ بَعْدَ هٰؤُلاٰءِ»: پس از اینها (پس ازمسلم وهانی وپس ازمردان وجوانانی مانند فرزندان عقیل) **دیگردرزندگی خیروسودی نیست.**

نتیجه این که: از دیدگاه سرورآزادگان زندگی کردن در جامعه ای این چنین سودی ندارد، جامعه ای که مردانی چون مسلم بن عقیل وهانی بن عروه درشهری مانند کوفه پایگاه اسلام کشته می شوند و بدن آنها دربازار آن شهر، بازاری که روزی صدای موعظهٔ امیرمؤمنان (علیه السلام) در آن طنین **افکن** بود کشانده می شود. آری بعد ازچنین جنایتی و کشته شدن چنین مردانی الهی و دریک چنین محیط وجامعه منحط زندگی مفهومی ندارد گو اینکه همین زندگی ذلت بار برای انسانهائی که تنها ازصورت انسانی برخوردارند نه از سیرت آن شیرین ولذت بخش است.

در منزل ثعلبیه؛ پاسخ به یک سؤال

إمامٌ دَعا إلى هُدًى فَأجابُوا إلَيْهِ وَإمامٌ دَعا إلى ضَلالَةٍ فَأجابُوا إلَيْها هؤُلاءِ فِي الْجَنَّةِ وَهؤُلاءِ فِي النّارِ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعالى: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۱).

ترجمه وتوضیح

بنابه نقل بزرگ محدث شیعه صدوق (ره) وخطیب خوارزمی در همان منزل «ثعلبیه» بود که شخصی به خدمت حسین بن علی (علیه السلام) شرفیاب گردید و از آن حضرت تفسیر این آیه شریفه را سؤال نمود: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإمامِهِمْ» (۲): در روز قیامت هر قوم و ملتی را با امام و پیشوایشان صدا و دعوت می کنیم

امام در پاسخ وی فرمود: آری امام و پیشوایی هست که مردم را به راه راست و به سوی سعادت وخوشبختی می خواند وگروهی به وی پاسخ مثبت داده و از او پیروی می کنند و پیشوای دیگری نیز هست که به سوی انحراف وبدبختی دعوت می کند گروه دیگری نیز بر وی جواب مثبت می دهند که گروه اول در بهشت است و گروه دوم در دوزخ.

امام سپس فرمود و این است معنای آیهٔ دیگر که «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»؛ گروهی در بهشت است وگروهی در دوزخ (۳).

۱- امالی صدوق، مجلس ۳۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲- سورهٔ اسراء، آیهٔ ۷۱.

۳- سورهٔ شوری، آیهٔ ۷.

انواع رهبری

حسین بن علی (علیه السلام) در این گفتارش با اتکاء به دو آیه از قرآن مجید از دو گروه متضاد و از دو نوع رهبری سخن می گوید که هریک از این دو گروه متکی به یک رهبر والهام گیرنده از افکار او است که در صحنه زندگی همیشه چنین گروه‌ها و چنین رهبرانی بوده و خواهند بود و باید این رهبران را با برنامه‌ای که در پیش دارند شناخت و از آن رهبری که به سعادت انسانی دعوت می کند تبعیت و پیروی نمود.

پاسخ سؤال دیگر

اَما وَاللهِ لَوْ لَقیتُکَ بِالْمَدینَةِ لَاَرَیْتُکَ اَثَرَ جَبْرَئیلَ فی دارِنا ونُزُوله بِالْوَحْیِ عَلی جَدّی یا اَخا اَهْلِ الْکُوفَةِ مِنْ عِنْدِنا مُسْتَقَی الْعِلْمِ اَفَعَلِمُوا وَجَهِلْنا؟ هٰذا مِمّا لایَکُونُ[1].

ترجمه وتوضیح لغات

اَرَیْتُ، اِرائَة: نشان دادن. اثر جبرئیل: محل ورود جبرئیل. مُسْتَقی: محلی که برای استفاده از آب و سیراب شدن از آن فراهم شود.

ترجمه وتوضیح

این، سومین سخن امام است در همان منزل ثعلبیه که یک نفر از مردم کوفه به خدمت آن حضرت رسید و امام در ضمن گفتگو از وی پرسید اهل کدام شهر هستی او پاسخ داد از مردم کوفه.

امام به وی چنین فرمود: اَما وَاللهِ لَوْلَقیتُکَ بِالْمَدینَةِ...:

آگاه باش که اگر ملاقات ما در مدینه صورت می گرفت اثر وردپای جبرئیل ومحل نزول او را در خانه ما[2] به تو نشان می دادم. ای برادر کوفی محل فراگرفتن علم خاندان ما است پس آیا اینها آشنا ودانا وما جاهل وناآشناهستیم آیا چنین چیزی شدنی است؟

۱- بصائر الدرجات، ص۱۱؛ اصول کافی باب مستقی العلم من بیت آل محمد(صلّی الله علیه وآله).

۲- درمرآت العقول می گوید: مقصود از اثر جبرئیل همان محلی است که جبرئیل در آنجا توقف و از پیامبر (صلّی الله علیه وآله) استیذان می نمود که فعلاً هم معروف و دربی را که در نزدیکی این محل است باب جبرئیل می گویند.

این سخن امام که در بصائرالدرجات واصول کافی نقل گردیده است نشان می دهد که امام (علیه السلام) آن را در مقام پاسخگویی به سؤالی که از سوی آن مرد کوفی مطرح شده است اظهار نموده است وتا آنجا که فرصت اجازه می داد ما تلاش نمودیم که اصل سؤال را نیز بدست بیاوریم تابیان وگفتار امام (علیه السلام) هرچه واضحتر وروشنتر گردد، ولی متأسفانه درباره اصل سؤال مطلبی بدست نیامد.

اما مجموع سخن امام به ویژه جمله «أَفَعَلِمُوا وَجَهِلْنَا» که به صورت استفهام انکاری استعمال شده است نشانگر آنست که طرف خطاب مردی بوده است ناآگاه وظاهربین .که حرکت امام را در مقابل بنی امیه مانند سایر اعتراض کنندگان مورد اعتراض قرارداده است، وامام (علیه السلام) ضمن بر شمردن فجایع وجنایتهای خاندان بنی امیه از انحرافات واعوجاجهایی سخن گفته است که پس از خاتم پیامبران در رهبری اسلام بوجود آمده و موجب آن گردیده است تا خاندان بنی امیه که همیشه از دشمنان شماره یک اسلام و قرآن بوده اند فرمانروایان و حکمرانان مسلمانها باشند وبه جنایتها وخیانتهایی آن هم به نام اسلام دست بیالایند و در اسلام انحرافاتی بوجود آورند ولی مرد کوفی به گفتار امام قانع نگردیده وهمه این برنامه ها را مانند بعضی از مسلمانان کوته بین به حساب اسلام گذاشته ظاهر اعمال ورفتار و روزه ونماز جمعه وجماعت خاندان بنی امیه را مستمسک ودلیل حقانیت آنان قرارداده است.

آنچه از گفتار امام(ع) استفاده می شود

از این گفتار امام مطالب زیادی را می توان استفاده نمود ولی باتوضیحی که قبلاً داده شد در این سخن یک مطلب بیش از هر چیز دیگر جلب توجه می کند و آن وجود یک قاعده کلی در سخن امام است که می توان آن را قاعده «اهل البیت ادری بمافیه» نامید که صاحب خانه به وضع خانه از دیگران آشناتر است و از همین قاعده در حل اختلاف و دوگانگی که پس از وفات پیامبر اسلام (صلّی الله علیه وآله) در میان مسلمانان به وجود آمده است بهره برداری نمود.

توضیح اینکه: این دو مکتب یعنی تشیع و تسنن در اصول وفروع اسلامی فراوان و بیش از شمارش باهم موافق وهم عقیده می باشند مانند توحید، نبوت، معاد، قرآن، قبله، نماز،

زکات، حج ومسائل کلی دیگر. ولی در بعضی از مسائل فرعی وهمچنین در بعضی از مسائل اصولی دیگری مانند امامت اختلاف نظر دارند که اگر پرده های تعصب به کنار رود می توان با تفاهم وتحقیقات علمی و تحلیلها وبررسی های کامل به اتحاد کامل دست یافت و این دو مکتب را به یک مکتب اصیل که خواست خدا و پیامبر است برگرداند.

ولی آیا در این چند مسئله مورد اختلاف حق باکیست سؤالی است که پاسخهای مختلف و فراوانی دارد پاسخهای کلی و پاسخهای اختصاصی ویکی ازپاسخهای کلی آن همان قاعده «اهل البیت ادری بمافیه» است که از گفتار امام (علیه السلام) بدست می آید که شیعه تمام عقاید و احکام مذهبی، اصول وفروع دینی خود را از خاندان وحی و از طریق «اهل البیت» از پیامبر اسلام و از سرچشمهٔ علوم اسلامی فراگرفته و مکتب تشیع در واقع همان مکتب وحی ومکتب اهل بیت است که خداوند متعال بدینگونه معرفی شان فرموده است- «اِنَّما یُریدُاللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ البَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً».

واما مکتب تسنن عقاید واحکام خود را از غیر اهل خانه‌اش فراگرفته است. شیعه در عقاید خو درباره توحید ومعاد به امیرمؤمنان و خاندان وی متکی است واهل سنت به ابوهریره وراویانی مانند وی. شیعه احکام فقهی خود را از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) **فراگرفته واهل** سنت از ابوحنیفه وامام مالک، **وشافعي و...**

و این است آنچه ما از گفتار امام می فهمیم «یااَخااَهْلِ الْکُوفَةِ مِنْ عِنْدِنا مُسْتَقَی الْعِلْمِ اَفَعَلِمُوا وَجَهِلْنا؟ هٰذا مِمّا لایَکُونُ».

در منزل شقوق

اِنَّ الْاَمْرَلله يَفْعَلُ مٰايَشٰاءُ وَرَبُّنٰا تَبٰارَكَ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِى شَانٍ.

فَاِنْ تَكُنِ الدُّنْيٰا تُعَدُّ نَفِيسَةً   فَدٰارُثَوٰابِ الله اَعْلٰا وَاَنْبَلُ
وَاِنْ تَكُنِ الاَمْوٰالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهٰا   فَمٰابٰالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ
وَاِنْ تَكُنْ الاَرْزٰاقُ قِسْمٰاً مُقَسَّمٰاً   فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ اَجْمَلُ
وَاِنْ تَكُنِ الْاَبْدٰانُ لِلْمَوْتِ اُنْشِأَتْ   فَقَتْلُ امِرءٍ بِالسَّيْفِ فِي الله افضل
عَلَيْكُمْ سَلاٰمُ الله يٰاآلَ اَحْمَدَ   فَاِنِّى اَرٰانى عَنْكُمْ سَوْفَ اَرْحَلُ (۱)

ترجمه وتوضیح لغات

نَفیس وَنفیسه: پربها. اَنْبَلْ: آفضل. بال: حال

ترجمه وتوضیح

امام (علیه السلام) که با نزدیک شدن به محیط عراق هر روز با افراد مختلف از مردم کوفه وعراق مصادف می گردید پس ازپشت سر گذاشتن منزل «ثعلبیه» وبا ورود به منزل دیگری به تام «شقوق» با مردی که از سوی کوفه می آمد مواجه و از وی چگونگی اوضاع کوفه وافکار مردم آنجا را پرسید.

آن مرد عرضه داشت یابن رسول الله مردم عراق در مخالفت شما متحد وهماهنگ

۱- ابن عساکر، ص۱٦٤؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۲۳: مناقب، ج٤، ص۹۵.

گردیده و بر جنگ با شما هم پیمان شده اند.

امام (علیه‌السلام) در پاسخ وی فرمود: اِنَّ الْاَمْرَ للهِ یَفْعَلُ مایَشاءُ...

پیش آمدها از سوی پروردگار است وآنچه خود صلاح بداند انجام می دهد وخدای بزرگ هر روز (به مقتضای زمان) ارادهٔ خاصی دارد.

امام (علیه السلام) سپس اشعاری را که ذکر گردید خواند:

زندگی این جهان گرچه از نظر عده‌ای نفیس وپربها است ولی جهان پاداش وجزا بالا تر و پربها تراست.

واگر جمع آوری مال وثروت برای این است که باید یک روز از آن دست برداشت پس مرد نباید برای چنین ثروتی بخل ورزد.

واگر روزیها مقدر وتقسیم شده است پس مرد در کسب ثروت هرچه کم آزتر باشد بهتر است.

و اگر این بدنها برای مرگ آفریده شده است پس کشته شدن مرد در راه خدا چه بهتر.

درود بر شما ای خاندان پیامبر که من به این زودی از میان شما خواهم رفت.

ارادهٔ آهنین

یکی از شرایط پیروزی و موفقیت در حرکت و قیام ومخصوصاً یکی از شرایط مهم رهبری این است که با هر حادثهٔ تلخ وناگوار وبا ایجاد شدن هرسدی در برابر هدف نباید از تصمیم خود منصرف گردید و از خود ضعف وسستی نشان داد و در این سخن امام این موضوع به وضوح وروشنی مشهود است که چون مرد کوفی از یک جریان تلخ وغیر منتظره‌ای خبر می دهد که مردم کوفه یعنی نیروها وکمکهای خود امام بر علیه او بسیج شده اند آن حضرت با شنیدن این خبر نه تنها کوچکترین ضعف وسستی از خود نشان نمی دهد و به راه خود ادامه می دهد بلکه با سرودن اشعاری وبابی ارزش نشان دادن زندگی وثروت این جهان خود ویارانش را هرچه مصممتر ونیرومندتر می سازد و این است درسی که حسین بن علی (علیه‌السلام) به انسانها بیاموخت.

درمنزل زباله

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيم اَمّا بَعْدُ فَإِنَّهُ قَدْ اَتانا خَبَرٌ فَظيعٌ قَتْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقيلٍ وَهانِى بن عُرْوَةَ وَعَبْدِاللهِ بْنِ يَقْطُرٍ وَقَدْ خَذَلَتْنا شيعَتُنا فَمَنْ اَحَبَّ مِنكُمُ الاِنْصِرافَ فَلْيَنْصَرِفْ لَيْسَ عَلَيْهِ مِنّا ذِمامٌ (۱) .

ترجمه وتوضیح لغات

فَظیعٌ: ناخوش آیند. خَذَلَهُ: دست ازیاری وی کشید. اِنْصِراف: برگشتن ذِمامٌ: حق، پیمان.

ترجمه وتوضیح

قافله امام (علیه السلام) پس ازمنزل «شقوق» وارد منزل «زباله گردید و دراین منزل بود که ازجریان قتل مسلم وهانی وعبدالله بن یقطر (۲) رسماً وبه وسیله نامه ای ک یکی از

۱- طبری، ج۷، ص۲۹٤؛ ارشاد مفید، ص۱۲۳.

۲- ابن حجر در اصابه جریان کشته شدن عبدالله بن یقطر را به طور خلاصه چنین نقل می کند: امام پس از حرکت ازمکه اورا به همراه نامه ای به سوی مسلم فرستاد که درقادسیه بوسیلهٔ حصین بن نمیر گرفتار و در کوفه به نزد عبیدالله بن زیاد اعزام گردید. ابن زیاد دستورداد که او به منبر رفته و از امیرمؤمنان وحسین بن علی انتقاد وبدگوئی کند ولی؛ عبدالله بن یقطر بر عکس در ضمن قدح وانتقاد از خاندان بنی امیه ومدح و تعریف از خاندان امیرمؤمنان (علیهم السلام) چنین گفت:

مردم! من پیک حسین بن فاطمه هستم وآمده‌ام به سوی شما تا به نصرت ویاری او در مقابل فرزند مرجانه قیام کنید. ابن زیاد دستور داد که او را دست بسته از پشت بام دارالاماره به زمین انداختند و استخوانهایش خورد شد و هنوز رمقی در وی بود که مردی به نام عبدالملک بن عمیر برجست وسر ازتنش جدا نمود و چون مورد اعتراض واقع گردید، چنین پاسخ داد: چون او را در رنج دیدم، خواستم راحتش کنم.

طرفداران آن حضرت در کوفه برای امام ارسال نموده بود اطلاع یافت وامام درمیان یارانش درحالی که نامه را به دست گرفته بود چنین فرمود: «أمّا بَعْدُ فَقَدْ أتانا خَبَرٌ فَظیعٌ...: خبر بس تأثر انگیزی به مارسیده است و آن کشته شدن مسلم بن عقیل وهانی بن عروه وعبدالله بن یقطر است و شیعیان ما دست از یاری ما برداشته اند واینک هریک از شما که بخواهد در برگشتن آزاد است و از سوی ماحقی برگردنش نیست .

صراحت در گفتار

یکی از امتیازات وتفاوتهای بارز پیشوایان ورهبران مذهبی با رهبران سیاسی وغیر مذهبی وجود صراحت، صداقت و بیان واقعیات در رهبران مذهبی است. یک رهبر مذهبی با اتکاء به اصل ایمان وعقیده همیشه با پیروان و با ملت خویش، در بیان واظهار آنچه به سرنوشت آنان ارتباط دارد صادق و صریح است گرچه این صراحت و صداقت به ضرر او منتهی شود زیرا برنامه وهدف این رهبران قبل از هر چیز ایجاد ایمان دردل افراد و تمام تلاش وفعالیتشان مقدمه این هدف است ونیل به این هدف با ظاهر سازی وفریب کاری و پرده پوشی حقایق که در میان سیاستمداران دنیا معمول ومتعارف است که هر لحظه به گونه‌ای وباهر شخصی وجو خاصی با قیافه ای ظاهر می گردندقابل تأمین نیست.

این روحیهٔ صفا وصمیمیت‌ووفا وصداقت را می توان در همه پیشوایان مذهبی به ویژه در شخص رسول اکرم(صلّی الله علیه وآله) که اسوه والگوبر تمام جهانیان است در تمام جبهه های جنگ و در تمام ابعاد دوران زندگی آن حضرت به وضوح مشاهده نمود و حسین بن علی (علیه السلام) این رهبرآزاده وآزادگی نیزنه تنها ازاین قاعده وقانون مستثنی نیست بلکه خود ازاین لحاظ نیزقانون والگوبرای رهبران معنوی و پیشوایان مذهبی است.

ولذا می بینیم آنچه را که دربارهٔ آیندهٔ خویش پیش بینی می کند در موارد مختلف و بامناسبتهای گوناگون از مدینه تا کربلا با یاران واصحابش در میان می گذارد آنجا که به مناسبت حرکت از مکه سخنرانی می کند و در آنجا که با عبدالله های سه گانه (ابن عباس، ابن عمر وابن زبیر) و با محمد حنفیه سخن می گوید.

وبالأخره آنجا که نامه ای از سوی یکی از دوستانش در رابطه با شهادت سه تن از باوفاترین یارانش به دستش می رسد برای تأکید بیشتر اصل نامه را هم بدست گرفته و در

مقابل دید یارانش قرارداده آن را می خواند.

انگیزه ونتیجهٔ این پیشنهاد

طبری مورخ شهیر ومرحوم مفید بزرگترین دانشمند جهان تشیع پس از نقل این سخن امام (علیه السلام) دربارهٔ انگیزه ونتیجهٔ این پیشنهاد توضیح مشابهی دارند که ترجمه گفتار طبری در انگیزهٔ پیشنهاد امام چنین است:

امام (علیه السلام) می دانست کسانی که در طول راه به وی ملحق گردیده اند باین امید بوده است که آن حضرت به شهری وارد می گردد که مردم آن مطیع وپذیرای فرمان او هستند ولی چون او امتناع وکراهت داشت از اینکه این عده بدون اطلاع از واقعیت جریان، به همراه او حرکت کنند و می دانست که اگر حقیقت امر برآنها روشن گردد از این سفر منصرف خواهند گردید مگر آن عده معدودی که واقعاً تصمیم به یاری او تاپای مرگ دارند، لذا این پیشنهاد را به آنها نمود و مضمون آن نامه را با آنان در میان گذاشت.

طبری نتیجه این پیشنهاد را هم، چنین نقل می کند که پس ازسخنان امام (علیه السلام) جمعیتی که با آن حضرت بودند گروه گروه به این طرف و آن طرف متفرق و پراکنده شدند وتنها او ماند و تعدادی از یاران خاصش که از مدینه به همراه او آمده بودند[(۱)] وباز همین جمله در طبقات ابن سعد آمده است.

ولی به طوری که قبلاً اشاره گردید این طرح وپیشنهاد نه یکبار ودر یک منزل بلکه در موارد مختلف وبه مناسبتهای گوناگون مطرح گردیده است که پس از این پیشنهاد واجازهٔ انصراف به یارانش درمنزل زباله وپس ازآنکه تنها عدهٔ معدود و با صداقت و استقامت وفداکار از یارانش با او ماندند چون به منزل بعدی و «بطن عقبه» وارد گردید باز هم موضوع را با بیان دیگر و با صراحت هرچه بیشتر مطرح فرمود که در صفحهٔ آینده ملاحظه می فرمایید.

۱- متن گفتار طبری این است: فَتَفَرّق الناس عنه تَفَرُّقاً فَأخَذوا يَميناً وَشِمالاً حتّى بَقِيَ فى أَصْحابِهِ الَّذين جاءُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدينَة وَانَّما فَعَلَ ذٰلِکَ لاَنَّه ظَنَّ اَنّما اتّبعهُ الْاَعْرابُ لاَنَّهُمْ ظَنُّوا اَنَّهُ يَأْتِى بَلَداً قَدِاسْتَقامَتْ لَهُ طاعَةُ اَهْلِهِ فَكَرِهَ اَنْ يَسيروا مَعَهُ اِلاّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ عَلىٰ ما يَقْدِمُونَ وَقَدْ عَلِمَ اَنَّهُمْ اِذا بُيِّنَ لَهُمْ لَمْ يَصْحَبْهُ اِلاّ مَنْ يُريدُ مُواساتِهِ وَالْمَوْتَ مَعَهُ.

دربطن عقبه

مٰا اَرٰانی اِلاّ مَقْتولاً فَاِنّی رَاَیْتُ فِی الْمَنٰامِ کِلٰاباً تنهشنی وَاَشَدُّهٰا عَلَیَّ کَلْبٌ اَبْقَعُ.[1]

...یٰا عَبْدَاللهِ لَیْسَ یَخْفٰی عَلَیَّ الرَّأیُ وَاِنَّ اللهَ لٰایُغْلَبُ عَلٰی اَمْرِهِ اِنَّهُمْ لَنْ یَدَعُونی حَتّٰی یَسْتَخْرِجُوا هٰذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفی فَاِذٰا فَعَلُوا ذٰلِکَ سَلَّطَ اللهُ عَلَیْهِمْ مَنْ یُذِلُّهُمْ حَتّٰی یَکُونُوا اَذَلَّ فِرَقِ الاُمَمِ.[2]

ترجمه وتوضیح لغات

مَنام: رؤیا. کِلٰابْ: جمع کَلْب. تَنْهَشنی از نَهَش: گازگرفتن اَبْقَعُ: خاکستری رنگ، سیاه وسفید. عَلَقَة: قطعه خون. خارج کردن آن کنایه است از کشتن شخص.

ترجمه وتوضیح

قافله حسین بن علی (علیه السلام) پس از حرکت از منزل «زباله» به منزل دیگری بنام «بطن عقبه» وارد گردید وبنابرنقل «ابن قولویه» از امام صادق(علیه السلام) وهمچنین بنا به نقل محدثان ومورخان دیگر حسین بن علی (علیه السلام) به مناسبت خوابی که در این منزل دیده بود خطاب به یاران و اصحابش چنین فرمود: «مٰا اَرٰانی اِلاّ مَقْتُولاً...: من دربارهٔ خودم هیچ پیش بینی نمی کنم جز اینکه به قتل خواهم رسید زیرا درعالم رؤیا دیدم که سگهای چندی به من حمله نمودند و بدترین وشدید ترین آنها سگی بود سیاه وسفید».

۱ـ کامل الزیارات، ص۷۵؛ تاریخ طبری، ج۷، ص۲۹٤.

۲ـ ارشاد مفید، ص۲۲۳؛ ابن عساکر، ص۲۱۱.

بنابه نقل مرحوم مفید در ارشاد در این هنگام پیرمردی از قبیلهٔ «عکرمه» به نام عمرو بن لوذان که در همین منزل به قافلهٔ امام (علیه‌السلام) برخورده بود خطاب به آن حضرت عرضه داشت: مقصد شما کجا است؟

امام فرمود: طرف کوفه.

عمروبن لوذان گفت: به خدا سوگندت می دهم که از همین جا برگردی زیرا من فکر می کنم در این سفر به جز نیزه وشمشیر با چیز دیگری مواجه نخواهی شد واینها که از تو دعوت کرده اند اگر جلو جنگ وآشوب را بگیرند و از هرجهت آمادگی پیدا کنند سپس به طرف آنها حرکت کنی، عیبی ندارد ولی با این وضعی که خودت هم پیش بینی می کنی، من رفتن شما را به هیچ وجه صلاح نمی دانم!

امام در پاسخ وی چنین فرمود: «یا عَبْدَاللهِ لایَخْفٰی عَلَیَّ الرَّأْیُ...: این مطلبی که تو درک می کنی برای من نیز واضح و روشن است ولی برنامه خدا تغییر پذیرنیست». امام (علیه‌السلام) سپس فرمود: «اِنَّهُمْ لَنْ یَدَعُونی...: اینهادست ازمن بر نمی دارند مگر خون مرا بریزند ولی پس از این عمل ننگین خداوند کسی را برآنان مسلط خواهد نمود که طعم تلخ ذلت را به شدید ترین وجه به آنان بچشاند و ازهمه ملتها ذلیل ترشان بگرداند».

سخنرانی امام (ع) بعد از نماز ظهر در شراف

اَیُّهَا النّاسُ اِنَّها مَعْذِرَةٌ اِلَی اللهِ وَاِلَیْکُمْ وَاِنّی لَمْ آتِکُمْ حَتّی اَتَتْنی کُتُبُکُمْ وَقَدِمَتْ بِها رُسُلُکُمْ اَنْ اَقْدِمْ عَلَیْنا فَاِنَّهُ لَیْسَ لَنا اِمامٌ وَلَعَلَّ اللهَ اَنْ یَجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْهُدی فَاِنْ کُنْتُمْ عَلی ذلِکَ فَقَدْ جِئْتُکُمْ فَاَعْطُونی ما اَطْمَئِنُّ بِهِ مِنْ عُهُودِکُمْ وَمَواثِیقِکُمْ وَاِنْ کُنْتُمْ لِمَقْدَمی کارِهینَ اَنْصَرِفُ عَنْکُمْ اِلَی الْمَکانِ الَّذی جِئْتُ مِنْهُ اِلَیْکُمْ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

مَعْذِرَة- با هرسه حرکت ذال: حجت و بیان دلیل. عُهُود وَمَواثیق- جمع عَهْد ومیثاق: پیمان.

ترجمه وتوضیح

قافله نور وکاروان حسینی پس از پشت سرگذاشتن «بطن عقبه» وارد منزل دیگری به نام «شراف» گردید که پس از ورود آن حضرت حزبن یزید ریاحی نیز باهزار مرد جنگجو- که تحت فرماندهی وی مأموریت جلوگیری از حرکت امام (علیه السلام) را به عهده داشتند- بدین منزل وارد شد و در این منزل بود که امام (علیه السلام) در طی دو سخنرانی کوتاه موقعیت خویش وموقعیت خاندان بنی امیه وانگیزهٔ سفرش را به لشکریان حرّ بیان نمود.

۱- مدرک این دو سخنرانی وتوضیحات آن عبارت است از طبری، ج۷، ص۲۹۷ و۲۹۸؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۸۰؛ ارشاد مفید ص۲۲٤ و۲۲۵؛ مقتل خوارزمی، ص۲۳۱ و۲۳۲.

عاطفهٔ فرزند فاطمه(س)

ولی قبل از ترجمه و بررسی این دو سخنرانی به چگونگی این تلاقی و برخورد امام (علیه السلام) با «حر» وسپاهیانش که نموداری است از عاطفهٔ فرزند فاطمه (س) و درسی است به همهٔ رهبران جهان و پیشروان انقلاب وقیام، از زبان مورخان دقت می کنیم:

امام پس از ورود به منزل «شراف» دستور داد جوانان پیش از طلوع صبح به سوی فرات رفته و بیش از حد معمول ومورد نیاز آب برای خیمه ها حمل نمایند. قبل از ظهر همین روز و در میان گرمای شدید حربن یزید در رأس هزار نفر مسلح وارد این سرزمین گردید چون حسین بن علی (علیه السلام) شدت عطش وتشنگی توأم با خستگی وسنگینی سلاح و گرد و غبار راه را در سپاهیان حر مشاهده نمود به یاران خویش دستور داد که آنها واسب هایشان را سیراب نمایند. وطبق معمول برآن مرکبهای از راه رسیده آب بپاشند. یاران آن حضرت نیز طبق دستور وی عمل نموده از یک طرف افراد را سیراب می کردند و از طرف دیگر ظرفها را پر از آب نموده و به جلو اسبها می گذاشتند و از طرف دیگر به یال وکاکل و پاهای آنها آب می پاشیدند.

یکی از سپاهیان «حر» به نام «علی بن طعان محاربی» می گوید: من در اثر تشنگی و خستگی شدید پس از همهٔ سربازان وپشت سرسپاهیان توانستم به منطقه «شراف» ومحل اردوی سپاه وارد گردم در آن هنگام چون همه یاران حسین سرگرم سیراب نمودن لشکریان بودند کسی برمن توجه ننمود در این موقع مرد خوش خو وخوش قیافه ای که از کنارخیمه ها متوجه من گردیده بود و سپس معلوم شد که خود حسین بن علی (علیه السلام) است به یاریم شتافت و در حالی که مشک آبی با خود حمل می کرد خود رابه من رسانید و گفت «اَنِخ الرّاوِیَة»: شترت را بخوابان.

«ابن طعام» می گوید من در اثر عدم آشنایی با لغت حجاز چون منظور اورانفهمیدم فرمود «اَنِخ الْجَمَلَ»: شتر را بخوابان. مرکب را خواباندم و مشغول خوردن آب گردیدم ولی در اثر تشنگی شدید و دست پاچگی، آب به سروصورتم می ریخت ونمی توانستم به راحتی استفاده کنم، امام فرمود: «اِخْنِثِ السِّقاءَ»: مشگ را فشار بده. من باز هم منظور او را درک ننمودم امام، که مشک را بدست گرفته بود با دست دیگرش دهانه آن را گرفت تا توانستم

بدون زحمت و به راحتی سیراب گردم.

شروع نماز

پس از این محبت و پذیرائی واستراحت مختصر موقع ظهر و وقت نماز فرا رسید، امام به حجاج بن مسروق مؤذن مخصوصش فرمود «اَذِّنْ يَرْحَمُكَ اللهُ وَاَقِمْ لِلصَّلٰوةِ نُصَلّی»: خدا رحمتت کند اذان واقامه بگو تا نمازمان را بخوانیم. حجاج مشغول اذان گردید امام به «حر» فرمود تو نیز با ما نماز می خوانی یا مستقل وبا سپاهیانت؟ عرضه داشت نه، ما هم با شما و در یک صف به نماز می ایستیم.

امام در جلو ویارانش و«حر» وسپاهیانش در پشت سر آن حضرت ایستادند ونماز ظهر را با آن حضرت بجای آوردند.

سخنرانی امام

پس از تمام شدن نماز، حسین بن علی (علیه السلام) در حالی که به شمشیرش تکیه کرده و در پایش نعلین بود ولباسش را پیراهنی ساده و عبائی عربی تشکیل می داد، رو به طرف مردم ایستاد وخطاب به آنان چنین فرمود:

«اَیُّهَا النّاسُ اِنَّها مَعْذِرَةٌ اِلَی اللهِ وَاِلَیْکُمْ...[۱]: مردم! سخنان من اتمام حجت است بر شما ها وانجام وظیفه و رفع مسؤولیت در پیشگاه خدا، من به سوی شما حرکت ننمودم مگر آنگاه که دعوتنامه ها وپیکهای شما به سوی من سرازیر گردید که ما امام وپیشوا نداریم دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیلهٔ تو ما را هدایت ورهبری انماید. اگر بدین دعوتها وفادار وپای بند هستید اینک که من به سوی شما آمده ام باید با من پیمان محکم ببندید و در همکاری وهمیاری با من از اطمینان بیشتری برخوردارم سازید و اگر از آمدن من ناراضی هستید حاضرم به محلی که ازآنجا آمده ام مراجعت نمایم».

سپاهیان حر در مقابل گفتار امام (علیه السلام) سکوت اختیار کردند و جواب مثبت یا منفی از سوی آنان ابراز نگردید.

وبدین صورت نماز ظهر با سخنان امام (علیه السلام) پایان پذیرفت تا وقت نماز عصر فرارسید واین نماز نیز باامامت حسین بن علی (علیه السلام) وشرکت یاران آن حضرت وسپاهیان «حر»

اقامه گردید و پس ازنماز، امام (علیه السلام) به عنوان دومین سخنرانی بازهم سخنانی ایراد فرمود که درصفحهٔ آینده ملاحظه می نمایید.

سخنرانی امام (ع) بعد از نماز عصر در شراف

اَمّا بَعْدُ: اَیُّهَا النّاسُ فَاِنَّکُمْ اِنْ تَتَّقُوا اللهَ وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لِاَهْلِهِ یَکُنْ اَرْضیٰ لِلّٰهِ وَنَحْنُ اَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ(صلّی الله علیه وآله) اَوْلیٰ بِوِلایَةِ هٰذَا الْاَمْرِ مِنْ هٰؤُلاءِ الْمُدَّعینَ مٰا لَیْسَ لَهُمْ وَالسّائِرینَ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوانِ وَاِنْ اَبَیْتُمْ اِلَّا الْکَراهَةَ لَنا وَالْجَهْلَ بِحَقِّنا وَکانَ رَأْیُکُمُ الْآنَ غَیْرَ ما اَتَتْنی بِهِ کُتُبُکُمْ اَنْصَرِفُ عَنْکُمْ.

ترجمه وتوضیح لغات

السائرینَ بالْجور وَالعُدوان: عَمَل کنندگان به ستمگری ودشمنی مردم؛ میگویند سٰارَالسُّنَّةَ: وَسٰارَ بِالسُّنَّةِ: به آن سنت عمل کرد. اَبَیْتُمْ: از اَبیٰ، یَأبیٰ، اِبٰاءً: امتناع کردن.

ترجمه وتوضیح

چنان که در فصل پیش ملاحظه فرمودید امام (علیه السلام) در منزل «شراف» با حربن یزید وسپاه وی که اولین سپاه اعزامی از طرف ابن زیاد بود به هم رسیدند. بعد از اتمام نماز ظهر وسخنرانی امام(علیه السلام)، نماز عصر را نیز هر دو سپاه به امامت حسین بن علی انجام دادند آنگاه امام سخنرانی دوم خود را بعد از نماز عصر خطاب به سپاهیان «حر» چنین ایراد فرمود:

«مردم! اگر از خدا بترسید و بپذیرید که حق در دست اهل حق باشد موجب خوشنودی خداوند خواهد گردید وما اهل بیت پیامبر به ولایت ورهبری مردم شایسته تر وسزاوارتر از اینها (بنی امیه) می باشیم که به ناحق مدعی این مقام بوده و همیشه راه ظلم وفساد ودشمنی با خدارا در پیش گرفته اند واگر در این راهی که در پیش گرفته اید پافشاری کنید

وازما روی بگردانید وحق ما را نشناسید وفعلاً خواسته شما غیر از آن باشد که در دعوتنامه های شما منعکس بود من از همین جا مراجعت می کنم».

چون سخن امام (علیه السلام) به پایان رسید «حر» **اظهارداشت که ماازاین دعوتنامه ها خبری نداریم.**

امام به «عقبة بن سمعان» دستور داد دو خورجین که مملو از نامه های مردم کوفه بود حاضر نمود ولی «حر» بازهم از این نامه ها اظهار بی اطلاعی کرد و گفتگویی درمیان وی وامام واقع گردید که در فراز آینده ملاحظه خواهید نمود.

سه نکته مهم در این سخنرانی

امام (علیه السلام) در این سخنرانی به سه نکتهٔ بسیار جالب و حساس اشاره نموده است:

۱ـ معرفی اهل بیت-وخاندان پیامبر و بیان پاکی وطهارت و قداست آنها که در اثر این پاکی و طهارت، از خداوند متعال مقام ولایت وسر پرستی امت به آنان محول گردیده است.

۲ـ معرفی مخالفان خویش که آنان مردمانی ستمگر وفاسد بوده وبناحق و از راه ظلم و زور حکومت مسلمانان را بدست گرفته اند.

۳ـ واما سومین نکته ای که در هر دو سخنرانی امام (علیه السلام) به آن تکیه شده این است که امام علت وانگیزه سفر خویش را به سوی کوفه (نه انگیزه قیام و مبارزه اش را) صریحاً روشن ساخته است که این سفر طبق دعوت مردم این شهر بوده نه ابتداء و بدون دعوت واگر مردم این شهر که حاضرین نیز جزء آنها هستند از دعوت خود نادم و پشیمان گردیده اند امام نیز حاضر است از همان راهی که آمده مراجعت کند.

اگر حسین بن علی(ع) آزاد بود به مدینه مراجعت می فرمود؟

منتهی در اینجا این سؤال مطرح می گردد که اگر واقعاً مردم کوفه و در آن برهه، سپاهیان «حر» امام را آزاد می گذاشتند آن حضرت به سوی مدینه باز می گشت و دست از مبارزه‌ای که در پیش گرفته بود می کشید؟ باید پاسخ این سؤال را از متن سخنان امام

(علیه السلام) به ویژه از همین سخن آن حضرت که در منزل «شراف» بیان کرده است بدست آورد زیرا از این دو سخنرانی امام به وضوح پیدا است که سخنان وی جنبهٔ اتمام حجت دارد و برای قطع هرنوع عذر و بهانه از سوی آن گروه از مردم کوفه بوده است که آن حضرت این حقیقت را به صراحت بیان داشت: «اِنَّها مَعْذِرَةٌ اِلَی اللهِ وَاِلَیْکُمْ» یعنی این سخنان من اتمام حجت است برای شما و رفع مسؤولیت در پیشگاه خدا.

حسین بن علی (علیه السلام) با این بیان می خواهد به آنان تفهیم کند که آمدن من به شهر شما جنبه تهاجم وحمله به این شهر ومردمان آن را ندارد واگر کار گزاران بنی امیه برای بوجود آوردن جو مسموم چنین تبلیغات سوئی راه بیندازند؛ کذب محض و، خلاف واقع می باشد بلکه این سفریست که طبق دعوت قبلی مردم کوفه انجام گرفته است.

و اما اصل موضوع و مسأله مبارزه و یا انصراف و برگشت امام (علیه السلام) از آن منطقه بدان معنا نیست که اگر مردم کوفه از دعوت خویش منصرف شده باشند آن حضرت هم به خانهٔ خود بر می گردد و دست از مبارزه بر می دارد. بلکه منظور آن حضرت این است که در صورت انصراف مردم کوفه از دعوت و وعدهٔ پشتیبانی وهمکاری، ما هم به این شهر نمی آییم و اما اصل عدم بیعت با یزید بن معاویه وادامه مبارزه باوی همچنان به قوت خود باقی است اگر چه به کشته شدن ما منجر شود منتهی این مبارزه اگر در کوفه نباشد در هر نقطه دیگر امکان پذیر است.

زیرا اگر منظور امام (علیه السلام) غیر از این بود و اگر دستگاه حکومتی همین اندازه احساس می نمود که حسین بن علی (علیه السلام) نه تنها دست از مبارزه کشیده بلکه قاطعیت خود را از دست داده وحالت شک وتردید بدو راه یافته است هیچگاه حاضر نبود با آن حضرت درگیر شود زیرا می دانست که این درگیری برای حکومت بنی امیّه سنگین خواهد بود.

خلاصه: درگیری سپاه یزید با امام (علیه السلام) و آن جنگ وخونریزی دلیل محکم وروشنی است به عدم انصراف امام (علیه السلام) از مبارزه.

گذشته از این هریک از سخنان امام از مدینه تا شهادت نیز دلیل وگواه دیگری است بر آن عزم راسخ وتصمیم قاطع وخلل ناپذیر.

او که می گوید: فَقَتْلُ امْرُءٍ بِالسَّیْفِ فِی اللهِ اَفْضَلُ (۱).

او که می گوید: سَأَمْضِی وَمَا بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتیٰ (۲)

او که می گوید: هَیْهاتَ مِنَّاالذِّلَّةُ (۳).

او که می گوید: لَاأُعْطیهِمْ بِیَدِی اِعْطاءَ الذَّلیلِ وَلاَاَفِرُّمِنْهُمْ فِرارَالْعَبیدِ (٤).

او که می گوید: وَیَزیدُشارِبُ الْخُمُورِ... وَمِثْلی لاُیُبایِعُ مِثْلَهُ (۵).

او که می گوید: وَاللهِ لاأُعْطِی الدَّنِیَّةَ مِنْ نَفْسِی (٦).

آری، او که دیدش این است به هیچ قیمتی حاضر نیست از مبارزه‌ای که در پیش گرفته است و از هدفی که تعقیب می کند دست بردارد.

خلاصه اینکه: آزاد بودن امام (علیه السلام) از سوی مردم کوفه کوچکترین اثر مثبت و منفی در اصل مبارزه آن حضرت نداشت همانگونه که اصل دعوت آنان نمی توانست انگیزه وعلت مبارزه وقیام آن حضرت باشد.

۱- برای مرد کشته شدن در راه خدا افتخار است.

۲- من به سوی مرگ میروم ومرگ بر جوانمرد ننگ نیست.

۳- هیهات که ما به زیربار ذلت برویم.

٤- نه دست ذلت به آنان میدهم ونه مانند بردگان از برابر شان فرار می کنم.

۵- شخصیتی همچو من هرگز بایزید شرابخوار بیعت نمی کند.

٦- بخدا سوگند که به زیر بار پیمان حقارت بار آنان نخواهم رفت.

درپاسخ حر

اَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِی وَهَلْ یَعْدُوا بِکُمُ الْخَطْبُ اَنْ تَقْتُلُونی وَسَاَقُولُ ما قالَ اَخُو الأَوْسِ لِابنِ عَمِّهِ وَهُوَ یُرِیدُ نصْرَةَ رَسُولِ الله (صلّی الله علیه وآله).

سَاَمْضی وَما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتی ... اِذا ما نَوی حَقّاً وَجاهَدَ مُسْلِماً
وَواسَی الرِّجالَ الصّالِحِینَ بِنَفْسِهِ ... وَفارَقَ مَثْبُوراً وَخالَفَ مُجْرِماً
اُقَدِّمُ نَفْسی لااُرِیدُ بَقائَها ... لِتَلْقیٰ خَمِیساً فِی الْهِیاجِ عَرَمْرَماً
فَاِنْ عِشْتُ لَمْ اَنْدَمْ وَاِنْ مِتُّ لَمْ اُلَمْ ... کَفیٰ بِکَ ذُلّاً اَنْ تَعِیشَ وَتُرْغَما (۱)

ترجمه وتوضیح لغات

یَعْدُوا بِکُم اَلْخَطْبُ اَنْ تَقْتُلُونی: عَدْو: سرعت. خَطْب: امر عظیم وخطرناک، این جمله دارای مفهوم کنائی است یعنی آیا از شما کاری به جز کشتن من ساخته است؟. اَوْس: نام قبیله ایست از اعراب مدینه. فارَقَ فِراقاً: دوری جستن. مَثْبُور: مَطْرُود وملعون کنایه از شخص کافر است. خَمیس: لشکر. زیرا لشکر از پنج بخش تشکیل میگردد. هِیاج: جنگ. عَرَمْرَمْ: صفت است برای خَمِیس: شدید ولشکری بزرگ وقوی. عِشْتُ: از عاشَ عَیْشاً: زندگی کردن. لَم اُلَمْ: متکلم وحده مجهول از لام، یلوم: ناراحتی ودرد وعذاب. تَرْغَم: از رَغِمَ: ذلت وخواری.

۱ـ انساب الاشراف. ج۳، ص۱۷۱.

ترجمه وتوضیح

به طوری که در توضیح فراز قبلی اشاره نمودیم در منزل «شراف» پس از آنکه سخنرانی دوم امام به پایان رسید ودعوتنامه های مردم کوفه را در اختیار حرّ وسپاهیانش قرارداد وحرّ همچنان اظهار بی اطلاعی می نمود در میان آن حضرت وحرّ درباره حرکت امام (علیه السلام) گفتگو وجر وبحث شد؛ زیرا امام (علیه السلام) می خواست به حرکت خود به سوی کوفه ادامه بدهد و حر تصمیم گرفته بود طبق مأموریتی که بر وی محول شده بود از حرکت آن حضرت جلوگیری نماید.

ولی چون حر دید امام (علیه السلام) در تصمیم خود قاطع است وبه هیچ وجه حاضر نیست در مقابل مأموریت وی انعطاف ونرمش نشان بدهد چنین گفت: حال که شما تصمیم به حرکت گرفته اید بهتر است مسیری را برای خود انتخاب کنید که نه به کوفه وارد شوید ونه به مدینه باز گردید تا من از فرصت استفاده کنم ونامه ای صلح آمیز به ابن زیاد بنویسم شاید خداوند مرا از درگیری با تو نجات بخشد.

حر این جمله را نیز اضافه نمود: «اِنّی اُذَکِّرُکَ اللهَ فی نَفْسِکَ فَاِنّی اَشْهَدُ لَئِنْ قاتَلْتَ لَتُقْتَلَنَّ»: این نکته را نیز یادآوری می کنم و هشدارت می دهم که اگر دست به شمشیر ببری وجنگی آغازکنی صددرصد کشته خواهی شد.

و چون گفتار حر بدینجا رسیدوامام این هشدار توأم با تهدید را از حر شنید در پاسخ وی چنین فرمود: «اَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنی وَهَلْ یَعْدُو بِکُمُ الْخَطْبُ اَنْ تَقْتُلُونی...: آیا مرا با مرگ می ترسانی وآیا بیش از کشتن من نیز کاری از شما ساخته است. من در پاسخ تو همان چند بیت را می خوانم که برادر مؤمن «اوسی» آنگاه که می خواست به یاری پیامبر بشتابد و در جنگ شرکت کند به پسرعمویش که مخالف حرکت وی بود انشاد نمود و چنین گفت: من به

سوی مرگ خواهم رفت که مرگ برای جوانمرد ننگ نیست آنگاه که او معتقد به اسلام وهدفش حقّ باشد.

و بخواهد با ایثار جانش از مردان نیک حمایت و با جنایتکاران مخالفت نموده و از دشمنی خدا دوری گزیند.

من جانم را در طبق اخلاص می گذارم و دست از زندگی می شویم تا در جنگی سخت با دشمنی بس بزرگ مواجه شوم.

من اگر زنده بمانم پشیمانی ندارم ونه اگر بمیرم ناراحتی،ولی برای تو همین بس که چنین زندگی ذلت بار وننگینی را سپری کنی».

حر باشنیدن این پاسخ قطعی با خشم وناراحتی خود را کنار کشید و از آن حضرت جدا گردید.

در ادب الحسین می گوید چون مفهوم این اشعار مورد اعجاب و تحسین امام (علیه السلام) بوده لذا در طول سفر خویش به سوی عراق چندین بار به این ابیات متمثل گردیده و آنها را در موارد مختلف ومکرر می خواند.

وتمثل امام به این اشعار و تکرار آنها نیز نشانگر این است که هدف آن حضرت از این حرکت یاری کردن بر دین و آئین جدش وجهاد در راه اسلام ودفاع از برنامه ها وقوانین قرآن وحفظ احکام آن از زوال واضمحلال بوده است جهادی که از بزرگترین فریضه های الهی وپیروی کردن از سنت نیک رسول الله (صلّی الله علیه وآله) است و در این راه نیز از مقام ومنال و زندگی وحتی از جان خود وعزیزانش دست شسته بود.

آری هرکس در این راه جهاد کند وکشته شود مورد ملامت نیست وآن کس که ملازم بیت وخانه خویش گردیده و در این راه قدم به میدان مبارزه وجهاد نگذارد تا زنده است مورد ملامت ونکوهش خواهد بود (1).

۱ـ ادب الحسین، ص۳۳.

در منزل بیضه

أَيُّهَاالنّاسُ اِنَّ رَسُولَ الله (صلّى الله عليه وآله) قالَ مَنْ رَأى سُلْطاناً جائراً مُسْتَحِلاً لِحَرامِ اللهِ ناكِثاً عَهْدَهُ مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ يَعْمَلُ فى عِبادِاللهِ بِالأِثْمِ وَالْعُدْوانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلاقَوْلٍ كانَ حَقًّا عَلَى اللهِ اَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ اَلا وَاِنَّ هٰؤُلاءَ قَدْلَزِمُوا طاعَةَ الشَّيْطانِ وَتَرَكُوا طاعَةَ الرَّحْمٰنِ وَاَظْهَرُوالْفَسادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأثَرُوا بِالْفَيْءِ وَاَحَلُّوا حَرامَ اللهِ وَحَرَّمُوا حَلالَهُ وَاَنَا اَحَقُّ مِمَّنْ غَيَّرَ وَقَدْ اَتَتْنى كُتُبُكُمْ وَقَدِمَتْ عَلَىَّ رُسُلُكُمْ بِبَيْعَتِكُمْ اِنَّكُمْ لا تُسَلِّمُونى وَلاتَخْذِلُونى فَاِنْ اَتْمَمْتُمْ عَلَىَّ بَيْعَتَكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ فَاَنَاالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِىٍّ وَابْنُ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ نَفْسى مَعَ اَنْفُسِكُمْ وَاَهْلى مَعَ اَهْلِكُمْ وَلَكُمْ فِىَّ اُسْوَةٌ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ وَخَلَعْتُمْ بَيْعَتى مِنْ اَعْناقِكُمْ ماهِىَ لَكُمْ بِنُكْرٍ لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِاَبى وَاَخى وَابْنِ عَمّى مُسْلِمٍ فَالْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِكُمْ فَحَظَّكُمْ اَخْطَاتُمْ وَنَصيبَكُمْ ضَيَّعْتُمْ وَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّما يَنْكُثُ عَلىٰ نَفْسِهِ وَسَيُغْنِى اللهُ عَنْكُمْ؛ وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

نکث عهد: پیمان شکنی. مَدْخَل- به فتح میم: محل دخول ومنزلگاه ودراینجا منظور از آن، عذابی است که سلطان جائر بدان مبتلا خواهد گردید. اِسْتیثار: به خود اختصاص دادن. فَیْء: ثروت وحقوقی که به خاندان پیامبر اختصاص دارد. اَحَقُّ: سزاوارتر. تُسَلِّمُونی- از سَلَّمَه: ترک نمودن. رشد: سعادت وخوشبختی. اُسْوَةٌ: الگو، پیشرو. نُکر: کار بیسابقه. مَغْرور: گول خورده.

۱- طبری، ج۷، ص۳۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۸۰؛ خوارزمی، ج۱، ص۲۳٤. انساب الاشراف، ج۳، ص۱۷۱.

ترجمه وتوضیح

پس از حرکت از منزل «شراف» هر دو قافله به موازات و در نزدیکی همدیگر در حرکت بودند در منازل و در محلهایی که امکان آب و استراحت بیشتر بود هر دو قافله با هم فرود می آمدند ویکی از این منازل منزل بیضه بود که در آنجا فرصتی به امام دست داد تا بازهم با سپاهیان «حر» سخن بگوید و حقایقی را با آنان در میان بگذارد وعلت قیام و حرکت وانگیزه مبارزهٔ خویش را تشریح کند اینک ترجمه این سخنرانی (۱).

«مردم! پیامبر خدا(صلّی الله علیه وآله) فرمود هرمسلمانی با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده وپیمان الهی را درهم می شکند و با سنت وقانون پیامبر از در مخالفت در آمده و در میان بندگان خدا راه گناه ومعصیت وعدوان ودشمنی در پیش می گیرد ولی او در مقابل چنین سلطانی با عمل ویا با گفتار اظهار **مخالفت ننماید** بر خداوند است که این فرد (ساکت) را به محل همان طغیانگر در آتش جهنم داخل کند. مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند فساد را ترویج وحدود الهی را تعطیل نموده، فیٔ را (که مختص به خاندان پیامبراست) به خود اختصاص داده اند. حلال وحرام و اوامر ونواهی خداوند را تغییر داده اند ومن به رهبری جامعه مسلمانان از این مفسدین که دین جدم را تغییر داده اند شایسته ترم.

گذشته از این حقایق، مضمون دعوتنامه هایی که از شما به دست من رسیده وپیکهایی که ازسوی شما به نزد من آمده اند این بود که شما بامن بیعت کرده و پیمان بسته اید که مرا در مقابل دشمن تنها نگذارید و دست ازیاری من برندارید اینک اگر بر این پیمان خود باقی ووفادار باشید به سعادت وارزش انسانی خود دست یافته اید زیرا من حسین فرزند دختر پیامبر وفرزند علی هستم که وجود من با شما مسلمانان درهم آمیخته و فرزندان وخانوادهٔ شما به حکم فرزندان وخانواده خود من هستند (در میان من ومسلمانان جدائی نیست) که شما باید ازمن پیروی کنید و مرا الگوی خودقراردهید.

۱- خطیب خوارزمی می گوید: امام این مطالب را نه به صورت سخنرانی بلکه به صورت نامه‌ای پس از ورود به کربلا به سران وافراد سرشناس کوفه فرستاده است و به عقیده ما به مناسبت اهمیت مطالب احتمال دارد به هر دو صورت بوده،هم به صورت خطابه وهم به صورت کتبی ونامه.

و اگر با من پیمان شکنی نمودید و بر بیعت خود باقی نماندید به خدا سوگند این عمل شما نیز بی سابقه نیست وتازگی ندارد که با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم نیز این چنین رفتار نمودید و با آنان از در غدر و پیمان شکنی درآمدید پس آن کس گول خورده است که به حرف شما اعتماد کند و به پیمان شما مطمئن شود. شما مردمانی هستید که در بدست آوردن نصیب اسلامی خود راه خطا پیموده وسهم خود را به رایگان از دست داده اید وهرکس پیمان شکنی کند به ضرر خودش تمام خواهد گردید وامید است خداوند مرا از شما بی نیاز سازد. والسلام».

بازهم بیان انگیزه قیام

حسین بن علی (علیه السلام) در این سخنرانی خود مفاسد وجنایات دشمن نیرومند وستمگر اسلام همچون بنی امیه را با تمام قدرت وکمال وشهامت مورد بررسی قرارداده ووضع آنان را با موقعیت مذهبی و مسؤولیت رهبری خویش مقایسه وتطبیق می کند و بدین گونه علت و انگیزه حرکت وقیامش را با استناد به گفتار رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) برای چندمین بار توضیح می دهد و مبارزه با حکومت اموی را که به صورت یک فریضه ویک مسؤولیت و وظیفه بر آن حضرت متوجه گردیده است را اعلام می نماید. حکومتی که اسلام را ملعبه خویش قرارداده ودست به تغییروتحریف احکام قرآن وقوانین پیامبر زده است همان انگیزه ای که به هنگام حرکت از مدینه در وصیتنامه اش تذکر داد و همان هدفی که آن روز برادرش محمد حنفیه را درجریان آن قرارداد:

«انگیزه قیام ومبارزه من پیدایش ظلم وفساد وتغییر قوانین اسلام است. و هدف از این حرکت انقلابی جز امر به معروف و نهی از منکر و از بین بردن مفاسد و پیاده کردن احکام فراموش شده وتغییر یافتهٔ اسلام چیز دیگر نیست: «اُرِیدُ اَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَاَسِیرُ بِسِیْرَةِ جَدّی ...».

و در این سخنانش هم می گوید: «مَنْ رَایٰ سُلْطاناً جائراً ... فَلَمْ یغَیِّرْ عَلَیْهِ بِفِعْلٍ... کانَ حَقّاً عَلَی اللهِ اَنْ یُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ...».

واین است انگیزه قیام حسین بن علی (علیه السلام) از زبان آن حضرت.

قرآن مجید هم علت انقراض وازهم پاشیده شدن ملتها و شکست قوانین انبیاء را عملی

نبودن مسأله امر به معروف ونهی از منکر معرفی نموده و چنین می گوید:

«فَلَوْلاٰ كٰانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ اُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسٰادِ» (۱).

چرا در نسلهای گذشته یک عده مردم صاحب فکر ودارای عقل وهوش نبودند که با فسادها مبارزه کنند تا در اثر مفاسد منقرض وفانی نگردند.

شهادت یا اعتراف به واقعیت

در زیارت حسین بن علی (علیه السلام) که می گوییم: «اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلٰوةَ وَآتَيْتَ الزَّكٰوةَ وَاَمَرتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ» در اینجا شهادت مسلماً به مفهوم متعارف آن یعنی گواهی کردن واثبات یک موضوع مادی وحقوقی نیست بلکه بیان یک حقیقت معنوی و اعتراف به یک واقعیت (۲) روی یک هدف مقدس و انگیزهٔ معنوی است.

یعنی من این موضوع را می فهمم و این واقعیت را درک ولمس می کنم که نهضت وقیام تو به منظور امر به معروف ونهی از منکر بود نه برای دعوت اهل کوفه ویا به علل دیگر واگر علل دیگری نیز دراین رابطه بوده و تلاشهایی صورت گرفته همهٔ آنها مقدمه ای برای تحقق بخشیدن بر این هدف و برای نیل براین آرمان بود که «وَجٰاهَدْتَ فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِه».

آیا حسین بن علی (ع) درقیام خویش به شرائط امر به معروف توجه ننموده است؟.

اینک همان گونه که در بخش اول این کتاب اشاره نمودیم (۳) این سؤال مطرح می گردد که فقهاء ودانشمندان اسلامی امر به معروف و نهی از منکر را با این شرط مقید می سازند که برای شخص امر به معروف ونهی از منکر کننده نباید خطری متوجه گردد. ولی در قیام حسین بن علی (علیه السلام) که به هدف امر به معروف ونهی از منکر انجام گرفته است به شرط یاد شده توجهی نگردیده و آن حضرت در این راه از بزرگترین خطر که کشته شدن خود و یارانش با آن وضع فجیع واسارت زنان وفرزندانش با آن وضع اسف انگیز می باشد استقبال نموده است در صورتی که می دانیم احکام فقهی چیزی جز گفتار ورفتار

۱- سورهٔ هود، آیه۱۱۶.

۲- مانند آیهٔ شریفه «شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ وَالْمَلاٰئِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قٰائِماً بِالْقِسْطِ».

۳- ص ۳۶.

پیامبر اکرم وائمه هدی (علیهم السلام) نیست.

پاسخ اینکه: شرط یاد شده یک شرط کلی وعمومی است وبه موارد خاص واستثنائی این حکم ناظر نیست. و برای روشن شدن مطلب باید دو موضوع زیر مورد توجه وارزیابی قراربگیرد:

۱- موقعیت شخص عاصی.

۲- موقعیت امر بمعروف ونهی ازمنکر کننده.

اوّل: اگر گناه ومعصیت از کسی صادر می شود که ازنظر موقعیت اجتماعی وسیاسی در سطحی است که عمل وی برای دیگران سرمشق و الگو است وروش او به صورت یک بدعت در میان جامعه پیاده خواهد گردید در این صورت سکوت هر مسلمان متعهد وآگاه گناهی است غیر قابل عفو ومعصیتی لست نا بخشودنی وباید چنین مسلمانی گرچه امر به معروف ونهی ازمنکر نمودن منجر به ضرر مالی وجانی وی گردد در مقابل آن قیام کند که در صورت امکان از آن گناه که به صورت یک بدعت در جامعه پیاده می گردد جلوگیری نموده مرتکب آن را در سرجای خود بنشاند و اگر امکانات به این اندازه بروی اجازه نمی دهد حد اقل از راه گفتار مخالفت خویش را در مقابل آن عمل اعلام نمایدو دیگر نباید در این مورد مسأله تأثیر گفتار ونبودن ضرر مطرح شود.

روش گروهی از پیروان خاص امیرمؤمنان (علیه السلام) در مقابل عملکرد بدعتگزاران وستمگران می تواند شاهد ودلیل بر این گفتار باشد.

میثم ها، حجرها، ابوذرها، وده ها نفر از شیعیان متعهد وشاگردان مکتب تشیع که در مقابل ستمگران ایستادگی نمودند، نه تنها برای دفاع از کیان وموجودیت اسلام وولایت وجلوگیری از بوجود آمدن یک خط انحرافی والتقاطی وحفظ خط اصیل ومستقیم اسلام بلکه گاهی برای جلوگیری از بوجود آمدن کوچکترین انحراف واعوجاج وبر سریک مسأله ویک حکم به ظاهر کوچک از احکام اسلام ازجان و مال و منال و از جان فرزندان خویش گذشتند.

دوم: باید شخصیت امر به معروف ونهی ازمنکر کننده را در نظر گرفت، کسانی که مؤسس وبنیانگذار مذهب وعهده دار رسالت وتبلیغ احکام الهی هستندیعنی پیامبران وهمچنین آنان که حافظ و «علت مبقیه» ونیروی پاسداری از این احکام می باشند یعنی ائمه هدی

و پیشوایان مذهبی وجانشینان آنان در مقابل احکام الهی وقوانین آسمانی وظیفهٔ خاصی دارند خارج از این برداشت وحکم فقهی که در سؤال مطرح گردید.

و به تعبیر دیگر این حکم فقهی که مورد بحث است مربوط به بنده و جنابعالی است ولی برای انبیاء واولیاء وپاسداران واقعی اسلام وقرآن وظایفی خاص وسنگین تری وجود دارد که فوق این وظیفه ها و برنامه ها است.

واگر بنا بود هر پیامبری در انجام وظیفه ومأموریت خویش از راه همان شرایطی که برای عموم وجود دارد پیش برود نه جنگ وستیزی در میان آنان ودشمنانشان وجود داشت ونه از احکام وتعالیمشان در روی زمین اثری.

حضرت ابراهیم آنگاه که به مبارزه بابت پرستی برمی خیزد ودر مقابل سیل عظیم انسانها وقدرت طاغوتها قرار می گیرد و یکایک بتها را درهم می شکند، از هیچ ضرری ترس وواهمه ندارد.

وحضرت یحیی که خود، صاحب رسالت وشریعت نیست بلکه پاسداری شرایع گذشته را مستقیماً از سوی خدا به عهده گرفته است درمقابل طاغوت زمان خویش بایک ازدواج غیر مشروع به مخالفت برخاسته و تا آنجا به این مبارزه ادامه می دهدکه سربریده‌اش در میان طشتی در مقابل آن طاغوت قرار می گیرد.

واین است راز اینکه حسین بن علی (علیه السلام) همین جریان را در طول راه کربلا تکرار می کند ومی فرماید: «اِنَّ رَأسَ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا اُهْدِیَ اِلی بَغِیٍّ مِنْ بَغَایَا بَنِی اِسْرائیل...» که پاسداران وحی وقافله سالاران شرایع را وظیفه دیگری است.

سکوت کفر گونه

واین همان حقیقتی است که امیر مؤمنان (علیه السلام) درجنگ صفین بیان داشت آنگاه که پیرمردی از شامیان در میان دو صف ظاهر گردید وصدا کرد یا اباالحسن یاعلی! با شخص توکار دارم ومی خواهم توراببینم، آن حضرت نیز از میان صفوف لشکر خویش بیرون آمد چون به همدیگر نزدیک شدند مردشامی چنین گفت:

یاعلی! تو در اسلام دارای سابقه طولانی وخدمات بس ارزنده وشایانی هستی آیا حاضری پیشنهادی بکنم تا این همه خون مسلمانان بر زمین نریزد؟.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: پیشنهاد تو چیست؟ عرضه داشت شما به عراق بر گردید وتو باشی و مردم عراق وما به شام بر گردیم وما باشیم ومردم شام نه ما مزاحم شما باشیم ونه شما مزاحم ما.

امیرمؤمنان (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود پیشنهاد تورا که از روی علاقه وخیر خواهی بود فهمیدم دربارهٔ این جنگ من نیز زیاد فکر کردم و شبها را به بیداری بسر بردم وسروتهش را ملاحظه نمودم بالأخره خود را برسر دوراهی جنگ وکفر یافتم وجنگ را برکفر ترجیح دادم؛ زیرا خداوند ازاولیای خود راضی وخشنود نخواهد گردید آنگاه که در روی زمین معصیت شود وآنان مهر سکوت برلب بزنند و به وضع موجود راضی بوده و دست از امر به معروف ونهی از منکر بر دارند، پس جنگ با اینها (معاویه وپیروانش) را آسانتر از تحمل کردن زنجیرهای جهنم دریافتم[1].

به طوری که ملاحظه می نمایید، امیر مؤمنان(علیه السلام) سکوت درمقابل گناهان را برای خود گناهی بس بزرگ و درسطح کفر و دوری از اسلام معرفی می کند و سکوت اولیای خدارا در مقابل معاصی موجب نارضایی وعدم خوشنودی خدا.

۱- ...وَلَقَدْ اَهَمَّنِی هٰذَا الْاَمْرُ وَاَسْهَرَنِی وَضَرَبْتُ اَنْفَهُ وَعَیْنَیْهِ فَلَمْ اَجِدْ اِلَّا الْقِتٰالَ اَوِالْکُفْرَ بِما اَنْزَلَ اللهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ (صلّی الله علیه وآله) اِنَّ اللهَ تَبٰارَکَ وَتَعٰالی لَمْ یَرْضَ مِنْ اَوْلِیٰائِهِ اَنْ یُعْصیٰ فِی الْاَرْضِ وَهُمْ سُکُوتٌ مُذْعِنُونَ لایَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَلایَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَوَجَدْتُ الْقِتٰالَ اَهْوَنَ عَلَیَّ مِنْ مُعٰالَجَةِ الْأَغْلٰالِ فی جَهَنَّمَ. (وقعه صفین، ص۴۷۴).

در پاسخ ابوهرم

يٰا اَبٰاهِرَمٍ! اِنَّ بَنِى اُمَيَّةَ شَتَمُوا عِرْضِى فَصَبَرْتُ وَاَخَذُوا مٰالِى فَصَبَرْتُ وَطَلَبُوا دَمِى فَهَرَبْتُ وَاَيْمُ اللهِ لَيَقْتُلُونِى فَيَلْبَسَهُمُ اللهُ ذُلاًّ شامِلاً وَسَيْفاً قاطِعاً وَيُسَلِّطُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ حَتّٰى يَكُونُوا اَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبٰاءٍ اِذْ مَلِكَتْهُمْ اُمْرَاَةٌ فَحَكَمَتْ فى اَمْوالِهِمْ وَدِمٰائِهِمْ.[1]

ترجمه وتوضیح لغات

شَتْم: فحش وناسزا گفتن. عِرْض: آبرو. هَرب: گریختن. ذُلّ ـ باضم: خواری و ذلت. شامل: فراگیر، می گویند شَمِلَهُ: او را فرا گرفت.

ترجمه وتوضیح

در منزل «رهیمه» مردی از مردم کوفه به نام «ابوهرم»[2] به خدمت حسین بن علی (علیه السلام) رسید وعرضه داشت «يٰابْنَ رَسُولِ اللهِ مٰا الَّذى اَخْرَجَكَ عَنْ حَرَمِ جَدِّكَ»: چه انگیزه ای تورا واداشت که از حرم جدت بیرون بیایی؟

امام (علیه السلام) در پاسخ وی، چنین فرمود: «ای اباهرم! بنی امیه بافحاشی و ناسزا گوئی احترام مرا درهم شکستند من راه صبر وشکیبایی را در پیش گرفتم وثروتم را از دستم ربودند بازهم شکیبایی کردم ولی. چون خواستند خونم را بریزند از شهر خود خارج شدم وبه

۱ـ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص۲۲۶؛ لهوف، ص۶۲؛ مثیرالاحزان ابن نما، ص۴۶.

۲ـ در بعضی ازمنابع ازجمله در نسخه ای ازمقتل خوارزمی که در دست ما است «ابوهره» آمده که ظاهراً اشتباه است.

خدا سوگند اینان (بنی امیه) مرا خواهند کشت و خداوند آنها را به ذلت فراگیر و شمشیر برنده مبتلا کرده و کسی را برآنان مسلط خواهد نمود که به ذلت وزبونیشان بکشاند و به قتلشان برساند و ذلیل تر از قوم سبأ گرداند که یک نفر زن به دلخواه خود برمال وجانشان حکومت وفرمانروایی نمود».

نتیجه:

گفتگو های امام (علیه السلام) با افراد مختلف بر خلاف سخنرانیهای عمومی آن حضرت خیلی فشرده وکوتاه وپاسخی را که به «ابوهرم» داده است یکی از آن موارد است ولی در عین کوتاهی ضمن معرفی بنی امیه دو موضوع را تذکر داده یا دو مسأله را پیش بینی نموده است: شهادت خویش وسقوط حکومت بنی امیه وذلت آنان.

واین سخن امام (علیه السلام) نیز تأکیدی است برتأکیدات دیگر که آن حضرت با علم وآگاهی شهادت را برگزیده و آنچه در آینده به وقوع پیوست او همان را به صورت قطع وبطور حتم ویقین پیش بینی می نمود.

درپاسخ طرماح بن عدی ویارانش

اَما وَاللهِ اِنّی لاَرْجو اَنْ یَکُونَ خَیْراً ما اَرادَاللهُ بِنا قُتِلْنا اَمْ ظَفَرْنا... مِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَمابَدَّلوا تَبْدیلاً. اَللّهُمَّ اجْعَلْ لَنا وَلَهُمُ الْجَنَّةَ وَاجْمَعْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ فی مُسْتَقَرٍّمِنْ رَحْمَتِکَ وَرَغائِبِ مَذْخورِثَوابِکَ.

...اِنَّ بَیْنَنا وَبَیْنَ الْقَوْمِ عَهْداً وَمیثاقاً وَلَسْنا نَقْدِرُ عَلَی الاِنْصِرافِ حَتّی تَتَصَرَّفَ بِنا وَبِهِمُ الأُمُورُ فی عاقِبَةٍ.

ترجمه وتوضیح لغات

قُتِلْنا ـ فعل مجهول است: کشته شویم. ظَفَر: پیروزی. قَضی نَحْبَهُ قَضاء: انجام دادن وبه اتمام رسانیدن. نَحْب: عهد وپیمان کشته شدن در راه خدا را نیز نحب گویند زیرا شهید خود را ملزم ساخته است تاپای جان پیش برود وگویا با شهادت خویش به پیمانش وفا می کند. مُسْتَقَرّ: پایگاه. رَغائب: جمع رَغْبَة: چیز مورد علاقه و آنچه ثواب واجر بزرگ از آن انتظار می رود. مَذْخُور: ذخیره شده. عَهْد ومیثاق: پیمان.

ترجمه وتوضیح

طبری [1] می گوید: چهارتن به نام عمروبن خالد، سعد، مجمع ونافع بن هلال به همراهی طرماح بن عدی از کوفه حرکت کرده بودند که در منزل «عذیب الهجانات» با حسین بن علی (علیه السلام) مواجه گردیدند و درضمن گفتگوبا آن حضرت عرضه داشتند:

۱ـ تاریخ طبری، ج۷، ص۳۰۴.

یابن رسول الله «طرماح» در طول راه این اشعار را زیاد تکرار می کرد و به جای «هدی» برای شتران آنها را می خواند:

شترمن! از زجر وفشارم ناراحت نباش و پیش از صبح وهرچه زودتر مرا حرکت بده.

بهترین سوارت را بهترین مسافرت را، تابه مردی برسانی که آقائی وکرامت در سرشت ونژاد او است.

آقا است و آزاد مرد است ودارای سعهٔ صدر، که خداوند او را برای انجام بهترین امور به اینجا رسانده است.

خدایش تاآخردنیا نگهدارش باد(۱)

چون اشعار طرماح که حاکی از اشتیاق فراوان او به درک حضور امام (علیه السلام) بود در حضور آن حضرت خوانده شد، امام(علیه السلام) در پاسخ آنان چنین فرمود:

«اَمَا وَاللهِ لَاَرْجُوا اَنْ يَكُونَ خَيْراً...: به خدا سوگند امیدوارم اراده وخواست خدا درباره ماخیر باشد خواه کشته شویم یاپیروز گردیم. آنگاه امام (ع) از این مسافران عقیده وطرز تفکر مردم کوفهٔ را سؤال نمود عرضه داشتند یابن رسول الله اما بزرگان وسران قبائل کوفه به عالی ترین وسنگین ترین رشوه از سوی ابن زیاد نائل گردیده اند واما افراد دیگر، قلبشان با شما و شمشیرشان به علیه شما است. سپس جریان کشته شدن قیس بن مسهر صیداوی (پیک امام) را به آن حضرت اطلاع دادند. امام باشنیدن این خبر تأسف باراین آیه راخواند«فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ...»: گروهی ازمؤمنان به پیمان خود(شهادت در راه خدا) وفانمودند وگروه دیگر در انتظار به سر می برند وعهد و پیمان خویش را تغییرنداده اند. آنگاه امام(علیه السلام) چنین دعا نمود: «اَللّهُمَّ اجْعَلْ لَنا وَلَهُمُ الْجَنَّةَ...»: خدایا بهشت را برای ما وآنان قراربده وما وآنان را در پایگاه رحمتت به مرغوبترین ثوابهای ذخیره شده ات نائل بگردان.

سپس «طرماح» به سخن آغاز نمود وچنین گفت:

۱- يا ناقَتِي لا تَذْعَرِي مِنْ زَجْرِي وَشَمِّرِي قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ
بِخَيْرِ رُكْبانٍ وَخَيْرِ سَفْرِ حَتّى تُحَلِّي بِكَرِيمِ النَّجْرِ
الْماجِدِ الْحُرِّ رَحِيبِ الصَّدْرِ آتى بِهِ اللهُ لِخَيْرِ أَمْرِ
ثُمَّه أَبْقاه بَقاءُ الدَّهْرِ

انساب الأشراف، ج۳، ص۱۷۲.

در مورد متن اشعار نظریات مختلفی وجود دارد؛ به مقتل خوارزمی ومثیر الاحزان وکامل الزیارات ونفس المهموم مراجعه

یابن رسول الله! من به هنگام خروج از کوفه درکنار این شهر گروه زیادی را دیدم که اجتماع کرده بودند چون انگیزه این اجتماع را سؤال کردم گفتند: این مردم برای مقابله با حسین بن علی وجنگ با او آماده می شوند، یابن رسول الله! تو را به خدا سوگند که از این سفر برگرد زیرا من مطمئن نیستم حتی یک نفر از مردم کوفه به کمک ویاری شما بشتابد و اگر تنها این گروه را که من دیدم درجنگ با توشرکت کنند درشکست تو کافی است درصورتیکه هر روز وهر ساعت که می گذرد برنیروی انسانی وتسلیحاتی جنگی آنان افزوده می شود.

طرماح، چنین پیشنهاد کرد: یابن رسول الله! من فکر می کنم که شما و من نیز در رکاب شما به سوی «احبا» که منطقه سکونت قبیلهٔ ما «طی» ودامنهٔ کوه های سر به فلک کشیده است حرکت کنیم زیرا این منطقه آنچنان از امنیت برخوردار و از تعرض دشمن بدور است که در طول تاریخ، قبیلهٔ ما در مقابل سلاطین «عسان» وهمه سفید وسیاه مقاومت نموده و به جهت وضع جغرافیائی ویژه ای که دارد هیچ دشمنی به این نقطه دست نیافته است؛ گذشته از موقعیت جغرافیائی، اگر شما ده روز در این نقطه توقف کنید، تمام افراد قبیله «طی» سواره وباپای پیاده به یاری شما خواهند شتافت ومن خودم تعهد می کنم که بیست هزار نفر شمشیر بدست وشجاع از قبیله ام را به یاری تو برانگیزم که درپیشاپیش شما با دشمن بجنگند تا هدف و برنامهٔ شما روشن گردد.

امام در پاسخ وپیشنهاد طرماح فرمود: خدا به تو وبه افراد قبیله آت جزای خیر بدهد.

سپس چنین فرمود: «اِنَّ بَیْنَنا وَبَیْنَ الْقَوْمِ عَهْداً وَمیثاقاً...: در میان ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده است و در اثر این پیمان امکان برگشت برای ما نیست تا ببینم عاقبت کار به کجا بینجامد چون طرماح تصمیم قاطع امام را دید، اجازه خواست تا از حضور آن حضرت مرخص شود و آذوقه ای که برای فرزندانش تهیه کرده است در کوفه به آنان برساند و هرچه سریعتر برای یاری امام به او، لاحق گردد؛ امام نیز به او اجازه داد.

طرماح با عجله به خانواده اش سرزد و در مراجعت قبل از رسیدن به کربلا از شهادت امام (علیه السلام) ویارانش مطلع گردید.

تحکیم بخشیدن به ارزشهای انسانی

در این گفتار امام مانند هرسخن وخطابه دیگرش نکات حساس وجالبی وجود دارد که

در اینجا تنها به یکی از این نکات اشاره می کنیم:

هرشخصی که وارد میدان مبارزه می گردد و در مقابل جبههٔ دشمن قرار می گیرد در پی پیروزی و درتعقیب تضعیف دشمن است و حسین بن علی (علیه السلام) نیز از این قانون کلی مستثنی نیست منتهی شکست و پیروزی از نظر امام (علیه السلام) دارای یک مفهوم دیگر و بعد دیگری است که برای همه افراد حتی تصور آن نیز امکان پذیرنیست و در قیام آن حضرت تأویلات و برداشتهای مختلف و گاهی متضاد از همین جا و از درک نکردن ابعاد این قیام سرچشمه گرفته است.

پیروزی از نظر امام انجام دادن یک وظیفهٔ الهی و به پایان بردن یک مسؤولیت شرعی وتحکیم ارزشهای انسانی است اعم از اینکه در این مسیر به پیروزی ظاهری نیز که در همه جنگها و مبارزات منظور و مقصود است نائل گردد، یانه.

ولذا می بینیم آنجا که طرماح بن عدی که یکی از علاقه مندان وشیعیان خاص خاندان پیامبر و از ارادتمندان امیرمؤمنان وحسین بن علی (علیهما السلام) است آن حضرت را در جریان امر قرار می دهد و شکست ظاهری آن حضرت را قطعی ومسلم می داند. و به اصطلاح به چاره جویی می نشیند آن حضرت ضمن دعا والتماس و در خواست از خداوند که با شهدای دیگرش در بهشت برین وپایگاه رحمت قرارداده و از ثوابهای ذخیره شده و درجات ویژه نصیبش گرداند توجه طرماح را به یک نکته مهم که همان مسؤولیت الهی وتحکیم ارزشهای انسانی است جلب می نماید که ما با مردم کوفه درضمن مکاتبات وملاقاتهای حضوری عهد و پیمان بسته ایم، ما به آنان وعدهٔ حرکت به سوی کوفه و به عهده گرفتن امامت ورهبری وهدایت مردم این شهر را داده ایم وآنان نیز وعده هر نوع کمک وپشتیبانی. وبرماست که به وعدهٔ خود وفا دار باشیم گرچه در این راه با هر نوع خطر نیز مواجه گردیم ومردم (کوفه) نیز خود دانند به وعده وعهد وپیمان خویش وفادار باشند یا پیمان شکن.

واین است امتیازوفرق یک امام ورهبرروحانی و معنوی با رهبران و پیشوایان سیاسی.

سخنی با عبیدالله بن حرّجعفی (۱)

یَابْنَ الْحُرِّ اِنَّ اَهْلَ مِصْرِکُمْ کَتَبُوا اِلَیَّ اَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلی نُصْرَتی وَسَأَلُونی الْقُدُومَ عَلَیْهِمْ وَلَیْسَ الْأَمْرُ عَلی مازَعَمُوا وَانَّ عَلَیْکَ ذُنُوباً کَثیرَةً فَهَلْ لَکَ مِنْ تَوبَةٍ تَمْحُو بِها ذُنُوبَکَ؟

...تَنْصُرُابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ وَتُقاتِلُ مَعَهُ

... اَمّا اِذا رَغِبْتَ بِنَفْسِکَ عَنّا فَلا حاجَةَ لَنافی فَرَسِکَ وَلافیکَ وَما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلّینَ عَضُداً وَاِنّی لَاَنْصَحُکَ کَما نَصَحْتَنی اِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ لاتَسْمَعَ صُراخَنا وَلا تَشْهَدَ وَقْعَتَنا فَافْعَلْ فَوَاللهِ لایَسْمَعُ واعِیَتَنا اَحَدٌ وَلایَنْصُرُنا اِلاّ اَکَبَّهُ اللهُ فی نارِ جَهَنَّمَ (۲)

ترجمه وتوضیح لغات

رَغِبَ عَنْهُ: اعراض نمود. مُضِلّین- از ضلّ: گمراهان، مُنْحَرِفین. عَضُد: نیرو، کمک. صُراخ: فریاد، صدای استمداد. وَقْعَة: جنگ. واعِیَة: ناله، فریاد.

ترجمه وتوضیح

در منزل بنی مقاتل به امام اطلاع دادند که «عبیدالله حربن جعفی» نیزدراین منزل اقامت

۱- عبیدالله بن حراز هواداران عثمان بود وپس از کشته شدن وی به نزد معاویه رفت و در جنگ صفین در صف لشکریان او با علی (علیه السلام) می جنگید. در تاریخ از غارتگریها وراهزنی های عبیدالله مطالب فراوان نقل گردیده است. به تاریخ طبری، ج۷، ص۱۶۸ وجمهرة ابن حزم، ص۳۸۵ مراجعه شود.

۲- انساب الاشراف، ج۳، ص۱۷۴؛ طبری، ج۷، ص۳۰۶ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۸۲؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۲۶؛ اخبارالطوال، ص۲۴۶؛ امالی صدق، مجلس ۳۰.

گزیده است، امام (علیه السلام) نخست حجاج بن مسروق را به نزد وی فرستاد، حجاج گفت: ای فرزند حر هدیه گرانبها وارمغان پرارجی برای توآورده ام اگر بپذیری، اینک حسین بن علی (علیه السلام) به اینجا آمده است تو را به یاری می طلبد به او بپیوندی تابه ثواب و سعادت بزرگی نائل گردی که اگر در رکاب او بجنگی به ثواب بی حدی رسیده ای واگر کشته شوی به شهادت نائل شده ای.

عبیدالله بن حرگفت: به خدا سوگند! من از شهر کوفه بیرون نیامدم مگر اینکه اکثر مردم این شهر، خود را به جنگ او وسرکوبی شیعیانش. آماده می کردند و برای من مسلم است که او دز این جنگ کشته خواهد شد ومن توانایی یاری وکمک او را ندارم واصلاً دوست ندارم که او مرا ببیند ومن او را.

حجاج به نزد امام (علیه السلام) بازگشت وپاسخ «ابن حر» را به عرض وی رسانید خودامام باچندتن ازاصحابش به نزدعبیدالله‌آمد واوازامام استقبال نمودوخوش آمد گفت.

خود عبیدالله جریان این ملاقات را چنین توصیف می کند که: چون چشمم به آنحضرت افتاد، دیدم من در دوران عمرم زیباتر و چشم پرکن تر از او ندیده ام ولی در عین حال به هیچکس مانند او دلم نسوخته است وهیچگاه نمی توانم آن منظره را فراموش کنم که وقتی آن حضرت حرکت می کرد چند کودک نیز دور او را گرفته بودند.

«ابن حر» می گوید: چون به قیافهٔ امام تماشا کردم، دیدم رنگ محاسنش شدیداً مشکی است پرسیدم که رنگ طبیعی است یا از خضاب استفاده کرده اید؟ امام پاسخ داد ای ابن حر پیری من زودرس بود. و از این گفتار امام فهمیدم که رنگ خضاب است.

به هرحال پس از تعارفات وسخنان معمولی که درمیان عبیدالله و آن حضرت رد وبدل شد امام خطاب به وی چنین فرمود: يَاابْنَ الْحُرِّاِنَّ اَهْلَ مِصْرِكُمْ. پسر حر مردم شهر شما (کوفه) به من نامه نوشته اند که همه آنان بر نصرت ویاری من اتحاد نموده و پیمان بسته اند و از من در خواست کرده اند که به شهرشان بیایم، ولی حقیقت امر برخلاف آنست که آنان به من نگاشته اند و تو در دوران عمرت گناهان زیادی را مرتکب شده و خطاهای فراوانی از تو سرزده است آیا می خواهی توبه کنی و از آن خطاها وگناهها پاک گردی؟

عبیدالله گفت: مثلاً چگونه توبه کنم؟ امام فرمود تَنْصُرُابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَتُقاتِلُ مَعَهُ فرزند دختر پیامبرت رایاری کرده در رکاب وی بادشمنان او بجنگی.

عبیدالله گفت: به خدا سوگند من می دانم که هرکس از فرمان تو پیروی کند، به سعادت وخوشبختی ابدی نائل شده است ولی من احتمال نمی دهم که یاری من به حال تو سودی داشته باشد زیرا در کوفه کسی را ندیدم که مصمم به یاری وپشتیبانی شما باشد و به خدا سوگندت می دهم که از این امر معافم بداری زیرا که من از مرگ سخت گریزانم ولی اینک اسب معروف خود «ملحقه» را به حضورت تقدیم می کنم اسبی که تا حال بوسیلهٔ آن دشمنی را تعقیب نکرده ام جز اینکه به او رسیده ام وهیچ دشمنی با داشتن این اسب مرا تعقیب ننموده است مگر اینکه از چنگال او نجات یافته ام.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی چنین فرمود:

اَمّا اِذارَغِبْتَ بِنَفْسِکَ عَنّا...

حال که در راه ما از نثار جان امتناع می ورزی ما نیز نه به تو نیاز داریم و نه به اسب تو، زیرا که من از افراد گمراه برای خود نیرو نمی گیرم.

آنگاه امام این جمله را نیز اضافه نمود:

همان گونه که تو بر من نصیحت نمودی من نیز نصیحتی به تو می کنم که تا می توانی خود را به جای دوردستی برسان تا صدای استغاثه ما را نشنوی و جنگ ما را نبینی زیرا به خدا سوگند اگر صدای استغاثه ما به گوش کسی برسد و به یاری ما نشتابد خدا او را در آتش جهنم قرار خواهد داد.

عبیدالله از این سخنان پندآمیز امام پند نگرفت وبه سپاه وی نپیوست ولی تا آخر عمر از این جریان اظهار ندامت و پشیمانی می نمود وبرای از دست دادن چنین سعادتی ابراز تأسف وتأثر می کرد

نمونه ای از تأثر او را از اشعار زیر که خویشتن را مورد خطاب و سرزنش قرار داده است می توان بدست آورد.

آه از حسرت وتأسف سنگین که تا زنده هستم درمیان سینه وگلویم در حرکت است وبی قرارم کرده است.

آنگاه که حسین بر اهل نفاق وستم پیشگان از مثل من یاری می طلبید.

آنگاه که حسین می خواست برای برانداختن اهل ضلال ونفاق به یاریش بشتابم.

آری اگر آن روز از راه جان، یاری و مواساتش می نمودم در روز قیامت به شرافتی بس

بزرگ نائل می شدم (۱) .

وین جهدمی کند که بگیرد غریق را

با مطالعهٔ جریان ملاقات امام با «عبیدالله بن حر» و درخواست کمک از وی این سؤال در ذهن خواننده نقش می بندد که دعوت نمودن امام از یک نفر راهزن وجنایتکار معروف جهان عرب که هیچ علاقه‌ای به آن حضرت نداشته و از مخالفین ودشمنان امیر مؤمنان (علیه السلام) بوده است و از طرفی مرخص کردن گروهی که از مدینه ومکه باوی حرکت نموده اند (۲) افرادی که فداکاری و ایثار را به مفهوم عالی وهمه جانبه درباره امام انجام داده‌اند و به قول خود آن حضرت صحابه‌ای باوفاتر از آنان در هیچ دورانی دیده نشده است (۳) چگونه قابل جمع است؟ آن اجازه مرخصی به آن چنان یاران باوفا برای چیست، و این دعوت به کمک وهمکاری از یک چنین فردی چرا؟

ولی اگر درباره نقش ائمه‌هدی (علیهم السلام) قدری دقت کنیم و برنامهٔ آنها را در جنگ وصلحشان و درحرکت وسکونشان مورد بررسی قرار بدهیم، پاسخ این سؤال روشن خواهد گردید؛ زیرا ائمه هدی (علیهم السلام) تداوم بخش راه پیامبران هستند که هدفی به جزرهایی انسانها ونجات غرق شدگان ندارند که این رهایی بخشی گاهی به صورت عموم و گاهی به صورت خصوصی وشخصی انجام گرفته است ورفتن امام به چادر شخص معصیت کار ومجرمی همانند رفتن حضرت مسیح (علیه السلام) به منزل گمرکچی و یا زن بدکاره ایست وانگیزه هر دو یکی است که حضرت عیسی در پاسخ آنکه گفت: چرا به همراه حواریون به منزل زن بدکاره‌ای رفتید؟ گفت: **«طبیب باید گاهی به منزل مریض برود»** (۴)

وامام هم در ملاقات با عبیدالله حرهمان مسأله طبابت ونجات او از گناهان وجنایتهای

۱- فَیالَکِ حَسْرَةً مادُمْتِ حَیّاً ... تُرَدِّدُ بَیْنَ صَدْری وَالتَّراقی
حُسَیْنٌ حینَ یَطْلُبُ نَصْرَمِثْلی ... عَلی اَهْلِ الْعَداوَةِ وَالشِّقاقِ
حُسَیْنٌ حَیْثُ یَطْلُبُ بَذْلَ نَصْرِی ... عَلی اَهْلِ الضَّلالَةِ وَالنِّفاقِ
لَوَاَنّی اُواسیهِ بِنَفْسی ... لَنِلْتُ کَرامَةً یَوْمَ التَّلاقی

۲ و۳- به صفحه ۱۲۳ و۱۷۸ از این کتاب مراجعه شود.

۴- واز اینجاست که می بینیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) دربارهٔ رسول خدا چنین می فرماید طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّه.

فراوان گذشته اش را عنوان نمود و راه رهایی را در پیش پای وی قرارداد و فرمود: «وانّ عَلَیکَ ذُنوباً کَثیرَةً فَهَلْ لَکَ مِنْ تَوْبَةٍ تَمْحُوبِهٰا ذنوبَکَ؟» آیا آمادگی داری که گناهان فراوانی را که از گذشتهٔ دور داری با آب توبه بشویی؟!

ولی آنگاه که می بیند عبیدالله هدف امام را درک نمی کند و پیشنهاد پذیرفتن اسبی را می نماید که در روز سختی می تواند از میدان جنگ و از برابر تیرها و شمشیرها نجاتش دهد و او همهٔ مسائل را با عینک مادی و از دیدگاه پیروزی وشکست ظاهری می بیند و در دو کلمه حمله وفرار خلاصه می کند فرمود من نه به تو ونه به اسب تو نیازی ندارم «وَمٰا کُنْتُ مُتَّخِذَالْمُضِلّینَ عَضُداً».

درپاسخ عمروبن قیس وپسر عمویش

اِنْطَلِقا فَلا تَسْمَعالی واعِیَةً وَلا تَرَیالِی سَواداً فَاِنَّهُ مَنْ سَمِعَ واعِیَتَنا اَوْرای سَوادَنا فَلَمْ یُجِبْنا اَوْیُغِثْنا کانَ حَقّاًعَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ اَنْ یُکِبَّهُ عَلی مِنْخَرَیْهِ فِی النّارِ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

یُغِیثُنا- از اَغاثَ اِغاثَةً: به فریاد رسیدن. اَکَبَّهُ: او را بصورت برزمین زد. مِنْخَرَیْن: بینی.

ترجمه وتوضیح

باز در همان منزل «بنی مقاتل» بود که عمروبن قیس مشرقی به همراه پسر عمویش به حضور حسین بن علی (علیه السلام) شرفیاب گردید. آنحضرت پرسید: آیا برای نصرت و یاری من آمده اید؟ عرضه داشتند نه، زیرا از طرفی ما دارای فرزندان زیادی هستیم و ازسوی دیگر مال التجارهٔ مردم در نزد ما است و نمی دانیم سرنوشت شما به کجا خواهد انجامید و صلاح نیست که مال مردم در دست ما تلف وضایع گردد.

در اینجا امام (علیه السلام) خطاب به آن دو چنین فرمود: «اِنْطَلِقا فَلا تَسْمَعالی واعِیَةً...: از این منطقه دور باشید تا صدای استغاثهٔ من بگوش شما نرسد واثری ازمن نبینید، زیرا هرکس صدای استغاثهٔ ما را بشنود یا اثری ازما ببیند ولی به استغاثهٔ ما جواب مثبت ندهد و به فریاد ما نرسد خداوند او را با ذلت تمام در جهنم سرنگون خواهد نمود».

۱- عقاب الاعمال مرحوم صدوق چاپ تهران به پاورقی آقای غفاری، ص۴۰۹؛ رجال کشی، ص۷۴.

مجازات سخت

از این گفتار امام ومشابه آن که در فراز پیش به تعبیر نصیحت و خیرخواهی خطاب به «عبیدالله بن حر» بیان نموده است این نکته بدست می آید: افرادی که به استمداد امام ورهبر مذهبی شان آنگاه که نیازمند به امداد و کمک آنها است جواب مثبت نداده باشند به بزرگترین عقاب و سخت ترین عذاب توأم با خواری و ذلت مجازات خواهند گردید زیرا تعبیر امام در این دو مورد و دربارهٔ چنین افراد تنها این نیست که آنان داخل جهنم خواهند شد بلکه تعبیر امام (علیه السلام) درعذاب ومجازات چنین افراد این است که «اَکَبَّهُ اللهُ عَلی مِنْخَرَیْهِ فی نارِجَهَنَّمَ» ومفهوم این جمله شدت عذاب توأم با شدت ذلت وخواری است وچرا چنین مجازاتی در انتظار چنین افرادی نباشد مگر استغاثهٔ امام ورهبر، همان استغاثهٔ قرآن واسلام وآیین حق نیست؟ مگر این استغاثه استغاثهٔ پیامبر، واستغاثهٔ پیامبر نیز شدید ترین امر الهی نیست؟

ولی باید توجه داشت این عذاب که در گفتار حسین بن علی (علیه السلام) آمده است نه یک موضوع شخصی و انحصاری بلکه مربوط به مقام وعنوان رهبریست که این عنوان یک روز در وجود شخص پیامبر تجسم می یابد و روز دیگر در وجود جانشینان وی وائمه هدی (علیهم السلام) وروزدیگر در مرتبه نازله و در وجود جانشینان ائمه هدی (علیهم السلام) که همان مقام ولایت فقیه است.

نمونهٔ دیگر از یک حرمان بزرگ!

اگر «عبیدالله بن حر» آن همای سعادت را که بر خیمه اش نشسته بود به رایگان از دست داد و ازیاری امام ونیل به شهادت که نجات وخوشبختی او را تضمین می نمود استقبال نکرد و تا آخر عمر براین اشتباه بزرگ اشک حسرت ریخت، شعر سرود آه کشید و... تاریخ عاشورا در این کم سعادتی و حرمان بزرگ «عمربن قیس» را نمونه ای بارزتر ومصداقی کاملتر از «عبیدالله» معرفی می کند زیرا به طوری که درفراز گذشته تذکر داده شد زندگی چند روزهٔ «عبیدالله» را آن چنان شیفتهٔ خود کرده بود که در مرحلهٔ نخست باردّ موعظه ونصیحت امام خودرا به کنار کشید وبا بیان این جمله «به خدا سوگندت می دهم که از این

پیشنهاد معافم بداری که از مرگ سخت گریزانم» یکباره از قبول مسؤولیت شانه خالی نمود ولی «عمروبن قیس» پس از اعتذار مجدداً تحت تأثیر موعظه و سخنان حسین بن علی (علیه السلام) قرارگرفت و با شنیدن «انطق فَلا تَسْمَعالی واعِیَةً» از پسر عمویش «مالک بن نضر ارحبی» مفارقت کرد و به یاران امام (علیه السلام) پیوست امّا با آن حضرت شرط نمود که من تا آنجا از تو دفاع خواهم کرد که دفاع من به حال شما مفید و در سرنوشت پیروزی شما مؤثر باشد و در غیر این صورت در مفارقت وجدائی از شما آزاد خواهم بود امام هم این بیعت مشروط را از وی پذیرفت و «عمروبن قیس» در آخرین ساعات زندگی امام (علیه السلام) و به هنگامی که صدای استغاثهٔ آن حضرت را می شنید و یاران با وفایش یکی پس از دیگری به خاک وخون می غلتیدند بر اسب تندرو خویش سوار شده وفرار را بر قرارترجیح داد و در چنین شرایطی امام (علیه السلام) را ترک نمود و درست دردقائقی که می رفت به صفوف شهیدان لاحق شود این فیض عظیم و این سعادت بزرگ و خوشبختی ابدی را از دست داد.

طبری (۱) مشروح (۲) این ملاقات و جریان مفارقت او را از زبان خودش نقل نموده است.

۱ـ درعقاب الاعمال مرحوم صدوق ورجال کشّی ورجال خوئی که متن روایت را نقل نموده اند ودر بعضی از کتب رجال نام وی «عمروبن قیس شرقی» آمده است ولی در طبری ج۶، صفحهٔ ۲۳۸ تا ۲۵۵ در موارد متعدّد «ضحّاک بن عبدالله شرقی» عنوان شده است وظاهر گفتار رجال شناسان وعنوان طبری این است که «عمرو» و «ضحّاک» هر دوشخص مستقل وجداگانه هستند و باهم سفر جداگانه و در دو نقطهٔ مختلف به حضور امام (علیه السلام) رسیده اند ولی کیفیّت گفتار امام (علیه السلام) وهمچنین اعتذار آنان یک نوع بوده است وآن که تا عاشورا به همراه امام (علیه السلام) بوده وصحنهٔ جنگ را ترک نموده است همان «ضحاک شرقی» است.

امّا به عقیدهٔ این جانب وبه دلائل متعدد «عمروبن قیس شرقی» همان «ضحّاک شرقی» است واین اختلاف در اسم ولقب وکنیه درمیان رُواة ورجال شناسان فراوان است ونمونه ای از آن را در صفحات آینده تحت عنوان «بررسی یک اشتباه تاریخی» ملاحظه خواهید فرمود مخصوصاً درمورد «ضحّاک» یا «قیس شرقی» که به مناسبت اعراض وی از حسین بن علی (علیه السلام) ومحسوب نشدنش از صحابه، رجال شناسان از تحقیق وبررسی بیوگرافی او اعراض نموده اند به هرحال در صورت مستقّل بودن «قیس وضحّاک» این «حرمان بزرگ» همانگونه که طبری نقل نموده است از آن «ضحّاک شرقی» خواهد بود که طبری علاوه بر جریان پیوستن وی به امام ومفارقتش از آن حضرت جریانهای متعددی از صحنهٔ عاشورا وجنگ کربلا را به طریق ابومخنف از او نقل نموده است.

۲ـ وخلاصهٔ آن را ما نقل نمودیم.

وخلاصه اش این است من در روز عاشورا چون متوجّه شدم که لشکریان کوفه بر پی کردن اسبهای یاران حسین بن علی (علیه السلام) همّت گماشته اند اسب خود را در زیریکی از خیمه های خالی بستم وپیاده به دشمن تاختم و دو نفر از آنان را به هلاکت رسانده ودست سوّمی را قطع نمودم حسین بن علی (علیه السلام) مکرّر می فرمود «الا تشل لایقطع الله یدک جزاک الله...» دستت درد نکند خدا از خاندان پیامبر جزای خیرت دهد.

عمروبن قیس اضافه می کند وقتی دیدم همه یاران حسین بن علی به جز سوید بن عمرو وبشرحضرمی به شهادت رسیدند به خدمت آن حضرت آمده وعرضه داشتم: یابن رسول الله می دانی که در میان من وشما شرطی بود حضرت فرمود راست می گوئی ولی چگونه می توانی از این معرکه جان سالم ببری اگر توانائی آن را داری در رفتن آزادی.

عمروبن قیس می گوید: امام چون اذن مرخّصی داد وبیعت را از من برداشت اسب خودرا از درون خیمه بیرون کشیدم وسوارشدم وتازیانه بر آن زدم و از گوشه ای صفوف دشمن راباز کرده به حرکت سریع خود ادامه دادم ولی پانزده نفر از افراد دشمن مرا تعقیب کردند در نزدیکی «شفیه» که روستائی است در کنار فرات به من نزدیک شدند چون برگشتم سه تن از آنان مرا شناختند و به یاران خود گفتند تا از تعقیب من منصرف شدند و بدین گونه از مرگ حتمی نجات یافتم.

در نزدیکی کربلا

اِنّا للهِ وَاِنّا اِلیهِ راجِعُونَ والحَمدُلله ربِّ العالمین

...اِنّی خَفِقتُ بِرَاْسی فَعَنَّ لِی فارِسٌ وَهُوَیَقُولُ: اَلْقَومُ یَسْرُونَ وَالْمَنایاتَسْری اِلَیْهِم فَعَلِمْتُ اَنّها اَنْفُسُنا نُعِیَتْ اِلَیْنا.

...جَزاکَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ خَیْرَماجَزیٰ وَلَداً عَنْ وَالِدِهِ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

خَفَقَ بِرَأْسِهِ: چرت زد. عَنَّ: ظاهر شد. یَسْرُونَ: از سَریٰ: شب هنگام حرکت نمودن. مَنایا: جمع منیه: مرگ. نُعِیَت: مجهول از نَعٰی یَنْعٰی: خبرمرگ دادن.

ترجمه وتوضیح

در منزل «قصر بنی مقاتل» و در اواخر شب امام دستور داد جوانان مشکها را پر از آب کردند و به سوی منزل بعدی حرکت نمودند، به هنگامی که قافله در حرکت بود صدای امام بگوش رسید که کلمهٔ استرجاع را مکرر بر زبان می راند: «اِنّاللهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ وَالْحَمْدُلله رَبِّ الْعالَمِینَ».

حضرت علی اکبر فرزند دلیر وشجاع آن حضرت از انگیزه این استرجاع سوأل نمود.

امام این چنین پاسخ داد: «اِنّی خَفِقْتُ بِرَأسی...» من سرم را به زین اسب گذاشته بودم که

۱ـ انساب الاشراف، ج۳، ص۱۸۵، طبری ج۷، ص۳۰۶ ؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۸۲: خوارزمی، ج۱، ص۲۲۶: وطبقات ابن سعد. ولی مرحوم سیدبن طاوس درلهوف می گوید که: این جریان در منزل ثعلبیه بوده است.

خواب خفیفی بر چشمم مسلط شد در این موقع صدای هاتفی بگوشم رسید که می گفت: این جمعیت در این هنگام شب در حرکتند مرگ نیز درتعقیب آنها است و برای من معلوم گردید که این، خبر مرگ ما است.

حضرت علی اکبر عرضه داشت: «لاٰاَراکَ اللهُ بِسُوءٍ اَلَسْنا عَلَی الْحَقِّ؟»: خدا حادثه بدی پیش نیاورد مگرما بر حق نیستیم؟.

امام فرمود بلی به خدا سوگند که ما به جزراه حق قدم بر نمی‌داریم.

علی اکبر عرضه داشت: «اِذاً لاٰنُبالی اَنْ نَمُوتَ مُحِقّینَ»: اگر بنا است در راه حق بمیریم ترسی ازمرگ نداریم.

امام در این هنگام او را دعا نمود و چنین فرمود: خداوند برای تو بهترین پاداش فرزندی را عنایت کند.

آری اگر کشتن وکشته شدن وقیام وانقلاب در راه حق باشد، از چنین مرگی ترسی نیست واین درسی است که مکتب حسین (علیه السلام) نه تنها برای فرزندش بلکه برای تمام پیروانش آموخته است که:

مرگ اگر مرد است گو پیش من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

بخش سوم

در کربلا

بهنگام ورود به کربلا

مٰا کُنْتُ لِاَبْدَاَهُمْ بِالْقِتٰالِ،[1]

...اَللّٰهُمَّ اَعُوذُبِکَ مِنَ الْکَرْبِ وَالْبَلاٰءِ هٰهُنٰا مَحَطُّ رِحٰالِنٰا وَهٰهُنٰا واللهِ مَحَلُّ قُبُورِنٰا وَهٰهُنٰا وَاللهِ مَحْشَرُنٰا وَمَنْشَرُنٰا وَبِهٰذٰا وَعَدَنِی جَدّی رَسُولُ اللهِ(صلّی الله علیه وآله) وَلاٰخِلاٰفَ لِوَعْدِهِ[2] .

ترجمه وتوضیح لغات

مَحَطّ: محل فرود آمدن. رَحْل: اثاثیهٔ مسافر. مَحْشَر: روز ومحل مبعوث شدن. مَنْشَر: محل زنده شدن در روزمعاد.

ترجمه وتوضیح

قافله امام (علیه السلام) و به موازات آن سپاهیان حر، به حرکت خود ادامه دادند تا به «نَیْنَوا» رسیدند و در اینجا با مردی مسلح که سوار بر اسب تندرو بود مواجه گردیدند واو پیک ابن زیاد وحامل نامه ای از سوی وی به «حر» بود. متن نامه چنین است: «جَعْجِعْ بِالْحُسَیْنِ حینَ تَقْرَءُ کِتٰابی وَلاٰتُنْزِلْهُ اِلاّ بِالْعَرٰاءِ عَلٰی غَیْرِمٰاءٍ وَغَیْرِحِصْنٍ»: با رسیدن این نامه بر حسین بن علی فشار وارد بیاور ودر بیابانی بی آب و علف و بی دژ وقلعه ایَ فرودش آر.

۱- طبری، ج۷، ص۳۰۸؛ کامل، ج۳، ص۲۸۲؛ خوارزمی، ج۱، ص۲۳٤.

۲- نورالثقلین، ج٤، ص۲۲۱؛ بحارالانوار، ج۱۰؛ ص۱۸۸.

«حر» نیز متن نامه را بر امام (علیه السلام) خواند و آن حضرت را در جریان مأموریت خویش قرارداد.

امام فرمود: پس بگذارما دربیابان نینویٰ و یا غاضریات یا شفیه فرود آییم.

حر گفت: من نمی توانم با این پیشنهاد شما موافقت کنم زیرا من دیگر در تصمیم گیری خود آزاد نیستم چون همین نامه رسان جاسوس ابن زیاد نیز می باشد وجزئیات اقدامات مرا زیر نظر دارد.

در این هنگام «زهیر بن قین» به امام (علیه السلام) چنین پیشنهادنمود که برای ما جنگ کردن با این گروه کم آسانتر است از جنگ کردن با افراد زیادی که در پشت سر آنها است و به خدا سوگند طولی نخواهد کشید که لشکریان زیادی به پشتیبانی اینها برسد وآنوقت دیگر ما تاب مقاومت در برابر آنان را نخواهیم داشت.

امام در پاسخ پیشنهاد زهیر چنین فرمود: «ما كُنْتُ لاَبْدَأَهُمْ بِالْقِتالِ»: من هرگز شروع کننده جنگ نخواهم بود.

آنگاه امام (علیه السلام) خطاب به حرّ فرمود: بهتر است یک قدر دیگر حرکت کنیم و محل مناسبتری برای اقامت خود برگزینیم، حرّ موافقت نمود و به حرکت خود ادامه دادند تا به سرزمین کربلا رسیدند در اینجا حرّ ویارانش به عنوان اینکه این محل به فرات نزدیک ومحل مناسبی است از پیشروی امام جلوگیری نمودند.

وقتی حسین بن علی (علیه السلام) تصمیم گرفت در آن سرزمین فرودآید، از نام آنجا سؤال کرد پاسخ دادند که: اینجا را «طف» می گویند. امام پرسید نام دیگری نیز دارد؟ عرضه داشتند «کربلا» هم نامیده می شود.

امام با شنیدن اسم «کربلا» گفت: «اللهمّ اعُوذُبِکَ مِنَ الْکَرْبِ وَالْبَلاءِ»: خدایا از اندوه و بلا به تو پناه می آورم. سپس فرمود: اینجا است محل فرود آمدن ما، و به خدا سوگند همین جا است محل قبرهای ما، و به خدا سوگند از اینجا است که در قیامت محشور ومنشور خواهیم گردید واین وعده ای است از جدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ودر وعده او خلافی نیست.

آنچه از این گفتار استفاده می شود

در این گفتار حسین بن علی (علیه السلام) سه نکته جالب ومهم وجود دارد:

۱ـ همان گونه که بارها اشاره نمودیم و در گفتار امام در موارد مختلف مکرر و با صراحت وگاهی با تلویح واشاره آمده است آن حضرت از جریان حادثهٔ خونین کربلا مطلع وبا خبر بود واین مورد نیز یکی از آنها است که به جزئیات این حادثه ومحل وقوع آن که همان سرزمین کربلا است با اتکاء به اخبار رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) اشاره می کند.

۲ـ واما نکته دوم مسأله راه وروش و برنامه‌ای است که حسین بن علی (علیه السلام) در مقام جنگ از آن پیروی می کند که به قول زهیر بن قین اقدام به جنگ، در آن شرایط به نفع آنان و در صورت تأخیر جریان دقیقاً معکوس وهزیمتشان مسلم وحتمی است.

ولی امام در این شرایط خاص برنامه جنگی خویش را چنین اعلام می کند که: من شروع به جنگ نخواهم کرد.

واین همان برنامه ایست که امیرمؤمنان (علیه السلام) در جنگ جمل برای یارانش اعلان نمود آنگاه که در مقابل دشمن خون آشام قرارگرفت، دشمنی که دوبار دست به حمله زده وبهترین مسلمانان وزبده ترین شیعیان علی (علیه السلام) را در شهر بصره به قتل رسانیده است: «لَا تَبْدَئُوا الْقَوْمَ بِالْقِتَالِ...» شما شروع به جنگ نکنید با شمشیر و نیزه به آنان حمله ننمایید و در خونریزی بر آنان سبقت نجویید، با ملاطفت و مهربانی و بازبان نرم وملایم با آنان سخن بگویید (تا به جنگ وستیز وادارشان نکنید) [۱].

۳ـ هدف پیشوایان وائمه هدی اصلاح افراد و جلوگیری از انحراف و به قول حسین بن علی (علیه السلام) «امر به معروف ونهی از منکر» است و این هدف هم با توسل به زور و از راه جنگ وخونریزی امکان پذیرنیست بلکه جنگ آخرین حربه ایست که در صورت مسدود شدن تمام راه‌ها باید به آن متوسل گردید.

خلاصه، پاسخ امام در آن شرایط خاص به زهیر بن قین دلیل دیگریست بر این که منظور آن حضرت از این حرکت رسیدن به یک پیروزی ظاهری جنگی نبود بلکه امام در تعقیب هدفی بود ما فوق آن و در ابعاد وسیعتر.

۱ـ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۷۱؛ کنزالعمال ج ۶، ص ۸۵، حدیث ۱۳۱۱.

خطبهٔ امام پس از ورود به کربلا

...اَمّا بَعْدُ فَقَدْ نَزَلَ بِنا مِنَ الأَمْرِ ما قَدْ تَرَوْنَ وَاَنَّ الدُّنْيا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَاَدْبَرَ مَعْرُوفُها وَلَمْ يَبْقَ مِنْها اِلّا صُبابَةٌ كَصُبابَةِ الإِناءِ وَخَسيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبيلِ اَلا تَرَوْنَ اِلَى الْحَقِّ لايُعْمَلُ بِهِ وَاِلَى الْباطِلِ لايُتَناهى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فى لِقاءِ اللهِ فَاِنّى لااَرَى الْمَوْتَ اِلّا سَعادَةً وَالْحَياةَ مَعَ الظّالِمينَ اِلّا بَرَماً، النّاسُ عَبيدُ الدُّنْيا وَالدّينُ لَعِقٌ عَلى اَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ ما دَرَّتْ مَعايِشُهُمْ فَاِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّيّانُونَ[1].

ترجمه و توضیح لغات

تَنَكُّر: قیافه بد نشان دادن. اِدْبار: پشت کردن. صُبابَة: ته ماندهٔ آب در کاسه. خَسيسُ عَيْشٍ: زندگی پست ذلت بار. مَرْعَى الْوَبيل: چراگاه سخت وسنگلاخ که در آن کمتر علف سبز شود. بَرَمْ بر وزن فَرَس: زجر وآزردگی. عَبيد- جمع عَبد: برده. لَعْق- مصدر است به معنای اسم مفعول: چیزهای شیرین مانند عسل که با انگشت لیسیده شود. يَحُوطُونَهُ - از حاط، يَحُوطُهُ: چیزی را حفظ وحراست کردن و دفاع از آن نمودن. دَرَّتْ مَعايِشُهُمْ: دَرّ: خوشی وکمال آسایش. مَعايِش- جمع معيشة: آنچه زندگی به آن وابسته است. مُحِّصُو- از تَمْحيص: در بوتهٔ آزمایش قراردادن.

۱- تحف العقول، ص۱۷٤؛ طبری، ج۷، ص۳۰۰؛ مثیرالاحزان، ص۲۲؛ ابن عساکر، ص۲۱٤؛ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۵؛ لهوف، ص٦۹.

بنابه نقل طبری وابن نما امام (علیه السلام) این خطبه را درمنزل ذی حسم ایراد نموده است و دربعضی از منابع یاد شده جملهٔ الناس... در اول خطبه آمده است ولی ما متن تحف العقول را مورد استناد قراردادیم.

ترجمه وتوضیح

حسین بن علی (علیه السلام) در دوم محرم الحرام سال شصت ویک هجری وارد کربلا گردید و پس از توقف کوتاه در میان یاران وفرزندان وافرادخاندان خویش قرارگرفت و این خطبه را ایراد نمود.

اما بعد، پیشامد ما همین است که می بینید؛ جداً اوضاع زمان دگرگون گردیده، زشتیها آشکار ونیکیها وفضیلتها از محیط ما رخت بربسته است، از فضائل انسانی باقی نمانده است مگر اندکی مانند قطرات ته مانده ظرف آب، مردم در زندگی ننگین وذلت باری به سر می برند که نه به حق عمل ونه از باطل رو گردانی می شود، شایسته است که در چنین محیط ننگین شخص باایمان و بافضیلت فداکاری و جانبازی کند و به سوی فیض دیدار پروردگارش بشتابد، من در چنین محیط ذلت باری مرگ را جز سعادت وخوشبختی وزندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج ونکبت نمی دانم.

امام به سخنانش چنین ادامه داد: این مردم برده های دنیا هستند ودین لقلقهٔ زبانشان می باشد، حمایت و پشتیبانیشان ازدین تاآنجا است که زندگیشان در رفاه است وآنگاه که در بوتهٔ امتحان قرارگیرند. دینداران کم خواهند بود.

آنچه از این گفتار امام استفاده می شود

در این خطبهٔ حسین بن علی (علیه السلام) ـ که اولین خطابه و سخنرانی آن حضرت در سرزمین کربلا است ـ به دو نکته حساس زیر اشاره شده است:

۱ ـ **انگیزه قیام:** به طوری که در فرازهای گذشته از سخنان امام (علیه السلام) اشاره گردید آن حضرت برای قیام خود چندین علت وانگیزه مختلف بیان نموده است که مخالفت با حکومت یزید، تغییر وتحریف در احکام و بالأخره موضوع امر به معروف ونهی از منکر مجموع این علل وانگیزه ها را تشکیل می دهد که همهٔ این انگیزه ها نیز در این گفتار آن حضرت خلاصه گردیده است.

آنجا که اوضاع متغیر، زشتیها ظاهر وفضائل سرکوب وفراموش شده است ذلت وخواری برزندگی مردم سایهٔ شوم خودرا گسترده است نه به حق عمل می شود و نه از باطل جلوگیری،

بجا است که شخص مؤمن و متعهد را در راه تغییر چنین وضعی به شهادت ولقای حق راغب وشائق باشد وشخص امام عالیترین و با رزترین مصداق چنین مؤمن با فضیلت است که در این شرایط مرگ را به جز سعادت وبرای زندگی مفهومی جز زجر و شکنجه و مرگ تدریجی نمی داند.

۲ـ **مسأله آزمایش:** واما نکتهٔ دوم، موضوع آزمایش و امتحان است که بهترین راه شناخت حقایق، وافکار شخصیتها واصالت انسانها است؛ چه افرادی که خود را مؤمن نشان می دهند وچه گروه هایی که برای خود شعار های داغ وکوبنده انتخاب می کنند وچه اشخاصی که از قیافهٔ حق پرستی ووجههٔ مذهبی برخوردارند، ولی حقیقت این گروه ها و این چهره ها واصالت این افراد بدست نمی آید مگر از راه امتحان وآزمایش در شدائد وگرفتاریها، در جزر ومدها و در میدان جنگ ومبارزات، آنجا که منافع مادی وبلکه جانشان در خطر است.

اینک که فرزند فاطمه به سوی «الله» می شتابد وقدم به سرزمین عشق **وشهادت** می گذارد ازافرادزیادی که تا آن روز دم از اسلام می زدند و درمیان مسلمانان ازوجههٔ خاص مذهبی برخورداربودند، خبری نیست.

فرزند رسول الله در راه اسلام وقرآن بخاطر امر به معروف در برابر دشمن دیرینهٔ اسلام قرارگرفته وآمادهٔ کشته شدن وبه قربانی دادن خاندانش وبه اسارت رفتن اهل وعیالش می باشد ولی این گونه افراد قدم از قدم بر نمی دارند ولب از لب نمی گشایند، نه ازعبدالله بن عباس خبری هست ونه ازعبدالله بن زبیرونه ازعبدالله بن عمر که هر سه خود را شخصیت برجستهٔ مذهبی می دانستند و در اثر مذهب در میان مردم از وجهه و محبوبیت ویژه ای برخوردار بودند، که موضوع شهادت واسارت در راه احیای اسلام و آزادی مسلمین مطرح است مثل اینکه چنین افرادی در میان مسلمانان وجود ندارد.

و این شدائد و حوادث است که مردان بزرگ واقعی را ازمسلمانان مصنوعی وکاذب که در مواقع عادی مسلمان تر ومذهبی تر از همه هستند می شناساند و نقاب از چهره هایشان برمی دارد که: **«فَاِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیّانُونَ»**.

نامه ای به محمد حنفیّه

بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی (علیه السلام) إلی محمدبن علی (علیه السلام) ومَن قِبَله من بنی هاشم أمّا بَعْدُ، فَكَأنَّ الدُّنْیا لَمْ تَكُنْ وَكَأنَّ الآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ والسلام [1].

ترجمه وتوضیح

ابن قولویه در کامل الزیارات از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که حسین بن علی (علیه السلام) پس ازورودبه کربلا نامه‌ای خطاب به محمد حنفیه وافراد قبیلهٔ بنی هاشم که با امام (علیه السلام) همسفر نشده بودند نگاشت. متن نامه چنین است:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم. از سوی حسین بن علی به محمدبن علی وافراد بنی هاشم که در نزد وی می باشند، اما بعد؛ گویا دنیایی وجود نداشته (وما هم در این جهان نبوده ایم) همان گونه که آخرت همیشگی است (وما از بین نخواهیم رفت).

این سخن امام بینش آن حضرت را مانند همهٔ ائمه نسبت به دنیا و جهان آخرت نشان می دهد که در نظر او ارزش دنیا وزندگی آن منهای انجام وظیفه مساوی با هیچ است زیرا آنچه موقت وزود گذر است وپایان پذیر، نمی تواند بیش از این ارزش داشته باشد واز دید او همهٔ زندگی، همهٔ لذائذ آن با مقام ومال ومنال آن، با نبودن آنها بلکه با تلخیها وناکامیها وزجرها وشکنجه ها مساوی ویکسان است واین دو، تفاوتی درنظر وی نمی تواند داشته باشد.

و اما جهان آخرت در نظر حسین بن علی عظمت بی حساب و نامحدودی دارد که با

۱- کامل الزیارات، ص۷۵.

هیچ مقیاس ومعیاری نمی توان آن را سنجید زیرا همیشگی و جاودانی است زوال وفنائی ندارد، سعادت، عیش ولذتش دائمی وزوال ناپذیر واز همه مهمتر «ورضوان من الله اکبر» وهمین طور زجر و عذاب وشکنجه اش پایان ناپذیر است و با این بینش است که دست شستن از دنیا با تمام لذائذ وراحتی ها و ثروت و مقامش وبی اعتنایی به زرق و برقش وپیوستن به جهان آخرت، بسیار سهل وساده وطبیعی خواهد بود و تمام مصائب و آلام وزجرها و... در ذائقه چنین انسانی نه تنها قابل تحمل بلکه شیرین وگوارا ولذت بخش می باشد و همان گونه که حسین بن علی (علیه السلام) این بینش را در این گفتارش منعکس ساخته است عملاً نیز نشان داده و از مرحلهٔ سخن وذهنیت به مرحلهٔ عینیت رسانده و لباس عمل بر آن پوشانده است.

امام در این گفتارش از طرفی حقیقت دنیا وجهان آخرت را، درقالب یک عبارت ساده و کوتاه به برادرش محمد حنفیه وسایر اقوام وعشیره اش بیان نموده و در آخرین روزهای زندگیش آنها را از موعظه ونصیحت وراهنمایی خویش برخوردار می سازد و از طرف دیگر به همهٔ جهانیان وبرای همهٔ رهبران مذهبی که هدایت ورهبری جامعه را به عهده دارند، راهی که باید برگزینند وبینشی را که باید داشته باشند، ترسیم می نماید.

درپاسخ نامۀ ابن زیاد

لاأفْلَحَ قَومٌ اِشْتَروا مَرْضاتَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخالِقِ ...مالَهُ عِنْدِی جوابٌ لاَنَّهُ حَقَّتْ عَلَیْهِ کَلِمَةُ الْعَذابِ (۱)

ترجمه وتوضیح

«حرّبن یزید» طی نامه ای ورود حسین بن علی (علیه السلام) را به ابن زیاد اطلاع داد و او این نامه را به امام (علیه السلام) نوشت:

اما بعد من از ورود شما به سرزمین کربلا مطلع گردیدم وامیر مؤمنان یزید بن معاویه به من دستور داده است که سربه بالین راحت نگذارم وشکم از غذا سیر ننمایم تا تورا به قتل برسانم یا اینکه به فرمان من و به حکومت یزید گردن بگذاری، والسلام.

امام (علیه السلام) چون نامه ابن زیاد را خواند، آنرا بر زمین انداخت و چنین فرمود: «رستگار نباد مردمی که خوشنودی خلق را برغضب خدا مقدم داشتند».

نامه رسان در خواست پاسخ نامه را نمود امام در جواب او این جمله را فرمود: «مالَهُ عِنْدِی جَوابٌ لاَنَّهُ حَقَّتْ عَلَیْهِ کَلِمَةُ الْعَذابِ»: نامۀ ابن زیاد درپیش ما پاسخی ندارد زیراعذاب خدابروی ثابت گردیده است.

یعنی او دشمنی ومبارزه با خدا را بر خود اختیار نموده است.

چون نامه رسان نزد ابن زیاد برگشت وعکس العمل امام را در مورد نامه اش به اطلاع وی رسانید، ابن زیاد شدیداً خشمناک گردید.

امّا پاسخ امام: پاسخ امام (علیه السلام) پیامی بود که در روز عاشورا داد وچنین فرمود «ان الدّعی بن الدّعی قدرکز بین اثنتین بین السّلة والذلّة وهیات منّا الذلّة یأبی الله لنا ذلک ورَسُولُهُ...».

۱- مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۳۹؛ بحار، ج۱۰، ص۱۸۹.

با عمربن سعد

یَابْنَ سَعْدٍ وَیْحَکَ اَتُقَاتِلُنِی؟ اَمٰا تَتقی اللهَ اَلَّذی اِلَیْهِ مَعٰادُکَ فَاَنَابْنُ مَنْ عَلِمْتَ اَلا تَکُونُ مَعِی وَتَدَعُ هٰؤُلٰاءِ فَاِنَّهُ اَقْرَبُ اِلَی اللهِ تَعٰالی ... مٰالَکَ ذَبَحَک اللهُ عَلٰی فِرٰاشِکَ عٰاجِلاً وَلٰا غَفَرَلَکَ یَوْمَ حَشْرِکَ فَوَاللهِ اِنّی لَاَرْجُو اَنْ لٰا تَاْکُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرٰاقِ اِلاّ یَسیراً[1]

ترجمه وتوضیح

بنا به نقل خطیب خوارزمی، حسین بن علی (علیه السلام) به وسیلهٔ یکی ازیارانش به نام «عمروبن قرظهٔ انصاری» به عمربن سعد پیام فرستاد تا با همدیگر ملاقات وگفتگو نماید. عمرسعد با این پیشنهاد موافقت نمود و آن حضرت شبانه[2] با بیست تن از یاران خویش به سوی خیمه‌ای که در وسط دولشکر بر پاشده بود، حرکت نمود ودستور داد یارانش بجز برادرش ابوالفضل وفرزندش علی اکبر وارد خیمه نشوند. عمر سعد هم به یارانش که تعداد آنها نیز بیست تن بود همین دستور را داد وتنها فرزندش حفص وغلام مخصوصش به همراه او وارد خیمه شدند.

امام در این مجلس خطاب به عمرسعد چنین گفت: فرزندسعد! آیا می خواهی با من جنگ کنی در حالی که مرا می شناسی و می دانی پدرمن چه کسی است وآیا از خدایی که برگشت تو به سوی او است نمی ترسی؟ آیا نمی خواهی با من باشی و دست از اینها

۱- مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۴۵.

۲- ازقرائن بدست می آید که این ملاقات در شب هشتم یا نهم محرم واقع گردیده است.

(بنی امیه) برداری که این عمل به خدا نزدیکتر ومورد توجه او است.

عمر سعد در پاسخ امام عرضه داشت می ترسم در این صورت خانه مرا در کوفه ویران کنند.

امام فرمود: من به هزینه خودم برای تو خانه ای می سازم.

عمرسعد گفت: می ترسم باغ ونخلستانم را مصادره کنند.

امام فرمود: من در حجاز بهتر از این باغها را که در کوفه داری به تومی دهم.

عمر سعد گفت: زن وفرزندم در کوفه است ومی ترسم آنها را بقتل برسانند.

امام (علیه السلام) چون بهانه های او را دید و از توبه وبازگشت وی مأیوس گردید در حالی که این جمله را میگفت، از جای خود برخاست:

«چرا اینقدر در اطاعت شیطان پافشاری می کنی خدایت هرچه زودتر در میان رختخوابت بکشد و در روزقیامت از گناهت درنگذرد، به خدا سوگند امیدوارم که از گندم عراق نصیبت نگردد مگر به اندازه کم (یعنی عمرت کوتاه باد).

عمر سعد نیز از روی استهزاء گفت جو عراق برای من بس است (۱).

آنچه از این سخن امام استفاده می شود

این سخن امام دارای دو نکتهٔ جالب وحساس است:

۱- به طوری که می بینیم حتی با دشمن سرسخت وخون آشام خویش -یعنی عمرسعد- هم از روی خیرخواهی سخن می گوید و از رهگذر موعظه و نصیحت وارد می گردد تا او را از پرتگاه سقوط وبدبختی نجات بخشد و چون او به بهانه های واهی ومادی متمسک می شود و از خانه ونخلستان سخن می گوید، امام (علیه السلام) بازهم پاسخ مساعد داده و وعدهٔ جبران این خسارتها را به او می دهد.

۲- واما نکتهٔ دوم اینکه امام (علیه السلام) در این سخنش آیندهٔ نافرجام عمر سعد را پیش بینی می کند آنجا که پس از مأیوس شدن از تأثیر پند و اندرزش در وی می فرماید:

نه زندگی وعمر زیادی نصیب تو خواهد گردید و نه پست و مقامی، که در سخن آیندهٔ امام (علیه السلام) با عمرسعد توضیح بیشتری در این زمینه برای خوانندهٔ ارجمند خواهیم داشت انشاء الله.

۱- مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۴۵.

گفتار امام در عصر تا سوعا

اِنّی رَاَیْتُ رَسُولَ الله (صلّی الله علیه وآله) فی الْمَنامِ فَقالَ لی: اِنَّکَ صائِرٌ اِلَیْنا عَنْ قَریبٍ ... اِرْکَبْ بِنَفْسی اَنْتَ یا اَخی حَتّی تَلْقاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ مالَکُمْ وَمابَدالَکُمْ وَتَسْئَلَهُمْ عَمّاجاءَ بِهِمْ.

...اِرْجِعْ اِلَیْهِمْ فَاِنْ اسْتَطَعْتَ اَنْ تُؤَخِّرَهُمْ اِلی غُدْوَةٍ وَتَدْفَعَهُمْ عَنّا الْعَشِیَّةَ نُصَلّی لِرَبِّنا اللَّیْلَةَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرَهُ فَهُوَیَعْلَمُ اَنّی اُحِبُّ الصَّلوةَ وَتِلاوَةَ کِتابِهِ وَکَثْرَةَ الدُّعاءِ وَالْاِسْتِغْفارِ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

صائِرٌ از صارَیَصُورُ: بر گردید می گویند: صارَوَجْهَهُ اِلَیَّ: صورتش را به سوی من برگرداند. غُدْوَةَ: اول صبح عَشِیَّةَ: شب هنگام.

ترجمه وتوضیح

بنابه نقل طبری عصر پنجشنبه نهم محرم عمر سعد فرمان حمله داد ولشکر به حرکت درآمد امام (علیه السلام) در آن ساعت در بیرون خیمه به شمشیرش تکیه نموده خواب خفیفی بر چشمانش مستولی شد.

وچون زینب کبری (علیه السلام) سر وصدای لشکر عمرسعد را شنید و جنب وجوش آنها را دید به نزد امام آمد وعرضه داشت: برادر! اینک دشمن به خیمه ها نزدیک شده است.

امام (علیه السلام) سر برداشت اوّل این جمله را گفت:

۱ـ انساب الاشراف، ج۳، ص۱۸۵؛ طبری، ج۷، ص۳۱۹ و ۳۲۰؛ کامل ج۳، ص۲۸۵ ارشاد، ص۲۴۰.

«اِنّی رَأیْتُ رَسُولَ الله...: اینک جدم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود: فرزندم بزودی بنزد ما خواهی آمد.

سپس برادرش ابوالفضل (علیه السلام) را خطاب کرد وچنین گفت: جانم بقربانت سوار شو و با اینها ملاقات کن و انگیزه وهدف آنان را بپرس.

طبق فرمان امام (علیه السلام) حضرت ابوالفضل با بیست تن که زهیر بن قین وحبیب بن مظاهر نیز در میان آنان دیده می شد به سوی دشمن حرکت نموده و در مقابل آنان قرارگرفت و انگیزه حرکتشان را سؤال نمود.

لشکریان عمر سعد در جواب او گفتند: اینک از سوی امیر (ابن زیاد) حکم تازه‌ای رسیده است که باید شما بیعت کنید والا همین الآن وارد جنگ خواهیم گردید.

حضرت ابوالفضل به سوی امام برگشت و پیشنهاد آنان را به عرض آن حضرت رسانید.

امام در پاسخ وی چنین فرمود: به سوی آنان بازگرد و اگر توانستی همین امشب را مهلت بگیر وجنگ را به فرداموکول بکن تا ما امشب را به نمازواستغفارومناجات باپروردگارمان بپردازیم زیرا خدامی داند که من به نماز و قرائت قرآن واستغفار ومناجات با خدا. علاقه شدید دارم.

ابوالفضل (علیه السلام) بر گشت وتقاضای مهلت یک شبه نمود. عمر سعد چون در قبول این پیشنهاد مردد بود موضوع را با فرماندهان لشکر مطرح و نظر آنان را جو یا گردید.

یکی از فرماندهان به نام «عمرو بن حجاج» گفت: سبحان الله، اگر اینها از ترک ودیلم بودند و چنین مهلتی را از تو درخواست می کردند بایستی به آنان جواب مثبت می دادی «در صورتیکه اینها فرزندان پیامبر هستند».

قیس بن اشعث یکی دیگر ازفرماندهان گفت: به عقیده من هم باید به این در خواست حسین جواب مثبت داد زیرا این درخواست وی نه برای عقب نشینی آنها از جبهه ونه برای تجدید نظر است بلکه به خدا سوگند فردا اینها پیش از تو به جنگ شروع خواهند نمود.

عمرسعد گفت: اگر چنین است پس چرا شب را به آنان مهلت بدهیم؟

بهر حال پس از گفتگوی زیاد پاسخ عمر سعد به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) این بود:

ما امشب را به شما مهلت می دهیم اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر گردن نهادید به نزد

او می بریم و اگر امتناع کردید ما هم شما را به حال خود باقی نخواهیم گذاشت و جنگ است که سرنوشت شما را تعیین خواهد نمود.

وبدینگونه با درخواست امام (علیه السلام) موافقت گردید وشب عاشورا به وی مهلت داده شد.

اهمیت نماز

از این درخواست امام (علیه السلام) می توان به اهمیت نماز ودعا ونیایش وتلاوت قرآن پی برد که آن حضرت تا آنجا به این مسائل علاقه دارد که از دشمن ناجوانمردش درخواست مهلت می کند تا یک شب دیگر از عمر خویش را با این اعمال بگذراند و چرا چنین نباشد که حسین (علیه السلام) برای ترویج وزنده ساختن نماز وقرآن وشعارهای الهی بدینجا آمده است و مناجات ونیایش با پروردگار بهترین ولذت بخش ترین دقایق زندگی او است وباید هر ملتی که برای خدا قیام می کند، همین اعمال را شعار و ملاک عمل خویش قرار بدهد.

و از اینجا است که در زیارتنامهٔ امام آمده است:

وَاَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلٰوةَ وَآتَیْتَ الزَّکٰوةَ وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاَطَعْتَ اللهَ وَرَسُولَهُ حَتّیٰ اَتٰیکَ الْیَقِینُ.

سخنان حسین بن.علی(ع) در شب عاشورا

أُثْنی عَلَی اللهِ اَحْسَنَ الثَّناءِ وَاَحْمَدُهُ عَلَی السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ اَللّهُمَّ اِنّی اَحْمَدُکَ عَلی اَنْ اَکْرَمْتَنا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنا الْقُرآنَ وَفَقَّهْتَنا فِی الدّینِ وَجَعَلْتَ لَنا اَسْماعاً وَاَبْصاراً وَاَفْئِدَةً وَلَمْ تَجْعَلْنا مِنَ الْمُشْرِکینَ.

اَمّا بَعْدُ، فَاِنّی لااَعْلَمُ اَصْحاباً اَوْلی وَلااَخْیَراً مِنْ اَصْحابی وَلااَهْلَ بَیْتٍ اَبَرَّوَلااَوْصَلَ مِنْ اَهْلِ بَیْتی فَجَزاکُمُ اللهُ عَنّی جَمیعاً خَیْراً.

وَقَدْاَخْبَرَنی جَدّی رَسُولُ اللهِ(صلّی الله علیه وآله) بِاَنّی سَاُساقُ اِلَی الْعِراقِ فَاَنْزِلُ اَرْضاً یُقالُ لَها عَمُوراً وَکَرْبَلا وَفیها اُسْتَشْهَدُ وَقَدْ قَرُبَ الْمَوْعِدُ.

اَلاوَاِنّی اَظُنُّ یَوْمَنا مِنْ هؤُلاءِ الاَعْداءِ غَداً وَاِنّی قَدْ اَذِنْتُ لَکُمْ فَانْطَلِقُوا جَمیعاً فی حِلٍّ لَیْسَ عَلَیْکُمْ مِنّی ذِمامٌ وهذااللیلُ قَدْغَشِیَکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً وَلْیَاْخُذْ کُلُّ رَجُلٍ مِنْکُمْ بِیَدِ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ بَیْتی فَجَزاکُمُ اللهُ جَمیعاًخَیْراً وَتَفَرَّقُوا فی سَوادِکُمْ وَمَدائِنِکُمْ فَاِنَّ الْقَوْمَ اِنَّما یَطْلُبُونَنی وَلَوْاَصابُونی لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَیْری. (۱)

حَسْبُکُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ اِذْهَبُوا قَدْ اَذِنْتُ لَکُمْ (۲).

...اِنّی غَداً اُقْتَلُ وَکُلُّکُمْ تُقْتَلُونَ مَعی وَلایَبْقی مِنْکُمْ اَحَدٌ حَتَّی الْقاسِمِ وَعَبْدِاللهِ الرَّضیع (۳).

ترجمه وتوضیح لغات

سَرّاء: وسعت وآسایش. ضَرّاء: شدائد، رنج وناراحتی. اَفْئِدَة- جمع فؤاد: قلب اَبَرّ- افعل التفضیل از: بَرَّ، یَبَرُّ: نیکوتر، پرهیزکارتر. اَوْصَلُ: افعل تفضیل: از وَصَلَ یَصِلُ: کسی که وظیفهٔ قوم وخویشی را به نحوا حسن انجام دهد. اُساقُ- مجهول است از ساقَ یَسُوقُ:

۱و۲- این خطبه در تاریخ طبری، ج۷، ص۳۲۱و۳۲۲؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۸۵، ارشادمفید ، ص۲۳۱؛ لهوف، ص۷۹؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲٤٦ وطبقات ابن سعد آمده است. ولی جملهٔ قداخبرنی جدي... در نسخهٔ طبری وجود ندارد.

۳- این جمله در «نفس المهموم» نقل شده است.

کشیدن. حل: برداشتن پیمان. ذِمام: پیمان وتعهد. سَواد: آبادی. مَدائن- جمع مدینه: شهر. آصابَهُ: بروی دست یافت. ذَهَلَ، ذُهُولاً: او را ترک نمود، فراموش کرد.

ترجمه وتوضیح

حسین بن علی (علیه السلام) نزدیک غروب تاسوعا وپس از آنکه از طرف دشمن مهلت داده شد (ویا پس ا زنماز مغرب) در میان افراد بنی هاشم ویاران خویش قرارگرفته این خطابه را ایراد نمود:

خدارا به بهترین وجه ستایش کرده و در شدائد وآسایش ورنج و رفاه مقابل نعمتهایش سپاسگزارم. خدایا تو را می ستایم که برما خاندان با نبوت کرامت بخشیدی وقرآن را به ما آموختی وبه دین وآئین مان آشنا ساختی و برما گوش (حق شنو) وچشم حق بین وقلب (روشن) عطا فرموده‌ای و از گروه مشرک و خدانشناس قرارندادی.

اما بعد؛ من اصحاب ویارانی بهتر از یاران خود ندیده‌ام و اهل بیت وخاندانی با وفاتر وصدیقتر از اهل بیت خود-سراغ ندارم، خداوند به همه شما جزای خیر دهد.

آنگاه فرمود: جدم رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) خبرداده بود که من به عراق فراخوانده می شوم ودر محلی بنام «عمورا» ویا «کربلا» فرودآمده و درهمانجا به شهادت می رسم و اینک وقت این شهادت رسیده است به اعتقاد من همان فردا، دشمن جنگ خودرا با ما آغاز خواهد نمود و حالا شما آزاد هستید ومن بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده وهریک از شما دست یکی از افراد خانوادهٔ مرا بگیرد و به سوی آبادی وشهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد زیرا این مردم فقط درتعقیب من هستند و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت.

خداوند به همهٔ شما جزای خیروپاداش نیک عنایت کند.

آخرین آزمایش

حسین بن علی (علیه السلام) که در طول راه ازمدینه تا کربلا و درمواقع مختلف، شهادت خویش را اعلان نموده بود وبرای یارانش اجازهٔ مرخصی داده وبیعت را از آنان

برداشته بود، در شب عاشورا و برای آخرین بار نیز این موضوع را با صراحت مطرح نمود که «قَدْ قَرُبَ الْمَوْعِدُ» هنگام شهادت فرا رسیده است ومن بیعت خود را از شما برداشتم از این تاریکی شب استفاده کنید و راه شهر ودیار خویش را پیش بگیرید.

و این پیشنهاد در واقع آخرین آزمایش بود از سوی حسین بن علی (علیه السلام) ونتیجه این آزمایش عکس العمل یاران آن حضرت بود که هریک با بیان خاص وفاداری خود را نسبت به آنحضرت واستقامت وپایداری خویش را تا آخرین قطره خون اعلان داشتند و بدین گونه از این آزمایش روسفید و سر افراز بیرون آمدند.

واینک پاسخ چند تن از این یاران باوفا واهل بیت صدیق و با صفا:

۱- اولین کسی که پس از سخنرانی امام (علیه السلام) لب به سخن گشودبرادرش عباس بن علی (علیه السلام) بود چنین گفت: «لاأرانا الله ذلِکَ أبداً»: خدا چنین روزی را نیاورد که ما تو را بگذاریم و به سوی شهر خود برگردیم.

۲- وسپس سایر افراد بنی هاشم درتعقیب گفتار حضرت ابوالفضل و در همین زمینه سخنانی گفتند که امام نگاهی به فرزندان عقیل کردوچنین گفت: «حَسْبُکُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ اِذْهَبُوا قَدْ اَذِنْتُ لَکُم»: کشته شدن مسلم برای شما بس است، من به شما اجازه دادم بروید.

آنان در پاسخ امام چنین گفتند: در این صورت اگر از ما سؤال شود که چرا دست از مولا وپیشوای خود برداشتید چه بگوئیم؟ نه، به خدا سوگند، هیچگاه چنین کاری را انجام نخواهیم داد بلکه ثروت وجان وفرزندانمان رافدای راه‌توکرده و تا آخرین مرحله در رکاب تو جنگ خواهیم کرد.

۳- یکی دیگر از این سخنگویان، مسلم بن عوسجه بود که چنین گفت: ما چگونه دست ازیاری تو برداریم؟ دراین صورت در پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت؟ به خدا سوگند من از تو جدا نمی گردم تابا نیزه خود سینه دشمنان تورا بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان بجنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم با سنگ وکلوخ بجنگشان می روم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم.

٤- ویکی دیگر از یاران آن حضرت سعد بن عبدالله بود که چنین گفت: به خدا سوگند ما دست از یاری تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خداوند ثابت کنیم که حق پیامبر را درباره تو مراعات نمودیم، به خدا سوگند اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را

آتش زده وخاکسترم را زنده می کنند بازهم هرگز دست از یاری تو بر نمی دارم وپس از هر بارزنده شدن به یاریت می شتابم در صورتی که می دانم این مرگ یک بار بیش نیست وپس از آن نعمت بی پایان خدا است.

۵- زهیربن قین چنین گفت: یا بن رسول الله! به خدا سوگند دوست داشتم که در راه حمایت تو هزار بار کشته، باز زنده ودوباره کشته شوم و باز آرزوداشتم که باکشته شدن من، تو ویا یکی از این جوانان بنی هاشم از مرگ نجات می یافتند.

۶- در همین ساعتها که خبر اسارت فرزند محمد بن بشیر حضرمی (یکی از یاران آن حضرت) به وی رسیده بود امام به او فرمود تو آزادی برو و در آزادی فرزندت تلاش بکن.

محمدبن بشیر گفت: به خدا سوگند من ابداً دست از تو بر نمی دارم! و این جمله را نیز اضافه نمود که: درندگان بیابانها مرا قطعه قطعه کنند وطعمه خویش قراردهند اگر دست از تو بردارم.

امام چند قطعه لباس قیمتی بدو داد تا در اختیار کسانی که می توانند در آزادی فرزندش تلاش کنند قراردهد [1].

آنگاه که حسین بن علی (علیه السلام) این عکس العمل متقابل را از افراد بنی هاشم وصحابه و یارانش دید و آن کلمات و جملاتی که دلیل بر آگاهی واحساس مسؤولیت ووفاداری آنان نسبت به مقام امامت است به سمع آن حضرت رسید، در ضِمن اینکه آنها را با این جمله دعا می نمود «جزاکُمُ اللهُ خیراً»خدا به همهٔ شما پاداش نیک عنایت کند، بطور قاطعانه وصریح چنین فرمود: «اِنّی غَداً اُقتَلُ وَکُلکُمْ تُقتَلُونَ...»: من فردا کشته خواهم شد وهمهٔ شما وحتی قاسم وعبدالله شیر خوار نیز با من کشته خواهند شد.

همه یاران آن حضرت با شنیدن این بیان یکصدا چنین گفتند: ما نیز به خدای بزرگ سپاسگزاریم که به وسیلهٔ یاری تو با ما کرامت و با کشته شدن در رکاب تو برما عزت وشرافت بخشید، ای فرزند پیامبر آیا ما نباید خشنود باشیم از اینکه در بهشت با تو هستیم؟

وطبق نقل خرائج راوندی امام پرده را از جلو چشم آنان کنار زدو یکایک آنان محل خود

۱- این پاسخ های ششگانه در طبری، ج۷، ص۳۲۲؛ کامل، ج۳، ص۲۸۵؛ ارشاد مفید، ص۳۲۱، اعلام الورى، ص۲۳۵؛ لهوف، ص۸۱ ومقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۴۷ آمده است.

ونعمتهایی که در بهشت برایشان مهیا شده است مشاهده نمودند[۱].

یک سخن معروف ونا صحیح

این بود صحنه شب عاشوراواین بودسخنان امام (علیه السلام) در تجلیل وتقدیر از اصحاب خویش و این بود پاسخ حماسه ای یاران آن حضرت.

ولی مطلبی در بعضی از کتابها ومقاتل در مورد عکس العمل گروهی از یاران حسین بن علی (علیه‌السلام) در شب عاشورا از سکینه بنت الحسین (علیه السلام) نقل شده و در میان گویندگان وذاکرین معروف گردیده است که به نظرما غیر صحیح و از نظر تاریخی نادرست است وخلاصهٔ آن مطلب این است که: سکینه بنت الحسین می گوید درمیان خیمه نشسته بودم، پدرم در ضمن اینکه از شهادت خود سخن می گفت: به یارانش نیز اعلان نمود که هرکس علاقه به شهادت ندارد از تاریکی شب استفاده نموده و به شهر ودیار خویش برگردد وهنوز گفتار امام به پایان نرسیده بود که یاران آن حضرت ده تا ده تا وبیست تا بیست تا متفرق گردیدند و تنها هفتاد واندی از آنان باقی ماند...

ولی به دلائلی چند این مطلب در مورد شب عاشورا درست نیست زیرا:

۱- در مدارک ومنابع تاریخی معتبر و دست اول تا آنجا که در دسترس ما بود از چنین مطلب خبری نیست و این مطلبی است که درمنابع دست سوم وچهارم نقل شده است از جمله در ناسخ التواریخ بدون ذکر مأخذ و همچنین در معالی السبطین بواسطه از کتاب نورالعین[۲] و...

۲- این مطلب با آنچه قبلا از مرحوم مفید و طبری نقل نمودیم[۳] مخالف است که می گویند: آنهایی که به طمع منافع مادی با حسین بن علی (علیه السلام) آمده بودند در منزل زباله با اعلان آزادی از سوی آن حضرت متفرق گردیدند و به همراه وی نماندند مگر آنانکه تصمیم داشتند تاپای جان از او حمایت کنند.

۱- به نقل ازمقتل مقرم، ص۲۵۸.

۲- در الذریعه از دو کتاب به نام نورالعین که هردومقتل وهر دو در هند چاپ شده است، یاد می کند که مؤلف یکی از آنها از علمای معاصر ولی مؤلف دیگری معلوم نیست. بهرحال این کتاب نیز خود بخود وبدون مؤید نمی تواند مدرک تاریخی بحساب بیاید.

۳- ص۱۱۳

پس این عدهٔ زیادی که در کربلا و در شب عاشورا ده تاده تا بیست تا بیست تا متفرق شدندّ از کجا آمده بودند؟!

تأیید دیگر: مؤیّد این نظریه، بیان مرحوم «طبرسی» است که پس از نقل خطبه امام حسین (علیه‌السلام) که در ضمن آن اجازه بازگشت به أصحابش داده است و پس از نقل پاسخ چند نفر از اصحاب آن حضرت که ما نیز نقل نمودیم اچنین می گوید: «فجزاهم الحسین خیراً وانصرف الی مضربه»: امام حسین به آنان فرمود: خداوند به شما جزای خیر دهد آنگاه به خیمه خویش مراجعت فرمود[1].

اگر مراجعت گروهی از اصحاب امام حسین در شب عاشورا صحت داشت مسلّماً مرحوم «طبرسی» در این مورد بیان می نمود ویا اشاره‌ای به آن می کرد ولی به طوری که ملاحظه می کنید در کلام او نیز خبری از این موضوع نیست.

وبعید نیست آنچه از سکینه بنت الحسین (علیه‌السلام) نقل شُو است در صورت صحت مربوط بهمین منزل زباله باشد و چنانچه می بینیم در گفتار او سخنی از شب عاشورا نیست بلکه بصورت کلی است و صحبت از «یکشب» است[2] منتهی بعضی از نویسندگان وبیشتر گویندگان آن یک شب را به جای منزل زباله با شب عاشورا تطبیق کرده‌اند.

۱- اعلام الورَی، ص۲۳۶.

۲- متن آن درمعالی السبطین ملاحظه شود.

حماسهٔ دیگری از زبان حسین بن علی (علیه السلام)

وَاللهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ فَماوَجَدْتُ فيهِمِ اِلاّ الأَشْوَسَ الأَقْعَسَ يَسْتَأنِسُونَ بِالْمَنِيَّةِ دُونِي اِسْتِيناسَ الطِّفْلِ اِلَى مَحالِبِ أُمِّهِ (۱)

ترجمه و توضیح لغات

بَلَوْتُ- از بلی یَبْلُو: آزمایش کردن. اَشْوَس: دلاور، جنگجو، غرنده اَقْعَسْ: استوار. اِسْتیناس: کثرت انس وعلاقه. مِحْلَبْ: پستان.

ترجمه وتوضیح

مرحوم مقرم نقل می کند که امام (علیه السلام) در شب عاشورا و در میان تاریکی از خیمه ها دور شد. نافع بن هلال که یکی از یاران آن حضرت بود خود را به امام (علیه السلام) رسانید و انگیزه بیرون شدن از محیط خیمه ها را سؤال کرد واضافه نمود: یابن رسول الله آمدن شما به سوی لشکر این مرد طاغی مرا سخت نگران ومتوحش ساخت.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: آمده ام تا پستی وبلندی اطراف خیمه ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن مخفی گاهی باشد و از آنجا برای حملهٔ خود ویا دفع حملهٔ شما استفاده کند (۲).

آنگاه امام (علیه السلام) درحالی که دست نافع در دستش بود چنین فرمود: «هِيَ وَاللهِ وَعْدٌ

۱- این فراز ومطالب مربوط به آن، از مقتل مقرم، ص ۲۶۲ نقل گردیده است.

۲- اِنّي خَرَجْتُ اَتَوَقَّعُ التِّلاعَ والرَّوابي مَخافَةَ اَنْ تَكُونَ مَكْمَناً لِهُجُومِ الْخَيلِ يَوْمَ تَحْمِلُونَ وَيَحْمِلُونَ.

لاخُلف فیه»: امشب همان شب موعود است، وعده‌ای است که هیچ تخلف در آن راه ندارد.

سپس امام (علیه السلام) رشته کوههایی را که در مهتاب شب از دور دیده می شد به نافع نشان داد وفرمود: «اَلا تَسْلُکُ بَیْنَ هٰذَیْنِ الْجَبَلَیْنِ فی جَوْفِ اللَّیلِ وَتَنْجُو نَفْسَکَ؟»نمی خواهی در این تاریکی شب به این کوه ها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟

نافع بن هلال خود را به قدمهای آن حضرت انداخت و عرضه داشت مادرم بعزایم بنشیند من این شمشیر را به هزار درهم واسبم را هم به هزار درهم خریداری نموده‌ام، سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است. بین من وتو جدایی نخواهد افتاد مگر آنوقت که این شمشیر کند واین اسب خسته شود(۱).

«مقرم» از نافع بن هلال(۲) چنین نقل می کند که: امام (علیه السلام) پس از بررسی بیابانهای اطراف به سوی خیمه ها برگشت و به خیمهٔ زینب کبری(س) وارد گردید ومن در بیرون خیمه کشیک می دادم، زینب کبری (س) عرضه داشت: برادر! آیا یاران خود را آزموده‌ای و به نیت و استقامت آنان پی برده‌ای؟ مبادا در موقع سختی دست از تو بردارند و در میان دشمن تنها بگذارند.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی چنین فرمود: «وَاللهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ...»: آری، به خدا سوگند آنها را آزمودم ونیافتم مگر دلاور وغرّنده (شیروار) و با صلابت و استوار (کوهوار)، آنان به کشته شدن در رکاب من آنچنان مشتاق هستند مانند اشتیاق طفل شیر خوار به پستان مادرش.

نافع می گوید: من چون این سؤال وجواب را شنیدم، گریه گلویم را گرفت و به نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه از امام وخواهرش شنیده بودم بدو بازگو نمودم.

حبیب بن مظاهر گفت: به خدا سوگند اگر منتظر فرمان امام (علیه السلام) نبودیم همین امشب به دشمن حمله می کردیم. گفتم حبیب! اینک امام دراخیمه خواهرش می باشد و شاید اززنان و اطفال حرم نیز در آنجا باشند وبهتر است توبا گروهی ازیارانت به کنار خیمه آنان رفته ومجدداً اظهار وفاداری بنمایید تا هر چه بیشتر مایهٔ دلگرمی این بانوان باشد.

۱- ثَکَلَتْنی اُمّی اِنَّ سَیْفی بِاَلْفٍ وَفَرَسی مِثْلُهُ فَوَاللهِ الَّذی مَنَّ بِکَ عَلَیَّ لاٰفٰارَقْتُکَ حَتّی یَکلا عن فری وجری.

۲-نافع بن هلال ازیاران حسین بن علی است که در اثر جراحات فراوان درمیان کشته ها افتاد وسپس اسیر وبکوفه منتقل گردید وقسمتی از مطالب مربوط به عاشورا از جمله مطلب مورد بحث از وی نقل گردیده است.

حبیب با صدای بلند یاران امام را که درمیان خیمه ها بودند دعوت کرد وهمهٔ آنان، خود را ازخیمه هابیرون انداختند. حبیب اول به افراد بنی هاشم گفت: از شما درخواست می کنم که به درون خیمه های خود برگردید وبه عبادت واستراحت خویش بپردازید سپس گفتار نافع را به بقیه صحابه نقل نمود. همهٔ آنان پاسخ دادند: سوگند به خدایی که برما منت گذاشته و برچنین افتخاری نائل نموده است اگرمنتظر فرمان امام نبودیم، همین حالا با شمشیرهای خود به دشمن حمله می کردیم، حبیب دلت آرام وچشمت روشن باد.

حبیب بن مظاهر درضمن دعا به آنان پیشنهاد نمود که بیایید با هم به کنارخیمهٔ بانوان رفته بهٔ آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم.

چون به کنار این خیمه رسیدند، حبیب خطاب به بانوان بنی هاشم چنین گفت: ای دختران پیامبر وای حرم‌رسول خدا! اینان جوانان فداکارشما واینها شمشیرهای براقشان است که همه سوگند یاد نموده اند این شمشیرها را درغلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه های بلند وتیز دراختیار غلامان شما است که هم قسم شده اند آنها را فرو نبرند مگر در سینهٔ دشمنان شما.

در این هنگام یکی از بانوان به آنان چنین پاسخ داد: «اَیُّهَا الطَّیِّبون حامُوا عَنْ بَناتِ رَسولِ الله وَحَرائرِ اَمیرِالمؤمنینَ»: ای پاک مردان از دختران پیامبر وزنان خاندان امیرمؤمنان دفاع کنید.

چون سخن این بانو به گوش این افرادرسید، با صدای بلند گریه کرده و هریک به سوی خیمه خویش بازگشتند.

و این بود حماسه ای که دربارهٔ صحابه ویاران حسین بن علی (علیه السلام) از زبان آن حضرت شنیدید و این بود گفتار نافع بن هلال وسایر یاران آن حضرت در شب عاشورا.

«بِاَبی اَنْتُمْ وَاُمّی طِبْتُمْ وَطابَتِ الارْضُ الَّتی فیها دُفِنْتُمْ وَفُزْتُمْ فَوزاً عظیماً».

شعر امام (ع) ووصیت آن حضرت به خواهران وهمسرانش درشب عاشورا

یا دَهْرُ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلیلِ — کَمْ لَکَ بِالْأشْراقِ وَالْأَصیلِ
مِنْ صاحِبٍ اَوْطالِبٍ قَتیلِ — وَالدَّهْرُ لایَقْنَعُ بِالْبَدیلِ
وَاِنَّما الأَمْرُ اِلَی الْجَلیلِ — وَکُلُّ حَیٍّ سالِکٌ سَبیلِ

...یااُخْتاهُ تَعَزّی بِعَزاءِ اللهِ وأعلمی اَنَّ اَهْلَ الاَرْضِ یَمُوتُونَ وَاَهْلَ السَّماءِ لایَبْقُونَ وَاَنَّ کُلَّ شَیْءٍ هالِکٌ اِلّا وَجْهَ اللهِ الَّذی خَلَقَ الأَرْضَ بِقُدْرَتِهِ وَیَبْعَثُ الْخَلْقَ فَیَعُودُونَ وَهُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ اَبی خَیْرٌ مِنّی وَاُمّی خَیْرٌ مِنّی وَاَخی خَیْرٌ مِنّی وَلِیَ وَلَهُمْ وَلِکُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللهِ اُسْوَةٌ.

...یا اُخْتاه یا اُمَّ کُلْثُومُ یا فاطِمَةُ یارُبابُ انظرنْ اِذا قُتِلْتُ فَلا تَشْقُقْنَ عَلَیَّ جَیْباً وَلا تَخْمُشْنَ وَجْهاً وَلا تُقُلْنَ هَجْراً (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

اِشْراق: طلوعِ آفتاب، هنگام طلوع. اَصیل: هنگام غروب. صاحِب: یار ودوست. طالِب: خواهان، علاقه مند. بَدیل: عوض. تَعَزّی: تحمل، صبروشکیبائی. اُسْوَةٌ: سنبل، الگو. تَشْقُقْنَ: از-شَقَّ: چاک نمودن. جَیْب: گریبان. خَمْشُ وَجْهٍ: چنگ به صورت زدن، خراشیدن صورت. هَجْر: هذیان، سخنی که شایسته نیست.

۱- انساب الأشراف، ج۳، ص۱۸۵، طبری، ج۷، ص۳۲٤؛ کامل، ج۳، ص۲۸۵؛ ارشاد مفید، ص۲۳۲؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۳۲۷؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲٤٤؛ واخبار زینبیات عبیدلی متوفای ۲۷۷هـ.

ترجمه وتوضیح

از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است که در شب عاشورا پدرم در میان خیمه با چند تن از یارانش نشسته بود و«جَون» غلام ابوذر مشغول اصلاح شمشیر امام (علیه السلام) بود آن حضرت به این اشعار مترنم ومتمثل گردید؛

یادَهْرُاُفٍّ لَکَ مِنْ خَلیلٍ...

ای دنیا اف بر دوستی تو که صبحگاهان وعصرگاهان چه قدر از دوستان وخواهانت رابه کشتن می دهی که به عوض قناعت نورزی.

وهمانا کارها به خدای بزرگ محول است وهرزنده‌ای سالک این راه.

امام سجاد (علیه السلام) می گوید: من از این اشعار به هدف امام (علیه السلام) که خبر مرگ واعلان شهادت بود پی بردم وچشمانم پراز اشک گردید ولی از گریه خودداری کردم، اما عمه‌ام زینب که درکنار بستر من نشسته بود با شنیدن این اشعار و با متفرق شدن یاران امام، خود را به خیمهٔ آن حضرت رسانید و گفت: وای برمن ای کاش مرده بودم وچنین روزی را نمی دیدم، ای یادگار گذشتگانم وای پناهگاه بازماندگانم گویا همه عزیزانم را امروز از دست داده‌ام که این پیش آمد، مصیبت پدرم علی ومادرم زهرا و برادرم حسن (علیهم السلام) را زنده نمود.

امام (علیه السلام) به زینب کبری تسلی داده و به صبر وشکیبائی توصیه نمود وچنین گفت: «یا اُخْتاهُ تَعَزَّی بِعَزاءِ اللهِ...»: خواهر راه صبر و شکیبائی را در پیش بگیر و بدان که همهٔ مردم دنیا می میرند و آنان که در آسمانها هستند زنده نمی مانند، همهٔ موجودات از بین رفتنی هستند مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است وهمهٔ مردم را مبعوث وزنده خواهد نمود واو است خدای یکتا. پدر ومادرم وبرادرم حسن بهتر از من بودند که همه به جهان دیگر شتافتند ومن وآنان وهمه مسلمانان باید از رسول خدا پیروی کنیم که او نیز به جهان بقا شتافت.

سپس فرمود: خواهرم ام کلثوم! فاطمه رباب! پس ازمرگ من گریبان چاک نکنید، سیلی به صورت نزنید و سخنی که از شما شایسته نیست برزبان نرانید.

قرائت امام (ع) در شب عاشورا

وَلَايَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ مَاكَانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ.

ترجمه وتوضیح لغات

يَحْسَبَنَّ - از، حَسِبَ يَحْسِبُ: پنداشتن. نُمْلي - از: إِمْلاء: مهلت دادن، تأخیر انداختن. مُهین - به ضم میم: ذلت بار. يَذَرُ - از، وزره: او را ترک نمود. يميزُ - از، میز: جدا کردن.

ترجمه وتوضیح

در شب عاشورا در میان خیمه های حسین بن علی (علیه السلام) جنب و جوش عجیب ونشاط فوق العاده‌ای به چشم می خورد: یکی سلاح خود را برای جنگ اصلاح وآماده می نمود، دیگری مشغول عبادت ومناجات باپروردگار، وآن دیگری مشغول خواندن قرآن «لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ بين قائمٍ وَقَاعِدٍ وَرَاكِعٍ وَسَاجِدٍ» از ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل شده که. در آن شب در هر چند لحظه گروهی سوار کار از لشکریان عمر سعد به عنوان مأموریت و نظارت به پشت خیمه های حسین بن علی (علیه السلام) می آمدند و به وضع این خیمه، نشینان سرمی کشیدند، یکی از آنان صدای امام (علیه السلام) را که این آیهٔ شریفه را می خواند، شناخت: «وَلَايَحْسَبَنَّ الَّذِينَ...»: آنانکه کفر ورزیدند گمان نبرند مهلتی که به آنان می دهیم به نفع آنها است بلکه به آنان مهلت می دهیم تابرگناهان خود بیفزایند و برای آنان عذابی است. ذلت بار. خداوند مؤمنان را با این وضعی که هستند واگذار نخواهد نمود تا بد

را از نیک وناپاک را از پاک جدا سازد.

آن مرد باشنیدن این آیه گفت: به خدا سوگند این افراد نیک ما هستیم که خدا ما را از شما جدا کرده است.

«بریر» هم جلو آمد و به او پاسخ داد که: ای مرد فاسق خدا تو را در صف ناپاکان قرارداده است، به سوی ما برگرد و از این گناه بزرگ خود توبه بکن زیرا به خدا سوگند که ماییم افرادپاک.

آن مرد از روی استهزاء گفت: «وَاَنَا عَلٰی ذٰلِکَ مِنَ الشّاهِدِینَ». من نیز به این شهادت می دهم. آنگاه به سوی اردوگاه لشکر ابن سعد برگشت [۱].

صحنهٔ آزمایش

امام (علیه السلام) با انتخاب این آیهٔ شریفه از مجموع آیات قرآن مجید در شب عاشورا و در آن شرایط خاص بخواسته است وضع هر دو گروه را که در مقابل هم قرارگرفته بودند، بیان کند که آیهٔ اول فلسفهٔ برتری ظاهری گروه ظالم و جنایتکار را روشن می کند ونبایداین تفوق وبرتری ظاهری موجب ناراحتی وانکسار مؤمنان گردد، بلکه این پیروزی موقتی است و مهلتی است از سوی خداوند تا گروه جنایتکار هرچه بیشتر درمنجلاب فساد وگناه قرارگرفته ویکسره در آن غرق شوند واگر مناقشه در تعبیر نباشد باید بگوئیم: این فرصتی است تا کتیکی.

وهر گروه وحکومت وهر شخصی با داشتن روش ظالمانه مشمول چنین فرصت موقت وتاکتیکی باشد باید خودرا آمادهٔ روزی کند که عذاب خدا به سخت ترین وجهی او را فرا خواهد گرفت.

واما آیهٔ دوم در مورد گروه مؤمنان است که اگر روزی به بلا ومصیبت گرفتار می شوند وبه ظاهر باهزیمت وشکست مواجه می گردند، بازهم به علت امتحان وآزمایش است تاپاکان از ناپاکان ونیکان از بدان متمایز گردند.

۱- تاریخ طبری، ج۷، ص۳۲۴ و۳۲۵؛ ارشاد ص۲۳۳.

و این موضوع به صحنهٔ عاشورا و بیابان کربلا که با تمام حیثیاتش یکی از بزرگترین صحنه های امتحان وآزمایش نیز بود، اختصاص ندارد بلکه همه تاریخ و همه این جهان با عظمت صحنهٔ آزمایشی است برای همهٔ افراد بشر که: «کُلُّ یَوْمٍ عاشُورا وَکُلُّ اَرْض کَرْبَلا».

رؤیای امام (ع) در شب عاشورا

...اِنّی رَاَیْتُ فی مَنامی کَاَنَّ کِلاباً قَدْشَدَّتْ عَلَیَّ تَنْهَشُنی وَفیها کَلْبٌ اَبْقَعُ رَاَیْتُهُ اَشَدَّها وَاَظُنُّ اَنَّ الَّذی یَتَوَلّی قَتْلی رَجُلٌ اَبْرَصُ مِنْ هٰؤُلاءِ الْقَوْمِ.

وَاِنّی رَاَیْتُ رَسُولَ اللهِ بَعْدَ ذٰلِکَ وَمَعَهُ جَماعَةٌ مِنْ اَصْحابِهِ وَهُوَیَقُولُ اَنْتَ شَهیدُ هٰذِهِ الاُمَّةِ وَقَدِاسْتَبْشَرَ بِکَ اَهْلُ السَّمٰواتِ وَاَهْلُ الصَّفیحِ الأَعْلی وَلْیَکُنْ اِفْطارُکَ عِنْدِی اللَّیْلَةَ عَجِّلْ وَلاتُؤَخِّرْ فَهٰذامَلَکٌ قَدْنَزَلَ مِنَ السَّماءِ لِیَأْخُذَ دَمَکَ فی قارُورَةٍ خَضْراءِ فَهٰذا ما رَاَیْتُ وَقَدْ اَنِفَ الأَمْرُ وَاْقتَرَبَ الرَّحیلُ مِنْ هٰذِهِ الدُّنْیا لاشَکَّ فیه (۱)

ترجمه وتوضیح لغات

شَدَّتْ عَلَیَّ: برمن حمله نمود: نَهْش: گازگرفتن، پاره کردن. اَبْقَع: سفید وسیاه. اَبْرَص: مبتلا به مرض برص. اِسْتِبْشار: مژده دادن، خوشحال بودن. صفیح اَعْلٰی: ملکوت اعلی. قارُورَةٍ: شیشه. اَنِفَ بروزن حَسِبَ: فرارسید. رَحیل: هنگام کوچ کردن.

ترجمه وتوضیح

صاحب «نَفَس المهموم» از مرحوم صدوق(ره) نقل می کند که در ساعتهای آخر شب عاشورا خواب سبکی چشم امام (علیه السلام) را فرا گرفت وچون بیدار گردید خطاب به یاران واصحابش فرمود: من در خواب دیدم که چندین سگ شدیداً بر من حمله می کنند و شدیدترین آنها سگی بود به رنگ سیاه وسفید واین خواب نشانگر آن است از میان این افراد کسی که بمرض برص مبتلا است قاتل من خواهد بود.

امام (علیه السلام) سپس فرمود: وپس از این خواب رسول خدا(صلّی الله علیه وآله) را با

۱ـ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۵۲ نفس المهموم، ص۱۲۵.

گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود: تو شهید این امت هستی وساکنان آسمانها وعرش برین آمدن تو را به همدیگر مژده وبشارت می دهند، تو امشب افطار را در نزد من خواهی بود، عجله کن وتأخیر روامدار واینک فرشته ای از آسمان فرودآمده است تا خون تو را در شیشهٔ سبزرنگی جمع آوری کند.

ترسیم واقعیت به صورت رؤیا

آنچه بنا بود بزودی واقع شود، درخواب وبه صورت رؤیا برای امام (علیه السلام) ترسیم گردیده و او نیز به همان صورت به یاران جانباز و فداکار خود بیان فرموده است تا مسأله ای از آنان مخفی ومستور نماند.

شهادت در فردای همان شب، خصوصیات قاتل ومبتلا بودن وی به مرض برص که به صورت «سگ سیاه وسفید» ترسیم شده، مهمان رسول خدا بودن، استقبال فرشتگان از روح زندهٔ بزرگ شهید اسلام و ذخیره کردن خون وی که باید همیشه در عروق پیروانش جوشان بماند همهٔ این حقایق در همان خواب ـ به صورتی که نقل گردید ـ نشان داده شده وروز عاشوراتحقق پذیرفته است.

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوة

...اِنَّ اللهَ تَعالی اَذِنَ فی قَتْلِکُمْ وَقَتْلی فی هٰذَا الیَوْمِ فَعَلَیْکُمْ بِالصَّبْرِ وَالْقِتالِ (۱).

...صَبْراً یابَنِی الکِرامِ فَمَا الْمَوتُ اِلاّ قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُبِکُمْ عَنِ الْبُؤسِ وَالضَّرّاءِ اِلَی الْجِنانِ الواسِعَةِ وَالنِّعَمِ الدّائمةِ فَاَیُّکُمْ یَکْرَهُ اَنْ یَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ اِلی قَصْرٍ وَما هُوَلاءِ اَعْدائِکُمْ اِلاّ کَمَنْ یَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرٍ اِلی سِجْنٍ وَعَذابٍ اِنَّ اَبِی حَدَّثَنی عَنْ رَسُولِ اللهِ اِنَّ الدُّنْیا سِجْنُ الْمُؤمِنِ وَجَنَّةُ الْکافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرُ هٰؤلاءِ اِلی جِنانِهِمْ وَجِسْرُ هٰؤلاءِ اِلی جَحیمِهِمْ ماکُذِبْتُ وَلاکَذِبْتُ (۲).

ترجمه وتوضیح لغات

قَنْطَرَة: پل. بُؤس: تیره روزی، فلاکت. ضَرّاء: روز بدبختی. جنان ـ جمع جَنَّت: بهشت. جَحیم: دوزخ.

ترجمه وتوضیح

بنا به نقل ابن قولویه ومسعودی(۳) حسین بن علی (علیه السلام) آنگاه که نماز صبح را بجای آورد، رو به سوی نمازگزاران نموده پس از حمد و سپاس خداوند به آنان چنین فرمود: اِنَّ اللهَ تَعالی اَذِنَ...: خداوند به کشته شدن شما و کشته شدن من در این روز اذن داده است و بر شما است که صبر وشکیبائی در پیش گرفته و با دشمن بجنگید.

مرحوم شیخ صدوق(۴) از امام سجاد(علیه السلام) مطلبی بدین مضمون نقل می کند که: در روز عاشورا چون جنگ شدت گرفت وکار برحسین بن علی (علیه السلام) سخت شد بعضی از یاران آن حضرت متوجه گردیدند که تعدادی از اصحاب و یاران امام(علیه السلام)

۱ـ کامل الزایارات، ص۳۷.

۲ـ بلاغة الحسین، ص۱۹۰.

۳- اثبات الوصیه، ص۱۳۹.

۴ - معانی الأخبار چاپ مکتبة الصدوق، ص۲۸۹.

در اثر شدت جنگ و با مشاهده ابدان قطعه قطعه شده دوستانشان ورسیدن نوبت شهادت شان، رنگشان متغیر و لرزه براندامشان مستولی گردیده است ولی خود حسین بن علی (علیه السلام) وتعدادی از خواص یارانش برخلاف گروه اول هرچه فشار بیشتر وفاصلهٔ آنان با شهادت نزدیکتر می شود رنگشان گلناری گشته و از آرامش وسکون خاطر بیشتری برخوردار می گردند که از این منظره جالب و شهامت فوق العاده متعجب شده در حالی که به قیافه روحانی وسیمای گلناری حسین بن علی (علیه السلام) اشاره می نمود به یاران خود چنین گفت:

«انظروا لایبالی بالموت»: به حسین بن علی (علیه السلام) نگاه کنید که از مرگ وشهادت کوچکترین ترسی به خود راه نمی دهد.

آن حضرت چون این جمله را ازوی بشنید یاران خویش را این چنین مورد خطاب قرارداد:

صبرأء بنی الکرام: «ای بزرگ زادگان صبر وشیکبائی به خرج دهید.. که مرگ چیزی جزیک پل نیست که شما را از سختی ورنج عبورداده به بهشت پهناور و نعمتهای همیشگی آن می رساند، چه کسی است که نخواهد ازیک زندان به قصری انتقال یابد وهمین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است که ازکاخی به زندان وشکنجه گاه منتقل گردد. پدرم از پیامبر(صلّی الله علیه وآله) برمن نقل نمود که می فرمود: دنیا برای مؤمن همانند زندان وبرای کافر همانند بهشت است. مرگ پلی است که این گروه مؤمن را به بهشتشان می رساند وآن گروه کافر را به جهنمشان. آری، نهٔ دروغ شنیده‌ام ونه دروغ می گویم».

آن حضرت پس از این بیان، صفوف لشکر خویش را که بنا به مشهور از هفتاد ودوتن تشکیل می یافت [۱] منظم نمود، میمنه سپاه را به زهیربن قین و میسره را به حبیب بن مظاهر و پرچم را به برادرش عباس بن علی (علیه السلام) سپرد و خود وافرادخاندانش در قلب سپاه قرارگرفتند.

دعوت به پایداری

حسین بن علی (علیه السلام) پس ازنمازصبح‌در روز عاشورا آری، پس از نماز صبح!

۱- در تعداد افراد لشکر امام درمیان مورخان اختلاف هست که گاهی آمار پیاده وسوارهٔ این لشکر را تاصدوپنجاه تن نوشته اند.

دو نکته را تذکر می دهد: یکی اصل کشته شدن که به امر پروردگار است و دیگری پایداری واستقامت در برابر دشمن که.هر دونکته با نماز ارتباط مستقیم دارد، زیرا:

اگر در قرآن مجید حکم نماز در آیات متعدد آمده و نماز یکی از علائم اسلام و ایمان است، در شرایط خاص جنگ وجهاد وحتی در آن مرحله ای که شکست ظاهری وکشته شدن قطعی و مسلم است طبق فرمان الهی واجب است واگر احیانا کسانی نماز بخوانند وحکم جهاد را فراموش کنند از مصادیق آنان که قرآن مجید با تعبیر: «نُؤمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» نکوهش می کند، خواهند گردید.

واما روح استقامت وپایداری در جهاد نیز باید از همان نماز وارتباط باپروردگار بدست بیاید و از عبادت ومعنویت مدد ونیرو بگیرد که: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوة».

دعای امام در صبح عاشورا

اَللّهُمَّ اَنْتَ ثِقَتی فی کُلِّ کَرْبٍ وَرَجائی فی کُلِّ شِدَّةٍ وَاَنْتَ لی فی کُلِّ اَمْرٍ نَزَلَ بی ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ کَمْ مِنْ هَمٍّ یَضْعُفُ فیهِ الْفُؤادُ وَتَقِلُّ فیهِ الْحیلَةُ وَیَخْذُلُ فیهِ الصَّدیق وَیَشْمَتُ فیهِ الْعَدُوُّ اَنْزَلْتُهُ بِکَ وَشَکَوْتُهُ اِلَیْکَ رَغْبَةً مِنّی اِلَیْکَ عَمَّنْ سِواکَ فَکَشَفْتَهُ وَفَرَّجْتَهُ فَاَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ نِعْمَةٍ وَمُنْتَهی کُلِّ رَغْبَةٍ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

ثِقَة: کسی که بروی اعتماد می شود، تکیه گاه. رَجاء: امید. عُدَّة ـ باضم عین وتشدید دال: سلاح. فُؤاد: قلب. حِیلَة: چاره. خَذْل: واگذاشتن. یَشْمَتُ ـ از شَمِتَ: شماتت نمودن.

ترجمه وتوضیح

در فراز قبلی آوردیم که امام (علیه السلام) پس از اداء فریضهٔ صبح صفهای لشکر خودرا آراست و وظیفه هریک از سران لشکررامعین نمود.

در این هنگام عمربن سعد نیز به آرایش وتنظیم صفوف لشکر خویش مشغول بود وچون چشم امام (علیه السلام) به انبوه جمعیت لشکر دشمن افتاد و در مقابل خویش سیلی عظیم وموجی خروشان از دشمن را دید دستها را به سوی آسمان بلند کرد واین دعا را خواند:

۱ـ طبری، ج۷، ص۳۲۷؛ ابن عساکر، ص۲۱۱؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۸۷؛ ارشاد مفید، ص۲۳۳ وطبقات ابن سعد.

...اَللّهُمَّ اَنتَ ثِقَتی فی کُلِّ کَرْبٍ...: خدایا تو در هر غـم واندوه پناهگـاه و در هر پیشامد ناگوار مایه امید مـن هستی و در هرحادثـه ای سلاح وملجأ من چه بسیار غمهای کمرشکن که دلها در برابرش آب وراه هرچاره در مقابلش مسدود می گردد، غمهای جانکاهی که بادیدن آنها دوستان دوری جسته ودشمنان زبان به شماتت می گشودند، در چنین مواقعی تنها به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیـگران قطع امید نموده‌ام وتوبودی که به داد من رسیده و این کوه‌های غم را برطرف کرده‌ای و از این امواج اندوه نجاتم بخشیده‌ای. خدایا توئی صاحب هر نعمت وتویی آخرین مقصد ومقصود من.

اوّلین سخنرانی امام(ع) در روزعاشورا

اَیُّهَاالنّاسُ اسْمَعُوا قَوْلی وَلا تَعْجِلُوا حَتّیٰ اَعِظَکُمْ بِما هُوَ حَقٌّ لَکُمْ عَلَیَّ وَحَتّی اَعْتَذِرَاِلَیْکُمْ مِنْ مَقْدَمی عَلَیْکُمْ فَاِنْ قَبِلْتُمْ عُذْری وَصَدَقْتُمْ قَوْلی وَاَعْطَیْتُمُونی النَّصَفَ مِنْ اَنْفُسِکُمْ کُنْتُمْ بِذٰلِکَ اَسْعَدَ وَلَمْ یَکُنْ لَکُمْ عَلَیَّ سَبیلٌ وَاِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنّی الْعُذْرَوَلَمْ تُعْطُوا النَّصَفَ مِنْ اَنْفُسِکُمْ فَاَجْمِعُوا اَمْرَکُمْ وَشُرَکائَکُمْ ثُمَّ لایَکُنْ اَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا اِلَیَّ وَلا تُنْظِرُونِ اِنَّ وَلِیِّیَ اللهُ الَّذی نَزَّلَ الْکِتابَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصّالِحینَ[1].

ترجمه وتوضیح لغات

اِعْتِذار: از خود دفاع کردن، بیان حجت ودلیل. مَقْدَم- بفتح میم: وارد شدن. نَصَف- بروزن هَدَف: انصاف وعدل وداد. اَسْعَد: کامیاب تر، خوشبخت تر، غُمَّة: مبهم ومشتبه.

ترجمه وتوضیح

امام (علیه السلام) پس از تنظیم صفوف لشکر خویش، سوار براسب گردید و از خیمه ها قدری فاصله گرفت و با صدای بلند و رسا خطاب به افراد لشکر عمر سعد چنین فرمود: **اَیُّهَاالنّاسُ اسْمَعُوقَوْلي...**: مردم! حرف مرا بشنوید و در جنگ وخونریزی شتاب نکنید تا من وظیفهٔ خود را که نصیحت وموعظه شما است، انجام بدهم وانگیزهٔ سفر

۱- این سخنرانی با اختلافاتی در طبری، ج۷، ص۳۲۸و۳۲۹؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۸۷؛ ارشاد مفید ۲۳۴؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۵۳ وطبقات ابن سعد آمده است.

خود را به این منطقه توضیح بدهم اگر دلیل مرا پذیرفتید و با من از راه انصاف درآمدید راه سعادت را دریافته ودلیلی به جنگ با من ندارید و اگر دلیل مرا نپذیرفتید و از راه انصاف نیامدید همهٔ شما دست بهم بدهید وهر تصمیم واندیشهٔ باطل که دارید دربارهٔ من به اجرا بگذارید ومهلتم ندهید ولی به هرحال امر برشما پوشیده نماند، یار وپشتیبان من خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و او است یار ویاور نیکان.

اتمام حجت

حسین بن علی (علیه السلام) بااینکه می دید دشمن به تمام معنا آمادهٔ جنگ است، تا آنجا که از رسیدن آب نیز به اردوگاه واطفال آن حضرت جلوگیری نموده است ودقیقه شماری می کند که باکوچکترین اشاره‌ای حمله را آغاز کند، ولی آن حضرت همانگونه که به هنگام ورودبه کربلا گفت،نه تنها حاضرنبودشروع به جنگ نمایدبلکه می خواست تاجایی که ممکن است، برای آنان موعظه ونصیحت کند که ازطرفی راه حق وفضیلت را ازباطل تشخیص دهند و از طرف دیگر مبادا در میان آنان کسی ناآگاه وناشناخته در ریختن خون امام (علیه السلام) شرکت کند وبدون توجه وآگاهی ازحقیقت درورطه سقوط وبدبختی ابدی قراربگیرد.

«سبط ابن جوزی» در «تذکرة الخواص» می گوید: چون «حسین بن علی (علیه السلام)» دید که مردم کوفه بر قتل وی اصرار دارند قرآنی برداشت وبازکرد و روی سرش گذاشت ودرمقابل صفوف دشمن آنان را صدا کرد که درمیان من وشما حاکم، این کتاب خدا وجدّم رسول الله باشد، مردم به چه جرمی ریختن خون مرا حلال می دانید، آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا گفتار جدم را درباره من وبرادرم نشنیده اید که «هذان سیّدا شباب اهل الجنّة» واگر حرف مرا تصدیق نمی کنید از جابر وزیدبن ارقم وابوسعید خدری سؤال کنید.آیاجعفرطیارعموی‌من نیست؟

ازمیان مردم کسی پاسخ نگفت وتنها شمر بود که صدا کرد الان وارد جهنم خواهی شد امام هم درجواب وی فرمود: الله اکبر جدم خبرداده بود که من درخواب دیدم سگی خون اهل بیت مرا می لیسد وگمان می کنم توهمان باشی [1].

۱- تذکرة الخواص، ص۲۶۲.

و این است عاطفه ومحبت یک امام ورهبر الهی وانسان دوست در مقابل دشمن خونخوارش واین است روش فرزند فاطمه(س) که در حساسترین شرایط واوضاع نیز لحظه ای از مسیری که خدا برای او تعیین کرده است، دست برنمی دارد تا این که کسی نگوید. «لَولا اَرسَلتَ اِلَینا رَسولاً فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ مِنْ قَبلِ اَنْ نَذِلَّ وَنَخزیٰ»[1].

این سخنرانیها واین هدایت وراهنماییها در روز عاشورا با نداشتن فرصت از سوی امام (علیه السلام) مکرر انجام گرفته است که خوانندهٔ ارجمند با اولین سخنرانی وخطبه آن حضرت آشنا می گردد.

وچون این خطبه مفصل بوده واین موعظه دارای جهات وجوانب گوناگون است، لذا ما متن وترجمهٔ آن را در چهار بخش در اختیار خواننده قرارمی دهیم.

امام در مقدمه و بخش اول این خطبه همین نکته را که اشاره نمودیم، تذکر می دهد که مردم کوفه ولشکریان عمرسعد فکر نکنند او می خواهد با ایراد این سخنرانی اظهار موافقت وصلح وسازش با پیشنهاد دشمن بکند، بلکه هدف وی اتمام حجت وبیان یک سلسله حقایق و واقعیات است که آن حضرت با دارا بودن مقام امامت و وظیفهٔ رهبری وهدایت، ناگزیر است این حقایق را باآنان در میان بگذارد.

اِسْمَعُوا قَوْلی وَلا تَعْجِلُوا حَتّی اَعِظَکُمْ...

قطع سخن امام

بنا به نقل کتب تاریخ، چون سخن امام (علیه السلام) به آخرین فراز این بخش رسید، صدای گریه، از سوی بعضی از زنان ودختران که به سخنان آن حضرت گوش فرا می دادند، بلند شد ولذا امام (علیه السلام) سخن وخطابهٔ خویش را قطع کرده وبه برادرش عباس وفرزندش علی اکبر مأموریت داد تا آنها را به سکوت وآرامش دعوت نمایند واین جمله را نیز اضافه نمود که آنان گریه های زیادی در پیش دارند.

چون بانوان واطفال آرام شدند، امام دو مرتبه شروع به سخن کرد وپس از حمد وسپاس خداوند خطبهٔ دیگری ایراد نمود که در صفحهٔ بعد ملاحظه می فرمائید.

۱-سوره طه، آیه، ۱۳۴.

عِبادَاللهِ اِتَّقُوااللهَ وَكُونُوا مِنَ الدُّنْيا عَلى حَذَرٍ فَاِنَّ الدُّنْيا لَوْ بَقِيَتْ عَلى اَحَدٍ اَوْ بَقِيَ عَلَيْها اَحَدٌ لَكانَتِ الانبياءُ اَحَقَّ بِالْبَقاءِ وَاَوْلى بِالرِّضاءِ وَاَرْضى بِالْقَضاءِ غَيْرَ اَنَّ اللهَ خَلَقَ الدُّنْيا لِلْفَناءِ فَجَديدُها بالٍ وَنَعيمُها مُضْمَحِلٌّ وَسُرُورُها مُكْفَهِرٌّ وَالْمَنْزِلُ تَلْعَةٌ وَالدّارُ قَلْعَةٌ فَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزّادِ التَّقْوى وَاتَّقُوااللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

اَيُّهَا النّاسُ اِنَّ اللهَ تَعالى خَلَقَ الدُّنْيا فَجَعَلَها دارَفَناءٍ وَزَوالٍ مُتَصَرِّفَةً بِاَهْلِها حالاً بَعْدَ حالٍ فَالْمَغْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ وَالشَّقِيُّ مَنْ فَتَنَتْهُ فَلا تَغُرَّنَّكُمْ هذِهِ الدُّنْيا فَاِنَّها تَقْطَعُ رَجاءَ مَنْ رَكَنَ اِلَيْها وَتُخَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمَعَ فيها وَاَرايكُمْ قَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلى اَمْرٍ قَدْ اَسْخَطْتُمُ اللهَ فيهِ عَلَيْكُمْ وَاَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْكَريمِ عَنْكُمْ وَاَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنا وَبِئْسَ الْعَبيدُ اَنْتُمْ اَقْرَرْتُمْ بِالطّاعَةِ وَآمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ(صلّى الله عليه وآله) ثُمَّ اِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ اِلى ذُرِّيَّتِهِ وَعِتْرَتِهِ تُريدُونَ قَتْلَهُم لَقَدِاسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطانُ فَاَنْسيكُمْ ذِكْرَاللهِ الْعَظيمِ فَتَبّاً لَكُمْ وَلِما تُريدُونَ اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ هؤُلاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ ايمانِهِمْ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمينَ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

حَذَر: ترس. مواظبت، برحذر بودن. اَحَقّ: شایسته تر. اَرْضى: خوش آیندتر: قَضاء: حکم. بالٍ دراصل بایاء (بالی) می باشد: کهنه، فرسوده. مُضْمَحِلّ: نابود، متلاشی. مُكفهِرٌّ: تاریکی شدید، روترش کردن. تَلْعَه- بروزن قَلْعَه: چاه، زمین شیب دار وخطرناک. قَلْعَة: دژ، برج وبارو، منزل موقت. مغرور: فریب خورده. شَقی: بدبخت. فَتَنَتْهُ: ازفتن: شیفته اش نمود. رَكَنَ اِلَيْهِ: بروی اعتماد کرد. خَيَّبَهُ تَخْييباً: نا امیدش کرد.زحفُ: یورش بردن، حمله کردن اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ: بروی چیره گردید. تَبّاً لَكُمْ نابودی وهلاکت بر شما باد.

ترجمه وتوضیح

بندگان خدا! از خدا بترسید واز دنیا در حذر باشید که اگر بنا بود همهٔ دنیا به یک نفر داده شود و یا یک فرد برای همیشه در دنیا بماند پیامبران برای بقاء سزاوارتر وجلب خشنودی آنان بهتر وچنین حکمی خوش آیندتر بود ولی هرگز! زیرا خداوند دنیا را برای فانی شدن

۱- مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۵۳، قسمت اول این بخش از گفتار امام را ابن عساکر نیز در ص۲۱۵؛ آورده است.

خلق نموده که تازه هایش کهنه و نعمتهایش زایل و سرور وشادیش به غم واندوه مبدل خواهد گردید، دون منزلی است وموقت خانه ای. پس برای آخرت خود توشه ای برگیرید وبهترین توشهٔ آخرت تقویٰ و ترس از خدا است. مردم! خداوند دنیارا محل فنا وزوال قرارداد که اهل خویش را تغییر داده وضعشان را دگرگون می سازد، مغرور وگول خورده کسی است که گول دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که مفتون آن گردد. مردم! دنیا شما را گول نزند که هرکس بدو تکیه کند ناامیدش سازد وهر کس بروی طمع کند به یأس و ناامیدیش کشاند و شما اینک به امری هم پیمان شده اید که خشم خدا را بر انگیخته وبه سبب آن، خدا از شما اعراض کرده وغضبش را بر شما فرستاده است چه نیکو است خدای ما وچه بد بندگانی هستید شما ها که به فرمان خدا گردن نهاده و به پیامبرش ایمان آوردید سپس برای کشتن اهل بیت وفرزندانش هجوم کردید، شیطان بر شما مسلط گردیده وخدای بزرگ را از یاد شما برده است ننگ بر شما وننگ بر ایده وهدف شما. ما برای خدا خلق شده ایم وبرگشتمان بسوی او است.

سپس فرمود: اینان پس از ایمان، به کفر گرائیده اند این قوم ستمگر از رحمت خدا دور باد.

نتیجه بخش دوم

حسین بن علی (علیه السلام) در بخش دوم از سخنان خویش به ناپایدار بودن زندگی دنیا اشاره کرده، همه زندگی وزر وزیور آن رابی اعتبار و گذرا معرفی میکند که اگر قابل دوام ومورد اطمینان بود، انبیاء واولیاء نسبت به آن ازدیگران سزاوارتر بودند

آن حضرت در این قسمت از خطابه اش انگیزهٔ انحراف مردم کوفه را بیان می کند و آنها را بدین نکته متوجه می سازد که شما با وعده ووعید و به طمع دنیا همان دنیای ناپایدار از اسلام وایمان بخدا و پیامبر دست شسته وبه نبرد بارهبر وامام زمان خود برخاسته اید وکمر به قتل فرزند پیامبر خود بسته اید.

خلاصه: امام (علیه السلام) پس از بیان بی پایه بودن زندگی و زرق وبرق این دنیا، انگیزه شقاوت وبدبختی مردم کوفه را که نیل به همان زرق وبرق ودست یافتن به مقام وثروت موهوم بوده است، برآنان ترسیم می نماید تا از این راه دشمن را از فتنه و خونریزی

جلوگیری و کسانی را که قابل اصلاح هستند، اصلاح و بر مقدم داشتن آخرت بر دنیا تشویق نماید.

و در بخش سوم خطبه، از راه معرفی خویش به موعظه ونصیحت آنان ادامه می دهد وچنین می فرماید:

اَیُّهَاالنّاسُ اَنسِبُونی مَنْ اَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا اِلی اَنْفُسِکُمْ وَعاتِبُوها وَانْظُرُوا هَلْ یَحِلُّ لکم قتلی وَانتِهاکُ حُرمَتی؟ اَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ وَابْنَ وَصِیِّهِ وَابْنَ عَمِّهِ وَاَوَّلِ الْمُؤمِنینَ بِاللهِ وَالْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِما جاءَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟ اَوَلَیْسَ حَمْزَةُ سَیِّدُالشُّهَداءِ عَمَّ اَبی؟ اَوَلَیْسَ جَعْفَرُ الطَّیّارُ عَمّی؟ اَوَلَمْ یَبْلُغْکُمْ قَوْلُ رَسُولِ اللهِ لی وَلِاَخی هٰذانِ سَیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّة؟ فَاِنْ صَدَّقْتُمُونی بِما اَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ وَاللهِ ما تَعَمَّدْتُ الْکِذْبَ مُنْذُ عَلِمْتُ اَنَّ اللهَ یَمْقُتُ عَلَیْهِ اَهْلَهُ وَیَضُرُّ بِهِ مَنِ اخْتَلَقَهُ وَاِنْ کَذَّبْتُمُونی فَاِنَّ فیکُمْ مَنْ اِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذٰلِکَ اَخْبَرَکُمْ سَلُوا جابِرَبْنَ عَبْدِاللهِ الأَنْصاری وَاَبا سَعیدِالْخُدْری وَسَهلَ بْنَ سَعْدِ السّاعِدی وَزَیْدَبْنَ اَرْقَمِ وَاَنَسَ بْنَ مالِکٍ یُخْبِرُوکُمْ اَنَّهُمْ سَمِعُوا هٰذِهِ الْمَقالَةَ مِنْ رَسُولِ اللهِ لی وَلِأَخِی اَما فی هذا حاجِزٌلَکُمْ عَنْ سَفْکِ دَمی.

ترجمه وتوضیح لغات

اَنْسِبُهُ: نسب او رابیان نمود. عاتبه: اوراسرزنش نمود. حاجِز: مانع. اِنْتِهاکُ حُرْمَت: درهم شکستن سد احترام. یَمْقُتُ. از مَقْتَ: خشم وغضب. اِخْتلاق: دروغ سازی. مَقالَه: گفتار. سَفْکِ دَم: خونریزی.

ترجمه وتوضیح

مردم! بگوئید من چه کسی هستم سپس بخود آئید وخویشتن را ملامت کنید و ببینید آیا قتل و درهم شکستن حریم من برای شما جایز است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا من فرزند وصی و پسر عموی پیامبر شما نیستم؟ مگر من فرزند کسی نیستم که پیش از همهٔ مسلمانان به خدا ایمان آورد و پیش از همه رسالت پیامبر را تصدیق نمود؟ آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ آیا شما سخن پیامبر را درحق من و برادرم نشنیده اید که فرمود: این دو، سروران جوانان بهشت هستند؟ اگر مرا در گفتارم تصدیق بکنید اینها حقایقی است. که کوچکترین خلافی درآن نیست زیرا از روز اول دروغ نگفته ام زیرا دریافته ام که خداوند به اهل دروغ غضب کرده و ضرر دروغ را به

گوینده آن برمی گرداند و اگر مرا تکذیب می کنید، اینک در میان مسلمانان از صحابه پیامبر کسانی هستند که می توانیدازآنها سؤال کنید: از جابربن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زیدبن ارقم وانس بن مالک بپرسید که همهٔ آنان گفتار پیامبر را دربارهٔ من وبرادرم از رسول خدا(صلّی الله علیه وآله) شنیده‌اند وهمین یک جمله می تواند مانع شما گردد از ریختن خون من.

پاسخ برشایعه ها

چون گروهی از مردم کوفه تحت تأثیر تبلیغات مسموم دست اندرکاران بنی امیه قرارگرفته و چنین تفهیم شده بودند که جنگ با حسین بن علی (علیه السلام) به عنوان حمایت از خلیفه شرعی و قانونی (یزید بن معاویه) می باشد و چون حسین بن علی (علیه السلام) برخلاف مصالح مسلمانان و برضد خلیفه آنان قیام کرده است و مبارزه باوی بر هر مسلمانی واجب است، لذا آن حضرت در بخش سوم از سخنانش بعنوان پاسخگوئی به این شایعه ها، به برخی از ویژگیهای خاندان و نیاکان خود وشخصیت معنوی خویش که مورد تأیید پیامبراکرم (صلّی الله علیه وآله) بوده است، اشاره می کند ویژگیهائی که برای هرفرد مسلمان روشن وثابت است همه می دانند که او فرزند پیامبر وفرزند فاطمه زهرا(س) وفرزندعلی (علیه السلام) پسر عموی رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) و اولین شخصیتی است که به پیامبر ایمان آورده و آنگاه که دیگران درمقام مبارزه با اسلام بودند، او از رسالت پیامبر حمایت وپشتیبانی نموده است. حسین بن علی (علیه السلام) از حمزه سیدالشهداء و جعفرطیار دو عم بزرگوارش سخن می گوید که مجاهدتها وجانبازیهای این دو شهید بزرگ، به اسلام و قرآن استحکام بخشیده است وهر دو در نبرد با کفار با فجیع ترین وضعی به شهادت نائل شده اند.

حسین بن علی (علیه السلام) دربارهٔ خودش مطلبی را تذکر می دهد که برای هیچ مسلمانی قابل انکار نبود و فضیلتی را ازرسول خدا(صلّی الله علیه وآله) نقل ویاد آوری می کند که به گوش همه مسلمانان رسیده بود: «هٰذانِ سیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّة»: این دو (حسن و حسین) سروران جوانان بهشت هستند.

امام (علیه السلام) با اشاره به این فضائل و این ویژگیها می خواهد این افکار منحرف را

در این مسیر قراردهد که اگر شما حرکت ما را مخالف اسلام و مصالح مسلمین می دانید، اسلام در خاندان ما به وجود آمده و با مجاهدتهای ما به دست شما رسیده است، آن روز که پدرم علی اسلام را پذیرفت، نیاکان خلیفه ادعائی شما در کفر والحاد به سر می بردند واینها که شما به عنوان حامیان اسلام شناخته اید و به نفع آنان شمشیر می کشید نه درصف مخالفین اسلام بلکه سلسله جنبانان جنگ با پیامبر اسلام بودند وعموهای من با همین افراد و برای اسلام تا سرحد شهادت جنگیدند و چگونه است کسی که رسول خدا او را آقا وسرور جوانان بهشت معرفی کرده است، اسلام را کنار گذاشته و دشمنان دیروز اسلام، امروز سنگ طرفداری از اسلام را به سینه می زنند؟

قطع سخن امام

در اینجا شمربن ذی الجوشن که یکی از فرماندهان وسران لشکر کوفه بود، متوجه گردید که ممکن است سخنان امام در سپاهیان مؤثر واقع شود و آنان را از جنگ منصرف سازد ولذا خواست سخن امام را قطع کند و با صدای بلند داد زد «هُوَ یَعْبُدُاللهَ عَلیٰ حَرْفٍ اِنْ کٰانَ یَدْری مٰا یَقُولُ»: او در ضلالت است ونمی فهمد چه می گوید.

حبیب بن مظاهر هم ازسوی لشکر آن حضرت بدو پاسخ داد: «وَأنْتَ تَعْبُدُاللهَ عَلیٰ سَبْعینَ حَرْفاً»: توئی که در ضلالت وگمراهی سخت می باشی وراست می گویی که سخن او را نمی فهمی زیرا خدا قلب تو را مهر وموم کرده است.

آنگاه امام سخن خودرا بدین گونه ادامه داد:

فَاِنْ کُنْتُمْ فی شَکٍّ مِنْ هٰذا القول اَفَتَشُکُّون اَنّی ابْنُ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ فَوَاللهِ مٰابَیْنَ الْمَشْرِقِ، والْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِیٍّ غَیْری فیکُمْ وَلٰا فی غَیْرِکُمْ وَیْحَکُمْ اَتَطْلُبُونی بِقَتیلٍ قَتَلْتُهُ اَوْمٰالٍ اِسْتَهْلَکْتُهُ اَوْبِقِصٰاص جِرٰاحَةٍ.

...یٰا شَبَثَ ابْنِ رِبْعی وَیٰا حَجّارَبن اَبْجَرِ وَیٰا قَیْسَ بْنُ الاَ شْعَثِ وَیٰا یَزیدَبْنِ الْحٰارِثِ اَلَمْ تَکْتُبُوا اِلَیَّ اَنْ قَدْ اَیْنَعَتِ الثِّمٰارُ وَاخْضَرَّ الْجَنٰابُ وَاِنَّمٰا تَقْدِمُ عَلیٰ جُنْدٍ لَکَ مُجَنَّدَةٍ؟

...لٰا وَاللهِ لٰا اَعْطیهِمْ بِیَدی اِعْطٰاءَ الذَّلیلِ وَلٰا اَفِرُّمِنْهُمْ فِرارَالْعَبیدِ یٰا عِبٰادَاللهِ اِنّی عُذْتُ بِرَبّی وَرَبِّکُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ اَعُوذُ بِرَبّی وَرَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لٰایُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسٰابِ (۱)

۱ـ انساب الاشراف، ج۳، ص۱۸۸.

ترجمه وتوضیح لغات

وَیْحَکُمْ: وای برشما. قَتیل: کشته شده. اِسْتِهْلاک: از بین بردن. قِصاص جِراحَت: تلافی کردن زخمی که به‌وسیله کسی وارد می گردد. اَیْنَعَ الثَّمَر: میوه رسید. شاداب گردید. اِخْضَرَّ الْجَناب: جناب به معنی ناحیه است کنایه است از سرسبز بودن باغات ناحیه کوفه وعراق. جُنْدٌ مُجَنَّد: لشکر آماده. عُذْتُ ـ متکلم است از عاذَ عَوْذاً: پناه بردن تَرْجُمُونِ ـ از رَجْم: دور انداختن.

اگر در گفتار پیامبر درباره من و برادرم تردید دارید آیا در این واقعیت نیز شک می کنید که من پسر دختر پیامبر شما هستم و در همه دنیا و در میان شما و دیگران پیامبر خدا فرزندی جزمن ندارد؟ وای بر شما! آیا کسی از شما را کشته ام که در مقابل خون وی مرا به قتل می رسانید! یامال کسی را گرفته ام و یا جراحتی بر شما وارد ساخته ام تا مستحق مجازاتم بدانید؟

گفتار حسین بن علی (علیه السلام) که بدینجا رسید، سکوت کامل برسپاه کوفه حکمفرما بود و هیچ عکس العمل و پاسخی از طرف آنان مشاهده نمی گردید که امام چندتن از افراد سرشناس کوفه را که از آن حضرت دعوت کرده و در میان لشکر ابن سعد حضور داشتند، خطاب کرد وچنین فرمود:

ای شبث بن ربعی وای حجاربن ابجروای قیس بن اشعث وای یزیدبن حارث! آیا شما برمن نامه ننوشتید که میوه هایمان رسیده و درختانمان سرسبز وخرم است و در انتظار تو دقیقه شماری می کنیم، در کوفه لشکریانی مجهز وآماده در اختیار تو است.

این افراد در مقابل گفتارامام پاسخی نداشتند جز انکار، وگفتند ماچنین نامه‌ای به تو ننوشته ایم.

در اینجا قیس بن اشعث با صدای بلند گفت: یا حسین! چرا با پسر عمویت بیعت نمی کنی (تاراحت شوی)؟ که در این صورت با تو به دلخواهت رفتار خواهند کرد وکوچکترین ناراحتی متوجه تو نخواهد گردید.

امام در پاسخ وی فرمود: لاوَاللهِ لااُعْطیهِمْ...: نه به خدا سوگند نه دست ذلت در دست آنان می گذارم ونه مانند بردگان از صحنهٔ جنگ و از برابر دشمن فرار می کنم.

سپس آیه ای را که گفتار حضرت موسی را در مقابل عناد و لجاجت فرعونیان نقل می کند، قرائت نمود: اِنّی عُذْتُ بِرَبّی ...: من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم که گفتار مرا دورمی افکنید. پناه می برم به پروردگار خویش وپروردگارشما از هرشخص متکبری که ایمان به روز جزاء ندارد.

نتیجه آخرین بخش

وبالاخره امام (علیه السلام) در بخش چهارم و در آخرین بخش از سخن خویش برای اتمام حجت بیشتر، به این مطلب اشاره می کند که اگر از همهٔ فضائل یاد شده چشم بپوشید و در آنچه پیامبر دربارهٔ ما گفته است شک وتردید داشته باشید، آیا می توانید در این واقعیت نیز شک کنید که من فرزند پیامبر هستم؟ وآیا برای پیامبر اسلام در روی زمین به جزمن فرزند دختری وجود دارد؟ ولی پس از همهٔ این مطالب با کمال شهامت و شجاعت و در کمال صراحت بطوری که دشمن را از هر تلاش مأیوس و نا امید کند می گوید: «لاوَاللهِ لااُعْطیهِمْ بِیَدی اِعْطاء الذلیل وَلااَفِرُّمِنْهُمْ فِرارَ الْعَبید».

دومین سخنرانی در روز عاشورا

...وَيْلَكُمْ ما عَلَيْكُمْ اَنْ تَنْصِتُوا اِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلى وَاِنَّما اَدْعُوكُمْ اِلى سَبيلِ الرَّشادِ فَمَنْ اَطاعَنى كانَ مِنَ الْمُرْشَدينَ وَمَنْ عَصانى كانَ مِنَ الْمُهْلَكينَ وَكُلُّكُمْ عاصٍ لاَمْرى غَيْرُ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلى قَدِانْخَزَلَتْ عَطِيّاتُكُمْ مِنَ الْحَرامِ وَمُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرامِ فَطَبَعَ اللهُ على قلوبِكُمْ وَيْلَكُمْ اَلا تَنْصِتُونَ اَلا تَسْمَعُونَ؟

...تَبّاً لَكُمْ اَيَّتُهاالْجَماعَةُ وَتَرَحاً اَفَحينَ اسْتَصْرَخْتُمُونا وَلِهينَ مُتَحَيِّرينَ فَاَصْرَخْناكُمْ مُؤَدّينَ مُسْتَعِدّينَ سَلَلْتُمْ عَلَيْنا سَيْفاً فى رِقابِنا وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنا نارَالْفِتَنِ الَّتى جَناها عَدُوُّكُمْ وَعَدُوُّنا فَاَصْبَحْتُمْ اِلْباً عَلى اَوْلِيائِكُمْ وَيَداً عَلَيْهِمْ لاَعْدائِكُمْ بِغَيْرِعَدْلٍ اَفْشَوْهُ فيكُمْ وَلااَمَلٍ اَصْبَحَ لَكُمْ فيهِمْ اِلاَّ الْحَرامِ مِنَ الدُّنْيااَنالُوكُمْ وَخَسيسَ عَيْشٍ طَمِعْتُمْ فيهِ مِنْ حَدَثٍ كانَ مِنّا وَلارَأْيٍ تَفيلٍ لَنا مَهْلاً لَكُمُ الْوَيْلاتِ اِذْكَرِهْتُمُونا تَرَكْتُمُونا فَتَجَهَّزْتُمْ وَالسَّيْفُ لَمْ يُشْهَرْ وَالجاشُ طامِنٌ وَالرَّأْىُ لَمْ يُسْتَصْحَفْ وَلكِنْ اَسْرَعْتُمْ عَلَيْنا كَطَيْرَةِ الدَّباءِ وَتَداعَيْتُمْ اِلَيْنا كَتَداعِى الْفِراشِ فَقُبْحاً لَكُمْ فَاِنَّما اَنْتُمْ مِنْ طَواغيتِ الاُمَّةِ وَشِذاذِ الاَحْزابِ وَنَبَذَةِ الْكِتابِ وَنَفَثَةِ الشَّيْطانِ وَعُصْبَةِ الآثامِ وَمُحَرِّفِى الْكِتابِ وَمُطْفِئِ السُّنَنِ وَقَتَلَةِ اَوْلادِالاَنْبِياءِ وَمُبيرى عِتْرَةِ الاَوْصِياءِ وَمُلْحِقِى الْعِهارِ بِالنَّسَبِ وَمُوذى الْمُؤْمِنينَ وَصُراخِ اَئِمَّةِ الْمُسْتَهْزِئينَ الَّذين جعلوا القرآن عِضين [1].

ترجمه وتوضیح لغات

وَيْلَكُمْ: وای برشما. تَنْصِتُوا- از: نَصَتَ: ساکت شد، گوش فراداد. اِنْخَزَلَ: آهسته ولا ک پشت وار رفت مَلِئَ: پرشده است. طَبَعَ: مهرزده است. تَرَح بفتح راء بروزن شَرَف: حزن واندوه. اِسْتَصْرَخَ: کمک خواست. ولَهين- از وَلَهَ: کثرت شوق وعلاقه. اَصْرَخَهُ: به

۱- قسمتی از این بخش در تحف العقول بعنوان نامه ای از آن حضرت به سوی مردم کوفه نقل شده است.

فریاد وی رسید مُوَدّینَ- از: ادی تادیة: آماده شدن. مُسْتَعَدّین: از استعداد: تاختن اسب، کنایه است از سرعت وعجله. سَلَلْتُم- از سلّ: کشیدن شمشیر. حُشَشْتُم- از حَشّ: روشن کردن وشعله ورکردن آتش. جَنی: جمع کردن وآماده ساختن. اِلْب: با کسر اول: نیرو، پشتوانه خَسیس: پست وکم ارزش. تَفَیل بروزن کفیل: ناصواب ونارروا. مَهْلاً: آهسته. وَیْلاتُ: جمع وَیْلَة: بلاوگرفتاری. لم یشهر: مجهول از شهرة شمشیر کشیدن. جَاش: قلب، سینه... طامِن: آرام اِسْتِصْحافِ: تغییر یافتن. طَیْرَةِ الدَّبْاءِ طَیْرَة بناء مَرَّة است از طار یَطیرُ: پروازکرد. دَبْاء بِفتح اول: نوعی از ملخ. تَداعُوا عَلَیْهِ: ازروی دشمنی برضد او اجتماع کردند. طَواغیت- جمع طاغوت: سرکش. شذاذ: افراد بی رگ وریشه. نَبَذَة- جمع نابذ: ترک کنندگان. نَفَثَة: اخلاط سر وسینه که به بیرون انداخته شود. اِثْم: گناه وخیانت. مطفیء- اسم فاعل ازاطفاء خاموش کردن. مُبیر: هلاک کننده. صراخ: فریاد.

ترجمه وتوضیح

خوارزمی می گوید: دومین سخنرانی امام (علیه السلام) -در روز عاشورا و در سرزمین کربلا- بدین صورت بود: پس از آنکه هر دوسپاه کاملاً آماده گردید وپرچمهای عمر سعد بر افراشته شد وصدای طبل وشیپور شان طنین افکند وسپاه دشمن از هر طرف دورخیمه های حسین بن علی را فراگرفته ومانند حلقهٔ انگشتری در میان خویش گرفتند، حسین بن علی (علیه السلام) از میان لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن قرارگرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند وبه سخنان وی گوش فرادهند ولی آنها همچنان سروصدا وهلهله می نمودند که حسین بن علی (علیه السلام) با این جملات به آرامش وسکوتشان دعوت نمود: «وَیْلَکُمْ ما عَلَیْکُمْ اَنْ تَنْصِتُوا اِلَیَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلی...»: وای برشما چرا گوش فرا نمی دهید تا گفتارم را -که شما را به رشد وسعادت فرا می خوانم- بشنوید هرکس از من پیروی کند خوشبخت و سعادتمند است وهرکس عصیان ومخالفت ورزد از هلاک شدگان است و همهٔ شما عصیان وسرکشی نموده وبا دستور من مخالفت می کنید که به گفتارم گوش فرا نمی دهید. آری، در اثر هدایای حرامی که بدست شما رسیده و در اثر غذاهای حرام ولقمه های غیر مشروعی که شکمهای شما از آن انباشته شده است که خدا این چنین بردلهای شما مهرزده است، وای برشما آیا ساکت نمی شوید؟

چون سخن امام (علیه السلام) بدینجا رسید لشکریان عمرسعد همدیگر را ملامت نمودند که چرا سکوت نمی کنند وهمدیگر را وادار به استماع سخنان آن حضرت نمودند. چون سکوت بر صفوف دشمن حاکم گردید امام (علیه السلام).در ادامهٔ سخنانش چنین فرمود:

«تَبّاًلَكُمْ اَيَّتُهَا الْجَماعَةُ وَتَرَحاً...»: ای مردم! ننگ وذلت وحزن و حسرت برشماباد که بااشتیاق فراوان ما را به یاری خود خواندید و آنگاه که به فریاد شما جواب مثبت داده وبه سرعت به سوی شما شتافتیم؛ شمشیرهایی را که از خودما بود برعلیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای را که دشمن مشترک برافروخته بود، برعلیه ما شعله ور ساختید، به حمایت و پشتیبانی دشمنانتان وبرعلیه پیشوایانتان بپا خاستید، بدون اینکه این دشمنان قدم عدل ودادی به نفع شما بردارند ویا امید خیری در آنان داشته باشید مگر طعمهٔ حرامی از دنیا که به شما رسانیده اند ومختصر عیش وزندگی ذلت باری که چشم طمع به آن دوخته اید. قدری آرام! وای برشما که روی ازما برتافتید و ازیاری ما سرباز زدید بدون اینکه خطائی ازما سرزده باشد ویا رأی و عقیده نادرستی ازما مشاهده کنید آنگاه که تیغها در غلاف ودلها آرام و رأیها استوار بود، مانند ملخ از هر طرف به سوی ما روی آوردید و چون پروانه از هرسو فروریختید، رویتان سیاه که شما از سرکشان امت و ازته ماندگان احزاب فاسد هستید که قرآن را پشت سرانداخته اید، از دماغ شیطان در افتاده اید، از گروه جنایتکاران و تحریف کنندگان کتاب و خاموش کنندگان سنن می باشید که فرزندان پیامبران رامی کشیدونسل اوصیاء را از بین می برید. شما از لاحق کنندگان زنا زادگان به نسب واذیت کنندگان مؤمنان وفریادرس پیشوای استهزاء گران می باشید که قرآن را مورد استهزاء ومسخرهٔ خویش قرارمی دهند.

امام (علیه السلام) در ادامه سخنانش مطالب دیگری را بیان فرموده که در بخش دوم این خطبه ملاحظه می فرمایید.

...وَاَنْتُمْ اِبْنَ حَرْب وَاَشْياعَهُ تَعْتَمِدُونَ وَاِيّانا تَخذلونَ اَجَلْ وَاللهِ اَلْخَذْلُ فيكُمْ مَعْرُوف وَشَجَتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ وَتَوارَثَتْهُ اُصُولُكُمْ وَفُرُوعُكُمْ وَنَبَتَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ وَغَشِيَتْ بِهِ صُدُورُكُمْ فَكُنْتُمْ اَخْبَثَ شَجَرَةٍ شَجىً لِلنّاظِرِ وَاُكْلَةً لِلْغاصِبِ اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى النّاكِثينَ الَّذينَ يَنْقُضُونَ الاَيْمانَ بَعْدَ تَوْكيدِها وَقَدْجَعَلْتُمُ اللهَ عَلَيْكُمْ كَفيلاً فَاَنْتُمْ وَاللهِ هُمْ اَلا اِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْرَكَزَبَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السِّلَّةِ وَالذِّلَّةِ وَهَيْهاتَ مِنَّا الذِّلَّةَ يَاْبَى اللهُ لَنا ذٰلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طابَتْ وَطَهُرَتْ وَاُنُوفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ اَبِيَّةٌ مِنْ اَنْ

تُوثِرَ طاعةَ اللّئام عَلی مَصارِعِ الْکِرامِ الا اِنّی قَدْ اَعْذَرْتُ وَاَنْذَرْتُ اَلا اِنّی زاحِفٌ بِهذِهِ الاُسْرَةِ عَلی قِلّةِ الْعَدَدِ وَخِذْلانِ النّاصِرِ.

فَاِنْ نَهْزِمْ فَهَزّامُونَ قِدْماً ... وَاِنْ نُهْزَمْ فَغَیْرُ مُهَزَّمینا
وَما اِنْ طِبُّنا جُبْنٌ وَلکِنْ ... مَنایانا وَدَوْلَةُ آخَرینا
فَقُلْ لِلشّامِتینَ بِنا اَفیقُوا ... سَیَلْقَی الشّامِتُونَ کَما لَقینا
اِذا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ اُناسٍ ... بِکَلْکَلِهِ اَناخَ بِآخَرینا

اَما وَاللهِ لا تَلْبَثُونَ بَعدَها اِلاّ کَرَیْثَما یُرْکَبُ الْفَرَسُ حَتّی تَدُورَ بِکُمْ دَوْرَ الرَّحی وَتَقْلَقَ بِکُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ عَهْدٌ عَهِدَهُ اِلَیَّ اَبی عَنْ جَدّی رَسُولِ اللهِ فَاَجْمِعُوا اَمْرَکُمْ وَشُرَکائَکُمْ ثُمَّ لایَکُنْ اَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا اِلَیَّ وَلا تُنْظِرُونِ اِنّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ رَبّی وَرَبِّکُمْ ما مِنْ دابَّةٍ اِلاّ هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها اِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ.

...اَللّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قِطْرَ السَّماءِ وَابْعَثْ عَلَیْهِمْ سِنینَ کَسِنی یُوسُفَ وَسَلِّطْ عَلَیْهِمْ غُلامَ ثَقیفٍ یَسْقیهِمْ کَأْساً مُصَبَّرَةً فَلایَدَعُ فیهِمْ اَحَداً قَتْلَةً بِقَتْلَةٍ وَضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ یَنْتَقِمُ لی وَلاَوْلِیائی وَلاَهْلِ بَیْتی وَاَشْیاعی مِنْهُمْ فَاِنَّهُمْ کَذَّبُونا وَخَذَلُونا وَاَنْتَ رَبُّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَاِلَیْکَ الْمَصیرُ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

اِبْنُ حَرْبٍ: عبارت است از یزیدبن معاویه زیرا نام جدوی (پدر ابوسفیان) «حَرْب» می باشد. اَشْیاع: پیروان. تَعْتَمِدُونَ۔ از اعتماد: تکیه کردن، پشتیبانی نمودن. تَخْذُلُونَ: از خَذَلَ: دست از یاری کشیدن. شَجَتْ عَلَیْه عُرُوقُکُمْ: شَجاهُ شَجواً: او را بر انگیخت. عُروق: جمع عِرْق: رگ وریشه. أَصْل: ریشه. فرع. شاخه. غَشِیَ وَغِشْو: مشغول کرد، زیر پرده قرارداد. شَجیّ. استخوان ومانند آن که در گلوگیرکند. ناطِرو ناطُور: باغبان. اُکْلَة: بضم اول ودوم: لقمه، میوهٔ شیرین وخوش آیند. ناکِثین: بیعت شکنان. اَیمان: جمع یمین: پیمان. دَعِی۔ پسر خوانده، آنکه در نسبش متهم باشد فرومایه. رَکَزَالرُّمْح: نیزه را برزمین زد، ثابت وپا برجا گردانید، چیزی را در محلی قرارداد. سِلَّة: شمشیر، . حُجُور: جمع حِجْر۔ با حرکات

۱۔ این خطبه با اختلاف مختصر در متن آن درتحف العقول، ص۱۷۱؛ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۷ و۸؛ لهوف ومقتل عوالم وتذکرة الخواص آمده است ولی ما درنقل خود به متن مقتل خوارزمی استناد نمودیم.

سه گانه حاء: دامن، آغوش. أنوف: جمع آنْفْ: بینی، دماغ، کنایه است از مغز: حَمِیّة: مؤنث حَمِیٰ: کسی که زیر بارظلم نمی رود. نُفُوس- جمع نَفْس به سکون فاء: روح، اراده، همت. آبّی- بفتح ألف وکسر باء وتشدیدیاء: تسلیم ناپذیر. تُؤْثِرُ: از ایثار: برگزیدن چیزی برچیز دیگر. -مَصٰارِع: جمع مَصْرَع: قتلگاه. کِرٰام جمع کریم: شخص بلند نظر، بخشنده. اعذار: عذر آوردن،اتمام حجت. زحْف: حرکت نمودن که توأم با هدف باشد. اُسْرَة: افراد خانواده. هَزْم: شکست دادن به دشمن. نَهْزِمُ: در مصرع اول بصورت معلوم ودر مصرع دوم بصورت مجهول می باشد ومُهَزَّم در همین مصرع دوم به صورت اسم مفعول است. طِبّ: خوی، عادت. مَنٰایـٰا: حوادث. اِفاقَة: به هوش آمدن، آگاه شدن. کَلْکَل: گلهٔ شتر. اِنٰاخَه: خوابانـدن شتـر. ریـث: مدت، زمان. رَحَیٰ: آسیاب. قَلَق: اضطراب، ناآرامی، غـمّة: کارمبهم. ناصِیَة: موی پیشانی. اخذ ناصیة کنایة از ذلت طرف است. سنین: جمع سَنَة: سال قحطی. مُصَبَّر: تلخ شدید.

ترجمه وتوضیح

و شما اینک به ابن حرب و پیروانش اتکاء واعتماد نموده ودست ازیاری ما بر می دارید بلی بخدا سوگند خذل وغدر از صفات بارز شما است که رگ وریشهٔ شما برآن استوار، تنه وشاخهٔ شما آن را به ارث برده و دلهایتان با این عادت نکوهیده رشد نموده و سینه هایتان با آن مملو گردیده است شما به آن میوهٔ نامبارکی می مانید که در گلوی باغبان رنجدیده اش گیرکند و درکام سارق ستمگرش شیرین ولذت بخش باشد، لعنت خدا بر پیمان شکنان که پیمان خویش را پس از تأکید ومحکم ساختن آن می شکنند وشما خدا را بر پیمانهای خود کفیل وضامن قرارداده بودید و به خدا سوگند که همان پیمان شکنان هستید، آگاه باشید که این فرومایه (ابن زیاد) وفرزند فرومایه مرا در بین دو راهی شمشیر و ذلت قرارداده است وهیهات که ما به زیربار ذلت برویم زیرا خدا وپیامبرش ومؤمنان از اینکه ما ذلت را بپذیریم ابادارند ودامنهای پاک مادران ومغزهای با غیرت ونفوس با شرافت پدران روانمی دارند که اطاعت افراد لئیم وپست را برقتلگاه کرام ونیک منشان مقدم بداریم آگاه باشید که من با این گروه کم و با قلت یاران وپشت کردن کمک دهندگان برجهاد آماده ام.

آنگاه امام (علیه‌السلام) این اشعار را خواند:

اگر ما بر دشمن پیروزگردیم در گذشته هم پیروزمند بوده‌ایم و اگر شکست بخوریم بازهم شکست از آن ما وترس از شئون ما نیست ولی اینک حوادثی به مارخ داده وسودی ظاهراً به دیگران رسیده است.

شماتت کنندگان ما را بگوبیدار باشید که آنان نیز مثل ما با شماتت کنندگان مواجه خواهند گردید.

که مرگ هر وقت شتر خویش را از کنار دری بلند کرد، در کنار درب دیگری خواهد خواباند.

آنگاه فرمود: آگاه باشید! به خدا سوگند پس از این جنگ به شما مهلت داده نمی شود که سوار بر مرکب مراد خویش گردید مگر همان اندازه که سوار کاربر اسب خویش سوار است تا اینکه آسیاب حوادث شما را بچرخاند ومانند محور ومدارسنگ آسیاب مضطربتان گرداند و این، عهد و پیمانی است که پدرم علی (علیه السلام) از جدم رسول خدا(صلّی الله علیه وآله) بازگو نموده است پس با همفکران خود دست به هم بدهیدوتصمیم باطل خود را پس از آنکه امر بر شما روشن گردید، دربارهٔ من اجراء کنید ومهلتم ندهید، من برخدا که پروردگار من وشما است توکل می کنم که اختیار هر جنبنده‌ای در ید قدرت او است وخدای من برصراط مستقیم است.

سپس آن حضرت دستهای خود را به سوی آسمان برداشت و لشکریان عمر سعد را این چنین نفرین نمود: خدایا قطرات باران را از آنان قطع کن و سالهایی (سختی) مانند سالهای یوسف بر آنان بفرست وغلام ثقفی را برآنان مسلط گردان تا با کاسه تلخ ذلت سیرابشان سازد وکسی را درمیانشان بدون مجازات نگذارد، در مقابل قتل، به قتلشان برساند ودر مقابل ضرب، آنان را بزنند و از آنان انتقام من وانتقام خاندان و پیروانم را بگیرد زیرا که اینان مارا تکذیب نمودند و در مقابل دشمن دست ازیاری ما برداشتند وتوئی پروردگار ما، به تو توکل کرده‌ایم وبرگشت ما به سوی تو است.

نکات مهم دراین سخنرانی

هریک از جملات این خطبهٔ حسین بن علی (علیه‌السلام) همانند خطبه‌ها وسخنان

دیگر آن حضرت، نیازمند شرح وتفسیر است وحاوی نتیجه های مهم ودرسهای آموزنده ومستلزم کتابی مستقل و بزرگ، زیرا به طوری که ملاحظه نمودید، امام (علیه السلام) در بخش مهمی ا ز این خطبه مردم کوفه را مورد ملامت قرارداده و پیمان شکنی آنها را تذکر می دهد که چگونه یک روز در اثر جنایتهای بنی امیه پروانه وار به سوی شمع وجود آن حضرت هجوم می برند و یک دفعه صدوهشتاد درجه تغییر موضع داده و او را رها ساخته و از همان بنی امیه جنایتکار حمایت وپشتیبانی نمودند. وشمشیری را که از خاندان پیامبر در دست داشتند بر علیه فرزند پیامبر بکار بردند و آتشی را که دشمن بر علیه فرزند پیامبر برافروخته بود، آنان مشتعل و شعله ور ساختند.

امام (علیه السلام) مردم کوفه را این چنین نکوهش می کند تا بدینجا می رسد که: شما مطفیء سنن وخاموش کنندگان چراغ هدایت هستید و به میوهٔ نامبارکی می مانید که در گلوی باغبانش که ما خاندان هستیم گیرکند و برای پرورش دهنده اش موجب درد والم گردد ولی برای سارقین وبنی امیه که از راه غصب و برای هدفهای خائنانه بهره برداری می کنند، لقمه ای بس گوارا ولذت بخش باشد.

و در مقدمهٔ این خطبه انحراف آنها را که دست از یاری امام و رهبر خویش برداشته و به پشتیبانی دشمن دیرینهٔ اسلام (بنی امیه) شتافته اند معلول غذاهای حرام می داند که شکم های خود را با آن انباشته اند.

و درمورد خودش درآنجا که در سر دوراهی زندگی ذلت بار ویامرگ افتخار آمیز قرار می گیرد مسیر خود را تعیین نموده و مرگ را برزندگی ننگین بر می گزیند و می گوید: هَیْهاتَ مِنّا الذِّلَّة.

و بالأخره از آیندهٔ نکبت بارمردم کوفه خبرداده وآنان را مورد نفرین قرارمی دهد که خدایا غلام ثقفی رابرآنها مسلط بگردان.

ومطالب ونکات دیگر، ولی ماتنها به توضیح چند نکته ازاین خطبه اکتفا می کنیم:

۱ـ اثر تغذیهٔ حرام در انحراف از حق:

آنچه مسلم است هریک از گناهان در صورتی که توأم با توبه و برگشت نباشد، می تواند درانحرافات و در شکل گرفتن اعوجاج ها وکجیها مؤثر باشد ولی درمیان همهٔ گناهان تغذیه از

حرام بیش ازهرگناه دیگردراعوجاج فکری وانحراف ازحق نقش مؤثرواثرعمیق داردوازاینجا است که می بینیم در اسلام دستور داده شده است که این اصل نه تنها در افراد مکلف بلکه در تغذیه اطفال و در تغذیه مادران آنگاه که طفل در دوران جنینی و شیرخوارگی است دقیقاً مراعات شود زیرا گرچه نسبت به اطفال تکلیفی متوجه نیست ولی بالأخره اثر وضعی غذا که در ساختمان فکری و روحی آیندهٔوی نقش اساسی دارد، موردتوجه خاصی قرارگرفته است.

و از اینجا است که می بینیم حسین بن علی (علیه السلام) درقسمت اول این خطبه مخالفت مردم کوفه وعناد آنان را که حتی حاضر نیستند به سخن حق گوش فرادهند و اینچنین تعلیل فرموده که: «وَمُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرامِ فَطَبَعَ اللهُ عَلى قُلُوبِكُمْ» در طول سالیان گذشته برای شکست دادن پدرم علی وبه انزوا کشاندن برادرم حسن مجتبی از صحنهٔ سیاست وخلافت، پولهای حرام فراوانی از طرف معاویه به نام تحف وهدایا به سوی شما مردم کوفه سرازیر وشکمهای شما از این نوع غذاهای حرام انباشته گردیده و در اثر این غذاهای حرام است که قلبهای شما سیاه وچشم حق بین شما کور و گوش شما از شنیدن حرف حق کرشده است.

۲ـ نیروی اسلام برعلیه اسلام

دومین نکتهٔ جالب وحائز اهمیت در خطبهٔ امام جلب توجه مردم کوفه به این حقیقت است که شما با شمشیری که متعلق به خاندان پیامبر است، برعلیه این خاندان قیام کرده اید ونیرویی را که اسلام به شما ارزانی داشته است برضد خود اسلام بکارمی برید.

و این نکته و همچنین نکتهٔ اول که امام (علیه السلام) درصحنهٔ کربلا و در رویارویی حق وباطل در روزعاشورا تذکر می دهد به آن برهه از زمان و محل خاصی از مکان اختصاص ندارد بلکه حقیقتی است که انسانها در طول تاریخ و درصحنه های رویارویی حق وباطل برای همیشه با آن مواجه می باشند و در تاریخ کنونی نیز ما این صحنه را با چشم خود دیده و می بینیم که در مقابل تأیید اکثریت قاطع ملت از جمهوری اسلامی ایران و از درهم شکستن قدرت اموی های زمان و دست نشانده آنان، گروهی نیز زیرکانه ومنافقانه به مخالفت با این حرکت برخاسته و آنانکه از پولهای حرام اموی های قرن و از غذاهای حرام،

رگ وریشه گرفته اند با این حرکت که در تاریخ اسلام سابقه ونظیر ندارد مبارزه می نمایند: «قَدِانخَزَلَتْ عَطِیّاتُهُمْ عَنِ الْحَرامِ وَمُلِئَتْ بُطُونُهُمْ عَنِ الْحَرامِ فَطَبَعَ اللهُ عُلی قُلُوبِهِمْ».

وتأسف انگیز اینکه در کنار این مخالفان تعداد انگشت شمار و غیر قابل توجه از افرادی را نیز می بینیم با اینکه همهٔ حیثیت وهستی وهمهٔ زندگی خود را مرهون اسلام و قرآن می باشند و در دوران حکومت خاندان پهلوی که مفاسد به اوج خود رسیده بود وفحشاء ومنکرات از در ودیوار کشور اهل بیت عصمت می بارید وبرنامه های حساب شده ای (مانند تغییر تاریخ هجری ورسمیت دادن به بهائیت) برای درهم کوبیدن اساس اسلام پیاده می گردید که این عده در آن شرائط لب فروبسته و نه تنها کوچکترین تحرکی از خود نشان نمی دادندبلکه کسانی را که در راه اسلام وبرای صیانت قرآن به سیاهچالها و شکنجه گاه ها کشیده می شدند مورد تمسخر واستهزاء قرار می دادند.

آری، همین گروه است که امروز هم نه تنها برای استحکام بخشیدن به حق وحقیقت به این جمهوری اسلامی کمکی نمی کنند، بلکه دراین برههٔ حساس که یزیدهای دوران ازهرسو برای شکست اسلام بسیج شده اند آگاهانه ویا ناآگاه وحتی به نام طرفداری از اسلام با سکوت و حرکتشان وبا رفتار و گفتارشان نیرو و پشتوانه ای شده اند برای این یزیدها در برانداختن اسلام وریشه کن کردن قرآن وعاملی درشعله ورتر ساختن آتشی که دشمن بر علیه اسلام افروخته است، ثمره و میوهٔ نامبارک وموجب رنج والم شده اند برای باغبانان وپرورش دهندگان خود، اسلام وقرآن، ولیکن مایه سرور و خوشحالی واکله ولقمه شیرین ولذت بخشی برای دشمنان اسلام وخون آشامان قرن، که امواج رادیوهای امویان وبیگانگان شاهد این واقعیت است: «وَسَلَّتُمْ عَلَیْنا سَیْفاً فی رِقابِنا وَحَشَشْتُمْ نارَ الْفِتَنِ الَّتی جَناها عَدُوُّکُمْ وَعَدُوُّنا فَاَصْبَحْتُمْ اِلْباً عَلی اَوْلِیائِکُمْ وَیَداً عَلَیْهِمْ لِاَعْدائِکُمْ، وَکُنْتُمْ اَخْبَثَ شَجَرَةٍ شَجیً لِلنّاظِرِ وَاُکْلَةً لِلْغاصِبِ».

وه، چه صحنهٔ عجیب ومیدان آزمایشی است تحولات ودگرگونی ها که ضرر ابوموسی اشعری ها وشرکت کنندگان درجنگ بصره برعلیه علی (علیه السلام) وخطرنهروانی های حافظ قرآن ودارای پیشانی های پینه بسته برای اسلام کمتر ازمعاویه ها وحجاج ها نبود!

ومن ترس آن را دارم که اینان نیز مشمول این نفرین گردند که: «وَسَلِّطْ عَلَیهِمْ غُلامَ ثَقیفٍ یَسْقیهِمْ کَأساً مُصَبَّرَةً» که در این صورت خشك و تر با هم خواهد سوخت.

۳ـ ارادهٔ شکست ناپذیر

وسومین نکتهٔ جالب در این خطبه، تعیین موضع قاطع وبیان ارادهٔ شکست ناپذیر وتن به ذلت ندادن است که در زیر شمشیرها ونیزه‌ها و در زیر سم اسبهای دشمن با قاطعیت تزلزل ناپذیر وآنجا که درسر دو راهی مرگ وذلت باشیم، گفتار ما این است: هَيْهاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ.

به عقیده نگارنده مناسبتر است به جای پرچم سرخ رنگی که در بالای گنبد مطهر حضرت حسین بن علی (علیه السلام) به اهتزاز است همین جمله را بصورت تابلوی نئون قرمز رنگی نصب کنند که بیش از هر پرچمی نشانگر استقلال و برای دوستان از هرشعاری روح افزاتر و نیرو بخش‌تر و برای دشمنان از هر نیرو وقدرتی شکننده تر است، زیرا حسین بن علی (علیه السلام) با دشمنی بس قوی خونخوار وبی رحمی روبرو بود که هرچه توانست به او ویاران وخاندانش بیشرمانه تاخت وبی رحمانه یورش برد وآنچه به تصور نگنجد انجام داد.

ولی تنها نیرویی که خود را دربرابرآن ناتوان وزبون یافت ارادهٔ قوی وشکست ناپذیر وبه زیر بار ذلت نرفتن آن حضرت بود که دربرابر تیرها و شمشیرها ونیزه‌های دشمن قوی وجرار می فرمود: «فَإِنْ نَهْزِمْ فَهَزّامونَ قِدْماً وَإِنْ نُهْزَمْ فَغَيْرُ مُهَزَّمينا»: ما با این نیروی کم درمقابل این دشمن قوی اقدام به جنگ می کنیم اگر پیروز شویم تازگی ندارد و اگر کشته شویم دنیا، می داند که ما مغلوب نشده‌ایم، بدنهای ما در زیر سم اسبها پاره پاره می شود ولی در اراده ما خللی وارد نمی گردد.

شیخ کاظم ازری می گوید: «قَدْغَيَّرَ الطَّعْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جارِحَةٍ اِلاَّ الْمَكارِمَ فی اَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ» (۱) او وقتی این شعررا گفت، شب صدیقهٔ طاهره (علیها السلام) به یکی از آشنایان وی درعالم خواب فرمود برو این شعر را از شیخ کاظم بگیر. او درعین حال که با شیخ کاظم میانه خوبی نداشت به درخانه وی آمد و گفت شیخ! تو این شعر را سروده‌ای که قدغیر الطعن... گفت: آری ولی من تاحال آن را برای کسی نخوانده‌ام تو از کجا یاد گرفتی؟ گفت الآن فاطمه زهرا(س) درعالم رؤیا همین شعررا به من خواند وبه درخانه تو رهسپارم ساخت: «قَدْ غَيَّرَ الطَّعْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جارِحَةٍ:...».

۱ـ نیزهٔ دشمن همهٔ اعضایشان را تغییر داد مگر آقایی وهمت بلند شان را که از تغییر درامان است.

نفرین امام (علیه السلام)

...اَللّهُمَّ اِنّا اَهْلُ بَیْتِ نَبِیِّکَ وَذُرِّیَّتُهُ وَقَرابَتُهُ فَاقْصِمْ مَنْ ظَلَمَنا وغَصَبَنا حَقَّنا اِنَّکَ سَمیعٌ قَریبٌ.

...اللّهُمَّ اَرِنی فیه هذا الیوم ذلا عاجلاً.

...اَللّهُمَّ حُزْهُ اِلَی النّارِ.

...اَللّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشاً وَلا تَغْفِرلَهُ اَبَداً.

ترجمه وتوضیح لغات

قَصْم: شکستن: حُزْهُ: فعل امر است از: حازَیَحُوزُ: به معنای راندن شتر ومانند آن است.

ترجمه وتوضیح

طبق نقل مورخان، در روز عاشورا و پس از سخنرانیها وهدایتهای امام (علیه السلام)، سه نفر شخصاً با آن حضرت مواجه گردیدند و در لجاجت وانکار حقیقت کار را به آخرین مرحله رسانیدند که امام (علیه السلام) این سه نفر را نفرین نموده بلافاصله نفرین آنحضرت دربارهٔ آنان مستجاب شد که دو تن از آنان در همین ساعت وقبل از آخرت وسومی به فاصلهٔ کمی پس از عاشورا به سزای عمل ننگین خود رسیدند.

۱- بنا به نقل خوارزمی چون امام (علیه السلام) از سخنرانی خویش نتیجه ای نگرفت ومردم را آمادهٔ حمله وحرکت دید، صورت به سوی آسمان کرده وعرضه داشت: «اَللّهُمَّ اِنّا اَهْلُ

بَیتِ نَبیِّکَ...»: خدایا! ما اهل بیت پیامبر تو و فرزندان واقوام و عشیرهٔ او هستیم. خدایا! کسانی را که برماظلم نمودند وحق ما را غصب کردند، ذلیل بگردان که تو بردعای بندگانت شنوا و به آنان نزدیک هستی.

محمدبن اشعث که در صف مقدم سپاهیان بود ونفرین امام را می شنید به جلو آمده و چنین گفت: «اَیُّ قَرابَة بَیْنَکَ وَبَیْنَ مُحَمَّدٍ»: در میان تو ومحمد چه قرابت وقوم وخویشی وجود دارد؟

امام (علیه السلام) که این انکار صریح و لجاجت را از وی دید، اینچنین نفرینش نمود: «اَللّهُمَّ اَرِنِی فیهِ هذا الْیَوْمَ ذُلاًّ عاجِلاً»: خدایا! همین امروز ذلت عاجل وزودرس او را بر من بنمایان.

این نفرین که از دل رؤوف ومهربان و در عین حال سوزناک امام (علیه السلام) سرچشمه می گرفت، دربارهٔ محمدبن اشعث به مورد اجابت رسید و او چند لحظهٔ بعد برای قضای حاجت از صف لشکر چند قدم فاصله گرفت و در گوشه ای نشست و دراین هنگام عقرب سیاهی او را زد و در حالی که عورتینش مکشوف بود هلاک گردید! (۱).

۲ـ وبه نقل بلاذری وابن اثیر ومورخان دیگر چون لشکریان به خیمه ها نزدیک می شدند مردی به نام عبدالله بن حوزهٔ تمیمی به جلو آمد و باصدای بلند خطاب به یاران امام (علیه السلام) چنین گفت: «اَفیکُمْ حُسَیْنٌ؟» آیا حسین در میان شما است؟ کسی بدو جواب نداد دفعهٔ دوم ودفعهٔ سوم نیز تکرار نمود: «اَفیکُمْ حُسَیْنٌ؟» یکی از یاران امام (علیه السلام) درحالی که به آن حضرت اشاره می نمود، بدو پاسخ داد: «هذاالحسین فَما تُریدُ فیه»: حسین این است چه می خواهی؟.

عبدالله بن حوزه خطاب به امام (علیه السلام) گفت: «اَبْشِرْ بِالنّارِ»: برتو باد مژده آتش.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «کَذِبْتَ بَلْ اُقْدِمُ عَلی رَبٍّ غَفُورٍ کَریمٍ مُطاعٍ شَفیعٍ فَمَنْ اَنْتَ؟»: دروغ می گویی زیرا من به سوی خدای بخشنده و کریم و شفاعت پذیر که فرمانش مطاع است. می روم توچه کسی هستی؟ عبدُالله گفت: من پسر حوزه هستم.

در اینجا امام (علیه السلام) دست را به سوی آسمان بلند کردواورا به تناسب اسمش

۱ـ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۴۹.

چنین نفرین نمود: «اَللّهُمَّ حُزْهُ اِلَی النّارِ»: خدایا او را به سوی آتش بکش.

ابن حوزه از نفرین امام خشمناک گردید و بر اسب خویش تازیانه‌ای زد که در اثر آن اسب به سرعت به حرکت درآمد و او از پشت اسب به گودالی افتاد و پایش در رکاب گیر کرد. اسب رم نمود و او را به این طرف و آن طرف می زد بالأخره به سوی خندقی که در آن آتش افروخته بودند دوید و بدن تکه تکه ونیمه جان ابن حوزه درآن آتش افتاد وقبل از آتش آخرت به آتش دنیا و عذاب عاجل گرفتار گردید.

امام (علیه السلام) با دیدن این جریان سر به سجده نهاد وسجدهٔ شکری در مقابل استجابت نفرینش بجای آورد[(۱)].

ابن اثیر پس از نقل این جریان ازمسروق بن وائل حضرمی نقل می کند که: من برای دستیابی به غنیمت در صف مقدم لشکر کوفه قرار گرفته بودم ولی چون پیش آمد «ابن حوزه» را باچشم خود دیدم، فهمیدم که این خاندان در نزد پروردگار دارای احترام خاصی هستند و لذا خود را به کنار کشیدم وپیش خود گفتم نباید با آنان بجنگم تا گرفتار آتش گردم.

۳ـ بلاذری نقل می کند که: در روز عاشورا عبدالله بن حصین عضدی با صدای بلند گفت: یا حسین این آب فرات را می بینی که همانند آسمان سبز و شفاف است بخدا سوگند نخواهیم گذاشت حتی یک قطره از آن به گلویت برسد تا از تشنگی بمیری.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی او را چنین نفرین نمود: «اَللّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشاً وَلا تَغْفِرْلَهُ اَبَداً»: خدا یا او را با تشنگی بکش و هیچگاه نبخش.

بلاذری سپس می گوید: همان گونه که امام (علیه السلام) نفرین کرده بود ابن حصین با تشنگی مرد زیرا پس از عاشورا مدتی هرچه می توانست آب می خورد ولی سیراب نمی گردید تا اینکه به هلاکت رسید![(۲)].

۱ـ **انساب الاشراف**، ج۳،ص۱۹۱ ؛ کامل ابن اثیر، **ج۴، ص۲۷؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۹۴، تاریخ ابن عساکر، ص۲۵۶.**

۲ـ **انساب الاشراف، ج۳، ص۱۸۱.**

سخنی با عمر سعد

اَیْ عُمَرُ اَتَزْعَمُ اَنَّکَ تَقْتُلُنِی وَیُوَلّیکَ الدَّعِیُّ بِلادَ الرَّ ی وَجُرْجانَ وَاللهِ لا تَتَهَنَّأُ بِذلِکَ عَهْدٌ مَعْهُودٌ فَاصْنَعْ ما اَنْتَ صانِعٌ فَاِنَّکَ لا تَفْرَحُ بَعْدِی بِدُنْیا وَلاآخِرَةٍ وَکَاَنّی بِرَأْسِکَ عَلی قَصَبَةٍ یَتَراماهُ الصِّبْیانُ بِالْکُوفَةِ وَیَتَّخِذُونَهُ غَرَضاً بَیْنَهُمْ (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

وَلّی، تَوْلِیَةً: سر پرستی امری را به عهده کسی قرارداد. تَتَهَنَّأُ، از: هَنَأَ: گوارا بودن. قَصَبَة: نی. تَرامی: سنگ باران کردن. غَرَض: هدف.

ترجمه وتوضیح

امام (علیه السلام) پس از سخنرانی دوم، عمر سعد را خواست واو با اینکه از این ملاقات اکراه داشت و نمی خواست با آن حضرت مواجه گردد بالأخره به جلو آمد وحسین بن علی (علیه السلام) برای آخرین بار با وی اتمام حجت نمود وخطر وعواقب وخیم اقدام وتصمیم او را دربارهٔ جنگ با آن حضرت بدو تذکر داد و چنین فرمود: «اَتَزْعَمُ اَنَّکَ تَقْتُلُنِی...»: تو خیال می کنی با کشتن من و به وسیله ریختن خون من! به یک جایزهٔ بزرگ و ارزنده! وبه استانداری ری وگرگان نائل خواهی گردید؟ نه، به خدا سوگند چنین ریاستی به توگوارا نخواهد شد و این، پیمانی است محکم وپیش بینی شده، اینک آنچه از دستت بیاید

۱ـ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۸؛ مقتل عوالم، ص۸٤.

انجام بده که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت روی خوش وراحتی نخواهی دید و در هر دو جهان معذب و مورد خشم خدا وخلق خدا خواهی گردید، وچندان دورنیست آن روزی که سربریدهٔ تو را در همین شهر کوفه بربالای نی بزنند وکودکان این شهر سرتورا اسباب بازی قراردهند و سنگبارانش کنند.

عمر سعد با شنیدن سخنان امام بدون اینکه جوابی داده باشد، از آن حضرت روی برگرداند وبا قیافه خشمگین، خود را به صف سپاهیان رسانید.

نفرین امام(ع). وسرگذشت عمرسعد

حسین بن علی (علیه السلام) به عنوان اتمام حجت دوبار با عمرسعد ملاقات وبه وی موعظه ونصیحت نمود وحتی وعده داد هرنوع خسارت مادی را که ممکن است بر وی متوجه گردد، جبران نماید و امام (علیه السلام) خواست از این راه ها او را ارشاد و هدایت نماید تا دست به این جنایت هولناک نزند و به بدبختی دنیا وآخرت گرفتار نگردد.

ولی حب مقام وآرزوی نیل به ریاست آنچنان عقل عمرسعد را قبضه نموده واختیار از کف او ربوده بود که در هردوبار امام (علیه السلام) با عکس العمل منفی از سوی وی مواجه گردید و از این همه نصیحت وموعظه نتیجه‌ای نگرفت تا بالأخره درملاقات اول او را چنین نفرین نمود: «ذَبَحَکَ اللهُ عَلٰی فِراشِکَ»: خدا کسی را برتو مسلط گرداند که درمیان رختخواب سراز تنت جدا کند و درقیامت تو را نیامرزد وامیدوارم ازگندم عراق جز به مقدار کمی نصیب تو نگردد [۱].

و در این سخن امام می بینیم آن حضرت پس از موعظه و نصیحت آنگاه که نتیجه‌ای نگرفت وپسر سعد را آماده حمله دید فرمود: نه تنها ریاستی نصیب تو نخواهد گردید، بلکه نه در دنیا ونه درآخرت روی خوشی نخواهی دید.

اینک یک نگاه گذرا به سرنوشت عمر سعد پس از جریان عاشورا می اندازیم تا معلوم گردد آنچه امام (علیه السلام) دربارهٔ آیندهٔوی گفته بود، چگونه تحقق پذیرفت. و درمدت کوتاهی که پس از جریان عاشورا زنده بود روز خوشی ندید ومرگ او نیز نه تنها بصورت

۱ـ صفحهٔ ۱٦٤ ازهمین کتاب.

طبیعی نبود بلکه به مضمون نفرین امام (علیه السلام) به صورت ذبح آن هم در درون خانه و در میان رختخوابش واقع گردید.

ذلت و بد بختی عمر سعد بلافاصله پس از جریان عاشورا شروع شد، زیرا وی به هنگامی که به همراه اسرا وارد کوفه گردید برای دادن گزارش جریان کربلا، به ملاقات ابن زیاد رفت، ابن زیاد پس از استماع این گزارش به وی گفت: اینک آن فرمان کتبی را که برای جنگ با حسین به تو داده بودم، به خود من برگردان. عمر سعد به بهانهٔ اینکه متن فرمان در گیرودار جنگ مفقود شده است، از تحویل دادن آن خودداری ورزید ولی چون اصرار شدید ابن زیاد را دید، گفت: امیر چرا چنین اصرار می ورزی من که فرمان تورا اطاعت کردم وحسین ویارانش را کشتم و اما این فرمان تو باید در نزد من بماند تا برعجایز و پیرزنان قریش درمدینه وشهرهای دیگر ارائه دهم وعذر خویش را بخواهم.

وبنا به نقل سبط بن جوزی، ابن زیاد بر آشفت وجر و بحث در میان آن دو به آنجا کشید که عمر سعد چون از دارالاماره به سوی خانهٔ خویش حرکت می کرد، چنین گفت: هیچ مسافری دیده نشده است که مانند من بادست خالی وبا بدبختی بخانهٔ خویش مراجعت کند که هم دنیا را از دست دادم وهم آخرت را.

او پس از این جریان خانه نشین گردید زیرا هم مورد خشم ابن زیاد قرار گرفت و هم مورد نفرت عموم مردم کوفه که هروقت به مسجد می رفت مردم ازوی کناره می گرفتند و هر وقت از کوچه و بازار عبور می کرد مرد و زن وکوچک وبزرگ او را سبّ ولعن می نمودند و به همدیگر نشان می دادند ومی گفتند: «هٰذا قٰاتِلُ الْحُسَیْنِ»: اینست آن مردی که حسین را شهید نمود.

وبالأخره در سال شصت وپنج هجری یعنی پنج سال پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) به دستور مختار ثقفی با تفصیلی که در کتب تاریخ آمده است به قتل رسید. و اجمال آن این است که:

یک روز مختار به تصمیم خود دربارهٔ قتل عمر سعد اشاره نمود و چنین گفت: بزودی کسی را که دارای مشخصاتی چنین و چنان است وقتل وی اهل زمین وآسمان را خشنود می کند خواهم کشت. مردی هیثم نام که در آن مجلس حضور داشت منظور مختار را فهمید وفرزندش «عریان» را به نزد عمرسعد فرستاد و بر وی هشدار داد. روز بعد عمر سعد

فرزندش «حفص» را که در کربلا نیز به همراه او بود به نزد مختار فرستاد تا باوی گفتگو کند. پس از ورود «حفص» مختار رئیس شرطهٔ خویش «کیسان تمار» را مخفیانه بحضور طلبید ودستور داد که اینک باید سر عمرسعد را از تنش جدا کرده و در نزد من حاضر کنی.

ابن قتیبه می گوید: کیسان طبق دستور مختار وارد خانهٔ عمرسعد گردید و او را درمیان رختخواب دریافت او چون قیافهٔ خشمناک کیسان را دید مرگ خویش را یقین کرده وخواست از جای خویش برخیزد که لحاف به پایش پیچید وبه روی رختخواب افتاد وکیسان مجالی نداد وسر از تنش جدا نمود واین چنین دفتر ننگین و جنایت بار زندگی او را درهم پیچید.

کیسان چون سر منحوس عمر سعد را به نزد مختار آورد مختار خطاب به «حفص» گفت: صاحب این سربریده را می شناسی؟ گفت آری وپس از او درزندگی خیر نیست. مختار گفت: آری برای تو زندگی سودی ندارد سپس دستور داد سر «حفص» را نیز از تنش جدا کرده ودرکنار سر پدرش قراردادند آنگاه مختار چنین گفت: عمرسعد در برابر حسین، وحفص در برابر علی اکبر. سپس گفت: نه به خدا سوگند که برابر نیستند واگر سه چهارم همهٔ خاندان قریش را به قتل برسانم حتی بایک بند انگشت حسین بن علی (علیه السلام) نیز برابری نخواهد نمود (۱).

واین بود نتیجهٔ نفرین وپیش بینی حسین بن علی (علیه السلام) در مورد عمربن سعد بزرگترین جنایتکار تاریخ که فرمود: «فَإنَّکَ لا تَفْرَحُ بَعدی بِدُنْیا وَلا آخِرَة... ذَبَحَکَ اللهُ عَلی فِراشِکَ عاجِلاً اِنّی لأرْجُو اَنْ لا تَأکُلَ مِنْ بُرِّ العراق اِلا یسیراً».

۱ـ الامامة والسیاسة ج۲، ص۲۴؛ طبری وکامل ابن اثیر، حوادث سال۶۶.

درپاسخ عمروبن حجاج

وَيْحَكَ يا عَمْرُو اَعَلَيَّ تُحَرِّضُ النّاسَ؟ اَنَحْنُ مَرَقْنا مِنَ الدّينِ وَاَنْتَ تُقيمُ عَلَيْهِ؟ سَتَعْلَمُونَ اِذا فارَقَتْ اَرْواحُنا اَجْسادَنا مَنْ اَوْلى بِصَلِى النّارِ[1].

ترجمه وتوضيح لغات

تَحْريض: تَرْغيب وتشويق نمودن. مَرَقَ عَنِ الدّين: از دين خارج شد. صَلْى النّار: كشانده شدن برآتش.

ترجمه وتوضيح

يكى از فرماندهان لشكر كوفه به نام عمروبن حجاج كه چهارهزار نفر در زير فرمان او بودند، افراد تحت فرماندهى خود را به جنگ با امام تشويق وترغيب مى نمود وچنين مى گفت: «قاتلوامن مرق عَنِ الدّينِ وَفارَقَ الْجَماعَةَ»: بجنگيد، بجنگيد با كسى كه از دين خدا برگشته و از صف مسلمانان بيرون رفته است.

امام (عليه السلام) چون گفتار عمروبن حجاج را شنيد فرمود: «وَيْحَكَ يا عَمْرُو...»: واى بر تو اى عمر وآيامردم را به اين بهانه واتهام كه ما از دين خدا خارج شده ايم به جنگ وريختن خون ما تشويق وترغيب مى كنى؟ آيا ما (خاندان پيامبر كه وحى ودين الهى در خانهٔ ما نازل گشته وبا استقامت وجهاد افراد خاندان ما استحكام يافته است) از دين خدا

۱- طبرى ج۷، ص۳۴۲.

خارج گردیده‌ایم ولی تو که حق را از باطل نشناختی در دین خداپا برجا هستی؟ نه، هرگز چنین نیست؛ روزی که روح از تن ما جدا گردید، خواهید فهمید که چه کسی سزاوار آتش است.

خطاب به یارانش به هنگام شروع جنگ

قُومُوا اَیُّهَا الْكِرامُ اِلَی الْمَوْتِ الَّذی لابُدَّ مِنْهُ فَاِنَّ هٰذِهِ السِّهامَ رُسُلُ الْقَوْمِ اِلَیْكُمْ فَوَاللهِ ما بَیْنَكُمْ وَبَیْنَ الْجَنَّةِ وَالنّارِ اِلاَّ الْمَوْتُ یَعْبُرُ بِهٰؤُلاءِ اِلی جِناحِهِمْ وَبِهٰؤُلاءِ اِلی نیرانِهِمْ (۱).

ترجمه وتوضیح

پس از خطابه وسخنرانی عمومی امام (علیه السلام) وگفتگوی آن حضرت با عمربن سعد وبرگشت او به سوی لشکریانش، عمر سعد مجدداً از میان صفوف لشکریانش بیرون آمده وتیری به سوی خیمه های حسین بن علی رها کرد وخطاب به سپاهیانش چنین گفت: «اِشْهَدوا لی عِنْدَ الأمیرِاَنّی اَوَّلُ مَنْ رَمٰی»: در نزد امیر گواهی بدهید که من اول کسی بودم که به سوی خیمه های حسین بن علی تیراندازی نمودم.

مردم کوفه با دیدن این صحنه تیرها را به سوی خیمه ها رها کردند وچوبه های تیر از سوی دشمن مانند قطرات باران به خیمه ها سرازیر گردید که می گویند: در این لحظه از یاران امام (علیه السلام) کمتر کسی باقی ماند که از رسیدن تیر به بدنش مصون بماند.

در اینجا بود که امام (علیه السلام) به یاران خویش چنین فرمود: «قُومُوا اَیُّهَا الْكِرامُ...»: برخیزید ای کرام، ای بزرگ منشها برخیزید به سوی مرگ که چاره‌ای از آن نیست که این تیرها پیکهای مرگ است از طرف این مردم به سوی شما.

سپس فرمود: وبه خدا سوگند در میان این مردم با بهشت و دوزخ فاصله ای نیست مگر

۱- لهوف، ص۸۹؛ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۹.

همین مرگ که پل ارتباطی است، شما را به بهشت می رساند و دشمنانتان را به دوزخ.

و بنا به نقل لهوف، در این هنگام یاران امام (علیه السلام) یک حملهٔ دستجمعی آغاز نمودند و جنگ شدیدی در میان سپاه حق و باطل بوقوع پیوست وآنگاه که این حمله خاتمه یافت و گرد وخاک فرو نشست پنجاه تن از یاران امام (علیه السلام) به شهادت رسیده بودند.

«قُومُوا اَیُّهَاالکِرامُ» دربارهٔ اصحاب ویاران حسین بن علی (علیه السلام) زیباترین وباارزشترین تعبیر وجامع ترین وصفی که بالا تر از آن متصور نیست، همین تعبیر«کرام» است آن هم از زبان حسین بن علی (علیه السلام) واین کرامت وبزرگ منشی را نه تنها در لحظه به لحظه روزهای آخر زندگی این «کرام» ونه درجمله به جملهٔ آخرین گفتارهای این «بزرگ منشها» می توان دید، بلکه باید از زبان جبرئیل بشنویم و از زبان رسول الله(صلّی الله علیه وآله) بشنویم همان گونه که از زبان فرزند عزیزش حسین بن علی (علیه السلام) می شنویم که: روزی رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) با گروهی از صحابه ازیکی از کوچه های مدینه می گذشت به چند نفر کودک برخورد که بازی می کردند پیامبراکرم (صلّی الله علیه وآله) در کناریکی ا زآن اطفال ایستاد و او را بوسید و باوی ملاطفت نمود سپس او را گرفت و در دامن خود نشانید وبوسه بارانش کرد.از علت این کار سؤال شد، فرمود: من یک روز دیدم که این کودک با حسین بازی می کرد وخاک از زیر پای حسین برمی گرفت و برچهرهٔ وچشمان خویش می مالید پس من او را دوست می دارم برای اینکه او حسین مرا دوست می دارد.

پیامبر اکرم سپس فرمود: و جبرئیل بمن خبرداد که او در عاشورا از انصار و یاران فرزندم حسین خواهد گردید[1].

۱ـ بحارالانوار به نقل از کتاب هفتادو دوتن ویک تن، ج۵، ص ۲۵۰

عوامل خشم خدا

اِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَى الْیَهُودِ اِذْجَعَلُوا لَهُ وَلَداً وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النَّصارٰى اِذْجَعَلُوهُ ثالِثَ ثَلاثَةٍ وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ اِذْعَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلى قَوْمٍ اِتَّفَقَتْ کلمتهم عَلى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِیِّهِمْ (۱).

... اَما وَاللهِ لاَاُجِیبهُمْ اِلى شَیْءٍ مِمّا یُرِیدُونَ حَتّى اَلْقَى اللهَ وَاَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِی.

...اَما مِنْ مُغِیثٍ یُغِیثُنا، اَما مِنْ ذابٍ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ.

ترجمه وتوضیح

پس از جنگ مغلوبه وکشته شدن گروهی از یاران حسین بن علی (علیه السلام)- همانگونه که در ذیل فراز قبلی اشاره گردید- آن حضرت محاسن شریفش را بدست گرفت وفرمود:

«اِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَى الْیَهُود...»: خشم خدا بر یهودیان آنگاه سخت گردید که برای او فرزندی قائل شدند و خشم خدا بر مسیحیان آنگاه شدید شد که به خدایان سه گانه قائل گردیدند و غضب خداوند بر آتش پرستان وقتی بیشتر شد که به جای خدا آفتاب وماه را پرستیدند وغضب الهی برقوم دیگری آنگاه شدیدترشد که بر کشتن پسر دختر پیامبرشان متحد وهماهنگ گردیدند.

حسین بن علی (علیه السلام) سخنانش را با این جمله به پایان رسانید: «.. اَما وَاللهِ

۱- مقتل الحسین (علیه السلام)، عبدالرزاق الموسوی المقرّم، ص۲۳۹.

لااُجیبُهُمْ اِلیٰ شَیْءٍ...»: آگاه باشید! به خدا سوگند من به هیچ یک از خواسته های اینها جواب مثبت نخواهم داد تا در حالی که به خون خویش خضاب شده‌ام به لقای خدایم نائل گردم.

سپس با صدای بلند فرمود: آیا فریادرسی نیست که به فریادما برسد آیا کسی نیست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟

چون صدای امام (علیه السلام) به گوش زنان ودختران آن حضرت رسید صدای گریهٔ آنان بلند شد. و بنابر نقلی ازلشکریان کوفه دو برادر بنام سعد وابوالحتوف باشنیدن استغاثهٔ امام تغییر عقیده دادند و به جای جنگ باحسین بن علی (علیه السلام) به صف لشکریان او پیوستند و به شهادت نائل شدند.

ودرصفحات آینده کیفیت شهادت وشهامت آنان نقل خواهد گردید.

سخنان امام(ع) به هنگام شهادت یارانش

گفتاری بامسلم بن عوسجه

رَحِمَکَ اللهُ یٰا مُسْلِمُ! مِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَمٰابَدَّلُوا تَبْدِیلاً (۱).

ترجمه وتوضیح

حسین بن علی (علیه السلام) در آخرین ساعتهای زندگی یارانش آنها را در راه شهادت وجانبازی که انتخاب کرده بودند تشویق وترغیب می نمود و در مناسبتهای مختلف به هنگام وداع آنها ویا موقعی که در قتلگاه و در بالینشان و در کنار جسد خون آلود ونیمه جانشان حاضر می گردید با جملاتی دلنشین ویا با عکس العملی مهرآمیز که نشانگر کمال محبت وعاطفهٔ امام (علیه السلام) نسبت به آنها بود، به دلجویی وتسلی خاطر آنان می پرداخت وهریک از این جملات واین عکس العملهای فرزند فاطمه در آن شرایط حساس در دل این افراد آنچنان تأثیر می گذاشت و از نظر روانی تا آن حد آنها را تقویت می نمود که تصور آن نیز برای ما امکان پذیر نیست ولی آنچه مادرک می کنیم این است که هریک از این جملات و عکس العملها به صورت مدال افتخاری برسینه این جانبازان و درلابلای اوراق تاریخ تادامنهٔ قیامت می درخشد و بردل پیروان راه و رسمشان روشنائی می بخشدو برراه ارادتمندانشان پرتوافشانی می کند.

مثلاً آنگاه که دربالای سریکی ازیارانش به نام «واضح» غلام ترک حاضر گردید با

۱ـ تاریخ طبری، ج۷، ص۳۴۳؛ لهوف، ص۹۴.

وی معانقه نمود، دستهای مبارک خویش را به گردن او انداخت سپس صورت نازنینش را به صورت وی گذاشت که این غلام از این محبت وعاطفهٔ امام فوق العاده مسرور وخوشحال شد و به آن افتخار ومباهات نمود وچنین گفت: «مَنْ مِثْلِي وَابْنُ رَسُولِ اللهِ واضِعٌ خَدَّهُ عَلىٰ خَدّي»: کیست مانند من (به این افتخار نائل گردد) که پسر پیغمبر صورت به صورت او گذاشته باشد؟!.

و در همان حال روح از بدنش جدا گردید[1].

وهمچنین دربالای سریکی از غلامانش به نام «مسلم» حاضر گردید و باوی که مختصر رمقی داشت معانقه نمود.

مسلم لبخندی زد واز دنیا رفت[2].

ولی ما در اینجا فقط آن قسمت از برخورد های امام (علیه السلام) را که توأم با سخنی بوده وگفتار از آن حضرت در این رابطه نقل شده است، به ترتیبی که از کتب تاریخ ومقاتل به دست می آید، نقل می کنیم:

بنا به نقل مقتل عوالم[3] ومقتل خوارزمی[4] هریک از صحابه و یاران حسین بن علی (علیه السلام) که به سوی میدان حرکت می کرد با این جمله با آن حضرت خدا حافظی می نمود: «السَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ رَسُولِ اللهِ».

امام درپاسخ وی اول می فرمود: «وَعَلَيْكَ السَّلامُ وَنَحْنُ خَلْفَكَ»: ودرود برتو واینک ما نیزپشت سر تومی آییم. سپس این آیه را می خواند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وما بَدَّلُوا تَبْدِيلاً».

ولی به طوری که قبلاً اشاره گردید، گاهی نیز بمناسبت خاصی مطلب وجملهٔ دیگری که بیانگر احساسات وعواطف آن حضرت ویا نشانگر اهمیت یک موضوع بود، ایراد می فرمود و اینک چند مورد از این جملات جاودانه را در این فصل می آوریم:

آنگاه که مسلم بن عوسجه[5] با تن خون آلود به روی خاک افتاد وهنوز رمقی در وی

۱- مقتل عوالم، ص۹۱؛ ابصارالعین ص۸۵.   ۲- ذخیرة الدارین به نقل مقتل مقرم، ص۳۰۱.

۳- ص۸۵   ٤- ج۲، ص۲۵.

۵- بنا به نقل ابن سعد در طبقات، مسلم بن عوسجه از صحابهٔ پیامبر ومردی شجاع ومقیم کوفه بود او جزء کسانی بود که به حسین بن علی (علیه السلام) نامه نوشته وبه کوفه دعوت نموده بودند. مسلم پس از ورود ابن زیاد به کوفه وکشته شدن مسلم بن عقیل، برای حمایت از حسین بن علی (علیه السلام) به همراه اهل وعیالش از کوفه خارج وبه آنحضرت ملحق گردید وبه پیمان خود تا آخرین قطرهٔ خونش وفادار ماند فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ.

بود، حسین بن علی (علیه السلام) به همراه حبیب بن مظاهر به بالین او آمد و در کنارش نشست وچنین گفت:

«رَحِمَکَ اللهُ یامُسْلِمُ»: خدا تورا رحمت کند ای مسلم. سپس این آیه را خواند: «بعضی از آنها به پیمان خود عمل نموده وبعضی دیگر به انتظار نشسته اند وتغییر وتبدیلی در پیمانشان نداده اند».

در اینجا حبیب بن مظاهر خطاب به مسلم چنین گفت: مسلم کشته شدن تو برای من سخت است ولی به تو مژده می دهم که چند لحظهٔ دیگر وارد بهشت خواهی شد.

مسلم در پاسخ وی گفت: جَزاکَ اللهُ خَیْراً.

حبیب به گفتارش ادامه داد: اگر می دانستم که پس از تو بلا فاصله به میدان نخواهم رفت، دوست داشتم که اگر وصیتی داری انجام دهم.

مسلم با صدای ضعیف در حالی که به حسین بن علی (علیه السلام) اشاره می نمود، به حبیب گفت: «أوصیکَ بِهٰذا اَنْ تَمُوتَ دُونَه»: وصیت من این است که تا آخرین قطرهٔ خون دست از او برنداری.

حبیب گفت: به خدا سوگند که این وصیت تو را عمل خواهم کرد و در همین گفتگو بودند که مسلم بن عوسجه جان بجان آفرین تسلیم وروح بزرگش به شهدای دیگر اسلام پیوست.

خطاب به مادر عبدالله بن عمیر

جُزیتُمْ مِنْ اَهْلِ بَیْتی خَیْراً اِرْجِعی اِلَی النِّساءِ رَحِمَکِ اللهُ فَقَدْ وُضِعَ عَنْکِ الْجِهادُ.

...لایَقْطَعُ اللهُ رَجائکِ (۱).

ترجمه وتوضیح

یکی ازیاران حسین بن علی (علیه السلام) فردیست ازقبیله کلب به نام عبدالله بن عمیر که کنیه او ابووهب می باشد وبه همراه همسرومادرش ازکوفه برای یاری آن حضرت حرکت کرده بود.

عبدالله بن عمیر دریک حمله که ازسوی گروهی به فرماندهی شمّر به جناح چپ سپاه امام (علیه السلام) متوجه گردید با عده ای دیگر ازافراد سپاه امام (علیه السلام) کشته شد او دردفع این حمله استقامت عجیبی ازخودنشان داد، وپس ازآنکه گروهی سواره و پیاده ازافراد دشمن را به هلاکت رسانید، دست راست ویکی ازپاهایش قطع گردید وبه اسارت دشمن درآمد وبلافاصله بصورت «قتل صبر» ودرمقابل صفوف ودرمعرض دید سپاهیان دشمن بدن اورا با نیزه وشمشیر قطعه قطعه نموده وبه شهادت رسانیدند.

همسروی که درمیان خیمه ها بود، به قتلگاه رفت ودر کنارپیکربی روح وقطعه قطعهٔ شوهرش نشست ودرحالی که خون ازسروصورت وی پاک می کرد چنین می گفت: «هَنیئاً لَکَ الْجَنَّةُ اَسْأَلُ اللهَ الَّذی رَزَقَکَ الْجَنَّةَ اَنْ یَصْحَبَنی مَعَکَ»: بهشت برتو گوارا باد درخواستم ازخدایی که بهشت را برتوارزانی داشته اینست که مرانیزدرآنجا مصاحب تو گرداند.

۱ـ انساب الاشراف، ص۱۹٤؛ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۲۲؛ بحار، ج٤۵، ص۲۷؛ مناقب ج۳، ص۲۱۹.

در این حال غلام شمر به نام «رستم» به دستور وی با چماقی به همسر عبدالله حمله نمود و سروی را شکست و در همانجا کشته شد و جسد بی جانش در کنار پیکر همسرش به روی خاک افتاد و این تنها کسی است از بانوان که در حادثهٔ کربلا به شهادت رسیده است.

غلام شمر آنگاه سر عبدالله را از تنش جدا کرده و به سوی خیمه ها انداخت، مادر عبدالله که در میان خیمه ها بود، سر بریدهٔ فرزندش را برداشت و خاک وخون از صورتش پاک کرد آنگاه در حالی که عمود خیمه را بدست گرفته بود به سوی صفوف لشکر حرکت نمود.

امام دستور داد او را به سوی خیمه ها برگردانیدند و خطاب به وی چنین فرمود: «جُزیتُمْ مِنْ أَهْلِ بَیْتی خَیْراً...»؛ در راه حمایت از اهل بیت من به پاداش نیک نائل شوید خدا رحمتت کند به سوی خیمه ها برگرد که جهاد از تو برداشته شده است.

مادر عبدالله طبق دستور امام در حالی که این جمله را بر زبان می راند، به خیمه باز گشت: «اَللّهُمَّ لا تَقْطَعْ رَجائی»: خدایا امید مرا قطع نکن. امام در پاسخ وی فرمود: «لایَقْطَعُ اللهُ رَجائِکِ»: خدا امید تو را قطع نخواهد نمود.

بررسی یک اشتباه تاریخی

در اینجا بی تناسب نیست که نظر فضلا و دانشمندان را به یک نکتهٔ علمی جلب نمائیم. و آن این که: در کتب تاریخ ومقاتل ودر کتب رجال در میان صحابه و یاران حسین بن علی (علیه السلام) آنگاه که سخن از شخصیتی به میان می آید که از خاندان کلب و همسر و مادرش بهمراه او بوده و شهادت وی نیز با خصوصیاتی که قبلاً ملاحظه گردید واقع شده است، این شخص با چنین خصوصیات گاهی به نام «عبدالله بن عمیر کلبی» و گاهی بنام «وهب بن عبدالله کلبی» معرفی می گردد و از طرف دیگر چون بنا به نقل بعضی از مقاتل و کتب تاریخ در کربلا و در میان یاران حسین بن علی (علیه السلام) «وهب» نامی وجود داشته که تازه از مسیحیت به اسلام گرویده بود اشتباهاً همه و یا بعضی از مطالب را که درباره عبدالله بن عمیر ذکر نمودیم به عنوان وهب کلبی دربارهٔ همین وهب نصرانی نقل می نمایند چنانچه بعضی از مطالب که دربارهٔ وهب نصرانی نقل شده است در شرح حال وهب کلبی می آورند.

و در اثر همین هرج و مرج تاریخی است که می بینیم در بعضی از کتابها در تعداد اصحاب حسین بن علی (علیه السلام) هم عبدالله بن عمیر و هم وهب بن عبدالله کلبی و هم وهب نصرانی

عنوان گردیده است و دربعضی از کتب مقاتل وتراجم، فقط یک نفربه نام وهب عنوان می گردد واز عبدالله بن عمیر که مسلما در کربلا به شهادت رسیده است و همچنین ازوهب دوم اسمی به میان نمی آورند و گاهی نیزتنها عبدالله بن عمیرعنوان می گردد وازوهب بطور کلی اعراض می شود(۱).

وچون مورخان طبق روال عادی تنها به نقل دیگران بسنده نموده اند، لذا مطلب تقریباً ازدائرهٔ نقل قدم فراتر نگذاشته وچنانکه اشاره نمودیم، هریک ازمؤلفان وتاریخ نویسان گفتاریکی از مورخان گذشته را صحیح دانسته وبه نقل همین گفتارا کتفا نموده وبعضی دیگرروش عمل به احتیاط را درپیش گرفته اند.

عبدالله بن عمیریا وهب بن عبدالله؟

اینک آنچه را که دراین فرصت کوتاه بنظرما رسیده است دراختیارمحققین قرارمی دهیم تا درآینده کاوشگران چه نظریه بدهند.

به عقیدهٔ ما ازقبیلهٔ کلب شخصی بنام وهب بن عبدالله که درلهوف ومقتل خوارزمی و بعضی از کتب دیگرآمده است، درمیان شهدا نبوده بلکه این شخص همان عبدالله بن عمیر کلبی است که در بعضی دیگرازکتب تاریخ ومقتل معتبرواساسی، نام اورا درتعداد شهدای عاشورامی بینیم وکتب رجال نیزمانند رجال شیخ طوسی وتنقیح المقال اورا به عنوان صحابه امیرمؤمنان وحسین بن علی (علیهما السلام) معرفی می نمایند واما تعدد آنان که هم عبدالله بن عمیر کلبی وهم وهب بن عبدالله کلبی هردونفردر کربلا بوده اند خیلی بعید وبلکه غیرقابل قبول است زیرا:

اولاً درمیان یک گروه کم وحداکثریک گروه صدو پنجاه نفری دونفربا مشخصات معین و ازهر جهت مشابه مثلا:

۱-هردوازیک قبیله باشند.

۲-مادروهمسرهردوبه همراهشان باشد.

۳-تمام جزئیات وکیفیت شهادت آنان یک نوع باشد ومادرهردویک جورسخن بگوید وامام هم به هردویک نوع پاسخ بدهدو... قابل قبول نیست.

ثانیاً-درزیارت ناحیهٔ مقدسه که نام شهداء ویا حداقل نام مشهورترین وفداکارترین آنان با نام

۱- مثلا درلهوف عبدالله بن عمیراصلاًعنوان نگردیده وجریان وی باقسمتی ازجریان وهب نصرانی به وهب بن جناح کلبی نسبت داده شده است.

کشند گانشان آمده است در کنار سایر شهداء از عبدالله بن عمیر کلبی نیز یاد شده است ولی نامی از «وهب» به میان نیامده است [۱] درصورتی که دور از عاطفه و لطف امام است از چنان شخصیتی با آنچنان فداکاری که با قتل «صبر» بدرجه شهادت نائل گردیده و همسرش نیز در کنارش کشته شده و مادر وی نیز آنچنان وفا و صمیمیت از خود نشان داده است، هیچگونه تجلیل و تقدیر نگردد.

منشأ اشتباه چیست؟

آنچه برای مورخین وارباب مقاتل موجب اشتباه گردیده، این است که کنیه عبدالله بن عمیر، «ابووهب» وکنیه همسرش «ام وهب» می باشد منتهی آنان به کنیهٔ خود عبدالله کمتر توجه نموده اند تا کنیه همسرش «ام وهب» آنگاه ملاحظه نموده اند که درجریان عاشورا صحبت از «ام وهب» نیز هست که تلاش کرده وبه میدان رفته و... سپس تصور کرده اند که این «ام وهب» با این تلاش و با این خصوصیات مادر «وهب» نامی است که شخصا در کربلا بوده و با آن خصوصیات یاد شده به شهادت رسیده است وتدریجاً عبدالله بن عمیر از «ابووهب کلبی» به وهب کلبی تبدیل وبامرور زمان از کتابی به کتاب دیگر منتقل شده است، درصورتی که «ام وهب» نه مادر یک شهید بلکه همسر یک شهید است بنام عبدالله بن عمیر که کنیه اش ابووهب است ومادر همین «ابووهب» نیز در کربلا بود وامام (علیه السلام) او را دعا نمود وتسلی خاطر داد ولی کنیه وی «ام وهب» نیست واگر کنیه ای داشته به مناسبت نام فرزند شهیدش «ام عبدالله» بوده است.

البته در کتب تاریخ ورجال ودرمیان مورخان ورجال شناسان نظیر این نوع اشتباه فراوان وجود دارد که دراثر تعدد اسم اشخاص بوجود آمده است زیرا درمیان اعراب معمول است که افراد گاهی با اسم و گاهی با لقب یا کنیه و گاهی با هرسه معروف می گردند وحتی گاهی یک فرد دارای القاب وکنیه های متعدد می باشد.

این بود بررسی ما در بارهٔ اشتباهی که درمورد عبدالله بن عمیر، ابووهب، یا وهب بن عبدالله بوجود آمده است.

واما درمورد وهب نصرانی اگر دراصل هم صحیح باشد فروع قضیه نیازمند بحث وبررسی است وجایش دراین کتاب نیست.

۱ـ به متن زیارت در اقبال سید بن طاووس مراجعه شود.

خطاب به ابوثمامه صائدی

... ذَكَرْتَ الصَّلٰوةَ جَعَلَكَ اللهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذّاكِرِينَ نَعَمْ هٰذٰا اَوَّلُ وَقْتِهٰا سَلُوهُمْ اَنْ يَكُفُّوا عَنّا حَتّى نُصَلّى.

... تَقَدَّمْ فَاِنّا لاٰحِقُونَ بِكَ عَنْ سٰاعَةٍ.

ترجمه وتوضیح

عمرو بن کعب معروف به ابوثمامهٔ صائدی یکی از یاران حسین بن علی (علیه السلام) چون متوجه گردید که اول ظهر است، به آن حضرت عرضه داشت: جانم به فدایت گر چه این مردم به حملات پی در پی خود ادامه می دهند ولی به خدا سوگند تا مرا نکشته اند نمی توانند به تو دست یابند من دوست دارم آنگاه به لقای پروردگار نائل گردم که این یک نماز دیگر را نیز به امامت تو به جای آورده باشم.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «ذَكَرْتَ الصَّلٰوةَ...»: نماز را بیاد ما انداختی خدا تو را از نماز گزارانی که به یاد خدا هستند قرار بدهد، آری اینک وقت نماز فرا رسیده است از دشمن بخواهید که موقتاً دست از جنگ بردارد تا نماز خود را بجای بیاوریم.

وچون به لشکر کوفه پیشنهاد آتش بس موقت داده شد، حصین یکی از سران لشکر باطل گفت: «اَنَّها لاٰ تُقْبَلُ»: نمازی که شما می خوانید مورد قبول پروردگار نیست (۱).

و به طوری که در چند صفحه بعد ملاحظه خواهید نمود، حبیب بن مظاهر به او پاسخ گفت و در این رابطه با زجنگ شدیدی درگرفت که منجر به کشته شدن وی گردید.

۱ـ طبری، ج ۷، ص ۳٤۷، کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹.

و درنتیجه حسین بن علی (علیه السلام) با چند تن ازیارانش در مقابل تیرها که مانند قطرات باران بسوی خیمه ها سرازیر بود نمازظهررا به جای آورد و چند تن ازیارانش به هنگام نمازبه خاک وخون غلتیدند. و درصف نمازگزارانی که واقعاً بیاد خدا هستند قرارگرفتند.

ابوثمامه همانگونه که تصمیم گرفته بود پس ازاداء فریضه ظهرپیش ازهمه یاران آن حضرت به جلو آمد وعرضه داشت: «یا أبا عَبْدِالله جُعِلْتُ فِداکَ قَدْ هَمَمْتُ اَنْ اَلْحَقَ بِاَصْحابِکَ وکَرِهْتُ اَنْ اَتَخَلَّفَ فَأراکَ وَحیداً فی اَهْلِکَ قَتیلاً»: جانم به قربانت من تصمیم گرفته ام که هر چه زودتر به یاران شهید توبپیوندم وخوش ندارم که خودم را کناربکشم وببینم که تودرمیان اهل وعیالت تنها مانده وکشته می شوی.

امام (علیه السلام) درپاسخ وی فرمود: «تَقَدَّمْ فَاِنّا لاحِقُونَ بِکَ عَنْ ساعَة»: به سوی دشمن بتازما نیز بزودی به تولاحق خواهیم شد.

با صدوراین فرمان اوبه صفوف دشمن حمله کرد وجنگ نمود تا به دست پسرعمویش قیس بن عبدالله صائدی به شهادت نائل گردید [۱].

درسی به پیکارگران درراه حق

این بود راه ورسم حسین بن علی (علیه السلام) ویارانش درروزعاشورا که نمازهمه مسائل را تحت الشعاع قرارمی دهد وآن حضرت به هنگام نمازهمه چیزرا فراموش می کند وازدشمن خونخوارش درخواست آتش بس می نماید.

واین درسی است به همهٔ پیکارگران درراه حق، درسی است که پدرارجمندش امیرمؤمنان (علیه السلام) درصفین ودربحبوحهٔ جنگ به پیروانش یاد می دهد، آنگاه که ابن عباس دید آن حضرت مراقب ومنتظروقت نمازاست، سؤال نمود یا امیرالمؤمنین مثل اینکه نگران مطلبی هستید؟ فرمود: آری مراقب زوال شمس وداخل شدن وقت نمازظهرمی باشم. ابن عباس گفت مادراین موقع حساس نمی توانیم دست ازجنگ برداریم ومشغول نمازگردیم. امیرمؤمنان (علیه السلام) درپاسخ وی فرمود: «اِنَّما قاتَلْناهُمْ عَلَى الصَّلوة»: ما برای نمازبا آنان می جنگیم.

آری درجنگ صفین نمازشب علی (علیه السلام) نیزترک نمی گردید وحتی درلیلة الهریر [۲].

۱- لهوف، ص۹۶.

۲- وسائل الشیعه ج۱، باب یکم از ابواب مواقت نماز.

ابوثمامه کیست؟ او ازشجاعان عرب وازوجوه وافراد سرشناس شیعه و از اصحاب و یاران امیرمؤمنان (علیه السلام) است که در همهٔ جنگها دررکاب آن حضرت بوده است و پس از شهادت آن بزرگوار جزء صحابه و یاران امام مجتبی (علیه السلام) بود و پس از انتقال آن حضرت به مدینه در کوفه ماند گار گردید. پس ازمعاویه ابوثمامه ازافرادی بود که به حسین بن علی (علیه السلام) نامه نوشته و از وی دعوت نمود که به عراق و به سوی کوفه حرکت نماید. پس ازورود مسلم بن عقیل به کوفه ابوثمامه درخدمت وی قرارگرفت و به دستورآن حضرت اموال واجناس را ازشیعیان جمع آوری ودرخرید سلاح که تخصّص داشت صرف می نمود.

پس ازشهادت مسلم بن عقیل ابوثمامه متواری ومختفی گردید. تلاش فراوان ابن زیاد در پیدا کردن وی به جائی نرسید تا اینکه به همراه نافع بن هلال برای یاری رساندن به حسین بن علی (علیه السلام) حرکت نموده ودراثنای راه بدوملحق و به همراه آن حضرت وارد کربلا گردید.

اخلاص ابوثمامه

طبری می گوید: عمرسعد پس ازورود به کربلا به «کثیربن عبدالله شعبی» که مردی فتاک و خونریزبود مأموریت داد که با حسین بن علی (علیه السلام) ملاقات وازانگیزه ورود او به کربلا سؤال کند «کثیر» گفت اگردستوربدهی هم این مأموریت را انجام می دهم وهم اورا به قتل می رسانم. عمرسعد گفت نمی خواهم اورابکشی فقط علت آمدن وی راسؤال کن!

«کثیر» روبسوی خیمه های حسین بن علی (علیه السلام) به راه افتاد چون چشم ابوثمامه بروی افتاد به حسین بن علی عرضه داشت یا ابا عبدالله! خدا تورا ازهربدی حفظ کند این مرد که می آید بدترین وجری ترین وخونریزترین مردم روی زمین است سپس جلوآمد و درمقابل «کثیر» ایستاد وگفت اگربخواهی با حسین (علیه السلام) ملاقات کنی باید شمشیرخود را برزمین بگذاری کثیر گفت به خدا سوگند که زیر باراین ذلت نمی روم من پیامی آورده ام اگر بپذیرید می رسانم والا برمی گردم ابوثمامه گفت پس درموقع ملاقات دست من درقبضه شمشیرتوباشد کثیر این پیشنهاد ابوثمامه رانیز نپذیرفت ابوثمامه گفت پس پیام خودرا برمن بگوتا به امام (علیه السلام) ابلاغ وپاسخ آن را به توبگویم ومن اجازه نخواهم داد فردی خونریزمانندتووارد خیمه آن حضرت شود.

طبری می گوید: دراین موقع گفتگو دربین آن دوزیادشد و کاربه ناسزاگوئی منجر گردید

وکثیر بدون موفقیت درمأموریت خویش به سوی عمرسعد، بازگشت وجریان را باوی درمیان گذاشت عمرسعد هم این مأموریت را به «قرّة بن قیس تمیمی» محول نمود.

درزیارت ناحیه مقدسه ازابوثمامه بدین گونه تجلیل به عمل آمده است السلام علی أبی ثمامة عبدالله الصائدی[۱].

۱- دربیوگرافی ابوثمامه به تنقیح المقال مرحوم مامقانی وابصارالعین مرحوم شیخ محمدسماوی مراجعه شود.

خطاب به سعید بن عبدالله حنفی

...نَعَمْ اَنْتَ اَمامِی فِی الْجَنَّةِ.

ترجمه وتوضیح

به طوری که قبلاً اشاره گردید، پس ازآنکه پیشنهاد آتش بس موقت ازسوی امام برای اداء فریضهٔ ظهرمورد پذیرش اهل کوفه قرارنگرفت آن حضرت بدون توجه به تیرباران دشمن به نماز ایستاد وچند تن ازیاران آن حضرت ازجمله سعید بن عبدالله وعمرو بن قرظهٔ کعبی درپیش روی امام ایستادند وسینه خود را سپرکردند که پس ازتمام شدن نمازدراثرتیرهایی که به بدنشان رسیده بود به شهادت رسیدند.

سعید بن عبدالله پس ازنماز که با بدن خون آلود وضعف شدید به روی خاک افتاده بود، چنین می گفت: خدایا به این مردم لعنت وعذاب بفرست مانند عذابی که برقوم عاد وثمود فرستادی و سلام مرا به پیامبرت برسان وازاین درد ورنجی که به من رسیده است اورامطلع بگردان زیرا هدف من ازاین جانبازی وتحمل این همه درد ورنج، رسیدن به اجرو پاداش توازراه یاری نمودن به پیامبر تومی باشد.

سپس چشمهایش را باز کرد و به قیافهٔ امام تماشا نمود و به آن حضرت عرضه داشت: «اَوْفَیْتُ یَابْنَ رَسُولِ الله»: فرزند رسول خدا آیا من وظیفهٔ خود را درمقابل توانجام دادم؟

امام (علیه السلام) درپاسخ وی فرمود: «نَعَمْ اَنْتَ اَمامِی فِی الْجَنَّة»: آری، (تووظیفه اسلامی وانسانی خود رابه خوبی انجام دادی و) توپیشاپیش من دربهشت برین هستی.

خطاب به عمرو بن قرظهٔ کعبی

...نَعَمْ اَنْتَ اَمامی فِی الْجَنَّةِ فَاقْرَءْ رَسُولَ اللهِ مِنِّی السَّلامَ وَاَعْلِمْهُ اَنّی فِی الاِثْرِ.

ترجمه وتوضیح

عمرو بن قرظه نیز به همراه سعید بن عبدالله پاسداری امام را به عهده گرفته ودراین راه چندین چوبهٔ تیر به سروسینه اش رسیده وشدیداً مجروح وهم زمان با سعید به خاک افتاده بود وبه سخنان سعید و پاسخ امام (علیه السلام) گوش می داد که اونیزپس ازاین سؤال وجواب همان سؤال سعید را تکرارنمود: «اَوَفَیْتُ یَابْنَ رَسُولِ اللهِ؟»: آیا من هم وظیفه خود را انجام دادم؟

امام (علیه السلام) نیز همان پاسخی را که به سعید گفته بود به عمرو داد وفرمود: آری تونیز وظیفهٔ خود را انجام دادی وپیشاپیش من دربهشت هستی. ودراین مورد این جمله رانیز اضافه نمود که: سلام مرا به رسول خدا برسان وبه اوابلاغ کن که من نیز درپشت سرتوبه پیشگاه اووبه دیدارش نائل خواهم گردید[1].

حضرت ولی عصر«عج» درزیارت صادره ازناحیه مقدسه که زیارت شهداء راتعلیم می فرماید ازاین شهید فداکارچنین یادمی کند: «السلام علی عمرو بن قرظة الانصاری».

زشت وزیبا

واین است شخصیّت «عمرو بن قرظة» که به هنگام اقامهٔ نمازوجودش را سپروجود امام

۱- مقتل عوالم، ص۸۸، لهوف ص۹۵، مثیر الاحزان. کامل ابن اثیر، ج۳، ص ۲۹۰.

و پیشوای خویش وسینه اش را آماج تیرهای دشمنان میگرداند وتیرهای دشمن آنچنان فراوان ودر پیکرش مؤثر است که پس از چند لحظه به روی خاکهای گرم وسوزان کربلا می افتد ولی او دراین حال و با این شرائط نیز مضطرب ونگران است که آیا وظیفه خویش را وظیفه یک فرد مؤمن و با وفا را در مقابل فرزند رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) بطورشایسته انجام داده است یانه؟! و این نگرانی او را آن چنان فشار می دهد که باسینه چاک چاک و بدن خون آلود و با لبان خشک ولرزان از امام (علیه السلام) سؤال می کند: «اَوْفَيْتُ يَابْنَ رَسُولِ الله؟» وامام پاسخ می دهد: «نَعَمْ اَنْتَ اَمامِي فِي الْجَنَّة».

ولی چون در این جهان، زشت و زیبا، نورظلمت وسعادت وشقاوت همیشه درکنارهم قرارگرفته است مناسب است که درکنارنور معرفت «عمرو بن قرظه» تاریکی وظلمت برادرش «علی بن قرظة» را نیزمشاهده کنیم واگربا چهرهٔ زیبای «عمرو بن قرظه» کمی آشنا شدیم قیافه نازیبای برادراو «علی بن قرظه» را نیزبشناسیم تادرطول تاریخ ازمشاهده این زشت وزیباها واین تلخ وشیرین ها واین ایمان ونا باوریها متعجب ومتحیرنگردیم وهمچنین با مقایسه شخصیّت «قرظة بن کعب» و «علی بن قرظه» پدرو پسریکی ازمصادیق آیه شریفه «یخرج المیّت من الحیّ» را به وضوح لمس ودرک نماییم.

«قرظة بن کعب» ازصحابه رسول خدا (صلّی الله علیه وآله) و ازراویان حدیث وازیاران امیرمؤمنان (علیه السلام) می باشد در جنگ احد وجنگهای پس از احد در رکاب رسول خدا وامیرمؤمنان حضور داشته ودر جنگ صفین یکی از پرچمداران لشگر آن حضرت بود و باز از طرف امیرمؤمنان (علیه السلام) استانداری فارس بروی محّول گردید. او در سال پنجاه ویک در گذشت می گویند در کوفه اوّلین شخصی که به هنگام وفاتش بروی نوحه سرائی گردیدقرظة بن کعب است.

ازقرظة بن کعب چندفرزند بجای مانده که در میان آنان «عمرو» و «علی» از شهرت ومعروفیت بیشتری برخوردارند «عمرو» به مناسبت ایثاروفداکاریش و «علی» به جهت شقاوت و بدبختیش:

امّا «عمرو» همزمان با «حسین بن علی» (علیه السلام) به کربلا وارد گردید وآن حضرت مأموریت مکالمه وگفتگوبا «عمرسعد» را بروی محول نمود وتا ورود «شمر» به کربلا وقطع مراوده وگفتگو «عمرو بن قرظة» این مأموریت را به نحواحسن انجام می داد ودرروزعاشورا ازاوّلین کسانی است که ازحسین بن علی (علیه السلام) اجازه مبارزه وجهاد گرفت ودرمقابل صفوف

دشمن شعر و رجز خواند و پس از مدتی جنگ برای تنفس و تجدید قوا به خیمه ها برگشت و به هنگام نماز حفاظت از جان امام را به عهده گرفت و به طوری که قبلاً گفته شد در اثر تیرهای زیادی که بر پیشانی و سینه اش وارد شده بود به شهادت نائل گردید.

واما «علی بن قرظه» او هم به همراه «عمرسعد» و با لشکریان کوفه برای جنگ با حسین بن علی (علیه السلام) وارد کربلا گردید و در روز عاشورا چون از شهادت برادرش مطلع گردید از میان صفوف بیرون آمده و امام حسین را این چنین مورد خطاب قرار داد: «یا حسین یا کذّاب وابن کذّاب اغررت اخی واضللته فقتله»: حسین ای مرد دروغگو و پسر دروغگو برادرم را گول زدی و گمراه کردی و او را به قتل رساندی امام در پاسخ این جسارت فرمود: «انی لم اغر اخاک وما اضللته ولیکن هداه الله واضلکَ» من برادر تورا گول نزدم و گمراه نکردم ولی خدا او را هدایت و تورا گمراه نمود. «علی بن قرظة» گفت: خدا مرا بکشد اگر تورا نکشم این به گفت و به آن حضرت حمله نمود. نافع بن هلال از حملهٔ او ممانعت کرده و نیزه ای بر او وارد ساخت که بر زمین افتاد دوستان «عمرو» به نافع مجال ندادند و بدن مجروح او را به سوی لشکر کوفه حمل نمودند و با مداوا و معالجه از مرگ نجات یافت[1].

۱- در شرح حال قرظة بن کعب به اصابه و در شرح حال او و فرزندانش به تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۳۲ و ص ۲۸، از حرف قاف. وابصارالعین، ص ۹۲ مراجعه شود.

سخنان امام (علیه‌السلام) پس از ادای فریضهٔ ظهر

یا کِرامُ هٰذِهِ الْجَنَّةُ قَدْ فُتِحَتْ اَبْوابُها وَاتَّصَلَتْ اَنْهارُها وَاَیْنَعَتْ ثِمارُها وَهٰذا رَسُولِ اللهِ (صلّی الله علیه وآله) وَالشُّهداءُ اَلَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللهِ یَتَوَقَّعُونَ قدُومکم وَیَتَباشَرُونَ بِکُمْ فَحامُوا عَنْ دینِ اللهِ وَدینِ نَبِیِّهِ وَذُبُّوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ.

ترجمه وتوضیح لغات

کِرام: جمع کریم: شخص بلند نظر، بخشایشگر. اَیْنَعَتِ الثَّمَرُ: میوه رسید، شاداب گردید. تَوَقُّع: انتظار. قُدُوم: واردشدن. تَباشُر: به همدیگر مژده دادن. ذَبّ: دفاع کردن.

ترجمه وتوضیح

بنا به نقل مرحوم مقرم [۱] پس از اداء نماز ظهر وپس از آن که امام (علیه‌السلام) به سخنان قرظه وسعید .که در پیش رویش به خاک وخون افتاده بودند پاسخ داد، بطرف بقیه یاران خویش که به انتظار شهادت وجانبازی دقیقه شماری می کردند برگشت و خطاب به آنان چنین فرمود:

ای عزیزان! ای بزرگ منشان! اینک درهای بهشت (به روی شما) باز شده که نهرهایش جاری و درختانش سبز وخرم است واینک رسول خدا وشهیدان راه الهی منتظر ورود شما بوده وقدوم شما را به همدیگر مژده می دهند. پس بر شما است که از دین خدا ورسولش حمایت و ازحرم پیامبر دفاع کنید.

۱- مقتل الحسین، ص۲۹۷.

به هنگام شهادت حبیب بن مظاهر[۱]

...عِنْدَاللهِ اَحْتَسِبُ نَفْسِی وَحُماةَ اَصْحابِی[۲].

ترجمه وتوضیح لغات

اِحْتِساب عِنْدَالله: کاری که برای رضای خداوند انجام گیرد. حُماة: جمع حامی: مدافع.

ترجمه وتوضیح

آنگاه که امام (علیه السلام) برای ادای نماز ظهر درخواست آتش بس موقت نمود، حصین بن نمیر با صدای بلند گفت، چه نمازی؟ که نماز شما مورد قبول نیست.

حبیب بن مظاهر[۳] باشنیدن این جمله به جلو رفت وخطاب به حصین گفت: «زَعَمْتَ

۱- حبیب بن مظاهر، یا حبیب بن مظهر؟ در بعضی از کتب رجال بجای مظاهر «بروزن مقاوم» مظهر بروزن «مطلق» آمده است مرحوم مامقانی در تنقیح المقال می گوید: آنچه از نقل وخط بزرگانی از علما مانند شیخ طوسی وشهید ثانی وابن طاووس بدست می آید اینست که «مظاهر» «باالف» صحیح است و درمتن زیارات وألسنهٔ علما نیز چنین استعمال شده است. سپس می گوید به گمان من اگر در بعضی از خطوط علما «مظهر» بدون الف آمده است منظور آنان نیز «مظاهر» بوده زیرا در رسم الخط قدیم بعضی از اسماء که دارای الف بوده بدون الف نوشته می شد مانند، اسمعیل، اسحق و...

۲- طبری، ج۷، ص۳۴۹.

۳- حبیب بن مظاهر از صحابهٔ رسول خدا(صلّی الله علیه وآله) بود و در زمان خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) به کوفه منتقل و درآنجا مقیم گردید و در تمام جنگهای امیرمؤمنان در رکاب آن حضرت شرکت نمود. حبیب از خواص اصحاب واز یاران صمیمی امیرمؤمنان (علیه السلام) ویکی از چند نفری بود که اسرار فراوانی از آنحضرت فراگرفته بودند.

اَنَّها لا تُقْبَلُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ وَتُقْبَلُ مِنْکَ یاحِمارُ؟»: خیال می کنی نماز فرزند پیامبر قبول نیست ونماز تو قبول است ای حمار. حصین باشنیدن این جمله به حبیب حمله نمود ویاران وی به یاریش شتافتند وچند تن دیگر به یاری حبیب شتافتند و درمیانشان جنگ سختی در گرفت، حبیب با اینکه پیر بود ولی گروهی از دشمن را به هلاکت رسانید و بالأخره از پای درآمد و دشمن سر از تنش جدانمود.

کشته شدن این مهمان پیر برای حسین بن علی (علیه السلام) گران بود و چون در کنار پیکر بی سر و قطعه قطعه او قرارگرفت، این جمله را فرمود: «عِنْدَاللهِ اَحْتَسِبُ نَفْسِی وَحُماةَ اَصْحابِی»: بذل جانم و کشته شدن یاران و اصحابم در پیشگاه خدا و به حساب امر وفرمان اوست.

«کشی» از فضیل بن زبیر نقل می کند که میثم تمار روزی در کوفه و در مجمع گروهی از بنی اسد با حبیب بن مظاهر مواجه گردید. این دو نفر شروع به صحبت کردند، حبیب سخن را به اینجا رسانید من پیرمردی را بااین خصوصیات که موی سرش رفته وشکمش به جلو آمده وشغلش خربزه فروشی در دارالرزق است می بینم که در آینده نه چندان دور در راه محبت خاندان پیامبر به دار آویخته می شود (منظوروی میثم تمار بود).

میثم درپاسخ وی گفت: من نیزمردی را با این خصوصیات که دارای صورت سرخ و موهای پر پشت است، می شناسم که برای یاری فرزند پیامبر حرکت می کند ودراین راه کشته می شود و سرش را درشهر کوفه می گردانند (منظورمیثم، حبیب بن مظاهر بود).

حبیب ومیثم پس از گفتگو از آن محل دورشدند کسانی که درآنجا نشسته بودندوگفتگوی این دوشاگردعلی (علیه السلام)را می شنیدند، گفتند: ما درتمام عمردروغگوتراز این دو ندیده ایم. بلافاصله رشید حجری رسید و از آنها سراغ حبیب ومیثم را گرفت، گفتند چند لحظهٔ پیش در اینجا بودند وضمناً گفتگویشان را که برای آنان اعجاب انگیز وغیر قابل قبول بود، به رشیدبازگو نمودند.

رشید گفت: خدا میثم را رحمت کند که دربارهٔ حبیب این جمله را فراموش کرده است که بگوید: به کسی که سر بریدهٔ او را به کوفه می آورد، یکصد درهم بیش از دیگران جایزه خواهند داد. رشید این بگفت واز آنجا دورشد. آن چند نفر به صورت همدیگر نگاه کردند وگفتند: این سومی را دروغگوتر از دو نفر اول دریافتیم.

فضیل می گوید: ولی طولی نکشید با چشم خود دیدیم که میثم رادر کنار خانهٔ عمروبن حریث به دار زده اند وباز مدت زیادی نگذشته بود که سر بریدهٔ حبیب را وارد کوفه نمودند.

دعای امام (ع) دربارهٔ ابوشعساء

اَللّهُمَّ سَدِّدْ رَمیتَهُ وَاجْعَلْ ثَوابَهُ الْجَنَّةَ.

ترجمه وتوضیح لغات

تَسْدید: به راه راست راهنمایی کردن. رَمْیَة: تیراندازی.

ترجمه وتوضیح

یزید بن زیاد، معروف به ابوشعساء کندی یکی از تیراندازان معروف کوفه و از لشکریان عمرسعد بود که پس از سخنرانی امام (علیه السلام) و نبودن جواب مثبت به پیشنهادهای آن حضرت قبل از حُر خود را به خیمه های امام رسانیده وجزء فداکاران آن حضرت گردید.

ابوشعساء اول سواره به میدان رفت و پس از آن که اسبش پی گردید به سوی خیمه ها بازگشت و در مقابل خیمه ها زانو برزمین گذاشت ویکصد تیر که به همراه داشت همه رابه سوی لشکر کوفه انداخت.

امام (علیه السلام) چون توبه وشهادت او را دید، چنین دعا کرد: «اَللّهُمَّ سَدِّدْ رَمْيَتَهُ وَاجْعَلْ ثَوابَهُ الْجَنَّةَ»: خدایا او را در تیراندازی محکم وقوی بگردان واجر ومزدش را بهشت برین قرار بده.

ابوشعساء پس از تمام شدن تیرها از جایش برخاست و گفت از همه تیرهایم فقط پنج تیر به هدر رفت وبقیه به دِشمن اصابت نمود. سپس با شمشیر به صفوف دشمن تاخت وبه شهادت رسید (۱).

۱ـ طبری، ج۷، ص۳۵۵؛ امالی صدوق مجلس ۳۰.

با حرّبن یزید ریاحی [1]

... نَعَمْ یَتُوبُ اللهُ عَلَیْکَ وَیَغْفِرُلَکَ.

قَتَلَهُ مِثْلُ قَتَلَةِ النَّبیینَ وَآلِ النَّبیینَ.

...اَنْتَ الحُرُّ کَما سَمَّتکَ اُمُّکَ وَاَنْتَ الحُرُّ فی الدُّنْیا وَالاٰخِرَة.

لَنِعْمَ الحُرُّ حُرُّ بَنی رِیاحِ — صَبُورٌ عِنْدَ مُشْتَبَکِ الرِّماحِ
وَنِعْمَ الحُرُّ اِذْنادی حُسَیْناً — وَجادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصِّیاحِ
فَیا رَبّی اَضِفْهُ فی جِنانٍ — وَزَوِّجْهُ مَعَ الحُورِ المِلاحِ

ترجمه وتوضیح لغات

مُشْتَبَک: از اِشْتِباک: مخلوط شدن و درهم فرورفتن، کنایه است از شدت جنگ. رِماح: جمع رُمْح: نیزه. نادیٰ حُسَیْناً در بعضی از منابع «فادیٰ حسَیْناً» آمده است یعنی خود را بر حسین فدا نمود. جادَ بِنَفْسِهِ: جانش را بذل نمود. صِیاح: فریاد زدن وصدا کردن.

۱ـ حرّ از خاندانهای شریف عرب ورئیس قبیلهٔ خویش در کوفه بود که ابن زیاد او را به فرماندهی هزار نفر جنگجو مامور جلوگیری از حسین بن علی (علیه السلام) نمود. بنابه نقل ابن‌نما پس ازآنکه توبهٔ‌وی در پیشگاه حسین بن علی (علیه السلام) پذیرفته شد، عرض کرد: یابن رسول الله هنگامی که ابن زیاد به من مأموریت داد که برای مقاومت. با تو حرکت کنم، پس از آنکه ازدارالاماره خارج شدم، صدایی بگوشم رسید. که می گفت: «ای حر مژده باد بتو در این راهی که پیش گرفته ای» چون برگشتم کسی را ندیدم و تا این لحظه در این اندیشه بودم که این چه مژده ایست؟ مگرنه اینست که من درجبههٔ مخالف فرزند پیامبر قرارگرفته ام و هیچ تصور نمی کردم که بالأخره بتو خواهم پیوست. و به چنین سعادتی نائل خواهم گردید.

أضافَهُ: او را مهمان نمود. مِلاح: جمع مَلیح، نمکین.

ترجمه وتوضیح

بنابه نقل ابن اثیر، حرّ پس از آنکه خود را از سپاه عمر سعد به کنار کشید و به عنوان توبه به خدمت امام (علیه السلام) رسید، عرضه داشت: من فکر نمی کردم که این مردم کار را بدینجا خواهند کشید که جداً با تو بجنگند والا هیچگاه با آنان همراهی نمی کردم اینک به عنوان توبه از آنچه از من نسبت به شما سرزده است ومانع از حرکت شما بوده ام به حضورتان آمده ام و تصمیم دارم تاپای مرگ از شما حمایت کنم و در پیش رویت کشته شوم، آیا توبهٔ من پذیرفته است؟

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «نَعَمْ يَتُوبُ اللهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُلَكَ»: آری، خدا توبهٔ تورا می پذیرد وگناهانت را می بخشد.[1]

بنابه نقل طبری[2] وابن کثیر[3] «حر» پس از کشته شدن حبیب وقبل از نماز ظهر به همراه زهیر به دشمن حمله نمود که هریک از آنان در محاصره دشمن قرارمی گرفت دیگری حلقه محاصره را می شکست و از دشمن نجاتش می داد تابالأخره اسب حرّ را پی نمودند او پیاده به جنگ ادامه داد و پس از آنکه بالغ بر چهل تن از دشمن را کشت یک گروه پیاده از دشمن بروی حمله نموده و او را از پای درآورد. در این موقع چند تن ازیاران حسین بن علی (علیه السلام) نیز به آنان حمله کردند و بدن نیمه جان حرّ را از میان قتلگاه به طرف خیمه ها حمل نموده در کنار خیمهٔ اجساد شهداء قراردادند[4].

امام (علیه السلام) نیز در همین جا و در کنار پیکر نیمه جان حرّ که هنوز رمقی از حیات در وی بود، قرارگرفت و با دیدن جسد خون آلود اوهمان جمله را که مکرر می گفت، برزبان جاری کرد و فرمود:

...«قَتَلَةُ مِثْلُ قَتَلَةِ النَّبِيّينَ وَآلِ النّبيينَ» این مردم کوفه قاتلان وکشندگانی هستند همانند قاتلان

۱- کامل، ج۳، ص۲۸۸.

۲- تاریخ طبری، ج۷، ص۳۵۵.

۳- البداية والنهاية، ج۸، ص۱۸۳-۱۸۴.

٤- این خیمه در آخرین نقطهٔ خیمه گاه بطرف میدان قرارداشت که اجساد شهدا را در زیر آن و درکنارهم قرار می دادند.

پیامبران وفرزندان پیامبران.

سپس در بالای سرحرّ نشست و در حالی که خاک وخون از سروصورتش پاک می کرد، چنین فرمود:

«اَنْتَ الْحُرُّ كَما سَمَّتْكَ اُمُّكَ وَاَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيا وَالاٰخِرَة»: تو حر وآزاد مردی، همان گونه که مادرتْ تو را حُر نامیده است؛ وتوآزادمردی دراین جهان فانی ودر آن جهان پایدار وابدی.

آنگاه این ابیات را در رثاء حرّ خواند: لَنِعْمَ الحُرُّ حُرُّبَنی رِیاحٍ...:چه نیکومردیست حرّ، حرّریاحی، شکیبا و صبور به هنگام (جنگ) وکثرت نیزه‌ها.

وچه نیکو مردی است حر آنگاه که حسین ندا نمود واو به هنگام دعوت حسین جانش را فدا نمود.

پروردگارا! در بهشت برین از وی پذیرایی کن و از حوریان زیبا ونمکین برای وی همسر قرار بده! [۱].

مفهوم واقعی سعادت

اگر بخواهیم با مفهوم واقعی سعادت آشنا شویم ونمونه ومصداق کاملی از خوشبختی وحسن عاقبت را معرّفی کنیم باید از «حرّ» وعدّه دیگری، یاد کنیم که مانند وی در ابتدای امر به همراه جنود شیطان حرکت نموده و در صفوف دشمنان اسلام قرارگرفته و به قصد قتل فرزند پیامبر وبرای خاموش ساختن مشعل هدایت وارد کربلا گردیدند آنگاه عقل وخرد را به قضاوت طلبیده مشمول عنایت الهی وموفق به نزول فیوضات ربانی شدند وشمشیر خود را به نفع اسلام ودفاع از حریم قرآن به کار بردند و در این راه به فیض بزرگ شهادت نائل گردیدند.

تعداد افرادی که در شب وروز عاشورا توبه کرده وبه لشکر حسین بن علی (علیه السلام) پیوستند دقیقاً معلوم نیست واسامی همه آنها وکیفیت شهادتشان درکتب تاریخ

۱- بعضی از مورخین این اشعار را از خود حسین بن علی (علیه السلام) وبعضی دیگر از امام سجاد (علیه السلام) دانسته‌اند وگاهی نیز از انشاد یکی از یاران حسین بن علی (علیه السلام) می دانند.

بحار الانوار، ج۴۵، ص۱۴؛ امالی صدوق، مجلس ۳۰، مقتل عوالم، ص۸۵، ومقتل خوارزمی، ج۲، ص۱۱.

بطور دقیق مشخص نگردیده است ولی از میان این افراد همانگونه که شرح حال «حربن یزید» را نقل نمودیم با دو نفر دیگرنیز آشنا می شویم که آنان هم موفق به توبه شده و در آخرین دقائق زندگی حسین بن علی به آنحضرت پیوسته وبا شهادت در رکاب اوبه سعادت وخوشبختی دائمی نائل گردیده اند.

سعدبن حارث و برادرش

سعد وابوالحتوف فرزندان حارث ساکن کوفه ودارای عقیده انحرافی وحادّ گروه خوارج بودند که شخصیتی مانند امیرمؤمنان (علیه السلام) را نیز واجب القتل می دانستند این دو برادر به همراه «عمر سعد» وبرای جنگ، باحسین بن علی (علیه السلام) وارد کربلا شده و در میان لشگریان کوفه به سر می بردند در روز عاشورا پس از شهادت همهٔ یاران حسین بن علی این دو برادر باشنیدن صدای استغاثهٔ آن حضرت «الاناصرٌ ینصرنی» وبا شنیدن صدای گریه زنان واطفال از میان خیمه ها، عمیقاً متحول ودگرگون شده و به همدیگر گفتند: ما که می گوییم «لاحکم الاّ لله ولاطاعة لمن عصی الله»[۱] این حسین مگر فرزند پیامبر مانیست؟ ومگر ما در روز قیامت امید شفاعت از جدّ او نداریم چگونه است که ما با او وارد جنگ شده ایم و او در میان دشمن و در این غربت بی یار ویاور مانده است. این بگفتند وبه سوی حسین بن علی شتافتند وشمشیر از غلاف بیرون کشیده در نقطه ای که به آن حضرت نزدیک بود به جنگ با دشمن پرداختند وپس از کشتن ومجروح کردن گروهی، هردو برادر به شهادت رسیدند وبدن خون آلودشان دریک نقطه ودرکنارهم به روی زمین افتاد. وبدینگونه این دو برادر هم مانند «حرّ» به سعادت وحسن عاقبت نائل گردیدند[۲].

۱- این شعار گروه خوارج بود.

۲- درشرح حال سعد و ابوالحتوف به تنقیح المقال، ج۲، ص۱۲؛ واعیان الشیعه (چاپ جدید ۱۰ جلدی) ج۲، ص۳۱۹؛ والکنی والألقاب، محدث قمی، ج۱، ص۴۳ مراجعه شود.

خطاب به زهیر

وَاَنَا اَلْقاهُمْ عَلی اِثْرِکَ.

...لایُبْعِدَنَّکَ اللهُ یازُهَیْرُ وَلَعَنَ قاتِلیکَ لَعْنَ الَّذینَ مُسِخُوا قِرَدَةً وَخَنازیرَ.

ترجمه وتوضیح لغات

اِثْر: پشت سر. قِرَدَة: جمع قِرَد بوزینه. خَنازیر: جمع خِنْزیر: خوک.

ترجمه وتوضیح

زهیر بن قین (۱) پس از یک حمله وجنگ شدید، به خیمه ها و به حضور امام برگشت و درحالی که دستش را روی شانه امام گذاشته بود و برای دومین بار استیذان می کرد، این دوبیت را انشاد نمود:

جانم به فدای تو که هدایت یافت وهدایت گردید، امروز است که جد تو پیامبر را ملاقات می کنم.

۱ـ زهیر بن قین از بزرگان قبیلهٔ خویش ومقیم «کوفه» وازهواداران عثمان بود که در سال ٦٠ با همسرش سفر حج نمود ودر مراجعت در مسیر کربلا دریک برخورد وبا یک جلسه با حسین بن علی (علیه السلام) نورهدایت به قلبش تابیدودرهمان مجلس تغییر عقیده داد وازیاران امام گردید وشاید کلمه هادیا مهدیاً در شعر او نیز اشاره به همین نکته باشد.

فَدَتْکَ نَفْسی هادِیاً مَهْدِیاً — اَلْیَوْمَ اَلْقی جَدَّکَ النَّبِیا

وَحَسَناً والْمُرْتَضی عَلِیًّا — وَذَاالْجَناحَیْنِ الْفَتیَ الْکَمِیّا

وَاَسَدَالله الشَّهیدَ الحیا

مشابه این دوبیت و پاسخ امام درباره حجّاج جعفی نیز نقل شده است، که به سبب تشابه، ما از نقل آن خودداری نمودیم.

وحسن وعلی مرتضی را وجعفر طیار، آن جوانمرد سلاح به تن را ملاقات می کنم و اسدالله وحمزه، آن شهید زنده را ملاقات می کنم.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود:

«وَاَنَا اَلْقاهُمْ عَلی اِثْرِکَ»: من نیز در پشت سرتو با آنان ملاقات خواهم نمود.

و پس از آنکه زهیر از پای درآمد و در زمین کربلا افتاد آن حضرت در بالینش حاضر گردید و با این جملات از وی تقدیر نمود: لاٰیَبْعُدَنَّکَ اللهُ یٰا زُهَیْرُ زهیر! خدا تورا از رحمتش دور نگرداند وبر قاتلان وکشندگان تو لعنت کند. همانگونه که در دورانهای گذشته افرادی را لعنت نمود ومسخ گردیدند و به صورت میمون وخوک درآمدند[1]

آری در هر دوران آنان که قدرت تفکر را از دست داده و با دستور ابن زیادها و غمر سعدهای زمان خویش میمون وار به رقص وحرکت در می آیند، آنان که خوک صفت زندگی برایشان بجز ارضای غرایز مفهومی ندارد، مورد خشم ولعن خدا قرارگرفته اند که انسانیت را این چنین از دست داده اند.

۱- مقتل خوارزمی، ج۲، ص۲۰، ابصارالعین، ص۹۹.

خطاب به حنظله شبامی

رَحِمَکَ اللهُ اِنَّهُمْ قَدِاسْتَوْجَبُوا الْعَذابَ حِینَ رَدُّوا عَلَیْکَ ما دَعَوْتَهُمْ اِلَیْهِ مِنَ الحَقِّ وَنَهَضُوا اِلَیْکَ لِیَسْتَبِیحُوکَ وَاَصْحابَکَ فَکَیْفَ بِهِمُ الآنَ وَقَدْقَتَلُوا اِخْوانَکَ الصّالِحِینَ.

...رُحْ اِلی خَیْرٍمِنَ الدُّنْیا وَما فِیها وَالی مُلْکٍ لایَبْلی.

...آمِینَ آمِینَ.

ترجمه وتوضیح لغات

نَهَضُوا، از: نَهضَ: قیام کردن ونَهَضَ اِلَیْهِ: به سوی وی شتافت. اِسْتِباحَة: جایز دانستن، کنایه است از تصمیم به خونریزی. رُحْ: امر است از: راحَ، یَرُوحُ: رفتن. یَبْلی: از بلی: کهنه شدن.

ترجمه وتوضیح

یکی از یاران واصحاب حسین بن علی (علیه السلام) حنظله شبامی است [۱] که. چون در مقابل دشمن قرارگرفت به موعظه ونصیحت آنان پرداخت وگفتار خودرا با آیاتی پایان داد که مؤمن آل فرعون فرعونیان را از تصمیمشان دربارهٔ قتل حضرت موسی برحذر داشته و از عواقب خطرناک این عمل به آنان هشدار داده است:

۱ـ در کتب تاریخ ومقاتل گاهی بجای شبامی شامی نقل می شود که مرحوم سماوی در ابصار العین این اشتباه را این چنین تصحیح می کند: شبامی از شبام ـبروزن کتابـ وشامی غلط واشتباه است.

«یاقَومِ اِنّی اَخافُ عَلَیکُمْ یَوْمَ التَّنادِ یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرینَ مالَکُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ وَمَنْ یُضْلِلِ اللهُ فَمالَهُ مِنْ هادٍ». (۱)

آنگاه به سوی خیمه ها برگشت و حسین بن علی (علیه السلام) در تشویق وتقدیر وی چنین فرمود: «رَحِمَکَ اللهُ اِنَّهُمْ...»: خدا رحمتت کند، این مردم آنگاه که به سوی حقشان دعوت نمودی وپاسخ مثبت ندادند وبه قتل تو ویارانت آماده گردیدند، مستوجب عذاب بودند واما حالا که خون برادران صالح تورا ریختند، دیگر گرفتار عذاب وخشم پروردگار گردیدند.

حنظله عرضه داشت: «صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِداکَ»: جانم به قربانت که گفتارت صدق محض است.

سپس به عنوان استیذان گفت: «اَفَلانَرُوحُ اِلی رَبِّنا وَنَلْحَقُ بِاِخْوانِنا؟»: آیا به سوی پروردگار خود نمی رویم وبه برادرانمان که در بهشت برین قرارگرفته اند لاحق نمی گردیم.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «رُحْ اِلی خَیْرٍمِنَ الدُّنْیا وَما فیها وَاِلی مُلْکٍ لایَبْلی»: برو به سوی آنچه بهتر از دنیا و از آنچه در آن است و برو به سوی ملک وآقایی که همیشگی است.

حنظله با این جمله با آنحضرت خدا حافظی نمود: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ وَعَلی اَهْلِ بَیْتِکَ وَعَرَّفَ بَیْنَنا وَبَیْنَکَ فی جَنَّتِهِ»:

امام هم فرمود: آمین آمین.

حنظله به سوی دشمن شتافت وجانانه جنگید تابه درجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل گردید (۲).

۱ـ ای قوم، من برشما از عذاب روزی که مردم به فریاد آیند ترس دارم. روزی که از عذاب خدا بهرطرف فرار می کنید آن روز ازغضب خداوند هیچ پناهگاهی برای شما نیست وهرکس را خدا (در اثر عملش) گمراه کندراهنمائی برای وی نیست. غافر، ۳۲ و۳۳.

۲ـ طبری، ج۷، ص۳۵۲؛ کامل ابن اثیرج۳، ص۲۹۲؛ لهوف، ص۹۶.

خطاب به سیف بن حارث ومالک بن عبد

اَی ابنی آخوی مایُبْکیکمُا؟ فَواللهِ انّی لَاَرْجُواَنْ تَکونا بَعد ساعَةٍ قریرالعَیْن... جزاکُمَاالله یا ابنی آخوی عَنْ وُجدکُمٰا مِنْ ذلکَ وَمواساتِکُمٰا اِیّای احْسَنَ جزاء المتقین... وَعَلَیْکُمٰا السَّلام ورَحمة الله وَبَرَکاتُهُ.

ترجمه وتوضیح لغات

قریرالعین: خوشحال ومسرور در اثر رسیدن به مطلوب. وجد: باضم واو: احساس ودرک. مواسات: معاونت ویاری کردن.

ترجمه وتوضیح

بنابه نقل طبری، دو نفر از قبیله «همدان» به نام «سیف بن حارث بن ربیع» و «مالک بن عبدبن سریع» که باهم عموزاده وازیک مادربودنددر روزهایی که هنوز رفت وآمد در میان کربلا وکوفه آزاد بود خودشان را به کربلا رسانیده وبه لشگریان حسین بن علی (علیه السلام) پیوستند آن دو عموزاده در روزعاشورا چون کثرت لشگر دشمن وقلّت یاران امام حسین (علیه السلام) را مشاهده نمودند در حالی که گریه می کردند و اشک می ریختند به خدمت آن حضرت رسیدند. چون حسین بن علی (علیه السلام) گریه آنها را دید فرمود: «ای ابنی آخوی مٰا یبکیکمٰا...»: ای فرزندان برادرانم سبب گریه شما چیست؟ به خدا سوگند من امیدوارم که پس از ساعتی چشم شما روشن (وبا ورود به بهشت برین) خوشحال ومسرور باشید.

آن دو جوان عرضه داشتند: «جَعلنا‌الله فداک لا والله ماعلی أنفسنا نبکی ولیکن نبکی علیک نراک قَدْ

أحیط بک وَلا نقدرُ علی أنْ نمنعکَ باکثرمِن أنْفسِنا»: یابن رسول الله جـان ما بقربانـت به خدا سوگند گریه وناراحتی ما نه برای خود ما است بلکـه به جهت شما است زیرا می بینیم دشمن شما را احاطه نموده است و برای دفاع از شما خدمت شایسته وعمل قابل ملاحظه ای از ما ساخته نیست مگر همین خدمت کوچک وناقابل وفدا شدن در حضور شما.

امام (علیه السلام) در مقـابل این وظیفـه شناسـی و این احسـاس مسؤولیّـت واین ایثار وخدمت فـرمود: «جزاکماالله یـا ابنـی اخوی عَنْ وجدکمـا...»خداوند در مقابـل این.درک واحساس شما واین یاری ومـواسات شما که دربـارۀ من انجام می دهـید بهترین پاداش متـقیـان رابـر شما عنایت کند.

طبری از ابومخـنف نقل می کند: همان وقت که این دو پسر عمو مشغول صحبت با امام بودند «حنظلـه بن اسعد» نـیـز در مقابل صفـوف دشمن مشغـول مـوعظه ونصیحت آنـان بود وطولی نکشید ـ به طوری که یادآورشدیم ـ به شهادت رسید و در این هنگام آن دو جوان رو به میدان گذاشتـند «فَاستَقْدَ مُابتسـابقان»: و در رفتن بـه سوی میدان برهمدیگـر سبقت می گرفتند و گاهی هم رو به سـوی خیمه ها نـموده و باصدای بلـند خدا حافظی کـرده وعرضه می داشتند «السلام علیک یابن رسول الله» وامام می فرمود: وَعَلیکماالسلام ورحمة الله وبرکاته آنگاه هردو باهم وارد جنـگ شده و از هـمـدیگـر حمـایـت می نـمودنـد وهـریک از آنـان در محاصـره دشمـن قرار می گرفت دیـگـری به یاری وی می شتـافت وصفوف دشـمـن را درهم می شکست ونـجاتش میداد تا اینکه هر دو به شهادت رسیدند (۱).

احساس تکلیف

در این گفتگو و در این بـدرقه وخدا حافظی آنچه کـه بیش از هرمطلب دیگر جلب توجه می کند و بـه صـورت یک واقعیّـت مـهم ویک حقیـقت فراموش نشدنـی متجلّی مـی گردد. مسأله احسـاس تکـلیف و درک وظیفـه ومسؤولیت استّ کـه امام (علیه السـلام) آن را ستوده

۱ـ در شرح حال سیف ومالک وکیفیت شهادتشان به تـاریخ طبریٰ، ج٦، ص۳۵۳ و۳٥٤؛ تـنقیـح المقال، ج۲، ص۷۸؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۹۲؛ وابصارالعین ص۷۸ مراجعه شود، خوارزمی در مقتل ج۲، ص۲۳جریان بالا را به دو شهید دیگر بنام عبدالله وعبدالرحمان که از قبیله غفار بودند نسبت داده است ولی ما به مناسبت اعتبار طبری ورجال شناس معروف مرحوم مامقانی بگفته آنان استناد نمودیم.

وبرای آن پاداش بزرگی را از خداوند خواسته است واین اجر وپاداش نه پاداش متقین بلکه بهترین پاداش متّقین است که از درک ما بالا تر و از تصور ما برتر است!!

آری اگر این دو جوان برقلّت یاران حق و برکثرت حامیان باطل، اشک می ریزند و بر اینکه در حمایت از حق توانی بیش از فداکردن همهٔ هستی خود ندارند متأسّف ومتأثّر ند! واگر در مسیر شهادت با همدیگر مسابقه گذاشته اند که «وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون».

و اگر در راه ایفاء وظیفه وقربانی در راه حق آن چنان ذوق زده وخوشحالند که در هر چند قدم مکث نموده وبه سوی خیمه ها رو می کنند وبا جمله « السلام علیک یابن رسول الله» تجدید عهد و پیمان ویا مجدّداً خدا حافظی می کنند و... برگشت همه اینها بر یک حقیقت است وآن احساس وظیفه است ودرک مسؤولیت. «وه چه ستودنی وقابل تمجید است این زیبا صفت! که در هرجامعه ای بوجود آید می تواند از آن جامعه سیل خروشانی تشکیل دهد که کوه های موانع سعادت را از پیش پای خود برکند و این صفت در هرفردی پیدا شود او را به یاری دین وآئینش وحمایت از پیشوا وامامش تا سرحدّ مرگ و شهادت پیش خواهد برد. و چه زشت وخطرناک است که اگر این مهمّ واحساس تکلیف ودرک مسؤولیت از جامعه ویافردی رخت بربندد که او در حقیقت نه تنها مرده‌ای است متحرک بلکه موجب مرگ وسقوط دیگران نیز خواهد بود.

خطاب به جون

یاجَونُ اَنْتَ فی اِذْنٍ مِنّی فَاِنَّما تَبِعْتَنا طَلَباً لِلْعافِیَة فَلا تَبْتَلِ بِطَریقَتِنا.

...اَللّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهَهُ وَطَیِّبْ ریحَهُ وَاَحْشُرْهُ مَعَ الأَبْرارِ وَعَرِّفْ بَیْنَهُ وَبَیْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. (۱)

ترجمه وتوضیح

جون بن حری غلام سیاه ومتعلق به ابوذر بود که پس از وی خدمتگزار اهل بیت گردیده، در زمان امام حسن مجتبی (علیه السلام) با آن حضرت وسپس با حسین بن علی (علیه السلام) زندگی و افتخار خدمت او را داشت و از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا در رکاب آن حضرت بود وچون در روزعاشورا جنگ به اوج شدت رسید، بخدمت امام آمده واجازهٔ جنگ خواست.

امام در پاسخ وی فرمود: «یاجونُ اَنْتَ فی اِذْنٍ مِنّی...»: جون! من بیعت را از تو برداشتم وآزاد گذاشتم زیرا تو به امید عافیت وآسایش تا اینجا به همراه ما آمده ای و در راه ما خود را به ناراحتی ومصیبت مبتلا نگردان.

جَوْن خود را روی قدمهای حسین بن علی (علیه السلام) انداخت و در حالی که پاهای آن حضرت را می بوسید چنین گفت: یابن رسول الله! آیا سزاوار است که من در رفاه وراحتی کاسه لیس شما باشم و در شدت وناراحتی و در مقابل دشمن دست از شما بردارم؟ آری بدن من بدبو وخاندان من نا شناخته ورنگ من سیاه است بابهشت برین برمن

۱- لهوف، ص۹۵؛ ابصار العین، ص۱۰۵، مثیر الاحزان، ص۳۳.

منّت بگذار تا بدنم خوشبو ورنگم سفید وحسب من به عزّت وشرف نائل گردد، نه، به خدا سوگند من هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه من باخون شما آمیخته گردد[۱].

امام (علیه السلام) چون وفا وصمیمیت واصرار جون را مشاهده نمود؛ به وی اجازه داد تا به سوی میدان حرکت کند و چون از پای درآمد و درزمین کربلا قرارگرفت، امام (علیه‌السلام) خود را به بالین وی رسانید و در کنارش نشست وبا این جملات او را دعا نمود.

«اَللّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهَهُ...»: خدایا رویش را سفید و بدنش را خوشبو وبا ابرار ونیکان محشورش بگردان و درمیان او با محمد وخاندانش معارفه وآشنائی بیشتر قراربده.

۱- یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ اَنَا فی الرَّخاءِ الحَس قِصاعَکُمْ وفی الشَّدَّةِ اَخْذُلُکُمْ اِنَّ ریحی لَنَتِنٌ وَاَنَّ حَسَبی لَلَئیمٌ وَاِنَّ لَوْنی لَاَسْوَدُ فَتَنَفَّسْ عَلَیَّ فِی الجَنَّةِ لِیَطیبَ ریحی وَیَشْرُفَ حَسَبی وَیَبْیَضَّ لَوْنی لَاوَاللهِ لا افارقکم حتی یختلط هذا الدَّمُ الاَسْوَدُ مَعَ دِمائکُمْ.

درباره عمربن جناده

هٰذا غُلامٌ قُتِلَ اَبُوهُ فی الْحَمْلَةِ الاُولی وَلَعَلَّ اُمَّهُ تَکْرَهُ ذٰلِکَ.

ترجمه وتوضیح

پس از کشته شدن جنادهٔ انصاری فرزند یازده ساله اش عمر که به همراه پدر ومادرش به سرزمین کربلا وارد شده بود، به حضور امام رسید و اجازهٔ نبرد با دشمن خواست حسین بن علی (علیه السلام) دربارهٔ وی چنین فرمود: «هٰذا غُلامٌ قُتِلَ اَبُوهُ...»: این نوجوان که پدرش در حملهٔ اول کشته شده است، شاید بدون اطلاع مادرش تصمیم به نبرد گرفته است و مادرش به کشته شدن وی راضی نباشد.

عمر، این نوجوان جانباز چون گفتار امام (علیه السلام) را شنید، عرضه داشت: «اِنَّ اُمّی اَمَرَتْنی»: نه، به خدا مادرم به من دستور داده است جانم را فدای تو وخونم را نثار راهت کنم.

امام چون این پاسخ را شنید، اجازه داد و عمر حرکت نمود. و در مقابل صفوف دشمن این اشعار حماسی را می خواند:

امیر من حسین است وچه نیکو امیری سُرور قلب پیامبر، بشیر ونذیر علی وفاطمه پدر ومادر او است آیا برای او همانندی می دانید[1] وی پس از درگیری با دشمن کشته شد. دشمن سراو را از پیکرش جدا کرده و به سوی خیمه ها انداخت، مادرش سر بریدهٔ نوجوانش

---

۱. اَمیری حُسَیْنٌ وَنِعْمَ الاَمیرُ ... سُرُورُ فُؤادِ الْبَشیرِ النَّذیرِ
عَلِیٌّ وَفاطِمَةُ والِداهُ ... فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظیرِ

را برداشت و پس از آنکه خاک و خونش را پاک نمود، به سوی یکی از لشکریان دشمن که آن نزدیکی بود، انداخت واو را بهلاکت رسانید آنگاه بسوی خیمه بازگشت و چوبی بدست گرفت و درحالی که این دو بیت را می خواند، به سوی دشمن حمله نمود:

من درمیان زنها زنی هستم ضعیف، زنی پیروفرتوت ولاغر بر شما ضربهٔ محکمی وارد خواهم ساخت دردفاع وحمایت از فرزندان فاطمهٔ عزیز[۱].

و پس از آنکه دو نفر را مضروب ساخت بدستور امام به سوی خیمه ها بازگشت[۲].

۱- إنّی عَجُوزٌ فی النِّسا ضَعیفَةٌ   خاوِیَةٌ بالِیَةٌ نَحیفَةٌ
أضْرِبُکُمْ بِضَرْبَةٍ عَنیفَةٍ   دُونَ بَنی فاطِمَةَ الشَّریفَةِ

۲- مقتل خوارزمی، ج۲، ص۲۲؛ بحار، ج۴۵، ص۲۷؛ مناقب، ج۳، ص۲۱۹.

به هنگام شهادت حضرت علی اکبر

اَللّهُمَّ اشْهَدْ عَلى هُؤُلاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ اَشْبَهُ النّاسِ بِرَسُولِکَ مُحَمَّدٍ (صلّی الله علیه وآله) خَلْقاً وخُلْقاً ومَنْطِقاً وكُنّا اِذَا اشْتَقْنا اِلى رُؤْيَةِ نَبِيِّکَ نَظَرْنا اِلَيْهِ. اَللّهُمَّ فَامْنَعْهُمْ بَرَكاتِ الاَرْضِ وَفَرِّقْهُمْ تَفْريقاً وَمَزِّقْهُمْ تَمْزيقاً وَاجْعَلْهُمْ طَرائِقَ قِدَداً وَلا تُرْضِ الْوُلاةَ عَنْهُمْ اَبَداً فَاِنَّهُمْ دَعَوْنا لِيَنْصُرونا ثُمَّ عَدَوا عَلَيْنا لِيُقاتِلُونا اِنَّ اللهَ اصْطَفى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْراهيمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَميعٌ عَليمٌ.... مالَکَ؟ قَطَعَ اللهُ رَحِمَکَ كَما قَطَعْتَ رَحِمي وَلَمْ تَحْفَظْ قَرابَتي مِنْ رَسُولِ اللهِ وَسَلَّطَ عَلَيْکَ مَنْ يَذْبَحُکَ عَلى فِراشِکَ.

...قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلُوکَ يابُنَيَّ ما اَجْرَاَهُمْ عَلَى اللهِ وَعَلَى انْتِهاکِ حُرْمَةِ رَسُولِ اللهِ، عَلَى الدُّنْيا بَعْدَکَ الْعَفا.

ترجمه وتوضیح لغات

تَمْزیق: ازهم پاشیدن. طَرائِقَ قِدَداً: گروههایی با اختلاف عقیدهٔ شدید.

ترجمه وتوضیح

پس از آنکه یاران واصحاب حسین بن علی (علیه السلام) شربت شهادت نوشیدند و نوبت به افراد خاندان آن حضرت رسید، اول کسی که قدم به میدان گذاشت و در راه اسلام و قرآن تیرها ونیزه وشمشیرها را به جان خرید علی اکبر فرزند رشید حسین بن علی (علیه السلام) بود.

و چون قلم از ترسیم شخصیت وی ناتوان وزبان از بیان وصفش عاجز است، گوشه ای از شخصیت روحی و معنوی وحسن صورت وسیرت او را از زبان خود او و پدرارجمندش

می شنویم:

آنگاه که امام (علیه السلام) از مرگ خویش ویارانش خبر می داد در پاسخ وی اظهار داشت: پدرجان اگر مرگ ما در راه حق است در این صورت از مرگ باکی نیست: «فَاِذاً لانُبالِی بِالْمَوْتِ».

حسین بن علی (علیه السلام) درمقام بیان کمالات روحی و وصف قیافه وسیمای او می گوید:

علی از نظر خلقت ظاهری وقیافه، از نظر ملکات وخلق وخوی ومنطق وگفتار شبیه ترین مردم بود نسبت به رسول خدا(صلّی الله علیه وآله) که هر وقت یکی از افراد خاندان ما شوق دیدار وزیارت سیمای پیامبر را داشت به صورت زیبای علی تماشا می کرد. یعنی او آئینهٔ تمام نمای رسول الله (صلّی الله علیه وآله) بود هم از نظر صورت وهم از نظر سیرت.

خوارزمی می گوید: علی بن الحسین (علیه السلام) که درسن هیجده سالگی بود، در روز عاشورا پیش از همهٔ افراد خاندان پیامبر(صلّی الله علیه وآله) عازم میدان شهادت گردید و آنگاه که می خواست با پدرش وداع کند و از خیمه ها حرکت کند حسین بن علی (علیه السلام) نظر محبت آمیزی به قیافهٔ زیباوقامت رسای وی افکند و صورت ومحاسنش را به سوی آسمان نمود وچنین گفت: «اَللّهُمَّ اشْهَدْ عَلی هٰؤُلاءِ الْقَوْمِ...»: خدایا تو خود بر علیه این مردم گواه باش که به سوی آنان جوانی حرکت می کند که ازنظرخلقت وخلق وخوونطق وسخن گفتن شبیه ترین مردم است به پیامبر تو وما هر وقت مشتاق لقای سیمای پیامبر بودیم به صورت وی تماشا می کردیم. خدایا این مردم ستمگر را از برکات زمین محروم و به تفرقه وپراکندگی مبتلایشان بگردان! صلح وسازش را از میان آنان وفرمانروایانشان بردار که ما را با وعدهٔ یاری ونصرت دعوت نمودند وسپس به جنگ ما برخاستند.

امام (علیه السلام) سپس این آیه را خواند: «خدا آدم ونوح وفرزندان ابراهیم وفرزندان عمران را برعالمیان برگزید نسلهایی که ازیکدیگرند و خداوند شنوا و دانا است».

وآنگاه که حضرت علی اکبر خواست از خیمه ها جدا شود حسین بن علی (علیه السلام) عمر سعد را مورد خطاب قرارداد وچنین فرمود: «مالَکَ قَطَعَ اللهُ رَحِمَکَ کَما قَطَعْتَ رَحِمی»: چه شده است بر تو خدا نسل تو را قطع کند همان گونه که تو شاخهٔ مرا بریدی (۱)

۱ـ نفرین امام درمورد عمر سعد کلّی است که فرمود: خدا نسل تورا قطع کند وبا مراجعه به دو کتاب مهم درنسب ←

ورابطهٔ قوم وخویشی مرا با پیامبر نادیده گرفتی وخدا کسی را بر تو مسلط کند که درمیان رختخواب تورا ذبح کند.

علی اکبر آنگاه که درمقابل صفوف دشمن قرارگرفت این اشعار را می خواند:

منم علی، پسرحسین بن علی و سوگند به کعبه که ما اولی به پیامبر هستیم.

و به خدا قسم نباید این فرزند فرومایه برما حکومت کند این نیزه را آنچنان برشما فرود می آورم که خم شود.

و این شمشیر را آنچنان بر شما می زنم تا درهم بپیچد مانند شمشیر زدن جوان هاشمی علوی (۱) سپس وارد جنگ شد.

مرحوم «شیخ مفید» در «ارشاد» و «طبرسی» در «اعلام الوری» در ضمن نقل اشعار بالا چنین می گویند: «... ففعل ذلک مراراً واهل الکوفه یتقون قتله»: حضرت علی اکبر (علیه السلام) این اشعار حماسی را می خواند و به دشمن حمله می کرد واین حمله را مکرر انجام داد زیرا مردم کوفه از کشتن وی وحشت وترس داشتند ودر هر حمله عقب نشینی می کردند.

در تعلیل جملهٔ بالا نظرات مختلفی گفته شده است که برای مراعات اختصار ازنقل آنها صرف نظر می کنیم ولی آنچه به نظر این حقیر می رسد اینست: آنچه مردم کوفه را در مقابل این شهید وفرزند شهدا واین نابغة الایّام والدّهور ومجمع المحاسن النّسبیه والسّببیّة جرثومه فضل وحجی اعجوبه عصرش وعزیز مصرش به وحشت انداخته بود جمله ایست که خود

شناسی «نسب زبیری» و «جمهرهٔ ابن حزم» معلوم گردید که از نسل عمر سعد پس از نوهٔ او «ابوبکر بن حفص» که مدت قلیلی پس از پدرش حفص زنده بود کسی باقی نمانده است یعنی از نسب عمرسعد کسی پس از نوه اش ابوبکر معرفی نگردیده است که در صورت وجود فرزندی مسلماً نسب شناسان مشخص می نمودند که این موضوع باتوجه به نفرین امام (علیه السلام) قابل تحقیق و بررسی بیشتر است.

واما قسمت دوم سخن امام «کَمٰا قَطَعْتَ رَحِمی» باقرینهٔ خارجیّ و کثرت فرزندان حسین بن علی وبقای امامت در نسل آن حضرت معلوم می شود، منظور از این جمله همان مصداق خارجی و قطع نسل نسبی است که با کشتن علی اکبر فرزند امام (علیه السلام) آن سلسلهٔ نسل که از طریق علی اکبر در جهان ادامه وگسترش پیدا می نمود قطع گردید.

۱- اَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیّ   نَحْنُ وَبَیْتِ اللهِ اَوْلٰی بِالنَّبِیّ
وَاللهِ لاٰیَحْکُمُ فینَا ابْنُ الدَّعِیّ   اَطْعَنُکُمْ بِالرُّمْحِ حَتّٰی یَنْثَنی
اَضْرِبُکُمْ بِالسَّیْفِ حَتّٰی یَلْتَوی   ضَرْبَ غُلاٰمٍ هاشِمِیٍّ عَلَوِیّ

مرحوم مفید درباره آن حضرت آورده است که می گوید: «وکانَ اَصْبَحَ الناس وجهاً» او زیبا ترین مردم بود، آری، آنچه مردم کوفه را در مقابل علی اکبر (علیه السلام) به عقب نشینی وامیداشت جمال زیبا و رخ دل آرای علی بود که پدر ارجمندش درباره او می گوید «اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برزالیهم اشبه الناس خلقاً وخلقاً ومنطقاً برسولک وکنااذا اشتقنا الی رؤیة نَبیّکَم نظرنا الیه».

خوارزمی می گوید: با اینکه تشنگی بروی اثر عمیق گذاشته بود اما آنچنان جنگ نمود و حملات شکننده برصفوف دشمن وارد ساخت و از افراد دشمن کشت که داد آنها بلند شد و تعداد کشته شدگان بوسیله او به صدوبیست نفر بالغ گردید و به سوی خیمه ها برگشت. و برای دومین بار حمله نمود و چون به روی خاک افتاد با صدای بلند عرضه داشت پدرجان اینک جدم رسول خدا با جام بهشتی سیرابم کرد که پس از آن تشنگی نیست...

حسین بن علی (علیه السلام) چون دربالای سروی قرارگرفت فرمود: قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلُوکَ... خدا بکشد مردم ستمگری را که تو را کشتند فرزندم اینها چقدر بر خدا و به هتک حرمت رسول الله جری شده اند پس از تو اف براین دنیا![1].

دو مطلب در رابطه با حضرت علی اکبر(ع)

در رابطه با حضرت علی اکبر (علیه السلام) درمیان مورخان وصاحب نظران دو مطلب مورد بحث واختلاف نظر می باشد و آنچه در این زمینه بدست آمده است به تناسب بحث در اینجا منعکس می گردد و آن دو مطلب اینست:

۱ـ حضرت علی اکبر (علیه السلام) به هنگام شهادتش دارای چند سال بود؟

۲ـ آیا ما در آن حضرت به همراه سایر بانوان حرم در کربلا حضور داشت یانه؟!

اما نسبت به سنّ حضرت علی اکبر (علیه السلام) باید توجّه داشت که کنیه آن حضرت «ابوالحسن» و ولادتش طبق نقل صاحب انیس الشّیعه[2] دریازدهم شعبان در سال سی

۱- خوارزمی ج۲، ص۳۰، مثیر الاحزان، لهوف ۱۰۰ طبری ج۷، ص۳۵۸، کامل ابن اثیر ج۳، ص۲۹۳، ارشاد۲۳۸.

۲- این کتاب تألیف عالم ودانشمند سید محمد جعفری طیاری هندی است که درتاریخ ۱۲۴۱ هجری تألیف نموده دانشمند معروف صاحب الذریعة ج۲، ص۴۵۸ میگوید. من این کتاب را که به زبان فارسی است درنجف نزد سید آغا تستری زیارت کردم.

وسه هجری و دو سال قبل از کشته شدن عثمان واقع گردید وکشته شدن عثمان در سال سی وپنج بوده است.

ونظریه دانشمندشهیر مرحوم «ابن ادریس» درمزار «سرائر» که می گوید ولادت حضرت علی اکبر در دوران خلافت عثمان (۲۳-۳۵هـ) واقع گردیده است نقل صاحب انیس الشیعة را تأیید می نماید.

بنابراین، آن حضرت در جریان عاشورا حتی اگر ولادتش درآخر دوران زندگی عثمان هم واقع گردد تقریباً دارای بیست وهفت سال بوده است. مؤیّد این معنی اتفاق نظر تاریخ نویسان ونسب شناسان است که می گویند آن حضرت بزرگتر از امام سجاد (علیه السلام) بود وامام سجاد (علیه السلام) درجریان عاشورا بیست وسه سال داشت و فرزندش امام باقر (علیه السلام) به همراه او ودارای چهارسال بود.

و بر اساس این اتفاق که اشاره گردید، می توانیم بگوییم: نظریه های دیگر در مورد سن آن حضرت با واقعیت تطبیق نمی کند مانند نظریه مرحوم «طریحی» در «منتخب» که آن حضرت را در موقع شهادتش هفده ساله ویا مرحوم «مفید» در «ارشاد»، و«طبرسی» در «اعلام الوری» که هجده ساله ویا صاحب «مناقب سَرَوی» که نوزده ساله اش دانسته است.

و جای تعجب است که مرحوم «ابن نما» در «مثیرالأحزان» می گوید: حضرت علی اکبر در حادثه کربلا بیش از ده سال داشت؛ زیرا گرچه این جمله مجمل است ولی آنچه در عرف از آن فهمیده می شود اینست که او دارای دوازده یا سیزده سال بوده است. وتعجب آورتر از گفتار «ابن نما» گفتار مرحوم «خواجه نصیرالدین طوسی»[1] است که می گوید:

«اِنَّ لَهُ یَوْمَ الطَّفِّ سَبْعُ سِنِینَ» آن حضرت در عاشورا هفت ساله بود. زیرا شواهد وقرائن فراوان تاریخی ثابت می کند که آن حضرت درنزد پدر عزیزش دارای مقامی بس ارجمند وبر تمام صحابه ویاران واقوام و عشیره حسین بن علی (علیه السلام) -بجز برادرش- تقدم داشت واین موقعیت باسن کم مخصوصاً هفت سال ویا سیزده سال تناسب ندارد.

مثلا همهٔ تاریخ نویسان در این قضیه اتفاق نظر دارند که حسین بن علی (علیه السلام)

۱- نقد المحصل، چاپ مصر، ص۱۷۹.

در شب عاشورا به هنگام ملاقات با عمر سعد به تمام یارانش دستور داد که در بیرون خیمه باشند و تنها به حضرت ابوالفضل وحضرت علی اکبر اجازه داد که به همراه وی وارد خیمه شوند، همانگونه که عمر سعد به فرزندش حفص و غلام مخصوصش اجازه ورود به خیمه را داد.

وباز در روز عاشورا به هنگام سخنرانی حسین بن علی (علیه السلام) چون صدای شیون فرزندان آن حضرت بلند گردید به برادرش ابوالفضل (علیه السلام) و فرزندش علی اکبر (علیه السلام) مأموریت داد که: «سَكِّتاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرُ بُكاؤُهُنَّ»: شما این اطفال وزنان را آرام کنید که گریه های زیادی در پیش دارند.

وباز می بینیم که در روز هشتم محرم آنگاه که حسین بن علی (علیه السلام) به گروهی از یارانش دستور داد که برای آوردن آب به سوی فرات حرکت کنند، فرزندش علی اکبر (علیه السلام) را به سر پرستی آنان گماشت.

همهٔ این مطالب گواه این است که سن حضرت علی اکبر در روز عاشورا بیش از هفت سال که مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی می گوید بوده است. ولی در گفتار این بزرگ محقق شیعه این احتمال هم وجود دارد که کلمه «عشرة» ساقط گردیده و عبارت صحیح آن «سبع عشره- هفده ساله» وموافق نظریه مرحوم «طریحی» می باشد.

گرچه اصل این مطلب نیز به نظر ما و طبق شواهد ودلائل گذشته صحیح نیست ولی احتمال چنین سقطی در خطاطی واستنساخ کتابها، قوی ومانند آن در موارد زیادی دیده می شود.

آیا حضرت علی اکبر (علیه السلام) دارای فرزند بود؟

مرحوم سید عبدالرزاق مقرم در مقتل می گوید: حضرت علی اکبر علاوه براینکه بیست وهفت سال داشت دارای همسر وفرزند نیز بود و برای تأیید نظریه اش با جمله «صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَعلى اَهْلِ بَيْتِكَ وَعِتْرَتِكَ» که در متن یکی از زیارات آن حضرت در «کامل الزیارات» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است استشهاد می نماید و احتمال می دهد که کنیهٔ «ابوالحسن» هم به مناسبت وجود فرزندی برای او به نام «حسن» می باشد.

نگارنده: در تأیید آنچه مرحوم مقرم از متن یکی از زیارات حضرت علی بن الحسین

(علیه السلام) استفاده نموده است باید بگوییم که این تعبیر «وعلی اهل بیتک وعترتک» منحصر به یک زیارت وتنها در یک مورد نیست بلکه در موارد وزیارات متعدد از جمله در صفحه ۲۰٤ و ۲۳۹ از کامل الزیارات بکار رفته است.

حضرت آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی (دام ظله) نیز در مقدمه خود به «علی الاکبر» بدین معنا تصریح می کنند که حضرت علی اکبر (علیه السلام) از نظر من بزرگتر ازامام سجاد (علیه السلام) بوده و بر این نظریه با گفتار مرحوم ابن ادریس استشهاد می نماید که صحیح ترین ومشهورترین نظریه در میان علماء و دانشمندان تاریخ ونسب شناسان این است که حضرت علی اکبر (علیه السلام) بزرگتر از حضرت سیدالساجدین (علیه السلام) بوده وگفتار این دانشمندان حجت است زیرا که از متخصصین این فن هستند.

خلاصه: از مجموع مطالب یادشده چنین نتیجه گیری می شود که: سنّ حضرت علی اکبر به هنگام شهادتش بیشتر از بیست سال وبلکه در حدود بیست وهفت سال بوده.

واما راجع به حضور مادر آن حضرت در کربلا:

این موضوع نیز در میان مورّخان وصاحب نظران مورداختلاف بوده و دلیل قاطعی بر اثبات ونفی آن وجود ندارد.

مرحوم محدث قمّی می گوید «و آیا والدهٔ آن جناب در کربلا بوده ویا نبوده ظاهر آن است که نبوده و در کتب معتبره در این باره چیزی نیافتم»[۱].

ولی مرحوم شیخ محمد سماوی از علماء وأدبا ونویسندگان معاصر در ضمن بیان این مطلب که مادر نه تن از شهداء در کربلا حضور داشته ونظاره گر جنگ وجهاد وشاهد شهادت فرزندان وجوانان خویش بودند چنین می گوید: ویکی دیگر علی بن الحسین است زیرا به مضمون بعضی اخبار لیلی مادر آن حضرت در میان خیمه به فرزندش دعا می کرد و به صحنهٔ جنگ وکشته شدن او نظاره می نمود[۲].

نگارنده: مرحوم سماوی مأخذی برای اخبار یاد شده ارائه ننموده است شاید منظور آن مرحوم مطالبی است که در مناقب در این زمینه نقل شده است[۳]

۱- منتهی الآمال، ص ۲- ابصار العین، ص۱۳۰. ۳- مناقب، ج٤، ص۹۹.

وشاید اخبار دیگری که آن مرحوم از آنها اطلاع داشته است. اسامی هشت تن دیگر از شهداء که مادرانشان در کربلا بودند.

واینک برای تکمیل فایده اسامی بقیهٔ نه شهید را که مادرانشان در کربلا حاضر بودند در اینجا می آوریم:

۱ـ عبدالله بن الحسین یا «علی اصغر» که مادرش رباب است. ۲ـعون بن عبدالله بن جعفر که مادرش زینب کبری (علیهاالسلام) است[1] ۳ـقاسم بن حسن مجتبی (علیه السلام) که مادرش رمله وحاضر در صحنه بوده است ٤ـعبدالله بن حسن مجتبی (علیه السلام) ومادر وی دختر شلیل بجلّیه و در میان خیمه بوده است ۵ـعبدالله بن مسلم بن عقیل مادرش رقیه دختر امیرمؤمنان که به همراه سایر بانوان بوده است ٦ـمحمدبن ابی سعید بن عقیل طفل کوچکی که به هنگام حملهٔ دشمن به خیمه ها از ترس ووحشت به عمود خیمه چسبیده بود واسب سواری بنام لقیط یاهانی بروی حمله کرد ودرمقابل چشم مادرش شهیدش نمود ۷ـ عمربن جناده که مادرش درکربلا بود واورا به جنگ با دشمنان ترغیب می نمود و درحالی که چشمش به سوی او بود به شهادتش رسانیدند. ۸ـ وبنابرآنچه مرحوم سیدبن طاووس نقل نموده است یکی دیگر عبدالله کلبی است که مادر و همسروی به همراه او بودند و او را به جنگ با دشمن تشویق می کردند و شهادت او را نظاره می نمودند.

۱ـ ازعبدالله بن جعفر فرزندديگری نیز در عاشورا به شهادت رسیده است که نامش محمد ومادرش خوصاءاست.

خطاب به فرزندان ابوطالب

صَبْراً عَلَى الْمَوْتِ يٰا بَنِى عُمُومَتِى صَبْراً يا اَهْلَ بَيْتِى وَاللهِ لاٰرَاَيْتُمْ هواناً بَعْدَ هٰذا الْيَوْم.[1]

ترجمه وتوضیح

پس از شهادت حضرت علی اکبر، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل که جوانی کم سن وسال و مادرش رقیه دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود در حالی که این شعر را می خواند به دشمن حمله برد:

اَلْيَوْمَ اَلْقىٰ مُسْلِماً وَهُوَ اَبى وَعُصْبَةً بٰادُوا عَلىٰ دِينِ النَّبِى

امروز با پدرم مسلم وبا جوانمردانی که در راه دین پیامبر کشته شدند ملاقات خواهم نمود.

او در حالی که اینچنین سرود شهادت سر می داد، سه بار به سوی دشمن حمله نمود و در هر حمله عده ای را به هلاکت رسانید.

از سوی دشمن مردی بنام یزید بن رقاد، تیری به سوی وی رها کرد عبدالله برای جلوگیری از خطر دست به پیشانی خویش گذاشت ولی تیر بدست وی اصابت ودستش را به پیشانیش دوخت و به روی خاکها افتاد ومردی از سوی دشمن به وی حمله نمود و او را به شهادت رسانید، و خود یزید بن رقاد تیر را از پیشانی عبدالله درآورد ولی پیکان همچنان در پیشانیش باقی ماند.

۱ـ طبری، ج۷، ص۳۵۸؛ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۷۸؛ لهوف، ص۱۰۱.

در این هنگام چند تن از نوجوانان هاشمی وآل ابوطالب مانند محمد و عون، فرزندان عبدالله جعفر، ومحمدبن مسلم دسته جمعی بسوی دشمن حمله کردند، وچون امام (علیه‌السلام) این گروه را دید که عقاب وار بسوی دشمن در حرکت هستند خطاب به آنان فرمود: «صَبْراً عَلَی الْمَوْتِ...»: عموزادگان من! وخاندان من! در مقابل مرگ، صبر واستقامت بخرج بدهید که به خدا سوگند پس از امروز روی ذلت و خواری نخواهید دید.

در بالین قاسم بن حسن(ع)

بُعْداً لِقَوْمٍ قَتَلُوکَ وَمِنْ خَصمُهُمْ یَوْمَ الْقِیمَةِ فیکَ جَدُّکَ وَاَبُوکَ عَزَّ وَاللهِ عَلی عَمِّکَ اَنْ تَدْعُوهُ فَلایُجیبُکَ اَوْ یَجیبُکَ ثُمَّ لایَنْفَعُکَ صَوْتٌ واللهِ کَثُرَ واتِرُهُ وَقَلَّ ناصِرُهُ.

...اَللّهُمَّ اَحْصِهِمْ عَدداً وَلا تُغادِرْ مِنْهُمْ اَحَداً وَلا تَغْفِرْلَهُمْ اَبَداً صَبْراً یا اَهْلَ بَیْتی لارَأَیْتُمْ هَواناً بَعْدَ هٰذَا الْیَوْمِ اَبَداً. (۱)

ترجمه وتوضیح لغات

واتِر: کسی که از راه ظلم کشته شود و خونبهایش را نگرفته باشند. اَحْصِهِمْ عَدَداً: آنها را با عدد بشمار، کنایه است از تشتّت و اختلاف وضعف وزبونی. غادَرَهُ: او را رها کرد. هَوانَ: ذلت وخواری.

ترجمه وتوضیح

پس از شهادت گروهی از جوانان اهل بیت، قاسم فرزند امام مجتبی (علیه السلام) که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود تصمیم به جنگ گرفته، عازم شهادت گردید. او در حالی که صورتش مانند پاره‌ای از ماه و در تنش پیراهنی عربی و در پایش نعلین و در دستش شمشیر بود به سوی دشمن حرکت کرد و پس از مقداری جنگیدن مردی به نام عمروبن سعد بروی

۱- طبری، ج۷، ص۳۵۹؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۹۳؛ طبقات ابن سعد؛ ارشاد مفید، ص۲۳۹؛ اعلام الوری؛ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۲۷.

حمله نمود و به روی زمین انداخت، قاسم بن حسن عموی خویش را به یاری خواست. امام (علیه‌السلام) که وضع را به دقت در نظر داشت سریعاً به بالین وی آمد وچون چشمش به قیافهٔ خون آلود وبدن پاره پارهٔ وی افتاد چنین گفت: «بُعْداً لِقَوم...»: دور باد از رحمت خدا گروهی که تو را به قتل رسانیدند، جدت رسول خدا وعلی امیرمؤمنان در روز رستاخیز دشمن شان باد.

سپس گفت: «عَزَّ وَاللهِ عَلیٰ عَمِّکَ...»: به خدا قسم بر عموی تو سخت است که او را به یاریت بخوانی و نتواند به تو جواب بدهد و یا آنگاه جواب بدهد که سودی بحالت نبخشد.

به خدا سوگند استمداد تو صدای استمداد کسی است که کشته شدگان از اقوام وی زیاد ویار وناصرش کم باشد.

طبری می گوید: امام (علیه‌السلام) جنازهٔ قاسم بن حسن (علیه‌السلام) را به سوی خیمه ها حرکت داده و در میان خیمهٔ شهداء و در کنار جنازهٔ فرزندش علی اکبر قرارداد سپس مردم کوفه را این چنین نفرین نمود:

«...اَللّهُمَّ اَحْصِهِمْ عَدَداً...»: خدایا همهٔ آنان را گرفتار بلا و عذاب خویش بگردان وکسی از آنان را نگذار وهیچگاه آنان را مشمول مغفرت خویش قرارمده.

به هنگام شهادت طفل صغیر

هَلْ مِنْ ذابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ الله، هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخافُ الله فينا، هَلْ مِنْ مُغيثٍ يَرْجُوالله في إغاثَتِنا هَلْ مِنْ مُعينٍ يَرْجُوما عِنْدَالله في إعانَتِنا (۱).

رَبِّ إنْ تَكُ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصرَ مِنَ السَّماء فَاجْعل ذلِكَ لِما هُوخَيرٌ وانتقِمْ لَنا واجْعَل ماحَلَّ بنا في العاجل ذخيرة لنا في الآجل

... هَوِّنٌ عَلى مانَزل بِي انَّه بِعَيْنِ الله (۲).

ترجمه وتوضیح لغات

ذَبّ: دفاع کردن. مُغیث: فریادرس. عاجِل: دنیا. آجِلُ: آخرت. هَوْنٌ: سهل وآسان. بِعَيْنِ الله: کنایه از کمال عنایت وتوجه خداوند است.

ترجمه وتوضیح

طبری از عقبة بن بشیر اسدی نقل می کند که روزی به حضور امام پنجم حضرت محمد باقر (علیه السلام) شرفیاب شدم آن حضرت در ضمن سخن به من فرمود: عقبه! ما خاندان پیامبر در پیش شما بنی اسد خونی داریم. امام سپس چنین توضیح داد که: در روزعاشورا یکی از اطفال جدم حسین بن علی (علیه السلام) را به دست وی دادند و همین طوری که طفل در بغل آن حضرت بود یک نفر از افراد قبیلهٔ شما (بنی اسد) با تیر گلوی او

۱ـ خوارزمی، ج۲، ص۳۲. ۲ـ طبری، ج۷، ص۳۶۰؛ طبقات ابن سعد و ارشاد مفید. ۳ـ لهوف، ص۱۰۳.

را درید وحسین (علیه السلام) با دست خود آن خون را گرفت و به هوا پاشید سپس عرضه داشت: «رَبِّ اِنَّکَ اِنْ...»: پروردگارا! اگر در دنیا نصر و پیروزی آسمانی را ازما گرفتی در عوض، بهتر از پیروزی را در آخرت نصیب ما بگردان وانتقام ما را از این مردم خونخوار بگیر.

خوارزمی این جریان را مشروح تر وبدون ذکر سند چنین نقل می کند: پس از کشته شدن یاران حسین بن علی (علیه السلام) که به جززنان واطفال و بجزامام سجاد کسی در میان خیمه های او باقی نماند استغاثهٔ آن حضرت بلند شد: «هَلْ مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ...»: آیا کسی هست که از حرم پیامبر خدا دفاع کند، آیا خدا ترسی هست دربارهٔ ماخاندان از خدا بترسد؛ آیایاری کننده‌ای هست به امید خدا برما یاری دهد؛ آیا معین وکمکی هست به یاری ما بشتابد...؟

خوارزمی گوید: با شنیدن صدای استغاثهٔ امام (علیه السلام) صدای گریه ونالهٔ زنان واطفال از خیمه ها بلند شد، امام (علیه السلام) به سوی خیمه ها برگشت وفرمود: فرزندم علی را بیاورید تا باوی نیز وداع بکنم و آن طفل صغیر در بغل پدرش بود که حرمله با تیر او را به شهادت رسانید. امام خون گلوی او را گرفت و به سوی آسمان پاشید و گفت: «اَللّهُمَّ...».

در لهوف می گوید: امام (علیه السلام) پس از آنکه خون گلوی فرزندش را به آسمان پاشید این جمله را نیز گفت: «هَوَّنَ عَلَیَّ ما نَزَلَ بی اَنَّهُ بِعَیْنِ اللهِ»: این مصیبت نیز بر من آسان است زیرا که خدا می بیند.

تذکر: باید توجه داشت که به غیر از حضرت علی اصغر (علیه السلام) چهارطفل غیر بالغ دیگر به همراه حسین بن علی (علیه السلام) درکربلا به شهادت رسیده اند که کیفیت شهادت آنان مستقلاً یا بطور ضمنی در این کتاب نقل گردیده است:

۱- قاسم بن حسن مجتبی (علیه السلام) که درفراز گذشته کیفیت شهادت آن حضرت بیان گردید.

۲- عبدالله بن حسن مجتبی (علیه السلام) وکیفیت شهادت او در دو فرازبعد خواهد آمد.

۳- محمدبن ابی سعید: کیفیت شهادت او در ذیل شهادت حضرت علی اکبر (علیه السلام) تذکر داده شد.

۴- عمربن جناده کیفیت شهادت وسخن حسین بن علی دربارهٔ وی در صفحات گذشته مستقلاً نقل گردید.

در شهادت حضرت ابوالفضل(ع)

أنتَ صاحِبُ لِوائی[1]

تَعَدَّيْتُمْ يا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُم — وَخالَفْتُمُوا فينا النَّبِيَّ مُحَمَّداً

أَما كانَ خَيْرُ الْخَلْقِ أَوْصاكُمْ بِنا — أَما كانَ جَدّي خِيَرَةُ اللهِ أَحْمَدا

أَما كانَتِ الزَّهْراءُ أُمّي وَوالِدي — عَلِيٌّ أَخا خَيْرِ الْأَنامِ مُسَدَّداً

لُعِنْتُمْ وَأُخْزِيتُمْ بِما قَدْ جَنَيْتُمْ — سَتُصْلَوْنَ ناراً حَرُّها قَدْ تَوَقَّدا[2]

ترجمه وتوضیح لغات

مُسَدَّد: هدایت شده، آگاه وبینا. صَلْی: کشانده شدن. تَوَقُّد: شعله ورشدن.

ترجمه وتوضیح

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در روز عاشورا مکرر به خدمت حسین بن علی (علیه السلام) شرفیاب گردیده اجازهٔ میدان می خواست. ولی به مناسبت شهامت وشجاعت وبه علت اینکه پرچم پرافتخارسپاه حق دردست وی به اهتزاز بود امام (علیه السلام) به او اجازهٔ میدان نمی داد وهربار از تصمیمش منصرف می ساخت ومی فرمود:

«أنتَ صاحِبُ لِوائی»: تو پرچمدار من هستی وشهادت تو دلیل هزیمت وشکست جندالله وعلامت پیروزی جند شیطان است. و بالأخره چون تمام یاران آن حضرت به شهادت

۱- عوالم، ص۹٤.

۲- مناقب، ج٤، ص۱۰۸؛ ینابیع المودة ص۳٤۰.

رسیدند وبرای چندمین بار که حضرت ابوالفضل اجازه خواست امام (علیه‌السلام) با درخواست وی موافقت فرمود. آن حضرت آنگاه که پس از تشنگی شدید به آب دسترسی پیدا نمود وهنگامی که درمقابل صفوف دشمن قرارگرفت و پا دستش بوسیلهٔ دشمن قطع گردید اشعار حماسه‌ای را که بیانگر ایمان و عقیده و دورنمائی از ایده وهدف وی می باشد می خواند:

در «ابصارالعین» می گوید: عباس بن علی (علیه السلام) پس از مراجعهٔ مکرر چون از برادرش جواب منفی شنید، چنین گفت: «لَقَدْ ضاقَ صَدْرِی وَسَئِمْتُ الْحَیٰوةَ»: دیگر سینه ام تنگ شده و از زندگی سیر گشته ام.

امام (علیه السلام) فرمود: حال که تصمیم به جنگ گرفته‌ای مقداری آب تهیه کن. عباس حرکت نمود وپس از درهم ریختن صفوف دشمن وارد فرات گردید وچون مشک را پرکرد خواست خود نیز آب بخورد مشت پر از آب را به نزدیک لبهای خشک شده اش رسانید ولی بلافاصله آب را به فرات ریخت وخود را این چنین مورد خطاب قرارداد:

یٰا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَیْنِ هُونی　　وَبعده لاکنت ان تکونی

هٰذَاالْحُسَیْنُ وٰارِدُالْمَنُونِ　　وَتشربین بارد المعین

تاالله ما هذا فعالُ دینی (۱)

ای نفس پس از حسین ذلت وخواری برتوباد، وپس ازوی زنده نباشی گرچه زندگی را خواهانی.

اینک حسین وارد میدان جنگ شده است وتوآب سرد وگوارا می نوشی.

به خدا سوگند آئین من چنین اجازه را نمی دهد.

وچون با مشک پر، به سوی خیمه ها بر می گشت وخود را در مقابل سیلی خروشان از دشمن می دید این شعر حماسی را می خواند:

لاأرْهَبُ الْمَوْتَ اِذِ الْمَوْتُ زَقٰا　　حتی أواری فی المصالیت لَقی

نَفْسِی لِسِبْطِ الْمُصْطَفَیَ الطُّهْرِوَقیٰ　　إنّی أنا العباس اغدوبالسَّقا

ولا اخاف الشریوم الملتقی

۱- ابصارالعین، ص۳۰.

من از مرگ ترسی ندارم آنگاه که صدای مرگ بگوشم برسد تا آنجا که بدنم در میدان جنگ و در میان شمشیرها پنهان شود.

جان من فدای فرزند پاک مصطفی باد، منم عباس که این مشک را بسوی خیمه‌ها میبرم.

و در این روز جنگ ترسی از مرگ ندارم.

او که با عشق فراوان وعلاقه شدید به رسانیدن آب به سوی خیمه ها روان بود مردی از دشمن به نام زید بن رقاد از پشت درخت خرمایی کمینش کرد وتوانست با یک روش ناجوانمردانه بروی حمله نموده و دست راستش را قطع کند. فرزند حیدر کرار (علیه السلام) چون از دست راست مأیوس گردید بازهم برنامه وهدف خود را در قالب دو بیت حماسی چنین بیان نمود:

وَاللهِ اِنْ قَطَعْتُم یَمِینی   اِنی أُحامی أبداً عن دینی

وَعَنْ اِمامٍ صادِقِ الْیَقینِ   نَجل النَّبی الطاهر الأمین

به خدا سوگند گرچه دست راست مرا قطع نمودید ولی من تا آنجا که زنده هستم از آئین خود دفاع خواهم نمود و از امام و پیشوایم که در ایمان خود صادق است وفرزند پیامبر پاک ومنزّه وامین است.

آری، او به قطع شدن دستش اعتنا ننموده و به مسیر خود ادامه می داد که شخص دیگری بنام «حکیم بن طفیل» با همان روش غیر انسانی «زیدبن رقاد» از کمین برجست و دست چپ آن حضرت را قطع نمود. و در این هنگام تیرها مانند قطرات باران از طرف دشمن به سوی آن حضرت سرازیر گردید که تیری به مشک وتیر دیگر به سینه اش اصابت نمود و از حرکت بازماند. در اینجا بود که یکی از افراد دشمن توانست از نزدیک بروی حمله کند و جمجمهٔ آن حضرت را با عمودی بشکافد و آنگاه که در روی زمین قرارگرفت عرضه داشت: عَلَیْکَ مِنّی السَّلامُ یا اَبا عَبْدِالله»:[1] امام (علیه السلام) باشنیدن صدای برادر، خود

۱ـ مرحوم مقرم در مقتل خود صفحهٔ ۳۲۶ نقل می کند که از دانشمندان فاضل شیخ کاظم سبتی شنیدم که گفت: روزی یکی از علمای مورد اعتماد به نزد من آمده، گفت: من از سوی حضرت ابوالفضل پیامی برای تو آورده ام زیرا آن حضرت را در عالم خواب دیدم واحساس کردم که نسبت به تو خشمناک است و چنین فرمود که شیخ کاظم سبتی چرا از مصیبت من یاد نمی کند. عرض کردم یاسیدی: من مصیبت شما را از زبان وی زیاد شنیده ام. فرمود نه به او بگوی این مصیبت مرا بخواند که ←

را به بالین وی رسانیده و در رثای او خطاب به مردم کوفه این چهاربیت را انشاء نمود:

تَعَدَّیتُمْ یاشَرَّقَوْمٍ بِبَغْیِکُمْ....

شما ای بدترین مردم، از راه دشمنی وستم تجاوز کردید و درباره ما خاندان با فرمان پیامبر مخالفت نمودید.

آیا پیامبر، آن بهترین موجودات، ما را به شما توصیه ننموده بود؟ آیا جد من احمد منتخب شده ورسول خدا نبود؟ آیا فاطمه زهرا مادرمن نبود و علی آن برادر نیکوترین مردم وبرادر پیامبر خدا پدر من نبود؟

شما مردم در اثر جنایتی که مرتکب شدید مورد لعنت وذلت قرارگرفتید و به زودی به سوی آتشی که حرارتش شدید است، کشانده خواهید شد.

ازحسین بن علی (علیه السلام) به هنگام شهادت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) جملات وکلمات زیادی واز ابوالفضل (علیه السلام) نیز اشعار فراوانی در بعضی از کتب مقاتل -مانند مقتل طریحی- نقل گردیده است ولی ما چون در مدارک مورد اعتماد، این نوع جملات و اشعار را بدست نیاوردیم ازنقل آنها خود داری نمودیم.

اما همین چند بیت وهمین نمونه کوتاه می تواند بیانگر ایده و هدف وعقیده وایمان ابوالفضل (علیه السلام) ونشانگر قدرت معنوی وعاطفه و رأفت مقام ولایت باشد که ابوالفضل (علیه السلام) بالب تشنه آب را دورمی ریزد و می گوید: «تاللهِ ما هذا فعال دینی...»: به خدا سوگند آئین من چنین عملی را امضاء نمی کند. و به هنگام شدت جنگ و درمقابل امواج شمشیرها و نیزه ها فریاد می زند: «نَفْسِی لِسِبْطِ الْمُصْطَفَی الطُّهْرِ وَقی»: جانم به قربان فرزند رسول خدا.

و آنگاه که به دست از تن بریده شده اش تماشا می کند می گوید: «اِنّی اُحامِی اَبداً عَنْ دِینی»: من از آیینم دفاع خواهم نمود گرچه دستم ازتنم جدا شود.

و حسین بن علی (علیه السلام) هم چون دربالین بدن قطعه قطعه وپیکر بخون آغشته چنین برادری بس عزیز و باوفا می نشیند دشمن را مورد خطاب قرارداده و می گوید:

اگر شخص از بالای اسب به روی خاک بیفتد دستش را برای بدنش حامی قرار می دهد ولی کسی که تیرها به سینه اش فرورفته وهر دو دستش قطع گردیده است چگونه می تواند بدنش را حفظ کند.

«لُعِنتُم وَأُخزِیتُم بِما قَدجَنَیتُم سَتَصلَونَ ناراً حَرُّهُ قَدْ تَوَقَّدا»: ای وای که با این جنابت بزرگ از رحمت خدا دور افتادید و خود را طعمهٔ آتشی بس سوزان قراردادید.

آری، حسین (علیه السلام) برای بدبختی ملت می سوزد و ابوالفضل (علیه السلام) خود را پروانه شمع دین و پیشوایش می داند.

حضرت ابو الفضل از دیدگاه معصومین (ع)

اینک پس از توضیح و بیان گفتار حسین بن علی دربارهٔ حضرت ابوالفضل مناسب است دربارهٔ شخصیّت آن حضرت ازدیدگاه معصومین وائمه هدی (علیهم السلام) مطالبی را از نظر خواننده عزیز بگذرانیم تا ضمن آشنایی بیشتر با شخصیّت آن حضرت معلوم شود که شجاعت وشهامت او از نوع شجاعت شجاعان ونام آوران جهان نیست. بلکه شجاعت او دارای بعد معنوی ونشأت گرفته از شخصیّت روحانی او است.

عرفان در دوران کودکی: تربیت پدر ومادر و محیط خانواده در تکوّن وپی ریزی شخصیّت انسان نقش مهمّی را ایفاء می کند و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) از این قانون کلی نمی تواند مستثنی باشد. تربیت یافتن در دامن مادری مانند اُم البنین وفراگرفتن اصول اخلاقی وصفات معنوی ازپدری مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) وسپری نمودن دوران کودکی در کنار برادرانی مانند امام حسن و امام حسین وخواهرانی مانند زینب وام کلثوم نه «ابوالفضل» بلکه مسلّماً «ابوالفضائل» به وجود می آورد ولی بررسی دوران کودکی حضرت ابوالفضل وتقدیر وتجلیل ائمه هدیٰ (علیهم السلام) از آن حضرت نشان می دهد که ملکات فاضله و صفات حمیدهٔ او، دانش وتقوایش، عبادت وعرفانش وشهامت وفداکاریش نه تحصیلی واکتسابی است که شرایط محیط می تواند به وجود بیاورد بلکه قسمتی از این اوصاف در آن حضرت جنبه ذاتی وجبلّی دارد که ازپدر ارجمندش به ارث برده است.

برای روشن شدن این مطلب مضمون روایتی را که در مستدرک الوسائل ومقتل خوارزمی آمده است نقل می کنیم که: حضرت ابوالفضل در دوران کودکی در کنار پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشسته بود آن حضرت به قیافهٔ ابوالفضل تماشا می نمود خواست با او با زبان کودکی حرف بزند فرمود فرزندم بگو یکی! ابوالفضل گفت یکی. سپس فرمود بگو دوتا! عرضه داشت پدرجان شرم دارم با زبانی که یکی گفتم بگویم دوتا. امیرمؤمنان

چون این جمله را از فرزند کوچک وعزیزش شنید به آغوشش کشید و او را بوسید[۱].

این دید وسیع که چون یگانگی جز برخالق آسمانها وزمین نسزد وبرزبان او که شاخه ای است از درخت عریق خاندان عصمت وثمره‌ای است از شجرهٔ طیّبه ولایت نباید کلمه ای که خدای سبحان از آن منزه ومبرّاست جاری شود. آری، این نوع تفکر در دوران طفولیّت که نه اطفالی مانند او بلکه اکثر بزرگسالان نیز از رسیدن به آن مرحله عاجزند گواه این مطلب است که این معرفت وعرفان در آن حضرت نه اکتسابی وفراگرفتنی است بلکه جبّلی وذاتی است که به صورت ارث از صُلب پدر به همراه آورده است پدری که فرمود «لوکشف الغطاماازددت، یقیناً» پس از این مقدمه به نقل بیان سه تن از معصومین دربارهٔ آن حضرت می پردازیم:

۱ـ بیان امام صادق (علیه السلام): امام صادق (علیه السلام) درباره حضرت ابوالفضل چنین می گوید: عموی ما، عباس تیزبین و دارای ایمان محکم وثابت بود و در کنار برادرش حسین جهاد نمود و با بهترین وجهی از عهده امتحان برآمد و با شهادت به عالم آخرت منتقل گردید[۲].

و باز امام صادق (علیه السلام) در زیارتی که به ابوحمزه ثمالی[۳] تعلیم فرموده جملاتی بس زیبا و دلنشین و دارای مفاهیمی بلند بکاربرده است که نشانگر اخلاص کامل و عظمت روح و فداکاری حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در تحقّق بخشیدن به اهداف انبیاء وآرمان اولیاست که جملات زیر از این نمونه است:

«... واشهد انَکَ قَدْ بالَغْتَ فی النَّصیحَةِ وَاَعْطَیْتَ غایَةَ المَجْهُود... اَشْهَدُ انَّکَ لَمْ تَهِنْ وَلم تُنکل وَانَّکَ مضیتَ

۱ـ مستدرک الوسائل، ج۲، ص۶۳۵ وج۳، ص۸۱۵؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۲۴. متن روایت در مستدرک این است: «لماکان العباس وزینب ولدی علیّ (علیه السلام) صغیرین قال علیّ (علیه السلام) للعبّاس: قل واحد فقال: واحد. فقال: قل اثنان قال: استحیی ان اقول باللّسان الذی قلت واحداثنین فقبّل علی (علیه السلام) عینیه ثم التفت الی زینب وکانت علی یساره والعباس عن یمینه فقالت یا ابتاه اتحبّنا قال نعم یابنّی أولادُنا اکبادنا. فقالت یا ابتاه حبّان لایجتمعان فی قلب المؤمن حبّ الله وحب الاولاد وان کان لابدّ فالشفقه لنا والحب لله خالصاً فازداد علیّ (علیه السلام) بهما حُبّاً...».

۲ـ کان عمنا العباس بن علی (علیه السلام) نافذ البصیره صلب الایمان جاهد مع اخیه الحسین (علیه السلام) وابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا «تنقیح المقال».

۳ـ ابوحمزه ثمالی از شخصیتهای بزرگ اسلامی و از اصحاب امام سجاد وامام باقر وامام صادق (علیهم السلام) است از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که ابوحمزه در زمان خودش مانند سلمان بود در زمان خودش.

علی بصیرةٍ مِنْ اَمْرِکَ مُقتدیاً با لصالحین ومتّبعاً للنبیّین»[۱]: شهادت می دهم که تو وظیفه نصیحت وامر بمعروف را در حد کامل انجام دادی و در این راه آخرین تلاش خود را بکار بستی، شهادت می دهم که ضعف وسستی وترس و واهمه بخود راه ندادی وراهی (شهادت) را که انتخاب کردی از روی بصیرت و بینش بود که برصالحان اقتدا و از پیامبران پیروی نمودی. واین است بیان واظهار نظر امام ششم (علیه السلام) دربارهٔ حضرت ابوالفضل (علیه السلام).

۲ـ بیان امام سجاد (علیه السلام): ابوحمزه ثمالی می گوید: روزی چشم علی بن الحسین به عبیدالله فرزند عباس بن علی افتاداشک آن حضرت سرازیر گردید آنگاه چنین فرمود: جنگ احد و جنگ موته از سخت ترین روزهای زندگی پیامبر به شمار می آید چون در جنگ احد عمویش حمزه و درجنگ موته پسر عمویش جعفر بن ابی طالب به شهادت رسیدند ولی روز «عاشورا»ی حسین سخت تر از اینها بود زیرا در روزعاشورا حسین بن علی را سی هزار نفر در محاصره خویش قراردادند که همه آنان خودرا مسلمان انگاشته و باریختن خون فرزند پیامبر به پیشگاه خدا تقرب می جستند و حسین آنان را هرچه موعظه ونصیحت فرمود مؤثر واقع نگردید، و از راه ظلم وستم به شهادتش رسانیدند. امام سجاد آنگاه از ابوالفضل سخن گفت وچنین فرمود: خدا رحمت کند عمویم عباس را که آن روز ازعهده آزمایش سختی که در آن قرارگرفته بود به صورت زیبائی درآمد و با وجود خویش ایثار وجانش را فدای برادرش نمود تا آنجا که دو دستش قطع گردید و خداوند به جای آن دو دست دو بال به وی عطافرمود که بواسطه آن دو بال مانند جعفر طیار به همراه فرشتگان در بهشت جاودان پرواز می کند امام سجاد (علیه السلام) این جمله را هم اضافه نمود که: عباس در نزد خداوند دارای آنچنان مقام ومنزلتی است که در روز قیامت همه شهدا به مقام او غبطه می خورند وآرزوی آن رامی کنند[۲]

۱ـ کامل الزیارات ابن قولویه متوفای ۱۳۶۷ هـ به تصحیح وپاورقی مرحوم علامه امینی ص۲۵۷.

۲ـ عن الثمالی قال نظر علی بن الحسین سیدالعابدین الی عبیدالله ابن العباس بن علی بن ابی طالب فاستعبر ثم قال ما من یوم اشد علی رسول الله من یوم احد قتل فیه عمه حمزه بن عبدالمطلب اسدالله واسد رسوله وبعده یوم موته قتل فیه ابن عمه جعفر بن ابی طالب. ثم قال ولا کیوم الحسین از دلف الله ثلثون الف رجل یزعمون انّهم من هذه الامه کل یتقرب الی لله عزوجل بدمه وهو با لله یذکرهم فلایتعظون حتی قتلوه بغیاً وظلماً وعدواناً ثم قال رحم الله العباس فلقد آثروا بلی وفدا اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابدله الله عزوجل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکه فی الجنة کما جعل لجعفر بن ابیطالب وان

←

۳ـ بیان حسین بن علی (علیه السلام) وبالاخره اگر به گفتار حسین بن علی خطاب به حضرت ابوالفضل توجه کنیم و درجمله ای که درباره او به کار برده است دقت نماییم عظمت و شخصیت او بیشتر روشن خواهد گردید، زیرا حسین بن علی (علیه السلام) در عصر تا سوعا آنگاه که دشمن حمله به سوی خیمه ها را آغاز نمود برادر خویش را این چنین مورد خطاب قرارداد «ارکب بنفسی انت یا اخی حتی تلقاهم و تسئلهم عما جائهم» : جانم به قربانت برادر! سوار مرکب شو و با اینها ملاقات وانگیزه حرکتشان بسوی خیمه ها را سؤال کن.

دقت در مفهوم این جمله انسان را در حیرت و تعجب فرو می برد و فکر انسان از درک آن عاجز ودرمانده است که این چه مقامی است که امام معصوم و علت کائنات خود را بر او فدا می کند واین چه معنویت ومنزلتی است که شخص والای بشریت ویکی از افرادی که در حقشان می گوییم «بکم فتح الله وبکم یختم...»[۲] او را با مدال افتخار «بنفسی انت» مفتخر می گرداند[۳] پس چه بهتر از این مرحله و از این بیان امام بگذریم وتغییر وتأویل آن را به خودشان محول کنیم که فرموده اند «انّ کلامنا صعب مستصعب».

تذکر: در اینجا مناسب است برای تکمیل این بحث این موضوع را نیز متذکر شویم که در روز عاشورا غیر از امام حسین و حضرت ابوالفضل (علیهما السّلام) چهار تن دیگر از فرزندان امیر مؤمنان (علیه السّلام) به شهادت رسیده اند. که مجموع شهداء از فرزندان بلاواسطهٔ آن حضرت در کربلا شش نفر می باشد. و این چهار نفر عبارتند از:

۱ـ عبدالله بن امیرالمؤمنین که به هنگام شهادت دارای بیست وپنج سال و تقریباً نه سال کوچکتر از حضرت ابوالفضل بود.

للعباس عندالله تبارک وتعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامة. تنقیح المقال، سفینة البحار، خصال صدوق باب الاثنین.

۱ـ به صفحه ۱۶۶ از این کتاب مراجعه شود.

۲ـ از جملات زیارت جامعه.

۳ـ ممکن است خواننده ارجمند تصور کند در متن زیارتی که از معصوم نقل شده است دربارهٔ همه شهداء جمله «بابی انتم وامی» به کار رفته است. ولی باید توجه داشت در این زیارت خود امام (علیه السلام) شهداء را مورد خطاب قرارنداده بلکه این زیارتی است که امام صادق (علیه السلام) به صفوان تعلیم فرموده است که شهداء را این چنین زیارت بکن. مشروح این جریان در مصباح المتهجد شیخ طوسی (ره) ص ۶۶۰ آمده است.

۲ـ عثمان بن امیرالمؤمنین، و او به هنگام شهادت دارای بیست وسه سال بود.

۳ـ جعفر بن امیرالمؤمنین و او دارای بیست و یکسال بود. مادر این سه شهید ومادر حضرت ابوالفضل فاطمه ام البنین است.

٤ـ محمدبن امیرالمؤمنین ومادروی لیلی دختر مسعود بن خالد است ولی سن وی به هنگام شهادت دقیقاً معلوم نیست.

گذشته ازکتب تاریخ در زیارت ناحیه مقدسه از این چهار شهید باعظمت و احترام یاد شده وقاتل هریک از آنان نیز بنام معرفی ومورد لعن قرارگرفته است.

به هنگام شهادت عبدالله بن حسن مجتبی(ع)

يَاابنَ اَخِي اِصْبِرْ عَلى ما نَزَلَ بِکَ فَاِنَّ اللهَ يَلْحَقُکَ عَلى آبائکَ الطّاهِرِينَ الصّالِحينَ بِرَسُولِ اللهِ وَعَلِيٍّ وَحَمْزَة وَجَعْفَرٍ وَالْحَسَنِ.

...اَللّهُمَّ اَمْسِکْ عَنْهُمْ قِطْرَالسَّماءِ وَامْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الأَرْضِ فَإنْ مَتَّعْتَهُمْ اِلى حينٍ فَفَرِّقْهُمْ فِرَقاً وَاجْعَلْهُمْ طَرائِقَ قِدَداً وَلا تُرْضِ عَنْهُمُ الْوُلاةَ اَبَداً فَإنَّهُمْ دَعَوْنا لِيَنْصُرُونا فَعَدَوْا عَلَيْنا فَقَتَلُونا (۱).

ترجمه وتوضیح لغات

قِطَر: بروزن عِنَب: جمع قَطْرَة. طَرائِقَ قِدَداً: گروه هائی بااختلاف شدید. عَدیٰ، عَدْواً: با شتاب حرکت نمود، تَعَدّی وتجاوز کرد.

ترجمه وتوضیح

در کامل ابن اثیر وارشاد مفیدآمده است: پس از آنکه خود حسین بن علی (علیه السلام) در اثر یک جنگ نسبتاً طولانی در روی خاک و در محاصره دشمن قرارگرفت پسر بچه کوچکی از افراد فامیل آن حضرت از طرف خیمه ها دوان دوان خود را به کنار امام (علیه السلام) رسانید وحضرت زینب او را تعقیب می نمود تا به خیمه ها برگرداند ولی او می گفت: نه، به خدا سوگند که از عمویم جدا نمی گردم. در این هنگام یکی از افراد دشمن به نام «بجربن کعب بن تیم» با شمشیر به سوی حسین بن علی حمله نمود آن پسر

۱ـ کامل، ج۳، ص۲۹۲؛ ارشادمفید، ص۲۴۱.

بچه با مشاهدهٔ این وضع او را صدا کرد که: «یَاابْنَ الْخَبِیثَةِ اَتَقْتُلُ عَمّی؟»: ای فرزند زن ناپاک عموی، مرا می کشی؟ و دست خود را به عنوان حمایت از عمو به پیش برد. بحر بن کعب که شمشیر را فرود آورد دست پسر بچه قطع و بوسیلهٔ پوست از بازو آویخت.

این طفل در اثر شدت درد و ناراحتی رو به سوی آن حضرت نمود و صدا زد: «یاعَمّاهُ»: عمو، به داد من برس، مرا از این درد ومصیبت برهان!

امام (علیه السلام) دست به گردن وی انداخت و چنین گفت: «یَاابْنَ اَخِی اِصْبِرْ...»: فرزند برادرم صبر وشکیبائی ورز که خداوند تو را به نیاکان پاک و صالحت رسول خدا، علی، حمزه، جعفر وحسن ملحق خواهد نمود.

آنگاه امام (علیه السلام) سپاهیان کوفه را اینچنین نفرین کرد: «اَللّهُمَّ اَمْسِکْ عَنْهُمْ...»: خدایا! این مردم ستمگر را از باران رحمت و از برکات زمین محروم کن و اگر عمر طبیعی به آنان دادی به بلای تفرقه و تشتت مبتلایشان بگردان وحکام وفرمانروایانشان را از آنان خوشنود نگردان و ستیزه ودشمنی در بین آنها و حکامشان برقرارکن که آنان ما را با وعده نصرت و یاریْ دعوت، سپس به جنگ ما قیام نمودند.

تذکر: از فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام) در کربلا سه تن به شهادت رسیده اند:

۱ـ عبدالله، مادروی دختر شلیل بن عبدالله بجلی است.

۲ و۳ـ قاسم وابوبکر واین دو برادر از یک مادر به نام «رمله» متولد گردیده اند.

به هنگام وداع

وداع با بانوان حرم

ثمّ انّه ودّع عیاله وَاَمَرَهُمْ بِالصَّبْرِ وَلبسِ الأزروقال: اِسْتَعِدُّوا لِلْبَلاءِ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللهَ حامیکُمْ وَحافِظُکُمْ وَسَیُنْجیکُمْ مِنْ شَرِّ الاَعْداءِ وَیَجْعَلُ عاقِبَةَ اَمْرِکُمْ اِلی خَیْرٍ وَیُعَذِّبُ عَدُوَّکُمْ بِاَنْواعِ الْعَذابِ وَیُعَوِّضُکُمْ عَنْ هٰذِهِ الْبَلِیَّةِ بِاَنْواعِ النِّعَمِ وَالْکَرامَةِ فَلا تَشْکُوا وَلا تَقُولُوا بِاَلْسِنَتِکُمْ ما یَنْقُصُ مِنْ قَدْرِکُمْ [1].

ترجمه وتوضیح لغات

ازر- به ضم اول وثانی جمع ازار به کسر اول: معجر وهر لباسی که از روی لباسها می پوشند و به قرینه اینکه بانوان حرم در سفر وحضر دارای معجر وازار بودند میتوان گفت که منظور در اینجا نوع خاصی از لباس و روپوش بوده که جمع وجور و در حال سفر و در مرآ ومنظر دشمنان استفاده کردن از آن آسانتر باشد. بلاء: امتحان. غم واندوه شدید. بلیه: امتحان ومصیبت. حفاظت وحمایت: از گفتار بعضی لغت شناسان وموارد استعمال می توان استفاده نمود که حفاظت بیشتر در حفظ اصل اشیاء وحمایت در حفظ متعلقات آنها بکار میرود مثلاً در درهم ودینار می گویند: «یحفظه» و نمی گویند «یحمیه» و به مراتع قروق شده می گویند «حمی القوم» زیرا منظور حفظ وحراست نباتات وگیاهان مرتع است نه آب وخاک آن.

۱- متن بالا از مقتل مقرم ص۳۳۷ نقل گردیده و این کتاب ونفس المهموم آن را از جلاء العیون نقل نموده اند.

ترجمه وتوضیح

اگر بگوییم آخرین وداع حسین بن علی (علیه السلام) از سخت ترین لحظات واز شدیدترین دقائق در روزعاشورا برای آن حضرت و برای بانوان حرم وهمچنین برای امام سجاد (علیه السلام) بوده است سخنی بگزاف نگفته ایم؛ زیرا ازیکسو دختران پیامبرمی بینند که اینک پس از شهادت همه مردان وجوانانشان تنها ملجأ ومأوایشان وامام و پیشوایشان نیز وداع واعلان جدایی می کند. جدایی که دیگر بازگشتی در آن نیست، حال پس از وی در این بیابان پهناور چه کنند و در این غربت و بی کسی به چه کسی پناه ببرند. یک مشت زنان و اطفال بی دفاع از حمله وهجوم دشمنان چگونه دفاع کنند و درد دل خویش را با که بگویند؟

اینک باید برای آخرین بار و برای چند لحظه بازهم به دور او جمع شوند و دامن او را بگیرند و از او استمداد کنند و با وی به درد دل بنشینند، و از سوی دیگر آن امام عطوف ومهربان وآن روح عاطفه ومحبت و آن مجسمه غیرت و شهامت نظاره گر گروهی از اطفال می باشد که صدای ناله وگریه آنان بلند است و به در خواست دختران یتیمی گوش فرا می دهد که برای نجات از دست دشمن محل امنی و یا برای نجات از تشنگی کاسهٔ آبی از وی طلب می کنند. او خود را در میان عده‌ای از بانوان داغ دیده می بیند که از کثرت ناراحتی و شدت مصائب وعظمت حوادث مبهوت وحیران مهر سکوت بر لب زده و یارای سخن گفتن ندارند.

خواننده عزیز! فکر می کنید عکس العمل امام (علیه السلام) در این صحنه عجیب که کوه ها رامتزلزل می کند چه باشد و با این بانوان ودختران غم زده که اندوهشان تا اعماق استخوان تأثیر می گذارد چگونه سخن بگوید؟

آیا او از دیدن این صحنه دلسوز و تصور حوادث جانگداز آینده اظهار ضعف خواهد نمود وتسلط بر افکار و اعصاب خود را از دست خواهد داد؟ و احیاناً آن هدف عالی ومقصد بزرگی را که انتخاب کرده است ولو برای چند لحظه به فراموشی خواهد سپرد؟!

ممکن است هرکسی این صحنه را بفکر خود یک نوع ترسیم کند و هرنویسنده در پاسخ امام به شکلی قلم فرسائی وهرگوینده ای به نوعی بیان نماید و یا زبانحالی بسازد که مانند اغلب زبانحالها زبانحال و بیانگر طرز فکر خود گوینده است که به امام نسبت داده و از

شخصیت والای امام شخصیتی مانند خود مجسم نموده است.

پس چه بهتر که ما در این مرحله نیز مانند همه مراحل از مدینه تا کربلا اختیار از قلم برگیریم وگفتار و پاسخ امام را از بیان معصومین(علیهم السلام)و از نقل علمای بزرگ و اهل فن بشنویم و به ترجمه جملات وداعیه امام حسین (علیه السلام) آنچنان که نقل شده است بپردازیم:

«ثُمَّ اَنَّهُ وَدَّعَ عِیالَهُ ثانِیاً وَاَمَرَهُمْ بِلُبْسِ الاُزُر...»: او برای دومین بار اهل وعیالش را وداع کرد و آنان را به صبر و شکیبائی دعوت و به پوشیدن لباسها(ی چابک وجمع جور) توصیه نمود آنگاه فرمود برای روزهای سخت وغم بار آماده باشید و بدانید که خداوند پشتیبان وحافظ شما است و درآینده نزدیک شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت شما را مبدل به خیر ودشمن شما را به عذابهای گوناگون مبتلا خواهد نمود. و در عوض این سختی و مصیبت انواع نعمتها وکرامتها را در اختیار شما قرار خواهد داد. پس گله وشکوه نکنید و آنچه ارزش شما را کم کند بر زبان نیاورید.

سخنان بالا را علامه مجلسی در ذیل روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل نموده است که به احتمال قوی تتمه همین روایت و بیان امام باقر (علیه السلام) باشد و در صورت مجزا بودن از آن روایت بازهم برگرفته از روایت دیگریست که از نظر مرحوم علامه مجلسی مورد اعتبار ودارای وثاقت بوده است (۱) و بر همین اساس مرحوم مقرم که یکی از علمای محقق و از شخصیتهای علمی و از افراد مطلع درتاریخ وحدیث می باشد با اینکه مطلب بالا را از «جلاء العیون» نقل نموده مجموع جملات آن را به صورت یک روایت مورد اعتماد ونقل صحیح از حسین بن علی (علیه السلام) مورد بررسی قرارداده وچنین می گوید:

در این گفتار وسخن حسین بن علی (علیه السلام) بیان دو موضوع مهم مورد نظر بوده است که هیچ یک از مورخان وتحلیل گران درقیام حسین بن علی (علیه السلام) متوجه این دو موضوع نگردیده اند. اول اینکه امام (علیه السلام) می خواهد به بانوان حرم تفهیم کند که

۱ـ زیرا آن مرحوم درمقدمه «جلاءالعیون» انگیزه تألیف این کتاب را چنین می نگارد که: آنچه تا حال درباره تاریخ عاشورا به زبان عربی و فارسی تألیف گردیده یا ناقص بوده ویا از کتب سیره و تاریخ غیر مورد اعتماد اخذ شده است و در این کتاب به ترجمه روایات معتبره اقتصار نموده و از غیر احادیث معتبره که از کتب افاضل امامیه اخذ نشده است مطلبی نقل نکردیم.

آنان در این راه طولانی و در دست این دشمنان به قتل نخواهند رسید و سالم به وطن خویش مراجعت خواهند نمود و دوم اینکه لباس ومعجر آنان به غارت نخواهد رفت.

مرحوم مقرم در تأیید آنچه از متن این سخن فهمیده است چنین می گوید: زیرا پس از امر به پوشیدن لباس که از سوی آن حضرت صادر گردید: «وامرهم بالصبر ولبس الازر» از بکار بردن لفظ حمایت وحفاظت با اینکه یکی از آن دو کافی بوده دو موضوع مهم بالا به دست می آید و بلاغت کلام امام (علیه السلام) در این است که بگوییم منظور ا ز جمله «ان الله حامیکم» حمایت از دستبرد دشمن به حریم خاندان عصمت در مورد غارت ومنظور ا ز جمله «وحافظکم» حفاظت از قتل و به شهادت رسانیدن آنها است[۱].

وداع با امام سجاد (علیه السلام)

۱ـ وعن زین العابدین (علیه السلام) قال: ضمنی والدی (علیه السلام) الی صدره یوم قتل والدماء تغلی وهو یقول: یا بنی احفظ عنی دعاء علمتنیه فاطمة (علیها السلام) وعلّمها رسول الله(صلّی الله علیه وآله) وعلّمه جبرئیل (علیه السلام) فی الحاجة والمهم والغم والنازلة اذا نزلت والأمر العظیم الفادح قال: ادع بحق یس والقرآن الحکیم وبحق طه و القرآن العظیم یا من یقدر علی حوائج السائلین یا من یعلم مافی الضّمیر یا منفّس عن المکروبین یا مفرّج عن المغمومین یا راحم الشیخ الکبیر یا رازق الطفل الصغیر یامن لایحتاج الی التفسیر صلّی علی محمد وآل محمد وافعل بی کذا وکذا[۲].

۲ـ ...عن ابی جعفر (علیه السلام) قال لما حضرت علی بن الحسین الوفاة ضمنی الی صدره ثم قال یا بُنَیَّ

۱ـ بیان مرحوم مقرم، با تفاوت مفهومی که در میان این دو واژه از اهل لغت نقل نمودیم تطبیق می کند.

۲ـ این دعا را علامه مجلسی در بحار، ج۹۵، ص۱۹٦ از دعوات راوندی و مرحوم محدث قمی در «باقیات الصالحات» بدون ذکر مأخذ و در بعضی از کتابهای فارسی با مختصر تفاوت در متن آن نقل نموده اند. دعوات راوندی از کتابهای خطی وکمیاب بود که اخیراً به همت مدرسه الامام مهدی قم منتشرگردیده ومتن دعا در صفحه ٥٤ نقل شده است وهمانگونه که این کتاب از منابع بحارالانوار بوده از منابع مرحوم محدث نوری در مستدرک نیز می باشد. و درباره معرفی و اهمیت این کتاب در خاتمه مستدرک سخنی نیز آورده است.

مرحوم محدث قمی ره در «هدیة الاحباب»، قطب راوندی را چنین معرفی می کند: الشیخ قطب الدین الامام العالم المتبحر النقاد الفقیه المفسر المحقق وی صاحب تألیفات مهم وپرمحتوا در علوم مختلف ویکی از اساتید ابن شهرآشوب ـمحدث معروفـ است. قطب راوندی در سال ٥۷۳ در گذشته و قبرش در بلدهٔ طیبه قم و در صحن مطهر حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) مزار عامه می باشد.

اوصیک بما اوصانی به ابی حسین حضرته الوفاة و بما ذکر ان اباه اوصاه به یا بنیّ ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصراً الاالله[۱].

ترجمه وتوضیح لغات

ضمنی الی صدره: مرا بـه سینه خود چسبانید، مرا بسینه خود کشید. والدماء تغلی: از: غلی یغلی: خون از وی می جوشید. نازله. مصیبت شدیدی که به انسان وارد می شود. امرفادح: امر سنگین وغیر قابل تحمل. نفّس ای فرّج؛ مُتَنَفّس. بر طرف کننده ایاک ـ اسم فعل است: برحذر باش.

ترجمه وتوضیح

امام ـطبق معمول ـ پس از وداع با بانوان حرم برای وداع با امام سجاد (علیه السلام) به سوی خیمه او حرکت نمود وداع حسین بن علی با فرزندش و جانشین بعد از خودش چگونه بوده ودر آن لحظه حساس میان آن پدر عزیز و فرزند دلبندش چه گذشته است. برای ما روشن نیست.

البته مسعودی مطلبی نقل می کند که ظاهراً مضمون روایات است وخلاصه اش اینست که حسین بن علی (علیه السلام) به هنگام وداع با امام سجاد (علیه السلام) وصایای خاص مربوط به امامت را بر وی نموده ودستور داد که میراث مخصوص امامت از قبیل صحف وسلاح وغیره را که در نزد ام سلمه است پس ازمراجعت به مدینه از وی تحویل بگیرد[۲].

واما آنچه به صورت سخن وگفتار از آن حضرت در این بخش از وداع نقل گردیده دو مطلب است که هر دو از امام سجاد (علیه السلام) ویکی از دو معصوم حاضر در صحنه وداع که در میان خیمه به جز او و پدر ارجمندش کسی وجود نداشته است نقل شده است.

۱ـ توجه به درگاه ربوبی

امام سجاد (علیه السلام) می گوید: در روزی که پدرم کشته شد در حالی که خون از

۱ـ خصال صدوق، باب اول تحف العقول ص۱۷۶

۲ـ اثبات الوصیه، ص۱٦٤

تمام بدنش می جوشید مرا بسینه خود کشید و فرمود: فرزندم! این دعا را ازمن فرا بگیر که به هنگام حاجت و غم ـ واندوه جانکاه و در حوادث مهم و کمرشکن؛ با آن خدا را بخوان، و این دعائیست که مادرم فاطمه برمن تعلیم نمود که او از پدرش رسول خدا و او از جبرئیل فرا گرفته بود. بحق یاسین والقرآن الکریم و بحق طه والقرآن العظیم ای خدایی که برآنچه نیازمندان از درگاهت بخواهند قادری؛ ای آنکه از اسرار دلها آگاهی؛ ای خدایی که غم از دلهای مغمومین واندوه از دلهای اندوهگین می زدایی، ای آنکه بر پیران خسته رحم میکند و بر کودکان شیرخوار روزی می رساند؛ ای آنکه نیازی به تفسیر ندارد به محمد وفرزندانش درود بفرست وحوایج مرا برآر.

۲ـ ازخطرناکترین ستمها برحذرباشید

ابوحمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمود پدرم، امام سجاد، به هنگام وفاتش مرا بسینه خود کشید و فرمود فرزندم: برتو وصیت می کنم آنچه را که پدرم «حسین بن علی (علیه السلام)» به هنگام وفات وشهادتش آن را توصیه نمود امام سجاد فرمود از جمله وصایای پدرم این بود: فرزندم به پرهیز از ستم کردن بر کسی که مدافع ویار ویاوری به جز خدا ندارد.

و این بود دو وصیت حسین بن علی (علیه السلام) بهنگام وداع با امام سجاد (علیه السلام) که احتمال دارد این دو وصیت در دو ملاقات ووداع جداگانه صورت گرفته باشد. وبکار بردن دو تعبیر مختلف «یوم قتل والدماء تغلی» و «حین حضرته الوفاة» می تواند قرینه ای براین تعدد باشد.

نتیجه: آنچه از این وصایای سه گانه استفاده می شود، اینست که: حسین بن علی (علیه السلام) آن نمونه صبر و استقامت وآن امام وپیشوا وسرمشق برای انسانهای مؤمن وپاک در مبارزه با کفر والحاد در هدف خویش از روزی که تصمیم بر مبارزه گرفته تا آخرین لحظه کوچکترین تزلزل وتنزل بخود راه نداده بلکه قدم بقدم پیش رفته و به مناسبت شرائط زمانی و مکانی عکس العمل نشان داده است و برای او صحنه وداع عاشورا که در یک قدمی شهادت خود واسارت با نوان حرم قرارگرفته نه تنها با شهر و دیارش مدینة الرسول که از آرامش روحی و احترام عمومی برخوردار بود فرقی نکرده و از نظر او نه تنها این لحظه

حساس با لحظاتی که در مکه معظمه و در کنار خانه امن خدا به سر می برد و یا بیابان آرام حجاز را بسوی کربلا می پیمود فرقی ندارد، بلکه امروز به افکار مدینه تا مکه تجسم و به گفتار مدینه تا کربلا فِعلیّت وتحقق می بخشد.

اگر آن روز درکنار قبر رسول خدا عرض می کرد «اللهم انی احب المعروف وانکر المنکر» و اگر در مدینه می گفت: «ویزید رجل شارب الخمر ومثلی لایبایع مثله» واگر در آغاز حرکت از مدینه تشخیص داده بود که «وعلی الاسلام السلام اذبلیت الامة براع مثل یزید» واگر آن روز سوگند یاد می کرد که «والله لااعطی الدنیة من نفسی» و اگر در کنار کعبه در ضمن خطبه ای آینده خود را ترسیم می نمود، و اگر در منزل بیضه بااستناد به گفتار پیامبر خدا مبارزه با یزید را از وظائف خود معرفی می نمود و... امروز هم به بانوان حرم به قاطعیت دستور می دهد که لباس سفر به تن کنید و ازنوعی لباس که شما را در طول اسارت در مرآ ومنظر دشمنان و نه در داخل حرم از نامحرمان حفظ می کند بهره برگیرید و خود را بر بلاها وسختیها آماده سازید و کلمه ای که در آن گلایه‌ای از اسارت وشکوه‌ای از فشار دشمن باشد برزبان نیاورید زیرا که هدف الهی است.

آری، لازمه اقامه امر بمعروف ونهی از منکر وجواب رد دادن بر طاغوتها و زیربار ذلت نرفتن آماده شدن برسختیها وتحمل شکنجه ها واسارتها است و از همه مهمتر باید همه این مراحل آنچنان توأم با استقامت و پایداری باشد و آنچنان از معنویت برخوردار گردد که یک کلمه، آری حتی یک کلمه نیز بر زبان نیاید که مشعر بر عدم رضا ونشانگرتردیددرهدف ونا خشنودی بر تقدیم قربانیان وریخته شدن خون جوانان باشد؛ زیرا موجب از دست رفتن ارزش مبارزات وکم شدن اجر و پاداش خواهد گردید.

«استعدواللبلاء... ولا تقولوا بالسنتکم ما ینقص من قدرکم».

واما وصیت حسین بن علی به فرزندش امام سجاد (علیه السلام) ممکن است در آن دو جهت و دو جنبه شخصی و عمومی تصور شود:

۱ـ جنبه شخصی: انسان چنین تصور می کند که این دو بخش از وصیت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) یکی در شکل دعا و دیگری در قالب موعظه وتحذیر برای امام سجاد (علیه السلام) در آن شرایطی که انبوهی از هموم وغموم او را احاطه کرده و ظلم وستم دشمن به اوج خود رسیده است می تواند بزرگترین وسیله تسلی و بهترین سبب آرامش خاطر

گردد زیرا از یکسو توجه آن حضرت را یکسره به مقام ربوبی جلب واز همه حوادث وپیشامدهای این کره خاکی با تمام سنگینیش منقطع می سازد، واز سوی دیگر از مجازات سریعی که در انتظار مردم ستمگر کوفه است خبر می دهد که آن نیز به نوبه خود می تواند درتخفیف آلام و در زدودن آثار ستمها وفشارها مؤثر باشد.

۲ـ جنبه عمومی: با توجه به موقعیت حضرت سجاد (علیه السلام) که باید امامت امت وهدایت جامعه را پس از پدر ارجمندش بعهده بگیرد حسین بن علی (علیه السلام) درآخرین لحظات عمرش بواسطه او وباردیگر و پس از آن.خطبه های مفصل جامعه بشری وشیعیان و پیروانش را در قالب دعا به توحید واقعی وتوجه به خداوند متعال که اساسی ترین برنامه ومأموریت همه انبیاء الهی ورهبران آسمانی است دعوت می کند ودرشکل نیایش انسانها را به قدرت کامله خداوند و احاطه علم او بر اسرار وضمائر همه افراد بشر وهمچنین به صفت عطوفت و مهر ورزاقیت او متوجه می سازد.

و در وصیت دیگری آنان را موعظه ونصیحت نموده و به بدترین ظلمها و زشت ترین ستمها که ستم بر مظلومان بی دفاع است و درهرگوشه ای از این جهان وسیع وهر روز به شکلی وقیافه ای و در ابعاد مختلفی با آن مواجه هستیم متوجه می سازد و از ارتکاب آن بر حذر می نماید.

وگمان می کنم عمومی بودن مفاد این دو وصیت بر جنبه شخصی آن ترجیح دارد زیرا گذشته از اینکه وجود وظیفه عمومی و والای امامت ورهبری، آن را ایجاب می کند حمل کردن خطاب «ایاک وظلم من...» به ظاهر آن با واقعیات ومقام امام که معصوم از گناه ومبری از هر نوع ظلم وتعدی است تطبیق نمی کند.

خلاصه: گرچه مخاطب در این دو وصیت به ظاهر لفظ، امام سجاد (علیه السلام) است ولی همانند خطابات فراوان قرآنی وا کثر وصایای معصومین در واقع طرف سخن همه انسانها یا همه پیروان اسلام است.

تذکری بر ارادتمندان واقعی حسین بن علی (علیه السلام)

خوانده عزیز! این بود وصیت و سخنان حسین بن علی (علیه السلام) درآخرین وداعش که از منابع موثق ومعتبر و از طریق معصومین (علیهم السلام) بدست ما رسیده و ممکن است

وصایا وسخنان دیگری نیز نقل شده که بدست ما نرسیده باشد ولی بطوری که قبلاً توضیح داده شد از همین سه وصیت کوتاه وبه ظاهر مختصر می توان با مقام ارجمند ولایت وچهره مصمم واراده خلل ناپذیر امامت آشنا گردید و از لابلای این جملات استقامت و پایداری آن حضرت را در راهی که انتخاب کرده بود بوضوح وروشنی درک نمود.

ولی متأسفانه در بعضی از کتب مقاتل غیر مورد اعتماد ویا در لسان بعضی از گویندگان وذاکرین مطالبی درمورد وداع نقل می شود که نه در کتب موثق و منابع معتبر از این نوع مطالب اثری دیده میشود ونه مفهوم بعضی از آنها با مقام امامت و ولایت واهداف عالیه سالار شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) سازگار و قابل تطبیق است و پیدایش ونشر این مطالب در نهایت می تواند مبین دو نکته زیر باشد:

۱- چنین مطالبی ساخته و پرداخته نویسندگان ویا گویندگانی است که توجهشان صرفاً معطوف به ثواب بکاء وابکاء بوده و ازمفاسد وگناه جعل و یا نقل مطالب جعلی وبی اساس غافل و یا در اثر کمی اطلاع توجهی به جعلی بودن آنها نداشته اند.

۲- نقل بعضی از این مطالب دلیلی است روشن برعدم شناخت صحیح ازمقام والای ولایت وتنزل دادن مقام ارجمند امامت و در حد یک ضایعه از جنبه عقیدتی که باید مورد توجه علماء ودانشمندان که پاسداران حدود وثغور عقائد و احکام اسلامی هستند قرار بگیرد.

اجازه بدهید در این زمینه به جملات ونصایح سودمندی از مرحوم علامه جلیل محدث نوری صاحب مستدرک الوسائل که عمر پربرکت خود را در تحقیق وتتبع احادیث وروایات سپری نموده و آثارگرانقدری مانند مستدرک[1] وکتابهای دیگری به یادگار گذاشته و شاگردانی مانند مرحوم محدث قمی وصاحب الذریعه بجامعه اسلامی تحویل داده است گوش فرادهیم آنگاه به نقل یک نمونه از همان مطالب بی اساس که به موضوع وداع ارتباط دارد از زبان معظم له بپردازیم.

آن مرحوم درکتاب «لؤلؤ ومرجان» پس از بحث مفصل دربارهٔ اقسام کذب ومفاسد

۱- مستدرک الوسائل مشتمل بر سه جلد بزرگ وضخیم ودارای بیست وسه هزار حدیث از معصومین (علیهم السلام) می باشد مؤلف جلیل القدر ابواب این کتاب را بر اساس ابواب وسائل الشیعه تنظیم و فهرست مبسوطی وخاتمه ای برآن فراهم آورده است که خاتمه مستقلاً یکی از سودمندترین کتابها در دو علم درایه و رجال می باشد. وفیها ماتشتهیه الانفس وتلذ الاعین.

وعذاب این گناه بزرگ واینکه اگر کذب و دروغ در نقل حدیث وذکر مصائب ومناقب باشد ضرر ومفسده‌اش وهمچنین عذاب وکیفرش بیش از دروغهای دیگر خواهد بود می گوید:

کسانی که خود را آماده خواندن مراثی ونقل حادثه جانگدازعاشورای حسینی نموده‌اند باید نه تنها به نقل شفاهی دیگران در مجالس ومنابر بسنده نکنند و احیاناً عربی بودن جمله‌ای را که از نظر بعضیها دلیل قاطعی بر صحت سند ومتن آنست دلیل صحت آن ندانند بلکه در کتابها وتألیفات نیز باید کمال دقت را بکار بندند؛ زیرا وجود مطلبی در کتابی به هیچ وجه دلیل بر صحت آن نیست چون ممکن است مؤلف یک کتاب اصلاً شخص مجهول الحال و نا شناخته‌ای باشد وممکن است شخص شناخته شده‌ای باشد اما از نظر علمی درسطحی نباشد که بتواند درست را از نادرست و صحیح را از سقیم تشخیص دهد و حتی ممکن است یک نفر مؤلف دارای قوهٔ علمی وتشخیص باشد ولی بعضی از تألیفات او به عللی دارای وثاقت واعتبار نباشد مانند اینکه آن کتاب را در دوران جوانی و عدم تجربه واطلاع کافی تألیف نموده باشد واین کتاب تنها بلحاظ انتساب به چنین شخصیتی از شهرت واعتبار در سطح عموم برخوردار شود محدث نوری ضمن بیان شاهد و معرفی نمونه هایی از این نوع تألیفات به شرح چند جریان بی اساس وساختگی و درعین حال مشهور می پردازد ومی گوید:

چهارم: نقل کنند با سوزوگداز که در روزعاشورا بعد از شهادت اهل بیت واصحاب حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) به بالین امام زین العابدین (علیه السلام) آمد پس ازپدر حال معامله آنجناب راباعداءپرسید خبرداد که بجنگ کشید پس جمعی از اصحاب را اسم برد و از حال آنها پرسید در جواب فرمود: قُتِلَ. قُتِلَ تا رسید به بنی هاشم و از حال جناب علی اکبر وابی الفضل سؤال کرد بهمان قسم جواب داد و فرمود بدان در میان خیمه ها غیر از من و تو مردی نمانده. مرحوم محدث نوری اضافه می کند که: این قصه است وحواشی بسیار دارد و صریح است درآنکهٔ آنجناب از اول مقاتله تا وقت مبارزه پدر بزرگوارش ابداً از حال اقرباء و انصار ومیدان جنگ خبری نداشت.

مؤلف: در تأیید نظر شریف محدث نوری(ره) در اینکه عارضه امام سجاد (علیه السلام) در روزعاشورا نه آنچنان بود که از حوادث وجریانات آن روز بی اطلاع باشد می گوییم.

اولاً: بررسی دقیق تاریخ نشان می دهد که بعضی از حوادث عاشورا مستقیماً از امام

سجاد (علیه السلام) نقل گردیده است که این نوع روایات مبین حضور آن حضرت در صحنه ومشاهده جریانات و حوادث از نزدیک است.

ثانیاً: بر اساس روایتی حسین بن علی (علیه السلام) آنگاه که همه یاران خود را از دست داد و بهر طرف نگاه کرد وهیچ کمک ومدافعی برای خود ندید، امام سجاد (علیه السلام) در حالی که مریض بود و قدرت بر حمل سلاح نداشت از خیمه خود خارج و رو بسوی صفوف دشمن نهاد ام کلثوم می گفت فرزندم برگرد آن حضرت در جوابش فرمود: عمو! بگذار در کنار فرزند رسول خدا بجنگم. تا اینکه خود حسین بن علی (علیه السلام) صدازد خواهر او را به خیمه برگردان مبادا روی زمین از نسل آل محمد خالی بماند(۱).

این جریان نیز شاهد دیگریست براینکه امام سجاد (علیه السلام) درعین وجودعارضه وکسالت مزاج حوادث آن روز را قدم به قدم پیگیری می نمود و در جایی که امام زمان خود را تنها دید برای دفاع از آن بزرگوار بسوی صفوف دشمن حرکت نمود.

تکمیل تذکر: با عرض پوزش از خوانندگان ارجمند در اینجا بحث وداع وسخن حسین بن علی (علیه السلام) را که نسبت به سخنان گذشته قدری مفصل وطولانی گردید با تکمیل تذکر وموعظه مرحوم محدث نوری به پایان می بریم:

به طوری که ملاحظه فرمودید مرحوم محدث نوری یکی از علل اشتباه پاره‌ای از مطالب بی اساسی را با روایات صحیح ومستند عربی بودن آنها را که از نظر بعضیها دلیل صحت متن و سند محسوب می گردد معرفی نمود.

به عقیده ما این بخش از تذکر آن مرحوم درس بزرگی است برای پویندگان حق و پیروان حقیقت وهشتاری است که گویندگان را بیشتر به تفحص وتدبر در بکار گیری الفاظ ونسبت دادن مطالب به شخص حسین بن علی (علیه السلام) وادار می سازد زیرا جملات عربی فراوانی درمراثی و ذکر مصائب از شعار گرفته تا شعر و استرحام دیده می شود که از زبان آن حضرت نقل می گردد در صورتی که پاره‌ای از این نسبتها یک نسبت واهی وبی اساس می باشد. وما فقط نمونه هایی به عنوان شاهد برای موضوعات سه گانه را دراینجا منعکس می نمائیم: در مورد شعار دو شعار زیر از اشتهار ومعروفیت خاصی برخوردار

۱- بحارالانوار، ج۴۵، ص۴۶؛ نفس المهموم، چاپ بصیرتی قم، ص۳۴۸؛ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۳۲.

می باشد که:

۱ ـ می گویند از جمله رجزها و شعارهایی که حسین بن علی (علیه السلام) به هنگام حمله به صفوف دشمن انشاد فرمود این جمله بود: «ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیاسیوف خذینی»: اگر آئین محمد (صلّی الله علیه وآله) پابرجا نخواهد بود مگر با کشته شدن من پس ای شمشیرها اینک مرا فراگیرید.

۲ـ باز به آن حضرت نسبت می دهند که درباره اهمیت مبارزه خود با یزید وجهاد با بنی امیه می فرمود: «انّما الحیاة عقیدة وجهاد»: زندگی عقیده وجهاد درراه آنست وبس و در مورد شعر می گویند آن حضرت در بالین فرزندش علی اکبر (علیه السلام) این ابیات را انشاد نمود:

یاکوکبا ماکان اقصر عمره	وکذاک عمر کواکب الا سحار
فاذا نطقت فانت اول منطقی	واذا سکتّ فانت فی اضماری

و درمورد استرحام می گویند امام (علیه السلام) از مردم کوفه ودشمنان خود طلب آب می نمود و چنین می گفت: «یاقوم اسقونی شربة من الماء فقد نشفت کبدی من الظماء»: مردم مرا سیراب کنید که ازتشنگی کبدم خشک شده است.

اما در مورد شعارها: نویسنده، حقیر در بررسیهای ناقص خود در هیچ تألیف مورد اعتماد وغیر مورد اعتمادی به دو شعار یاد شده دست رسی پیدا ننمود مگر در سرزبانها و مجلات و کتابهایی از نوع مجلات وجراید.

واما در مورد شعر: دو بیت یاد شده از ابیات قصیده رائیه ابوالحسن علی بن محمد تهامی شخصیت ادیب وشاعر وسخن سرای شیعی است که درفوت فرزند کوچکش سروده است. تهامی در سال ٤١٦ ق در مصر به قتل رسیده است و این قصیده زیبا وبلیغ مشتمل بر هشتاد وچهار بیت است [1].

۱ـ وازابیات آن اینست:

حکم المنیة فی البریة جار	ماهذه الدنیا بدارقرار
فالعیش نوم والمنیة یقظة	والمرء بینهما خیال سار
أبکیه ثم أقول معتذراله	وفقت حین ترکت الأم دار
جاورت اعدائی وجاور ربّه	شتان بین جواره وجواری

←

واما در مورد استرحام وآب خواستن امام از دشمن به صورتی که ذکر گردید در هیچ یک از منابع نقل نشده است و ظاهراً عدم توجه به مفهوم صحیح و صدر وذیل یک جمله موجب بوجود آمدن چنین مطلبی گردیده است.

توضیح اینکه: موضوع طلب نمودن آب از سوی حسین بن علی (علیه السلام) در سه مورد و به دو تعبیر مختلف آمده است که دو مورد آن کوچکترین ارتباطی به موضوع مورد بحث وطلب نمودن آب از مردم کوفه ندارد؛ زیرا در یک مورد چنین آمده است: «فقصده القوم وهوفی ذالک یطلب شَرْبَة من ماء فکلما حمل بفرسه علی الفرات حملوا علیه باجمعهم حتی اجلوه عنه»[(۱)]: مردم کوفه در حالی بسوی آن حضرت هجوم بردند که او در پی تحصیل آب بود وهرچه خواست با اسب خود به فرات حمله کند همه آنان بروی حمله بردند تا اینکه او را از فرات دور ساختند.

و در مورد دیگر باز چنین آمده است: «وجعل الحسین یطلب الماء وشمر یقول له والله لا ترده او تردالنار»[(۲)]: حسین در پی تحصیل آب بوده و شمر بروی گفت به خدا سوگند وارد آب «فرات» نخواهی شد تا وارد عذاب شوی.

بطوری که ملاحظه می شود در این دو مورد گرچه کلمه «یطلب شربة من ماء -و- یطلب الماء» بکار رفته اما روشن است بقرینه ورود وحمله به فرات منظور طلب نمودن آب از مردم کوفه نیست بلکه مفهوم کلمه تحصیل وبدست آوردن آب از طریق وارد شدن به فرات است.

تنها درمورد سوم و در نقلی از نافع ابن هلال چنین آمده است که «فاستقی فی تلک الحالة ماء» حسین بن علی به هنگام شهادتش آب خواست[(۳)]

اینک جای این سئوال فقهی است که اگر گوینده روزه داری با توجه وبا استناد به گفتار فردی بنام نافع ابن هلال یا بدون توجه به نقل وی نه تنها مطلبی را مستقیماً به امام معصوم نسبت می دهد بلکه کلمه «استقی» ومانند آن را به جمله «اَسقونی شربة من الماء فقد نشفت کبدی من الظماء» مبدل می سازد روزه چنین فردی صحیح است یا باطل؟!

در شرح حال تهامی به کتابهای زیر مراجعه شود. وفیات الأعیان ج۳، ص۳۷۸.

قاموس الاعلام، ج۳، ص۱۷۱۰، الکنی والألقاب، ج۱، ص۴٦؛ ریحانه الادب، ج۱، ص۳۵٦.

۱- مقتل خوارزمی، ج۲، ص۳٤ و۳۳؛ بحارالأنوار، ج٤۵، ص۵۱.

۲- مقاتل الطالبیین، ص۸٦؛ بحار، ج٤۵، ص۵۱.

۳- بحار، ج٤۵، ص۵۷.

حماسه های امام(ع) درميدان شهادت

اَلْمَوْتُ اَوْلی مِنْ رُكُوبِ الْعارِ ‌ ‌ ‌ وَالْعارُ اَوْلی مِنْ دُخُولِ النّارِ (۱)
اَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ‌ ‌ ‌ آلَيْتُ اَنْ لا اَنْثَنی
اَحْمی عِيالاتِ اَبی ‌ ‌ ‌ اَمْضی عَلی دِينِ النَّبِي
اَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ مِنْ آلِ هاشِمٍ ‌ ‌ ‌ كَفانی بِهذا مَفْخَراً حينَ اَفْخَرُ
وَجَدّی رَسُولُ الله، اَكْرَمُ مَنْ مَضی ‌ ‌ ‌ وَنَحْنُ سِراجُ الله فی الأَرْضِ نَزْهَرُ
وَفاطِمَةُ اُمّی ابْنَةُ الطُّهْرِ اَحْمَدَ ‌ ‌ ‌ وَعَمّی يُدْعی ذُوالجَناحَيْنِ جَعْفَر
وَفينا كِتابُ الله اُنْزِلَ صادِعاً ‌ ‌ ‌ وَفينَا الْهُدی وَالْوَحْیُ بِالْخَيْرِ يُذْكَرُ
وَنَحْنُ اَمانُ الله فی الْخَلْقِ كُلِّهِمْ ‌ ‌ ‌ نَسِرُّ بِهذا فِي الأَنامِ وَنَجْهَرُ
وَنَحْنُ وُلاةُ الْحَوْضِ نَسْقی مُحِبَّنا ‌ ‌ ‌ بِكَأْسٍ وَذاكَ الْحَوْضُ لِلسَّقیْ كَوْثَرُ
فَيَسْعَدُ فينا فِي الْقِيامِ مُحِبُّنا ‌ ‌ ‌ وَمُبْغِضُنا يَوْمَ الْقِيمَةِ يَخْسَرُ (۲)
كَفَرَ الْقَوْمُ وَقِدْماً رَغِبُوا ‌ ‌ ‌ عَنْ ثَوابِ الله رَبِّ الثَّقَلَيْنِ
قَتَلُوا قِدْماً عَلِيّاً وَابْنَهُ ‌ ‌ ‌ حَسَنَ الْخَيْرَ وَجاءوا لِلْحُسَيْنِ
خِيَرَةُ الله مِنَ الْخَلْقِ اَبی ‌ ‌ ‌ بَعْدَ جَدّی وَاَنَا ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ (۳)

ترجمه وتوضيح لغات

آلَيْتُ: از ايلاءِ: سوگند ياد كردن. اِنْثِناءِ: تواضع، قبول ذلت؛ منظورامام خضوع در مقابل

۱ـ مقتل عوالم ومثير الاحزان

۲ و۳ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳.

باطل است. اَمْضی: کشته می شوم، می میرم. تَزْهَرُ: از: زَهَرَ، زَهُوراً: درخشیدن. صادِعِ، از: صدع: مطلب را بیان نمود، کشف وحل کرد. رَغِبَ: اگر با «عن» متعدی شود به معنای اعراض است.

ترجمه و توضیح

از حسین بن علی (علیه السلام) آنگاه که شخصاً واردجنگ با دشمن گردیده تامرحله شهادتش سه موضوع جالب ومهم نقل شده است که در پایان این دفتر و به عنوان حسن ختام در اختیار خوانندهٔ عزیز قرارمی دهیم: حماسه ها، منشور جهانی، ومناجات با پروردگار.

در مورد حماسه های آن حضرت در کتب تاریخ اشعار زیاد و مختلفی نقل شده است که ما به نقل سه فراز از این اشعار اکتفا می نماییم: صاحب عوالم وابن نما، نقل می کنند که حسین بن علی (علیه السلام) به هنگام حمله به صفوف دشمن، این اشعار حماسه ای را می خواند: «اَلْمَوْتُ اَوْلی مِنْ رُكُوبِ الْعارِ...»:

مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است و پذیرفتن ننگ بهتر از قبول آتش.

من حسین بن علی هستم

سوگند یاد کرده ام که در مقابل دشمن سرفرود نیاورم، من از اهل وعیال پدرم حمایت می کنم.

و در راه آیین پیامبر کشته می شوم.

خوارزمی می گوید: حسین بن علی (علیه السلام) در حالیکه سوار اسب گردیده و شمشیر بدست داشت وبا حالتی که از زندگی قطع امید کرده و تصمیم به مرگ و شهادت گرفته بود، در مقابل دشمن قرارگرفت واین اشعاررا می خواند که به صفوف دشمن حمله نمود: اَنَا ابْنُ عَلِيِّ الْخَيْرِ مِنْ آلِ هاشِمٍ:

من پسر علی آن مرد نیک هاشمی هستم که در مقام افتخار همین برای من بس است.

جدم رسول الله، که شریفترین گذشتگان است وما چراغهای خدا هستیم که در روی زمین می درخشیم.

و مادرم فاطمه دختر پاک احمد وعمویم جعفر که ذوالجناحین نام یافته است.

کتاب خدا در پیش ما است. کتابی برای روشنگری نازل گردیده است،

و در میان ما است وحی وهدایتی که به نکویی یاد می شود.

و ما در میان همهٔ خلق وسیلهٔ امن هستیم و اینحقیقت را درمیان مردم گاهی نهان داریم وگاهی عیان.

ومایيم ساقیان حوض که دوستان خود را با جام مخصوص سیراب می کنیم و این حوض گوارا همان کوثر است.

در روز قیامت دوستان ما بوسیلهٔ محبت ما به سعادت ودشمنان‌ما به خسران خواهند رسید.

خوارزمی می گوید: امام (علیه السلام) در حملات خود این شعرها را نیز می خواند:

«كَفَرَ الْقَوْمُ وَقِدْماً رَغِبُوا...»:

این مردم به کفر گرائیدند و در گذشته نیز از ثواب خدای انس وجن اعراض کرده بودند.

در گذشته علی و فرزندش حسن آن مرد نیک سیرت را کشتند و اینک به قتل حسین آماده اند.

پس از جدم، پدرم برگزیده ترین مردم است ومن فرزند دو برگزیدهٔ عالم می باشم.

منشور جهانی از قتلگاه کربلا

یا شیعَةَ آلِ اَبی سُفیانَ اِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دِینٌ وَکُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ فَکُونُوا اَحْراراً فی دُنْیاکُمْ وَارْجِعُوا اِلی اَحْسابِکُمْ اِنْ کُنتم عُرباً کما تزعمون.

...اَنَا الَّذی اُقاتِلُکُمْ وتقاتِلُونی وَالنِّساءُ لَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ فَامنَعُوا عُتاتَکُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمی مادُمْتُ حَیّاً [1].

ترجمه وتوضیح لغات

جُناح: گناه. عُتات: جمع عاتی: ستمگر، تجاوزگر.

ترجمه وتوضیح

خوارزمی می گوید: حسین بن علی (علیه السلام) که حملات پی در پی و جنگ سختی می نمود و درهر حملهٔ گروهی از دشمن را به خاک وخون می کشید یکباره دشمن تصمیم گرفت که با وارد ساختن ضربهٔ روحی آن حضرت را از کار بیندازد ولذا درمیان او وخیمه ها حائل گردید و حمله به سوی خیمه ها را آغاز نمود.

در اینجا بود که امام (علیه السلام) با صدای بلند فریاد نمود: «یا شیعَةَ آلِ اَبی سُفیان»: ای پیروان خاندان ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز جزا نمی هراسید، لا اقل در زندگی آزاد مرد باشید و اگر خود را عرب می پندارید به نیاکان خود بیندیشید و شرف انسانی خود

۱ـ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۳.

را حفظ کنید.

شمر گفت: «ما تَقُولُ يا حُسَيْنُ»: حسین چه می گوئی ؟!

آن حضرت (علیه السلام) پاسخ داد: «أنا الّذی اُقاتِلُکُمْ...»: من با شما می جنگم وشما با من می جنگید و این زنان گناهی ندارند تا من زنده هستم به اهل بیت من تعرض نکنید و از تعرض این یاغیان جلوگیری نمایید.

شمر گفت: «لَکَ ذٰلِکَ یَاابْنَ فاطِمَةَ»: فرزند فاطمه این حق رابه تو می دهیم.

سپس سپاهیان را صدا کرد: «اِلَیْکُمْ عَنْ حَرَمِ الرَّجُلِ وَ اُقْصُدُوهُ بِنَفْسِهِ فَلَعَمْری لَهُوَ کُفْوٌ کَریمٌ»: دست از حرم وی بردارید و حمله را متوجه خود او سازید به جانم سوگند او هم آور شریفی است...

منشور جهانی

این سخن حسین بن علی (علیه السلام) گرچه به ظاهر یک خطابهٔ اختصاصی است که در روز عاشورا مردم کوفه را آنگاه که ناجوانمردانه حمله بسوی خیمه ها را آغاز نمودند، مورد خطاب قرارداده است، ولی در واقع یک پیام عمومی ویک منشور جهانی است از قتلگاه کربلا به همهٔ جهانیان و در همه زمانها که:

مردم دنیا اگر معتقد وپای بند به قوانین الهی و دستورات آسمانی نباشند لا اقل باید حدود ملیت خویش را مراعات و به اصطلاح تابع قوانین بین المللی باشند.

اما قوانین آسمانی بویژه دین مقدس اسلام هر نوع تجاوز به حقوق دیگران را در مقام جنگ و دفاع وحتی در آنجا که آغازگر جنگ، دشمن خونخوار باشد، محکوم کرده ومی گوید: در راه خدا با کسانی که با شما جنگ می کنند (وآغازگرجنگ هستند)پیکار کنید و تجاوز نکنید که خداوند تجاوزگران را دوست ندارد[(۱)].

یعنی به جز کسانی که با شما وارد جنگ شده اند متعرض افراد دیگر دشمن نشوید. خانه مهاجمین را خراب و اشجارشان را قطع نکنید. آب را به روی آنان نبندید. مجروحین دشمن را مداوا کنید. فراری ها را تعقیب ننمائید و به زنان و پیرمردان ایذاء نکنید. حتی به

۱ـ وَقاتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ الَّذینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَلا تَعْتَدُوا اِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ. بقره آیهٔ ۱۸۷

مهاجمین نیز فحش و ناسزا نگویید و...

آری، پس از قرنها که حکم «لَا تَعْتَدُوا» نازل گردید وحسین بن علی (علیه السلام) منشور مورد بحث را اعلام نمود، جهان بشریت و به اصطلاح قانونگذاران متمدن! نیز برای جنگها قوانینی نه در حد قوانین جنگی اسلام ارائه دادند.

اما آیا این بشر خود خواه و این حیوان دوپا و درنده‌تر از هر درنده تا از تربیت آسمانی برخوردار نیست و تا قدم به مرحلهٔ انسانیت نگذاشته است ـ که تنها در پیروی نمودن از تعالیم انبیاء میسر است ـ می تواند خود را به این منشورها و این پیغامها و به این قوانین محدود سازد و اگر شمر هم در رویاروئی امام(علیه السلام) به قشون خوددستور منع حمله می دهد، دیدیم که یک عقب نشینی موقت و در اثر نفوذ معنوی کلام آن حضرت بود که بلافاصله پس از شهادت آن بزرگوار مجدداً حمله به سوی خیمه ها وغارت زنان و اطفال شروع گردید.

تکرارتاریخ

واینک تاریخ تکرار می شود و یکبار دیگر پس ماندگان آل ابوسفیان و پیروان وایادی ابوسفیانهای قرن، برای محو اسلام وخاموش نمودن چراغی که در این برهه از زمان در ایران درخشید وهمه ملتها و کشورهای اسلامی در پرتو آن نیروی تازه‌ای در خود احساس نمودند، در اولین سالهای تأسیس جمهوری اسلامی به ایران حمله نمودند.

آری، اینک که مشغول نگارش این اوراق هستیم هشت ماه است که جنگی از سوی حزب بعث عراق بر علیه ایران شروع شده است که اگر نگوییم در تاریخ دنیا، حد اقل در تاریخ دو کشور اسلامی بی سابقه است. این جنگ که با حملهٔ هوائی وزمینی و دریائی از سوی عراق شروع گردید در این مدت چه خسارات جانی ومالی متوجه ایران نموده است. درآینده و در تاریخ بصورت یک فاجعهٔ عظیم برای اسلام و در تاریخ مسلمانان ثبت خواهد گردید همانگونه که انقلاب اسلامی ایران به صورت یک رویداد مهم اسلامی به ثبت خواهد رسید.

ولی آنچه در این جنگ حائزاهمیت است این است که این آل ابوسفیان وشیعیان آل ابوسفیان که ایمان به خدا وعقیده به روز جزا ندارند، از حریت و آزادگی و از شرف انسانی وحیثیت ملی نیز بوئی نبرده اند. زیرا دراین مدت طولانی که از این جنگ می گذرد،

گذشته از کشته شدن هزاران نفر از جوانان و بهترین و پاکترین رزمندگان و گذشته از تعدیات و به اسارت گرفتن افراد غیرنظامی وحتی تجاوز به حریم ناموس مرزنشینان و آواره ساختن یک میلیون ونیم ایرانی از شهر و دیارخویش، هر روز مواجه هستیم با بمباران شدن شهرهای ایران و قرارگرفتن بیمارستانها ومدارس ومساجد و افرادغیر نظامی در زیر گلولهٔ توپهای دور برد ودرزیر موشکهای نه متری عراق، چه افراد بیمار و مجروح که در این بیمارستانها دراثر موشک ها و گلوله های توپ درزیر تلهای خاک دفن می گردد! وچه اطفال خردسالی که در مدارس و در اثر بمباران هواپیماهای عراقی بدنشان قطعه قطعه می گردد وچه مادرانی که در سوگ این اطفال صغیر وبی گناه می نشینند و چه نمازگزارانی که در میان مسجد و در صف نماز و در اثر گلوله باران عراقیها در زیرآوار می مانند.

وتأسف بار اینکه دنیای به اصطلاح متمدن! نه تنها در مقابل این همه وحشی گری وددمنشی سکوت اختیار نموده است، بلکه این دشمن انسانیت را با انواع سلاحها تقویت و از نظر مالی وسیاسی هرنوع یاری و پشتیبانی را انجام می دهد.

واین جنگ برای چندمین بار نشان داد که هنوز هم بشریت در حالت بربریت به سر می برد و این همه ادعای تمدن چیزی جز طبلی پر سروصدا وتوخالی نیست وهنوز هم دنیا به آن مرحله نرسیده است که به منشور جهانی حسین بن علی (علیه السلام) که از قتلگاه کربلا به جهانیان اعلان نموده جواب مثبت بدهد که: «اِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دِینٌ فَکُونُوا اَحْراراً فی دُنْیاکُمْ» (۱).

۱- اینک که درآستانه سومین چاپ این کتاب قرارگرفته ایم بیش ازبیست وشش ماه ازشروع جنگ عراق برعلیه جمهوری اسلامی ایران می گذرد، خوشبختانه دراثر ایمان وشهامت جانبازان اسلام وتلاش پیگیر جوانانی که درمیان سنگرها شبها به عبادت ورازونیاز با خدا مشغول بوده وروزها سینهٔ خود را برای حفظ اسلام ودرمقابل سلاحهای گوناگون صدامیان قرارداده اند، آری با شجاعت ودلیری این جانبازان مکتب حسین بن علی (علیه السلام)، تقریباً همه شهرها وسرزمینهای تحت اشغال بعثیها ازلوث وجودشان پاک گردیده و درحدود پنجاه هزارتن ازارتشیان عراق به اسارت نیروهای ایران درآمده ورزمندگان ایران برای بدست آوردن حقوق خود وفشارآوردن به استکبار جهانی که ازآستین صدام جنایتکار بیرون آمده است وارد خاک عراق گردیده اند ودرانتظار سقوط حزب بعث وتشکیل حکومت جمهوری اسلامی درعراق دقیقه شماری می کنیم. به امیدآن روز.

آخرین مناجات حسین بن علی (علیه السلام)

اَللّهُمَّ مُتَعالِیَ الْمَکانِ عَظیمَ الْجَبَرُوتِ شَدیدَ الْمِحالِ غَنِیٌّ عَنِ الْخَلائِقِ عَریضُ الْکِبْرِیاءِ قادِرٌ عَلی ما تَشاءُ قَریبُ الرَّحْمَةِ صادِقُ الْوَعْدِ سابِغُ النِّعْمَةِ حَسَنُ الْبَلاءِ قَریبٌ اِذا دُعیتَ مُحیطٌ بِما خَلَقْتَ قابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تابَ اِلَیْکَ قادِرٌ عَلی ما اَرَدْتَ تُدْرِکُ ما طَلَبْتَ شَکُورٌ اِذا شُکِرْتَ ذَکُورٌ اِذا ذُکِرْتَ اَدْعُوکَ مُحْتاجاً وَاَرْغَبُ اِلَیْکَ فَقیراً وَاَفْزَعُ اِلَیْکَ خائِفاً وَاَبْکی مَکْرُوباً وَاَسْتَعینُ بِکَ ضَعیفاً وَاَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ کافِیاً اَللّهُمَّ احْکُمْ بَیْنَنا وَبَیْنَ قَوْمِنا فَاِنَّهُمْ غَرُّونا وَخَذَلُونا وَغَدَرُوا بِنا وَقَتَلُونا وَنَحْنُ عِتْرَةُ نَبِیِّکَ وَوُلْدُ حَبیبِکَ مُحَمَّدٍ (صلّی الله علیه وآله) اَلَّذِی اصْطَفَیْتَهُ بِالرِّسالَةِ وَائْتَمَنْتَهُ عَلَی الْوَحْیِ فَاجْعَلْ لَنا مِنْ اَمْرِنا فَرَجاً وَمَخْرَجاً یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

...صَبْراً عَلی قَضائِکَ یارَبِّ لااِلهَ سِواکَ یاغِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ مالی رَبٌّ سِواکَ وَلامَعْبُودٌ غَیْرُکَ صَبْراً عَلی حُکْمِکَ یا غِیاثَ مَنْ لاغِیاثَ لَهُ یادائِماً لانَفادَ لَهُ یامُحْیِیَ الْمَوْتی یاقائِماً عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ اُحْکُمْ بَیْنی وَبَیْنَهُمْ وَاَنْتَ خَیْرُالْحاکِمینَ.

ترجمه وتوضیح لغات

مُتَعال: برتر. جَبَرُوت: صیغهٔ مبالغه است: قُدْرَت، تسلط. مِحال ـبه کسرمیم: دقت، تصرف. عریض: گسترده. کِبْرِیاء: عظمت وبزرگی، سابِغ: وسیع. شَکُور: شکر گزارویکی از اسماء خداوند است که پاداش زیاد در مقابل کم می دهد. ذکور: یادآورنده، بسیار یاد کننده. بَلاء: آزمایش. رَغِبَ اِلَیْه: تضرع وزاری نمود. فقیر: نیازمند فَزَعَ اِلَیْهِ: بسوی اوپناه برد. کَرْب: اندوه. غَرُّونا: از: غَرَّ: گول زد. غَدْر: خیانت کردن. غِیاث: کمک. اِسْتِغاثَة: یاری طلبیدن. نَفاد: تمام شدن.

ترجمه وتوضیح

بنابه نقل شیخ الطائفه، شیخ طوسی در مصباح المتهجد ومرحوم سیدبن طاوس در اقبال،

حسین بن علی (علیه السلام) در آخرین دقایق زندگیش چشمها را بازکرد و به سوی آسمان متوجه گردید و برای آخرین بار با پروردگار خویش، پروردگار عالمیان چنین مناجات و راز ونیاز نمود: [۱].

ای خدایی که مقامت بس بلند، غضبت شدید، نیرویت بالا تر از هر نیرو، تو که از مخلوقات خویش مستغنی هستی و در کبریا وعظمت فراگیر، به آنچه بخواهی توانا، رحمتت به بندگانت نزدیک، وعده‌ات صادق، نعمتت شامل، امتحانت زیبا، به بندگانت که تو را بخوانند نزدیک و برآنچه آفریده‌ای احاطه داری و هرکس که از در توبه درآید پذیرائی، آنچه را که اراده کنی توانائی، آنچه را که بخواهی درک توانی کرد، کسی را که شکر گزار تو باشد شکر گزاری، یادکننده‌ات را یاد آوری، من تو را خوانم که نیازمند توأم و به سوی تو روی آرم، که درماندهٔ توأم ترسان به پیشگاهت فزع می کنم، غمگین در برابرت می گریم، از تو مدد می طلبم که ناتوانم، خودرا به تو وامی گذارم که بسنده‌ای، خدایا در میان ما وقوم ماداوری کن که آنان از راه مکر وحیله وارد شدند و دست از یاری ما برداشتند و ما را که فرزندان پیامبر وحبیب تو محمد(صلّی الله علیه وآله) هستیم به قتل رسانیدند، پیامبری که به رسالت خویش انتخاب نموده وامین وحیش قرارداده‌ای، ای خدا، ای مهربانترین! در حوادث، برما گشایش و در پیشامدها، برما خلاصی عنایت کن.

امام (علیه السلام) مناجات خویش را با این جملات به پایان رسانید:

در مقابل قضا و قدر تو شکیبا هستم ای پروردگاری که به جز تو خدایی نیست. ای فریادرس دادخواهان که مرا جز تو پروردگاری و معبودی نیست. برحکم و تقدیر تو صابر و شکیبا هستم. ای فریادرس آنکه فریادرسی ندارد، ای همیشه زنده‌ای که پایان ندارد. ای زنده کنندهٔ مردگان. ای خدایی که هرکسی را با اعمالش می سنجی، درمیان من واین مردم حکم کن که تو بهترین حکم کنندگانی. [۲]

وآنگاه که صورت به خاک می گذاشت، گفت: بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَفِی سَبیلِ اللهِ وَعَلی مِلَّةِ رَسولِ اللهِ

---

۱ ـ هر دوشخصیت علمی، این دعا ومناجات را درضمن دعاهای سوّم شعبان نقل وبرخواندن آن توصیه نموده اند وجالب اینکه هردو بزرگوار در این مورد از روزعاشورا به «یوم الکوثر» تعبیرنموده اند!!

۲ ـ لهوف، ص ۱۱۰.

خاتمه

اینک در آستانه تجدید چاپ سخنان حسین بن علی -علیه السلام- از مدینه تا کربلا که برای چندمین بار و به صورت زیبا و با اضافات فراوان انجام می پذیرد قرار گرفته ایم، چنین به نظر رسید که خطبه مفصّل و مهیّج و تاریخی حسین بن علی -علیه السلام- هم که چند سال قبل از جریان عاشورا و در مِنیٰ ایراد فرموده است به این (سخنان) ملحق شود و مانند سایر خطبه ها و سخنان آن حضرت که در این کتاب آمده است در دسترس خوانندگان ارجمند قرارگیرد زیرا مضمون ومحتوای این خطبه نه تنها باسایر خطبه ها و سخنانی که در کتاب حاضر آمده است تناسب و سنخیّت کامل دارد بلکه باید به عنوان مقدمه این کتاب و سرآغاز حرکت حسین بن علی -علیه السلام- از مدینه به سوی کربلا و اساس قیام پرشور وتاریخی آن حضرت معرفی نمود. و ثواب نقل این خطبه را همانند اصل کتاب به روح پرفتوح والد ارجمندم ثقة الاعلام آقای حاج شیخ احمد آقا -رحمة الله علیه- که عمر شریف خویش را در ترویج احکام وهدایت وارشاد جامعه سپری نمود و علاوه بر حقّ ابوّت؛ حق استادی و حقوق فراوان دیگر بر من دارد، اهداء می نمایم.

محمد صادق نجمی

فروردین ماه ۱۳۶۹

خطبه حسین بن علی (ع) درمنیٰ

أنْشِدُكُمُ اللهَ اَتعْلَمُونَ اَنَّ عَلِيَّ بْنَ اَبِى طَالِبٍ كانَ اَخا رَسُولِ اللهِ ـ صلّى الله عليه وآله ـ حينَ آخىٰ بَيْنَ اَصْحابِهِ فَاٰخىٰ بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ وَقالَ: اَنْتَ اَخى وَاَنا اَخُوكَ فِى الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اُنشِدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ ـ صلّى الله عليه وآله ـ اِشْتَرىٰ مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنازِلِهِ فَابْتَناهُ ثُمَّ ابْتَنىٰ فيهِ عَشَرَةَ مَنازِلَ تِسْعَةً لَهُ وَجَعَلَ عاشِرَها فى وَسَطِها لِاَبى ثُمَّ سَدَّ كُلَّ بابٍ شارِعٍ اِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرَ بابِهِ فَتَكَلَّمَ فِى ذٰلِكَ مَنْ تَكَلَّمَ فَقالَ: ما اَنا سَدَدْتُ اَبْوابَكُمْ وَفَتَحْتُ بابَهُ وَلٰكِنَّ اللهَ اَمَرَنى بِسَدِّ اَبْوابِكُمْ وَفَتْحِ بابِهِ ثُمَّ نَهىٰ النّاسَ اَنْ يَناموا في الْمسجِدِ غَيْرَهُ، وَكانَ يُجْنِبُ في الْمسجِدِ وَمَنْزِلُهُ في مَنْزِلِ رَسُولِ اللهِ ـ صلى الله عليه وآله ـ فَوُلِدَ لِرَسُولِ الله ـ صلى الله عليه وآله ـ وَلَهُ فيهِ اَوْلادٌ؟ قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: أَفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَبْنَ الْخَطّابِ حَرِصَ عَلىٰ كُوَّةٍ قَدْرَعَيْنِهِ يَدَعُها في مَنْزِلِهِ اِلَى الْمَسجِدِ فَاَبىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ خَطَبَ فَقالَ: إنَّ اللهَ اَمَرَنى اَنْ اَبْنِىَ مَسْجِداً «طاهراً» لايَسْكُنُهُ غَيْرى وَغَيْرُاَخى وَبَنيهِ قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَنْشِدُكُمُ اللهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ ـ صلى الله عليه وآله ـ نَصَبَهُ يَوْمَ غَديرِ خُمٍّ فَنادىٰ لَهُ بِالْوِلايَةِ وَقالَ: لِيُبَلِّغَ الشّاهِدُ الْغايِبَ قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اُنْشِدُكُمُ اللهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ ـ صلّى الله عليه وآله ـ قالَ لَهُ فى غَزْوَةِ تَبُوكَ اَنْتَ مِنّى بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ وَاَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدى قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اُنْشِدُكُمُ اللهَ اَتعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ ـ صَلّى الله عليه و آله ـ حينَ دَعا النَّصارىٰ مِنْ اَهْلِ نَجْرانَ اِلَى الْمباهِلَةِ لَمْ يَأْتِ اِلاّ بِهِ وَبِصاحِبَتِهِ وَابْنَيْهِ قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اُنشِدُكُمُ اللهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ دَفَعَ اِلَيْهِ اللِّواءَ يَوْمَ خَيْبَرَ ثُمَّ قالَ: لَاَدْفَعَهُ اِلىٰ رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ كَرّارٌ غَيْرُ فَرّارٍ يَفْتَحُها اللهُ عَلىٰ يَدَيْهِ قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله بَعَثَهُ بِبَراءَةٍ وَقالَ: لايُبَلِّغُ عَنّى اِلاّ اَنا اَو رَجُلٌ مِنّى قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـ صلّى الله عليه و آله ـ لَمْ تَنْزِلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ اِلاّ قَدَّمَهُ لَها ثِقَةً بِهِ وَاِنَّهُ لَمْ يَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ اِلاّ يَقُولُ يا اَخى وَادْعُوالى اَخى قالوا:

اَللّٰهُمَّ نَعَمْ قٰالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ ـ صلی الله علیه وآله ـ قضیٰ بَیْنَهُ وَبَیْنَ جَعْفَرٍ وَزَیدٍ فَقٰالَ: یٰا علی اَنْتَ مِنّی وَاَنَا مِنکَ وَاَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی قالُوا: اللّٰهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ کانَتْ لَهُ مِنْ رَسولِ اللهِ ـ صلی الله علیه وآله ـ کُلَّ یومٍ خَلْوَةٌ وَکُلَّ لَیلَةٍ دَخْلَةٌ اِذٰا سَاَلَهُ اَعطٰاهُ واذا سَکَتَ ابداه قالوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَتَعْلَمونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ ـ صلی الله علیه وآله ـ فَضَّلَهُ عَلیٰ جَعْفَرٍ وَحَمْزَةٍ حینَ قالَ: لِفاطِمَةَ ـ عَلَیْهَا السلام ـ زَوَّجْتُکِ خَیْرَ اَهلِ بَیْتِی اَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَاَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَاَکْثَرَهُمْ عِلْماً، قالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ ـ صلّی الله علیه وآله ـ قالَ: اَنَا سَیِّدُ وُلْدِ بَنِی آدمَ وَاَخِی عَلیٌّ سَیِّدُ الْعَرَبِ وَفاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِساءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ اِبْنایَ سَیِّدٰا شَبابِ اَهلِ الْجَنَّةِ قالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ ـ صلّی الله علیه وآله ـ اَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَاَخْبَرَهُ اَنَّ جَبْرَئِیلَ یُعِینُهُ عَلَیْهِ قالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ ـ صلّی الله علیه وآله ـ قالَ: فِی آخرِ خُطْبَةٍ خَطَبَها اِنّی تَرَکْتُ فِیکُمُ الثِّقْلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَاَهْلَ بَیْتِی فَتَمَسَّکُوا بِهِما لَنْ تَضِلُّوا قالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

ثُمَّ نٰاشَدَهُمْ اَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ یَقُولُ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ یُحِبُّنی وَیُبْغِضُ عَلیاً فَقَدْ کَذِبَ لَیْسَ یُحِبُّنی وَیُبْغِضُ عَلِیاً، فَقالَ: لَهُ قائِلٌ یٰا رَسُولَ اللهِ وَکَیْفَ ذٰلِکَ قالَ: لِاَنَّهُ مِنّی وَاَنَا مِنْهُ مَنْ اَحَبَّهُ فَقَدْ اَحَبَّنِی وَمَنْ اَحَبَّنِی فَقَدْ اَحَبَّ اللهَ وَمَنْ اَبْغَضَهُ فَقَدْ اَبْغَضَنِی وَمَنْ اَبْغَضَنِی فَقَدْ اَبْغَضَ اللهَ فَقالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنٰا...

اِعتَبِروا اَیُّهَا النّاسُ بِما وَعَظَ اللهُ بِهِ اَوْلِیائَهُ مِن سُوءِ ثَنائِهِ عَلَی الاَحْبارِ اِذْ یَقُولُ: «لَولا یَنْهاهُمُ الرَّبّانِیُّونَ وَالاَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الاِثمَ» وَقالَ: «لُعِنَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی اِسْرائیلَ ـ اِلی قوله ـ لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ» وَاِنَّما عابَ اللهُ ذٰلِکَ عَلَیهِم لِاَنَّهُمْ کانُوا یَرَوْنَ مِنَ الظَّلَمَةِ الَّذینَ بَیْنَ اَظْهُرِهِمُ الْمُنْکَرَ وَالْفَسادَ فَلا یَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذٰلِکَ رَغْبَةً فِیما کانُوا یَنالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمّا یَحْذَرُونَ وَاللهُ یَقُولُ: «فَلا تَخْشَوُا النّاسَ وَاخْشَوْنِ» وَقالَ: «اَلْمُؤمِنُونَ وَالْمُؤمِناتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَاْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ» فَبَدَاَ اللهُ بِالاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهیِ عَنِ الْمُنْکَرِ فَرِیضَةً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِاَنَّها اِذا اُدِّیَتْ وَاُقِیمَتْ اِسْتَقامَتِ الْفَرائِضُ کُلُّها هَیِّنُها وَصَعْبُها وَذٰلِکَ اَنَّ الاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهیَ عَنِ الْمُنْکَرِ دُعاءٌ اِلَی الاِسْلامِ مَعَ رَدِّ الْمَظالِمِ وَمُخالَفَةِ الظّالِمِ وَقِسْمَةِ الْفَیْیءِ وَالْغَنائِمِ وَاَخْذِ الصَّدَقاتِ مِنْ مَواضِعِها وَوَضْعِها فی حَقِّها.

ثُمَّ اَنْتُمْ اَیَّتُهَا الْعِصابَةُ عِصابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وبِالخیرِ مَذْکُورَةٌ وَبِالنَّصِیحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَبِاللهِ فِی اَنْفُسِ النّاسِ مَهابَةٌ. یَهابُکُم الشَّرِیفُ وَیُکْرِمُکُمُ الضَّعِیفُ وَیُؤْثِرُکُمْ مَنْ لافَضْلَ لَکُمْ عَلَیْهِ وَلایَدَلَکُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِی الْحَوائِجِ اِذا اُمْتُنِعَتْ مِنْ طُلّابِها وَتَمْشُونَ فِی الطَّرِیقِ بِهَیْبَةِ الْمُلُوکِ وَکَرامَةِ الاَکابِرِ اَلَیْسَ کُلُّ ذٰلِکَ اِنَّما نِلْتُموه بِما یُرْجیٰ عِنْدَکُمْ مِنَ القِیامِ بِحَقِّ اللهِ وَاِنْ کُنْتُمْ عَنْ اَکْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرونَ فَاسْتَخْفَفْتُمْ بِحَقِّ الاَئِمَّةِ، فَاَمّا حَقَّ الضُّعَفاءِ فَضَیَّعْتُمْ وَاَمّا حَقَّکُمْ بِزَعْمِکُمْ فَطَلَبْتُمْ فَلامالاً بَذَلْتُمُوهُ وَلانَفساً خاطَرْتُمْ بِها

لِلَّذی خَلَقَها وَلاٰعَشِیرَةً عٰادَیْتُموها فی ذاتِ اللهِ.

أَنْتُمْ تَتَمَنَّونَ عَلَی اللهِ جَنَّتَهُ وَمُجاوَرَةَ رُسُلِهِ وأَماناً مِنْ عَذابِهِ. لَقَدْ خَشِیتُ عَلَیْکُمْ أَیُّها الْمُتَمَنُّونَ عَلَی اللهِ أَنْ تَحِلَّ بِکُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نَقِماتِهِ لِأَنَّکُمْ بَلَغْتُمْ مِنْ کَرامَةِ اللهِ مَنْزِلَةً فُضِّلْتُمْ بِها وَمَنْ یُعْرَفُ بِاللهِ لا تُکْرِمُونَ وَأَنْتُمْ بِاللهِ فی عِبادِهِ تُکْرَمُونَ وَقَد تَرَوْنَ عُهودَ اللهِ مَنْقوضَةً فَلا تفزَعُونَ وَأَنْتُمْ لِبَعضِ ذِمَمِ آبائِکُم تَفْزَعُونَ وَذِمَّةُ رَسولِ اللهِ مَخْفُورَةٌ مَخْفُورَةٌ وَالْعُمْیُ وَالْبُکْمُ وَالزَّمْنیٰ فی الْمَدائِنِ مُهْمَلَةٌ لا تُرْحَمونَ وَلافی مَنْزِلَتِکُمْ تَعْمَلُونَ وَلامن عَمِلَ فیها تُعِینُونَ.

وَ بِالْإِدِّهانِ وَالْمُصانَعَةِ عِنْدَالظَّلَمِة تَامَنُونَ کُلُّ ذٰلِکَ مِمَّا أَمَرَکُمُ اللهُ بِهِ مِنَ النَّهْیِ وَالتَّناهِی وَأَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ وأَنْتُمْ أَعْظَمُ النّاسِ مُصِیبَةً لِماغُلِبْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ مَنازِلِ الْعُلَماءِ لَوکُنْتُمْ تَشْعُرونَ ذلِکَ بِأَنَّ مَجاری الْأُمورِ وَالْأَحْکامِ عَلیٰ أَیْدِی الْعُلَماءِ بِاللهِ الْأُمَناءِ عَلیٰ حَلالِهِ وَحَرامِهِ فَأَنْتُمُ الْمَسْلُوبُونَ تِلْکَ الْمَنْزِلَةَ وَماسُلِبْتُم ذٰلِکَ إلاّ بِتَفَرُّقِکُمْ عَنِ الْحَقِّ وَاخْتِلافِکُمْ فِی السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَیِّنَةِ الْواضِحَةِ وَلَوْصَبَرْتُمْ عَلَی الْأَذیٰ وَتَحَمَّلْتُمُ الْمَؤُونَةَ فِی ذاتِ اللهِ کانَتْ أُمُورُ اللهِ عَلَیْکُمْ تَرِدُ وَعَنْکُم تَصْدُرُ وَإِلَیْکُمْ تَرْجِعُ ولکِنَّکُم مَکَّنْتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِکُمْ وَاسْتَسْلَمتُم أُمورَ اللهِ فی أَیْدِیهِمْ یَعْمَلُونَ بِالشُّبُهاتِ ویَسیرُون فی الشَّهَواتِ، سَلَّطَهُمْ عَلیٰ ذٰلِکَ فِرارُکُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَإِعْجابُکُمْ بِالْحَیاةِ الَّتِی هِیَ مُفارِقَتُکُمْ فَأَسْلَمْتُمُ الضُّعَفاءَ فِی أَیدیهِم فَمِنْ بَیْنِ مُستَعبَدٍ مَقْهورٍ وَبَیْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلیٰ مَعیشَتِهِ مَغلوبٍ یَتَقَلَّبُونَ فِی الْمُلْکِ بِآرائِهِمْ وَیَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْیَ بِأَهْوائِهِمْ اِقْتِداءً بِالْأَشْرارِ وَجُرْأَةً عَلَی الْجَبّارِ فی کُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلیٰ مِنْبَرِهِ خَطِیبٌ مِصْقَعٌ فَالْأَرضُ لَهُمْ شاغِرَةٌ وَأَیْدِیهِمْ فِیها مَبْسوطَةٌ وَالنّاسُ لَهُمْ خَوَلٌ. لایَدْفَعُونَ یَدَ لامِسٍ، فَمِنْ بَیْنِ جَبّارٍ عَنِیدٍ وَذِی سَطْوَةٍ عَلَی الضَّعَفَةِ شَدیدٍ، مُطاعٍ لایَعْرِفُ الْمُبْدِءَ الْمُعِیدَ فَیا عَجَباً وَمالی لاأَعْجَبُ وَالْأَرضُ مِنْ غاشٍّ غَشُومٍ وَمُتَصَدِّقٍ ظَلُومٍ وعامِلٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ بِهِمْ غَیْرُرَحِیمٍ، فَاللهُ الْحاکِمُ فیما فِیهِ تَنازَعْنا وَالْقاضی بِحُکْمِهِ فیما شَجَرَ بَیْنَنا.

اَللّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنْ ماکانَ مِنّا تَنافُساً فِی سُلْطانٍ وَلاَ الْتِماساً مِنْ فُضُولِ الْحُطامِ وَلکِنْ لِنُرِیَ الْمَعالِمَ مِنْ دِینِکَ وَنُظْهِرَ الْإِصْلاحَ فِی بِلادِکَ وَیَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِکَ وَیُعْمَلَ بِفَرائِضِکَ وَسُنَنِکَ وَأَحْکامِکَ فَإِنَّکُمْ إِنْ لاٰ تَنْصُرونا وَتَنْصِفونا قَوِیَ الظَّلَمَةُ عَلَیْکُمْ وَعَمِلُوا فی إِطْفاءِ نُورِنَبِیِّکُمْ وَحَسْبُنا اللهُ وَعلَیهِ تَوَکَّلْنا وَإِلَیهِ أَنَبْنا وَإِلَیْهِ الْمَصیرُ.

نگاهی اجمالی به محتوا وچگونگی نقل این خطبه شریفه درمنابع حدیثی

یکی ازخطبه های مهم ومهیّج وتاریخی حسین بن علی -علیه السلام- خطبه ای است که آن حضرت درسال۵۸ هجری دو سال قبل از هلاکت معاویه ودربحران اختناق

وظلم وفشاری که از سوی دستگاه حاکم اموی بر امت اسلامی وارد می گردید ایراد فرموده است. گرچه این خطبه شریفه دارای جهات مختلف وابعاد گوناگونی است اما درمجموع از سه بخش مستقل تشکیل یافته است.

بخش اول: حاوی فضائل امیرمؤمنان وخاندان عصمت.

بخش دوم: دعوت به امر به معروف ونهی از منکر واهمیت این وظیفه بزرگ اسلامی.

بخش سوم: وظیفه علما ولزوم قیام آنان درمقابل ستمگران ومفاسد ومضرات سکوت روحانیون درمقابل زورگویان وآثار زیانبار وخطرناک سهل انگاری آنان از انجام این وظیفه بزرگ الهی.

بخش اول در کتاب سلیم بن قیس هلالی (۱) وبخش دوم وسوم نیز در کتب احادیث نقل گردیده است. وبه تناسب تشکیل این خطبه از سه بخش مستقل، هریک از مورخان ومحدثان وعلما ومحقّقان به نقل بخشی از آن که ارتباط به بحث او داشته بسنده نموده واز نقل بقیّهٔ خطبه صرف نظر کرده اند وحتی گاهی تنها بهٔ نقل یک جمله از آن اکتفا (۲) وگاهی نیز به محتوای مجموع خطبه اشاره نموده اند.

همانگونه که درنقل بخشهای مختلف خطبه نیز گاهی به محل وتاریخ ایراد آن اشاره

۱- سلیم بن قیس هلالی ابی صادق عامری کوفی تابعی، پنج نفر از ائمه -علیهم السلام- حضرت امیر المؤمنین تا امام باقر -علیه السلام- را درک نموده وتقریباً درسال ۹۰ هجری در دوران امامت حضرت سجاد -علیه السلام- که از ترس حجاج بن یوسف در خفا واستتار به سر می برد بدرود حیات گفته است. وکتاب او، که گاهی «اصل سلیم ابن قیس» نیز نامیده می شود جزء اولین کتابهایی است که در شیعه تألیف گردیده ودرمیان علمای اهل سنت وشیعه از معروفیت واشتهار برخوردار است.

ابن ندیم (متوفای ۳۸۵) می گوید: کتاب سلیم بن قیس اولین کتابی است که درمیان شیعه ها به وجود آمده است. ابوعبدالله نعمانی از علمای قرن چهارم واز شاگردان مرحوم کلینی وصاحب کتاب «غیبت نعمانی» می گوید: «همه علما وراویان حدیث شیعه، اتفاق نظر دارند که کتاب سلیم بن قیس یکی از بزرگترین وقدیمی ترین اصول است زیرا آنچه در این کتاب آمده یامستقیماً از امیرمؤمنان -علیه السلام- گرفته شده ویا از سلمان وابوذر ومقداد ومانند آنان از کسانی که از رسول خدا وامیرمؤمنان حدیث فرا گرفته اند».

برای آشنائی بیشتر با اصل سلیم بن قیس رک: الذریعه، ج۱، ص۱۵۲.

۲- مانند شیخ انصاری (ره) در «مکاسب» ومرحوم کمپانی در «حاشیه مکاسب» در بحث ولایت فقیه.

شده وگاهی طبق روال محدثین، تنها به نقل متن اکتفا گردیده است مثلاً:

۱ـ سلیم بن قیس هلالی (متوفای سال ۹۰ هجری) به تناسب بحثی که دارد فقط بخش اول خطبه را که مربوط به فضائل اهل بیت است ذکر می کند وتاریخ ومحل ایراد خطبه را نیز مشخص می نماید.

۲ـ محدث بزرگوار حسن بن شعبه حرّانی از اعلام قرن چهارم در کتاب پرارج خود «تحف العقول» به نقل متن بخش دوم وسوم خطبه اکتفا می کند.

۳ـ مرحوم طبرسی (متوفای۵۸۸) ضمن اشاره به انگیزهٔ ایراد این خطبه ـ که ظلم وفشار بیش از حد معاویه بوده ـ خلاصه ای از آن را در چند سطر نقل می نماید وتصریح می کند که این خطبه دو سال قبل از هلاکت معاویه ودر مِنٰی ودر حضور بیش از هزار نفر از شخصیتهای مذهبی آن روز ایراد گردیده است (۱).

٤ـ مرحوم علامه مجلسی وفیض کاشانی وآیت الله شهیدی تبریزی نیز، دو بخش اخیر آن را از تحف العقول نقل نموده اند واما به بخش اول وهمچنین به محل وتاریخ ایراد آن اشاره ای نکرده اند (۲).

۵ـ مرحوم علامه امینی در الغدیر قسمتی از بخش اول آنرا که مربوط به فضائل امیرمؤمنان ـ علیه السلام ـ است آورده است (۳).

٦ـ امام امت وبنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به تناسب بحث ولایت فقیه وبیان وظائف علمای دینی، دو بخش اخیر این خطبه را از تحف العقول نقل می کند ولی بر خلاف مؤلف این کتاب وبر خلاف مرحوم فیض وعلامه مجلسی، تصریح می کند که حسین بن علی ـ علیه السلام ـ این خطبه (بخش دوم وسوم) را در مِنٰی ایراد نموده است (٤) و.....

هدف از طرح این مقدمه، توضیح وبیان این نکته است که گرچه علما ومحدثین ومحققین، این خطبه را به صورت بخشهای مختلف ومتعدد نقل نموده اند اما در مجموع

۱ـ احتجاج، ج۲ ص۱۷.

۲ـ بحار الانوار، ط جدید، ج ۱۰۰، ص۷۹. وافی، باب الحث علی الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر وحاشیه مکاسب، بحث ولایت فقیه.

۳ـ الغدیر ج۱ ص۱۹۹.

٤ـ ولایت فقیه، ص۱۲۵.

یک خطبه بیشتر نیست وهمان خطبه ای است که حسین بن علی -علیه السلام- آن را در «منی» وباکیفیت خاصی که ملاحظه خواهید نمود ایراد فرموده است. واینک با درنظر گرفتن اهمیت متن این خطبهٔ شریفه وعدم نقل تمام بخشهای آن بطوری جامع در کتب حدیث وتاریخ، به نقل مجموع آن مبادرت می ورزیم.

انگیزه ایراد این خطبه ازسوی حسین بن علی (ع)

اهمیت محتوای خطبه شریفه وحساسیت اوضاع وشرایط آن روز وکیفیت خاصی که حسین بن علی -علیه السلام- در ایراد آن از نظر زمان ومکان انتخاب فرموده است «سلیم بن قیس» را بر آن واداشته که قبل ازنقل متن آن، گوشه ای از اوضاع واحوال حاکم بر مسلمانان را که دردوران حکومت ۲۵ سالهٔ معاویه(۱) به وجود آمده بود بیان کندوازظلم و بیداد بی حدّ وگسترده ای که بر مسلمانان مخصوصاً به مردم عراق وکوفه وارد می گردید، سخن بگوید وبرای حفظ ارتباط تاریخی وبیان انگیزه ایراد این خطبه پرده رانه ازچهره تاریخ بلکه از گوشه وکنارچهرهٔ تاریخ برگیرد ونمونه ای از تضییع حق اهل بیت وبخش کوچکی ازظلم وستمی را که به پیروان امیر مؤمنان -علیه السلام- وارد می گردید ارائه دهد، آنگاه به کیفیت ایراد این خطبه ونقل متن بخش اول آن بپردازد.

اوّلین بخشنامه:

سلیم بن قیس می گوید: «معاویه به تمام عمال وفرماندارانش به طورمتحدالمال وطی بخشنامه ای چنین نوشت: من خود را از کسانی که دربارهٔ فضیلت «ابوتراب» وخاندانش فضیلتی نقل کنند بریء الذمه نمودم وحمایت خود را ازوی برداشتم. درنتیجهٔ این بخشنامه، خطباء وگویندگان درتمام نقاط وسیع مملکت اسلامی دربالای منابرشروع به لعن علی -علیه السلام- وتبرّی ودوری ازوی نمودند! ونسبت به او وخاندانش تهمتهای زیاد بسته ونسبتهای ناروای فراوان دادند. در این گیرودار مصیبت وبدبختی وبیچارگی اهل کوفه بیش از دیگران بود؛ زیرا شیعیان علی -علیه السلام- درکوفه بیش ازسایرنقاط بودند وطبعاً فشار پسرابوسفیان به آن جابیش ازنقاط دیگر بود، لذا فرمانداری وحکومت کوفه را به زیاد ابن

۱- حکومت معاویه در شام چهل سال بوده است واین بیست وپنج سال مربوط به دوران پس ازعثمان است که تدریجاً به همه کشورپهناور اسلامی گسترش یافت.

سمیه محول نمود و بصره را ضمیمه آن ساخت زیاد هم درمقابل این محبت معاویه ولطف فوق العادهٔ پسر ابوسفیان، حق کشی! ونمک به حرامی را! روا نداشت واز هر گوشه وکنار واز زیر هر سنگ وکلوخی شیعیان علی را پیدا نموده به قتل رسانید، ودر دل شیعیان علی ترس و وحشت عجیبی ایجاد نمود، دست وپای آنان را قطع، چشمشان را از کاسه سر بیرون آورد، درنتیجهٔ این جنایات، شیعیان علی ازعراق فرارنموده وبه نقاط دور دست پناهنده شدند وعقیدهٔ خود را ازمردم مخفی نمودند خلاصه در کوفه از شیعیان معروف وسرشناس کسی باقی نماند».

«سلیم بن قیس» سپس می گوید که: «پسر ابوسفیان به فرماندارانش دستور داد که شهادت شیعیان علی وخاندانش را قبول نکنند ومراقب باشند که اگر درمحیطشان از شیعیان وطرفداران عثمان وخاندانش واز کسانی که فضائل ومناقب عثمان را نقل می کنند! کسانی پیدا شوند در مجالس رسمی مورد احترام قرار بدهند ودر اعزاز واکرام آنان کوتاهی نکنند وآنچه ازمناقب عثمان نقل می شود با مشخصات کامل ناقل آن حدیث به دربار معاویه در شام گزارش شود.

فرمانداران طبق این دستور عمل نمودند ودرباره هر کسی که جمله ای درفضیلت عثمان نقل می نمود پرونده ای تشکیل دادند وحقوق ومزایایی معین نمودند واین رویه سبب گردید که درباره عثمان مطالب زیادی نقل گردید؛ زیرا ناقلان این گونه حدیث‌ها از جایزه‌ها وعطیه های مخصوص معاویه برخوردار می شدند!.

در اثر این بذل وبخشش معاویه وتشویق حکام وی، جعل حدیث درتمام شهرهای اسلامی شیوع پیدا نمود وهر شخص مبغوض ومطرود که درپیش یکی ازعمال واستانداران معاویه حدیث وفضیلتی درباره عثمان نقل می نمود بدون چون وچرا مورد قبول گشته واسم او در دفتر عطایا ثبت می شد وشفاعت او درباره دیگران هیچگاه رد نمی شد».

دومین بخشنامه:

«سلیم بن قیس» به گفتار خود چنین اضافه می کند: «معاویه پس ازیک مدت که حدیث درباره عثمان نقل گردید به استاندارانش چنین نوشت که: حدیث دربارهٔ عثمان زیاد گردیده وبه حد کافی به تمام نقاط مملکت رسیده است، بارسیدن این بخشنامه

مردم را دعوت کنید که درباره فضائل صحابه ودو خلیفه (عمر وابوبکر) حدیث نقل کنند، وهر حدیث وفضیلتی که دربارهٔ «ابوتراب» نقل گردیده است حدیثی مشابه آن را در بارهٔ صحابه بیاورید واین کار مورد علاقه و باعث روشنی چشم من وکوبیدن «ابوتراب» وشیعیان اوست.

متن این نامه به مردم خوانده شد ومضمون آن درمیان عموم افراد منتشر گردید، بلافاصله اخبار زیادی درمناقب صحابه که همه اش جعلی وعاری از حقیقت بود نقل گردید ومردم درنقل چنین اخبار جدیت وکوشش فراوان به خرج دادند تا جائی که این فضائل جعلی را درمنابر ودرضمن خطبه نمازها برای مردم خواندند و به مسلمانان دستور داده شد که آنها را به کودکان یاد بدهند واز این فضائل به مقدار زیاد به اطفال ونوباوگان تعلیم داده شد که مانند آیات قرآن درحفظ آنها کوشش نمودند حتی به زنان ودختران وخدمتکاران هم این فضائل را یاد دادند ومدتی نیز بدین منوال گذشت».

سومین وچهارمین بخشنامه:

«سلیم بن قیس» بازمی گوید: «پس ازمدتی که از روش معاویه وعمالش درباره جعل حدیث درباره فضائل دو خلیفه وصحابه گذشت معاویه به استانداران وعمالش سومین بخشنامه را بدین مضمون صادر نمود: مراقب باشید که هرکس متهم به دوستی علی وخاندانش باشد وکوچکترین دلیل بر این اتهام پیدا شود اسم اورا از دیوان ودفتر حقوق ومزایا محو کنید وسهمیهٔ او را از بیت المال قطع نمایید.

ودرتعقیب این بخشنامه، بخشنامهٔ دیگری بدین مضمون صادر نمود: هرکسی را که متهم به دوستی خاندان «علی» باشد تحت فشارشدید قرار بدهید وخانه او را بر سرش خراب کنید تا برای دیگران نیز عبرت باشد».

«سلیم بن قیس» می گوید: «اهل عراق مخصوصاً اهل کوفه مصیبتی بزرگتر از این حادثه ندیده اند زیرا شیعیان علی ـعلیه السلام‌ـ دراثر این فرمان وسختگیریهای استانداران وحکمرانان درترس و وحشت عجیبی به سر می بردند به طوری که گاهی دو نفر دوست از شیعیان علی به خانهٔ همدیگر می رفتند، صاحبخانه از ترس غلام وخدمتکارانش حاضر نبود به مهمانش مطلبی بگوید مگر پس از قسم دادن وپیمان گرفتن از خدمتکار که راز او را فاش نکند، بدین صورت حدیثهای جعلی درنکوهش علی

وخاندانش پیدا شد، محدثین وقضات وفرمانداران از همان جعلیات پیروی نمودند وشدیدترین مردم از نظر امتحان، محدثین ریاکار وسست عقیده بودند که تظاهر به ایمان وعبادت کرده وبه جهت تقرب به حکام ونیل به ثروت ومال دنیا، جعل حدیث می نمودند تا این که بامرور زمان این خبرهای دروغ وحدیثهای جعلی به دست افراد متدین وپرهیزکار افتاد که خود از دروغ وبهتان پروا داشتند، اما با حسن عقیده وسادگی همان جعلیات را قبول کرده وبه دیگران نقل نمودند که اگر به بطلان وجعلی بودن آنها پی می بردند از نقل آنها خود داری می نمودند» (۱).

«سلیم بن قیس» اضافه می کند که: «این فشار واختناق همچنان ادامه داشت ولی پس از شهادت حسن بن علی(۲) -علیه السلام- بیشتر وبلا ومصیبت بزرگتر گردید واولیای خدا در ترس دائم ورعب شدید قرار گرفتند زیرا آنان یا به قتل می رسیدند ویا در حالت خفا ودوری از شهر وديار خویش به سر می بردند ودر مقابل آنان دشمنان خدا از هر جهت پیروز ودر اظهار ظلم وستم ودر اعمال بدعت، خود را آزاد می دیدند».

کیفیت ایراد این خطبه

«سلیم» می گوید: دراین اوضاع واحوال ودو سال قبل از هلاکت معاویه (۳) حسین بن علی -علیه السلام- سفر حجّی انجام داد وعبدالله بن عباس وعبدالله بن جعفر را برای خود همسفر انتخاب نمود ودر مکه از مردان وزنان بنی هاشم واز گروه انصار افرادی راکه آن حضرت وبنی هاشم می شناختند دعوت به عمل آورد وبه همه آنان مأموریت داد که از افراد ذیصلاح ومتعهد از صحابه رسول خدا -صلی الله علیه وآله- واز تابعین، برای شرکت در جلسه ای که قرار است در مِنٰی تشکیل شود دعوت کنند.

وچون مدعوین که تعدادشان به هزار نفر بالغ می گردید (٤) درمنی ودر زیر خیمهٔ

۱- کتاب سلیم بن قیس، ط دار الکتب الاسلامیه، ص۲۰٦ وهمین مطالب را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج۱۱، ص٤٤-٤٦ از کتاب الأحداث ابوالحسن مدائنی (متوفای۲۲۵) نقل نموده است.

۲- سال ۵۰ هجری.

۳- در بعضی از نسخه ها از کتاب سلیم «سنة» ودر بعضی «سنتین» ولی درمتن احتجاج «سنتین» آمده است.

٤ - «طبرسی» تعداد شرکت کنندگان را بیش از هزار نفر می نویسد (اکثر من الف رجل).

حسین بن علی -علیه السلام- گرد آمدند آن حضرت شروع به صحبت نمود وپس از حمد وثنای خداوند چنین فرمود:

«شما ازجنایاتی که معاویه این جبار طاغیه برما وشیعیان ما روا داشته مطلع وآگاهید وشاهد وناظر ستمگریهای او می باشید، اینک من مطالبی را (درباره‌ٔ پدرم) مطرح می کنم که اگر درست بود تصدیقم کنید واگر نادرست بود ازمن نپذیرید، گفتارمرا بشنوید وسخنان مرا بنویسید وتذکرات مرا بخاطر بسپارید، آنگاه که به شهرودیارخودمراجعت می کنید آنچه را که فرا گرفته اید به اقوام وعشیرهٔ مورد وثوق وافراد مورد اعتماد از دوستان وآشنایان خود ابلاغ کنید؛ زیرا ترس آن دارم که آین آیین، مندرس گردیده واین مذهب حق از بین برود. «والله مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ».

«سلیم» می گوید: پس از آن که سخنان امام -علیه السلام- به پایان رسید مجدداً تأکید نمود که شمارا به خدا پس ازمراجعت از این سفر گفتارمرا به افراد مورد اعتماد خود برسانید آنگاه ازمنبر فرود آمد وشرکت کنندگان نیز با تصمیم ابلاغ سخنان آن حضرت متفرق گردیدند.

متن بخش اول خطبه

سلیم بن قیس آنگاه متن بخش اول خطبه آن حضرت را که حاوی فضائل امیر مؤمنان واهل بیت -علیهم السلام- می باشد بدین گونه نقل می کند:

أُنْشِدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلِيَّ بْنَ اَبي طالِبٍ كانَ أخا رَسُولِ اللهِ -صلى الله عليه وآله- حينَ آخىٰ بَيْنَ اَصْحابِهِ فَآخىٰ بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ وَقالَ: اَنْتَ اَخي وَاَنَا أَخُوكَ في الدُّنيا وَالآخِرةِ(۱) قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: أُنْشِدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ -صلى الله عليه وآله- اِشْتَرىٰ مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنازِلِهِ فَابْتَناهُ ثُمَّ اَبْتَنىٰ فيهِ عَشَرَةَ مَنازِلَ تِسعَةً لَهُ وَجَعَلَ عاشِرَها في وَسَطِها لأَبي ثُمَّ سَدَّ كُلَّ بابٍ شارِعٍ اِلَى الْمَسجِدِ غَيرَ بابِهِ (۲) فَتَكَلَّمَ في ذٰلِكَ مَنْ تَكَلَّمَ فَقالَ: ما اَنَا سَدَدْتُ اَبْوابَكُمْ وَفَتَحْتُ بابَهُ وَلكِنَّ اللهَ اَمَرَني بِسَدِّ أَبوابِكُمْ وَفَتْحِ بابِهِ ثُمَّ نَهَى النّاسَ اَنْ يَناموا فِي الْمَسجِدِ غَيْرَهُ، وَكانَ يُجْنِبُ فِي الْمَسْجِدِ(۳) وَمَنْزِلُهُ في مَنْزِلِ رَسُولِ اللهِ -صلى الله عليه وآله- فَوُلِدَ لِرَسولِ اللهِ -صلى الله عليه وآله- وَلَهُ فيهِ اَولادٌ؟ قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ:

۱- سنن ترمذی، ج۵. المناقب، ح۳۸۰٤.

۲- سنن ترمذی، ج۵. المناقب، ح۳۸۱۵. مسند احمد، ج۱، ص۳۳۱ وج۲، ص۲۶.

۳- سنن ترمذی، ج۵. المناقب، ح۳۸۱۱. مسند احمد بن حنبل، ج۱، ص۳۳۱.

اَفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بنَ الْخَطّابِ حَرِصَ عَلیٰ کُوَّةٍ قَدْرَ عَیْنِهِ یَدَعُها فی مَنْزِلِهِ اِلَی الْمَسْجِدِ فَاَبیٰ عَلَیْهِ ثُمَّ خَطَبَ فَقالَ: اِنَّ اللهَ اَمَرَنی اَنْ اَبْنِیَ مَسْجِداً طاهِراً لا یسکُنُه غَیری وَغَیرُ اَخی وَ بَنیهِ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَنْشِدُکُم اللهَ اَتَعْلَمونَ اَنَّ رَسولَ اللهِ ـ صلی الله علیه وآله ـ نَصَبَهُ یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ فَنادیٰ لَهُ بِالْوِلایَةِ (۱) وَقالَ: لِیُبَلِّغِ الشّاهِدُ الْغائِبَ قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَنْشِدُکُمُ اللهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـ صلی الله علیه وآله ـ قالَ: لَهُ فی غَزْوَةِ تَبُوكَ اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسیٰ (۲) وَاَنْتَ ولِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعْدی (۳) قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ، قالَ: اَنشِدُکُمُ اللهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـ صلی الله علیه وآله ـ حینَ دَعا النَّصاری مِنْ اَهْلِ نَجْرانَ اِلَی الْمُباهَلَةِ لَمْ یَأْتِ اِلاّ بِهِ وَ بِصاحِبَتِهِ وَابنیه (۴) قالوا: اللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَنْشِدُکُمُ اللهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ دَفَعَ اِلَیْهِ اللِّواءَ یَوْمَ خَیْبَرَ ثُمَّ قالَ: لَأَدْفَعَهُ اِلیٰ رَجُلٍ یُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَیُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ (۵) کَرّارٌ غَیْرُ فَرّارٍ یَفْتَحُها اللهُ عَلیٰ یَدَیهِ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَتَعْلَمونَ اَنَّ رَسُولَ الله بَعَثَهُ بِبَراءَةٍ وَقالَ: لا یُبَلِّغُ عَنّی اِلاّ اَنا اَوْ رَجُلٌ مِنّی (۶) قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَتَعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـ صلی الله علیه وآله ـ لَمْ تَنْزِلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ اِلاّ قَدَّمَهُ لَها ثِقَةً بِهِ وَاَنَّهُ لَمْ یَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ اِلاّ یَقُولُ یا اَخی وَادعُوا لی اَخی قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَتَعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـ صلی الله علیه وآله ـ قَضیٰ بَیْنَهُ وَبَیْنَ جَعْفَرٍ وزَیْدٍ فقال: یا عَلی اَنْتَ مِنّی وَاَنَا مِنكَ وَاَنت وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی (۷) قالُوا: اللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّه کانَتْ لَهُ مِنْ رَسولِ الله ـ صلی الله علیه وآله ـ کُلَّ یَومٍ خَلْوَةٌ وَکُلَّ لَیلَةٍ دَخْلَةٌ اِذا سَأَلَهُ اَعطاهُ واذا سَکَتَ أبداه (۸) قالوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ قالَ: اَتعلمونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـ صلی الله علیه وآله ـ فَضَّلَهُ عَلیٰ جَعْفَرٍ وَحَمْزَةٍ حینَ قالَ: لِفاطِمَة ـ علیها السلام ـ زَوَّجْتُكِ خَیرَ اَهْلِ بَیتی اَقْدَمهم سِلْماً وَأعظَمُهُم حِلْماً وَاَکثَرُهُمْ عِلماً (۹)، قالُوا:

۱ـ مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۳۴.

۲ـ صحیح مسلم، ج ۴، ح ۲۴۰۴. سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۸۰۸ و ۳۸۱۳. سنن ابن ماجه «مقدمه»، ح ۱۱۵. مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۳۳.

۳ـ سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۷۹۶، مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱.

۴ـ سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۸۰۸. مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰.

۵ـ صحیح مسلم، ج ۴، ح ۲۴۰۴. سنن ترمذی، ح ۲۸۰۸، ۳۸۰۸، ۲۴۰۵، ۲۴۰۶ وسنن ابن ماجه «مقدمه» ح ۱۱۷.

۶ـ سنن ترمذی ج ۵. المناقب، ح ۳۸۰۳.

۷ـ سنن ترمذی، ج ۵. المناقب، ح ۳۷۹۶.

۸ـ سنن ترمذی، ج ۵. ح ۳۸۰۶.

۹ـ نظم درر السمطین، ص ۱۲۸ به نقل از: احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۵۹ وشرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۷۴ نقل از: مسند احمد بن حنبل.

اللّهُمّ نَعَمْ قال: أتعلَمُونَ اَنَّ رَسولَ الله ـ صلی الله علیه وآله ـ قالَ: اَنَا سَیّدُ وِلْدِ بَنی آدَمَ وَأخی عَلیٌّ سَیّدُ العربِ (۱) وَفاطِمةُ سَیّدةُ نِساء اَهْلِ الجنّةِ (۲) والْحَسَنُ وَالْحُسَین اِبْنایَ سَیّدا شَبابِ اَهل الجَنّةِ (۳) قالُوا: اَللّهُمّ نَعَمْ قالَ: اَتعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـ صلی الله علیه وآله ـ أمَرهُ بِغُسلِهِ وَاَخبَرهُ اَنَّ جبرَئیل یُعینهُ عَلیه قالُوا: اللّهُمّ نَعَمْ قالَ: اَتعْلَمونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـ صلی الله علیه وآله ـ قالَ: فی آخر خُطْبَةٍ خَطَبَها اَنّی تَرَکتُ فیکُمُ الثِّقلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَاَهْلَ بَیْتی فَتَمَسّکوا بِهِما لَنْ تَضِلّوا (٤) قالوا: اَللّهُمّ نَعَمْ ثُمّ ناشَدَهُم اَنّهم قد سَمِعوهُ یقُولُ مَنْ زَعَمَ انّهُ یُحبّنی وَیُبْغِضُ علیّاً فَقد کَذِبَ لَیسَ یُحبّنی وَیُبْغِضُ عَلیّاً، فَقالَ لَهُ قائِلٌ یارَسُولَ الله وکَیفَ ذلِکَ قالَ لأنّهُ مِنّی وَاَنَا مِنهُ مَنْ أحبّهُ فَقد أحبّنی وَمَنْ اَحبّنی فَقَدْ احبَّ الله وَمَنْ اَبغَضَهُ فَقد اَبغَضَنی وَمَنْ اَبْغَضَنی فَقَدَ اَبغَضَ الله فَقالوا: اللّهُمّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنا....

اینک ترجمهٔ جملات بخش اول این خطبه شریفه

«اَنشِدُکُمُ الله اَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلیَّ بْنَ اَبی طالِبٍ کانَ أخا رَسُولِ الله ـ صلی الله علیه وآله ـ حین آخیٰ بَیْنَ اَصْحابِهِ فَأخیٰ بَیْنَهُ وَبینَ نَفْسِهِ وَقال أنْتَ أخی وَأنَا أخُوکَ فی الدُّنیا والآخِرةِ (۵)، قالُوا اللّهُمّ نَعَمْ».

«شما را به خدا آیا می دانید وقتی که رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله ـ درمیان صحابه ویارانش، پیمان «اخوت» می بست برای اخوّت خویش، علی ـ علیه السلام ـ را انتخاب نمود؟ گفتند: اللهم نعم، خدایا تورا گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: اَنشِدُکُمُ الله هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـ صلی الله علیه وآله ـ اِشْتَریٰ مَوْضِعَ مَسْجِده وَمَنازِلِهِ فَابتَناهُ ثُمّ ابتَنیٰ فیهِ عَشَرَةَ مَنازِلَ تِسعَةً لَهُ وَجَعَلَ عاشِرَها فی وَسَطِها لأبی ثُمّ سَدَّ کُلَّ بابٍ شارِعٍ اِلَی الْمَسْجِدِ غیرَ بابِهِ (۶) فَتَکلّمَ فی ذلِکَ مَنْ تَکلّمَ فَقالَ: ما أنَا سَددتُ آبوابَکُمْ وَفَتَحْتُ بابَهُ ولکِنِ الله اَمَرنی بِسَدّ أبوابِکُمْ وَفتح بابِهِ ثُمّ نَهیٰ النّاسَ اَنْ یَناموا فی الْمسجِدِ غیرهُ، وکانَ یُجْنِبُ فی الْمَسْجِدِ (۷،

۱ـ مستدرک صحیحین، ج۳، ص۱۲٤.

۲ـ مستدرک، ج۳، ص۱۵۱.

۳ـ سنن ابن ماجه «مقدمه» ح۱۱۸ ومستدرک صحیحین، ج۳، ص۱٦۷.

٤ـ صحیح مسلم، ج٤، ح۲٤۰۸. مستدرک صحیحین، ج۳، ص۱٤۸. مسند احمد بن حنبل، ج۳، ص۱٤ وج٤، ص۳٦۷.

۵ـ سنن ترمذی، ج۵. المناقب، ح۳۸۰٤. اسد الغابة، ج۳، ص۱٦.

٦ـ سنن ترمذی، ج۵. المناقب، ح۳۸۱۵. مسند احمد، ج۱، ص۳۳۱ وج۲، ص۲٦.

۷ـ سنن ترمذی، ج۵. المناقب ح۳۸۱۱. مسند احمد بن حنبل، ج۱، ص۳۳۱.

وَمَنزِلُهُ فی مَنْزِلِ رَسُولِ اللهِ ـ صلی الله علیه وآله ـ فَوُلِدَ لِرَسولِ اللهِ ـ صلی الله علیه وآله ـ وَلَهُ فیهِ اَولادٌ؟ قالوا: اللّهُمَّ نَعَمْ».

«شمارا به خدا آیا می دانید آنگاه که رسول خدا محل ساختمان مسجد وخانه خویش را خریداری ودر کنار مسجد، ده حجره بنا کرد؛ نُه باب از این حجره ها را برخود وحجرهٔ دهمی را که در وسط آنها قرار داشت بر پدرم «علی» اختصاص داد سپس دستور داد درب همهٔ حجره های مردم را که به مسجد باز می شد ببندند مگر درب حجرهٔ علی وچون بعضی از صحابه در این مورد اعتراض نمودند رسول خدا فرمود من این دستور از پیش خود صادر نکردم بلکه خدا چنین فرمانی را به من داد، آنگاه مردم را از خوابیدن درمسجدمنع نمود مگر علی را که حجره اش در داخل مسجد ودر کنار حجره رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله ـ قرار داشت ودر همین حجره بود که بر علی ـ علیه السلام ـ حالت جنابت رخ می داد وخداوند در همین منزلها فرزندانی را به رسول خدا وعلی عطا نمود؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تو را گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: أَفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ حَرِصَ عَلیٰ كُوَّةٍ قَدْرَ عَیْنِهِ یَدَعُها فی مَنْزِلِهِ اِلَی الْمَسجِدِ فَأَبیٰ عَلَیْهِ ثُمَّ خَطَبَ فَقالَ: اِنَّ اللهَ اَمَرَنی اَنْ اَبْنِیَ مَسْجِداً طاهِراً لایَسكُنُهُ غیری وَغَیرُ اَخی وَبَنیهِ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَمْ».

«آیا می دانید که عمر بن خطاب اشتیاق فراوان داشت که از دیوار خانه اش روزنهٔ کوچکی به مسجد باشد که بتواند داخل مسجد را ببیند ولی رسول خدا اجازه نداد سپس در ضمن خطبه اش فرمود: چون خداوند مرا به بنا کردن مسجد پاک ومطهری مأمور ساخته است لذا نباید بجز من و برادرم (علی) وفرزندانش شخص دیگری در این مسجد سکنی گزینند؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تورا گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: اَنشُدُكُمُ اللهَ اَتَعْلَمونَ اَنَّ رَسولَ اللهِ ـ صلی الله علیه وآله ـ نَصَبَهُ یَومَ غَدیرُ خمَّ فَنادیٰ لَهُ بِالْوِلایَة (۱) وَقالَ: لِیُبَلِّغِ الشّاهِدُ الْغائِبَ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَمْ».

«شما را به خدا آیا می دانید که رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله ـ علی را در «غدیر خم» به مقام ولایت نصب کرد سپس دستور داد که این جریان را حاضرین به غایبین برسانند؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تورا گواه می گیریم که درست است».

۱ـ مستدرک صحیحین، ج۳، ص۱۰۹ و۱۳٤.

«قالَ: أُنشِدُكُمُ اللهَ أتعلمُونَ أنَّ رَسُولَ اللهِ ـ صلی الله علیه وآله ـ قالَ لَهُ في غَزْوَةِ تَبوكَ أنتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارونَ مِنْ موسىٰ (۱) وَأنْتَ وليُّ كُلِ مُؤمِنٍ بَعْدي (۲) قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ».

«شما را به خدا آیا می دانید که رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله ـ در «جنگ تبوک» به علی فرمود: یاعلی! تو نسبت به من همانند «هارون» هستی نسبت به «موسی» وهمچنین فرمود: تو پس از من ولی وسر پرست همه مؤمنان می باشی؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تورا گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: أنشِدُكُمُ اللهَ أتعْلَمُونَ أنَّ رَسُولَ اللهِ ـ صلی الله علیه وآله ـ حينَ دَعا النَّصارى مِنْ أهْلِ نَجرانَ إلَى الْمُباهَلَةِ لَمْ يأتِ إلاّ بِهِ وَبِصاحِبَتِهِ وَابنيه (۳) قالوا: اللّهُمَّ نَعَمْ».

«شما را به خدا آیا می دانید که رسول خدا آنگاه که مسیحیان «نجران» را به مباهله دعوت نمود برای نفرین آنان با خود نیاورد مگر علی وهمسر ودو فرزند او را؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تو را گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: أنشِدُكُمْ أتَعْلَمُونَ أنّه دَفَعَ إلَيْهِ اللّواءَ يَوْمَ خَيْبَرَ ثُمَّ قالَ: لأدفَعَهُ إلىٰ رَجُلٍ يُحِبُّه اللهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ (٤) كَرّارٌ غَيرُ فَرّارٍ يَفْتَحُها عَلىٰ يَدَيهِ قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ».

«شما را به خدا آیا می دانید که رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله ـ در «جنگ خیبر» پرچم (اسلام) را به دست علی داد آنگاه فرمود: اینک پرچم را به دست کسی می دهم که خداورسولش اورا دوست می دارندواو خدا ورسولش را. کرّار غیر فرّار است وخدا (قلعهٔ) خیبر را به دست او فتح خواهد نمود؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تو را گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: أتَعْلَمُونَ أنَّ رَسُولَ اللهِ بَعَثَهُ بِبَراءَةٍ وَقالَ لايُبَلِّغُ عَنّي إلاّ أنَا أو رَجُلٌ مِنّي (٥) قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ».

۱- صحیح مسلم، ج٤، ح۲٤۰٤. سنن ترمذی، ج۵. المناقب، ح۳۸۰۸ و۳۸۱۳. سنن ابن ماجه «مقدمه» ح۱۱۵. مستدرک صحیحین، ج۳، ص۱۰۹ و۱۳۳.

۲- سنن ترمذی، ج۵. المناقب، ح۳۷۹۶. مسند احمد، ج۱، ص۳۳۱.

۳- سنن ترمذی، ح۵. المناقب، ح۳۸۰۸. مستدرک صحیحین، ج۳، ص۱۵۰.

٤- صحیح مسلم، ج٤، ح۲٤۰٤. سنن ترمذی، ح۲۸۰۸، ۳۸۰۸، ۲٤۰۵، ۲٤۰٦ وسنن ابن ماجه «مقدمه» ح۱۱۷.

۵- سنن ترمذی، ج۵. المناقب، ح۳۸۰۳.

«آیا می دانید که رسول خدا سورهٔ برائت را به وسیله علی به مکه فرستاد وفرمود نباید پیام مرا ابلاغ کند جز خود من یا کسی که از من است؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تو را گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: اَتَعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـصلی الله علیه وآله ـ لَمْ تَنزِلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ اِلاّ قَدَمَهُ لَها ثِقَةً بِهِ وَاَنَّهُ لَمْ یَدَعْهُ بِاَسْمِهِ قَطُّ اِلاّ یَقُولُ یااَخی وَادعُوا لی اَخی قالُوا: اللّهُمَّ نَعَمْ».

«آیا می دانید که هیچ مشکلی وحادثه مهمی برای رسول خدا پیش نمی آمد مگر به جهت اعتمادی که به علی داشت او را برای حل مشکلش جلومی انداخت واورا هیچگاه به اسم صدا نمی کرد و به عنوان برادری مورد خطابش قرار می داد؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تو را گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـصلی الله علیه وآله ـ قَضیٰ بَیْنَهُ وَبینَ جَعْفرٍ وزَیْدٍ فقالَ: یاعلی اَنْتَ مِنّی وَاَنَا مِنْكَ وَاَنْتَ وَلِّي كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی (۱) قالُوا: اللّهُمَّ نَعَمْ».

«آیا می دانید که رسول خدا آنگاه که درمیان علی وجعفر وزید قضاوت نمود فرمود: یاعلی! تو از من هستی ومن از تو وپس از من تو ولی وسرپرست همه مؤمنان می باشی؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تو را گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنّه كانَتْ لَهُ مِنْ رَسولِ الله ـصلی الله علیه وآله ـ كُلَّ یَوْم خَلْوَةٌ وكُلَّ لَیْلَةٍ دَخْلَةٌ اِذٰا سَاَلَهُ اَعطاهُ وَاِذٰا سَكَتَ أبداه (۲) قالوا: اللّهُمَّ نَعَمْ».

«آیا می دانید که برای علی درمحضر رسول خدا هر روز جلسه خلوتی وهر شب یک نشست خصوصی وجود داشت که در این جلسات خصوصی اگر علی ـعلیه السلام ـ سؤال می کرد رسول خدا پاسخ می داد واگر سکوت می کرد رسول خدا خود ابتدا به تکلم می نمود؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تو را گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: اَتَعْلَمونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـصلی الله علیه وآله ـ فَضَّلَهُ عَلیٰ جَعْفرٍ وَحمزةٍ حینَ قالَ: لِفاطِمة ـعلیها السلام ـ زوّجتكِ خَیرَ اَهْلِ بَیْتی اَقْدَمُهُمْ سِلْماً وَأعظَمَهمْ حِلْماً وَاَكثَرَهُمْ عِلماً (۳)، قالُوا: اللّهُمَّ نَعَمْ».

۱ـ سنن ترمذی، ج۵، المناقب، ح۳۷۹۶.

۲ـ سنن ترمذی، ج۵. ح۳۸۰۶.

۳ـ نظم درر السمطین، ص۱۲۸ به نقل از: احقاق الحق، ج۴، ص۳۵۹ وشرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۹، ص۱۷۴.

«آیا می دانید که رسول خدا علی را بر جعفر طیار وحمزه سیدالشهدا ترجیح داد آنگاه که به دخترش فاطمه فرمود: من تو را به همسری بهترین افراد خانواده ام در آوردم (علی ـعلیه السلام ـ) که در «اسلام» باسابقه ترینشان ودر «اخلاق» حلیم ترینشان ودر «علم» برترینشان می باشد؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تو را گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: اَتَعْلَمونَ اَنَّ رَسولَ الله ـصلی الله علیه وآله ـ قالَ: اَنا سَیِّدُ وُلْد بَنی آدم وَأخی عَلِیٌّ سَیِّدُ الْعَرَبِ (١) وَفاطِمَةَ سَیِّدَةَ نِساءِ اَهْلِ الْجنَّة (٢) والْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ اِبْنایَ سَیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجنَّةِ (٣) قالُوا: اَللّهُمَّ نَعَمْ».

«آیا می دانید که رسول خدا ـصلی الله علیه وآله ـ فرمود: من آقا وسرور همه فرزندان آدم، برادرم (علی) سالار عرب وفاطمه بانوی زنان بهشت ودو فرزندم حسن وحسین سید جوانان بهشتند؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تو را گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـصلی الله علیه وآله ـ أمَرهُ بِغُسْلِهِ وَاَخبَرَهُ اَنَّ جَبْرَئیلَ یُعینهُ عَلیه قالُوا: اللّهُمَّ نَعَمْ».

«آیا می دانید که رسول خدا ـصلی الله علیه وآله ـ بر علی مأموریت داد تا بدن او را غسل دهد وفرمود: در این کار جبرئیل معین ویاور او خواهد بود؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تو را گواه می گیریم که درست است».

«قالَ: اَتَعْلَمونَ اَنَّ رَسُولَ الله ـصلی الله علیه وآله ـ قالَ في آخر خُطْبَةٍ خَطَبَها اِنّي تَرَکتُ فیکُمُ الثَّقْلَیْنِ کِتابَ الله وَاَهْلَ بَیتي فَتَمَسَّکوا بِهِما لَنْ تَضِلّوا قالوا: اللّهُمَّ نَعَمْ» (٤).

«آیا می دانید که رسول خدا ـصلی الله علیه وآله ـ در آخرین خطبه اش (به مسلمانان) فرمود: من در میان شما دو امانت گرانبها می گذارم؛ کتاب خدا واهل بیتم. به آن دو تمسک کنید که هیچ گاه گمراه نمی شوید؟ گفتند: اللهم نعم؛ خدایا تو را گواه می گیریم که درست است».

١- مستدرک صحیحین، ج٣، ص١٢٤.

٢- مستدرک، ج٣، ص١٥١.

٣- سنن ابن ماجه «مقدمه» ح١١٨. ومستدرک صحیحین، ج٣، ص١٦٧.

٤- صحیح مسلم، ج٤، ح٢٤٠٨. مستدرک صحیحین، ج٣، ص١٤٨. مسند احمد بن حنبل، ج٣، ص١٤ وج٤، ص٣٦٧.

«ثُمَّ ناشَدَهُم اَنّهم قد سَمِعُوهَ يقولُ: مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ يُحبُّنى وَيُبْغِضُ عليّاً فَقَدْ كَذبَ لِيسَ يُحِبُّنى وَيُبْغِضُ عليّاً، فَقالَ: لَهُ قائِلٌ يارَسُولَ الله وَكَيفَ ذلِكَ قالَ: لأَنَّهُ مِنّى وَاَنَا مِنهُ مَنْ اَحبَّهُ فَقَدْ اَحبَّنى وَمَنْ اَحَبَّنى فَقَدْ اَحبَّ الله وَمَنْ اَبغَضَهُ فَقَدْ اَبغَضَنى وَمَنْ اَبْغَضَنى فَقَدْ اَبْغَضَ الله (۱) فقالوا: اللّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنا...».

«سلیم بن قیس» می گوید: حسین بن علی غیر از اینها فضائل زیادی را که دربارهٔ علی واهل بیت او در قرآن نازل گردیده ویا از زبان رسول خدا شنیده شده بود برشمرد وحضار مجلس آنان که از صحابه رسول خدا بودند می گفتند: آری به خدا سوگند! این را شنیده ایم وتابعین (آنان که شخص رسول خدا را ندیده بودند) می گفتند: ما هم این فضیلت را از فلان صحابه مورد وثوق واعتماد شنیده ایم.

حسین بن علی در پایان سخنانش که در باره فضائل امیرمؤمنان ـعلیه السلام‌ـ ایراد می کرد فرمود: «شما را به خدا بگوئید ببینم این را هم شنیده اید که رسول خدا فرمود: هر کس دوستی مرا ادعا کند در حالی که با علی دشمنی دارد دروغ گفته است زیرا دوستی من با دشمنی علی دریک دل نمی گنجد. در این هنگام شخصی سؤال کرد یارسول الله! چگونه محبت تو با دشمنی علی نمی سازد؟ فرمود: زیرا علی از من ومن از علی هستم هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته وهر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته وهر که علی را دشمن بدارد با من دشمنی کرده وهر که با من دشمنی کند خدا را دشمن داشته است».

واین بود ترجمهٔ بخش اول از خطبه حسین بن علی ـعلیه السلام‌ـ که در مِنیٰ ایراد فرموده وسلیم بن قیس آن را نقل نموده است وبه طوری که ملاحظه می فرمایید این بخش از خطبه مشتمل بر فضائل متعددی است که تک تک آنها در منابع وکتابهای حدیثی مورد اعتماد اهل سنت وبه طریق راویان آنها از رسول خدا ـصلی الله علیه وآله‌ـ نقل گردیده است وما نیز اکثر این فضائل را از صحاح وسنن ومسانید عامه استخراج واین مآخذ را در پاورقی مشخص نمودیم. وچون در این بخش خود را از هر نوع توضیح مستغنی می دانیم توجه خواننده را به بخش دوم خطبه معطوف می داریم.

---

۱ - صحیح مسلم حدیث: ۱۳۱ مقدمه سنن ابن ماجه حدیث: ۱۱۴.

متن بخش دوّم خطبه

به طوری که قبلاً اشاره نمودیم چون این خطبه شریفه از سه بخش مستقل تشکیل گردیده ما هم برای حفظ انسجام وارتباط ترجمه با متن خطبه هر یک از دو بخش دوم وسوم را همانند بخش اول مستقلاً نقل می کنیم گرچه این دو بخش در اکثر کتابهای حدیث متصل بهم ونه به شکل مستقل وجدا از هم نقل شده است:

«اعتبروا أيُّها النّاسُ بِما وَعَظَ اللهُ بِهِ أولياءَهُ مِن سُوءِ ثَنائِهِ على الأحْبارِ إذْ يَقُولُ: «لَولا يَنْهاهُمُ الرَّبّانِيُّونَ وَالأحبارُ عَنْ قَولِهِمُ الإثْمَ» (۱) وَقالَ: «لُعِنَ الّذينَ كَفَروا مِنْ بَنى إسرائيلَ -الى قوله- لبِئسَ ما كانُوا يَفْعَلونُ» (۲) وَاِنَّما عابَ اللهُ ذلِكَ عَليهم لِأنَّهُم كانوا يَرَون مِنَ الظَّلَمَةِ الّذينَ بَين أظْهُرِهِمُ الْمُنكَرَ وَالْفَسادَ فَلايَنْهونَهم عَنْ ذلِكَ رَغْبَةً فيما كانُوا يَنالُونَ مِنهُمْ وَرَهبةً مِمّا يَحْذَرونَ واللهُ يَقولُ: «فَلا تَخْشَوا النّاسَ وَاخْشَونِ» (۳) وَقالَ: «اَلْمؤمِنُونَ وَالْمُؤمِناتُ بعضُهُمْ أولِياءُ بَعْضٍ يَأمُرونَ بالمَعْروفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ» (٤) فَبَدأ اللهُ بالأمرِ بِالْمَعْروفِ وَالنَّهى عَنِ الْمُنكَر فَريضَةً مِنْهُ لِعِلمِهِ بِأنَّها اذا أُدِّيَتْ وَاُقيمَتْ اِسْتَقامَتِ الْفرائِضُ كُلُّها هَيِّنُها وَصَعْبُها وَذلِكَ أنَّ الأمرَ بالمَعْروفِ وَالنَّهى عَنِ الْمُنْكَرِ دُعاءٌ الى الأسْلامِ مَعَ رَدِّ الْمَظالِمِ وَمُخالَفَةِ الظّالِمِ وَقِسْمَةِ الْفَيْىءِ وَالْغَنائِمِ وأخْذِ الصَّدقاتِ مِنْ مَواضِعِها وَوَضْعِها فى حَقِّها».

توضيح:

صاحب تحف العقول به هنگام نقل این خطبه می فرماید: ويروى عن امير المؤمنين -عليه السلام- یعنی این قسمت از خطبه حسین بن علی -علیه السلام- که مربوط به امر به معروف ونهی از منکر است از امیر مؤمنان -علیه السلام- نیز نقل شده است.

به طوری که در بخش آخراین خطبه اشاره خواهیم نمود جملا تی از آن بخش درمیان خطبه ها وکلمات امیر مؤمنان -علیه السلام- هم موجود است که برای اهمیت وحساسیت موضوع حسین بن علی -علیه السلام- در خطبه وسخنرانیش از آن جملات بهره برداری

۱- سورهٔ مائده، آیهٔ ٦٣.

۲- سورهٔ مائده، آیات ۷۸ و۷۹.

۳- سورهٔ مائده، آیهٔ ٤٤.

٤- سورهٔ توبه، آیهٔ ۷۱.

نموده است وممکن است بر اساس گفتار صاحب تحف العقول اصل این بخش از خطبه نیز از امیر مؤمنان ـعلیه السلام- باشد که فرزند برومند آن حضرت در بیان اهمیت امر به معروف ونهی از منکر وترسیم عظمت این وظیفه، از آن استفاده نموده است ولی ما به استناد مستقیم این بخش به امیر مؤمنان ـعلیه السلام- بجز آنچه صاحب تحف العقول اشاره فرموده است درمنابع دیگر نائل نشدیم.

«اعتبروا ایها الناس»: خطاب به گروه خاص وحاضرین درمجلس ویا مردم دنیای آن روز نیست بلکه این خطاب همه انسانها را که در هر زمان ومکان این ندا را بشنوند شامل می شود همانند خطاب یا «ایها الناس» که در قرآن مجید درموارد متعدد ومکرر آمده است.

«اولیاء»: منظور از اولیاء در این جا کسانی هستند که توجه به خدا دارند ودرعین حال در جامعه دارای مسؤولیتی می باشند زیرا بدون داشتن مسؤولیت انجام وظیفه ای از آنان متوقع نیست.

«احبار»: علمای صالح. «ربانی»: شخص متألّه ومعتقد به خدا که درعین حال عالم به احکام خداوند وحافظ حلال وحرام او هم باشد.

گرچه در آیه ای که مورد استناد حسین بن علی ـعلیه السلام- می باشد علما وروحانیون یهود، مورد نکوهش قرار گرفته ولی بدیهی است که این تقبیح ونکوهش به علمای یهود ویا روحانیون مسیحی اختصاص ندارد بلکه به طور کلی به همهٔ علمای مذهبی وعلمای اسلامی نیز شامل می شود؛ زیرا ضرر سهل انگاری وسکوت علمای هر مذهب وآیین، مانند معصیت وگناه افراد عادی نیست زیرا ضرر این سکوت متوجه اصل مذهب خواهد گردید.

«قول اثم»: سخنان گناه آمیز که اعم از دروغ پردازی وتهمت وتحریف حقایق است.

«اکل سحت»: حرام خواری.

با این که باید از همه معاصی ومنکرات نهی نمود ولی در آیه شریفه بر «قول اثم واکل سحت» تکیه شده است تا این معنا را تفهیم کند که این دو گناه از همه گناهان خطرناکتر است ولذا باید بیش از همه معاصی مورد مخالفت ومبارزه قرار بگیرد؛ زیرا گاهی گفتار وتبلیغات دروغین مخالفین وستمگران که یکی از مصادیق مهم قول اثم

است برای اسلام ومسلمین بیش از هر عمل دیگر سهمگین وشکننده می باشد. ودر اکل سحت وحرام خواری تنها جنبه فردی وجزئی آن منظور نیست بلکه دارای ابعاد وسیعی است که شامل واردات وصادرات مضر وقبضه کردن اقتصاد غیر مشروع در جامعه نیز می باشد ومسلماً ضرر این نوع اکل سحت بیش از حرام خواری فردی است که به صورت قمار بازی وکم فروشی وغیره متجلی می گردد.

اینک ترجمه جملات بخش دوم این خطبه شریفه(۱)

«اعتَبروا أيُّها النّاسُ بِما وَعَظَ اللهُ بِهِ أولياءَهُ مِن سُوءِ ثَنائِهِ عَلى الأحبارِ اِذْ يَقُولُ: «لَولا يَنْهاهُمُ الرَبّانِيُّونَ وَالأحْبارُ عَنْ قَولِهِمُ الإثمَ» (۲) وَقالَ: «لُعِنَ الَّذينَ كَفَروا مِنْ بَني اِسرائيلَ -الى قوله- لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلونَ»(۳).

«ای مردم! از پندی که خدا به اولیاء ودوستانش به صورت نکوهش ازعلمای یهود داده عبرت بگیرید آن جا که می فرماید: چرا علمای دینی واحبار، یهودیها را از سخنان گناه آمیز وخوردن حرام نهی وجلوگیری نمی کنند؟ و باز می فرماید: آنها که ازبنی اسرائیل کافر شدند مورد لعن ونفرین قرار گرفتند تا آنجا که می فرماید: آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند وچه کار بدی را مرتکب می شدند».

«وَاِنَّما عابَ اللهُ ذلِكَ عَلَيهِمْ لأنَّهُمْ كانوا يَرَونَ مِنَ الظَّلَمَةِ الَّذينَ بَينَ أظْهُرِهِم المُنكَرَ وَالْفَسادَ فَلا يَنْهَوْنَهُم عَنْ ذلِكَ رَغْبَةً فيما كانُوا يَنالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمّا يَحْذَرونَ وَاللهُ يَقُولُ: «فَلا تَخشَوُا النّاسَ وَاخْشَونِ» (۴) وَقالَ: «اَلْمُؤمِنُونَ وَالْمُؤمِناتُ بَعْضُهُمْ أولِياءُ بَعضٍ يَأمُرونَ بِالْمَعْروفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ»(۵).

«درحقیقت خدا آن را از این جهت عیب می شمارد که آنان با چشم خود می دیدند که ستمکاران به زشتکاری وفساد پرداخته اند و باز منعشان نمی کردند واین سکوت بخاطر علاقه به مال بود که از آنان دریافت می کردند ونیز بخاطر ترسی بود که از آزار وتعقیب آنان به دل راه می دادند ودر حالی که خدا می فرماید: از مردم نترسید وازمن

۱- درترجمه وتوضیح دو بخش اخیراین خطبه از ولایت فقیه امام امت -قدس سره- سود جسته ایم.

۲- سورهٔ مائده، آیهٔ۶۳.

۳- سورهٔ مائده، آیات ۷۸ و۷۹.

۴- سورهٔ مائده، آیهٔ ۴۴.

۵- سورهٔ توبه، آیهٔ ۷۱.

بترسید ومی فرماید: مردان مؤمن دوستدار ورهبر وعهده دار یکدیگرند همدیگر را امر به معروف ونهی از منکر می کنند».

«فَبدَأ الله بالأمر بالْمَعروفِ وَالنَّهي عَنِ الـمُنكَر فريضةً مِنْهُ لِعِلمِهِ بِانَّها اذا ادّيت وَاقيمَتْ اِستقامَتِ الْفرائِضُ كُلّهٰا هَيّنـها وَصَعْبُها وَذٰلِكَ انَّ الأمر بالمَعروفِ وَالنّـهى عَنِ المُنكَرِ دُعٰاء اِلى الأسْلامِ مَعَ رَدّ المظٰالِمِ وَمُخٰالفةِ الظّٰالِمِ وَقسمةِ الفيىء وَالغنٰائِمِ واخذِ الصَّدقٰاتِ مِنْ مَواضِعِهٰا وَوَضْعِهٰا فى حَقّهٰا».

«خداوند دراین آیه درشمردن صفات مؤمنان که مظهر دوستداری ورهبری متقابل است از امر به معروف ونهی از منکر شروع می کند ونخست آن را واجب می شمارد زیرا می داند که اگر امر به معروف ونهی از منکر انجام بگیرد ودر جامعه برقرار شود همه واجبات از آسان گرفته تا مشکل همگی برقرار خواهد شد وآن بدین سبب است که امر به معروف ونهی از منکر عبارت است از دعوت به اسلام (یعنی جهاد اعتقادی خارجی) به اضافه بازگرداندن حقوق ستمدیدگان به آنان ومخالفت ومبارزه با ستمگران وکوشش برای این که ثروتهای عمومی وغنایم جنگی طبق قانون عادلانه اسلام توزیع شود وصدقات (زکات وهمه مالیاتهای الزامی وداوطلبانه) از موارد صحیح و واجب آن جمع آوری وگرفته شود وهم درموارد شرعی وصحیح آن به مصرف برسد».

واین بود ترجمه بخش دوم از خطبه حسین بن علی ـعلیه السلامـ اینک به متن وترجمه بخش سوم آن توجه فرمایید.

متن بخش سوم خطبه

ثُمَّ أنتمْ أيتُـها العِصٰابةُ عِصٰابةٌ بِالْعِلمِ مَشْهورةٌ وَبـالخَيرِ مَذكورةٌ وَبِالنَّصيحَةِ مَعْروفةٌ وَبِالله فى انفسِ النّاسِ مَهٰابَةٌ. يَـهٰابُكُمُ الشَّريفُ وَيُكرِمُكُمُ الضَّعيفُ وَيـؤثِرُكُم مَنْ لافَضْلَ لَكُمْ عَلَيه ولايَدَلَكُمْ عِندَهُ، تُشَفِّعُونَ فى الْحَوائِجِ اِذٰا اُمْتُنِعت مِنْ طُلاّبِهٰا وَتَمشُونَ فى الطّريـقِ بَهيبَةِ الْمُلُوكِ وكَرامةِ الأكابِرِ، الَيْسَ كُلُّ ذٰلِكَ اِنَّمٰا نِلتُمُوه، بِمٰا يُرجىٰ عِنْدَكُمْ مِنَ القِيامِ بِحَقّ الله وَانْ كُنتُمْ عَنْ اكثرِ حَقّهِ تُقَصِّرُونَ فَاسْتَخْفَفتُمْ بِحَقِّ الأئمَّةِ، فامّٰا حَقّ الضُّعَفٰاءِ فَضَيَّعتم وامّٰا حَقّكُمْ بِزَعْمكُم فَطَلَبتـم فلاٰ مالاً بَذَلْتُموهُ وَلاٰنَفساً خٰاطَرْتُمْ بِهٰا لِلَّذى خَلَقَهٰا وَلاٰعَشيرَةً عٰادَيتموهٰا فى ذٰاتِ الله.

انتُمْ تَتَمَنّونَ عَلَى الله جَنَّتَهُ وَمُجٰاوَرَةَ رُسُلِهِ وَاَماناً مِنْ عَذابِهِ. لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيكم ايّها الْمُتَمَنّونَ عَلَى الله انْ تَحلَّ بِكُمْ نِقمَةٌ مِنْ نَقِماتِهِ لأنَّكُم بَلَغْتُم مِنْ كَرامةِ الله مَنْزِلَةً فُضِّلتُمْ بِهٰا وَمَن يـعْرفُ بِالله لا تُكرِمُونَ وَانْتُم بِالله في عِبادِهِ تُكْرَمُونَ وَقَدْ تَرَوْنَ عُهودَ اللهِ مَنْقُوضَةً فَلا تفزَعُونَ وانْتُم لِبَعْضِ ذِمَمِ آبائِكُمْ تَفزَعُونَ

وَذِمَّةُ رَسولِ اللهِ مَخْفورةٌ مَحقُورةٌ وَالعُمْىُ والْبكْمَ والزَّمْنىٰ فى الْمَدائِنِ مُهْمَلَةٌ لا تُرحَمُونَ وَلافى مَنْزِلَتِكُم تَعْمَلُونَ وَلامَنْ عَمِلَ فيهٰا تُعِينونَ.

وَبِالاِدْهٰانِ وَالْمُصٰانَعَة عِنْدَ الظَّلَمةِ تَأمَنُونَ كُلُّ ذلِكَ مِمّا اَمَرَكُمُ اللهُ بِهِ مِنَ النَّهى وَالتَّناهى وَأَنْتُمْ عَنْهُ غٰافِلونَ وَأَنْتُم أعظَمُ النّاسِ مُصيبةً لِمٰا غُلِبتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنٰازِلِ العلَماء لَوْكنتم تَشعُرونَ ذٰلِكَ بِاَنَّ مَجٰارِىَ الاُمورِ وَالأحكامِ عَلىٰ أيدي العُلَماءِ بِاللهِ الأمناء عَلىٰ حَلالِهِ وَحَرامِهِ فَأنتمُ الْمَسْلوبُونَ تِلكَ المَنزلةَ وَماسُلبتُم ذٰلِكَ اِلاّ بِتَفرُّقِكم عَنِ الحَقِّ وَاختِلافِكُمْ فى السُّنة بَعْدَ الْبَيِّنةِ الواضِحَةِ ولَوْ صَبَرتُمْ عَلَى الأذىٰ وَتَحمّلتُم المَؤونَةَ فى ذٰاتِ اللهِ كانَتْ أمورُ اللهِ عَلَيْكُم تَرِدُ وَعَنْكُم تَصدُرُ وَالَيكُم تَرجِع ولكِنَّكُم مَكنتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنزلِتِكُمْ واسْتسلَمْتُمْ امورَ اللهِ فى أيديهم يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهٰاتِ وَيَسيرُونَ فى الشَّهَواتِ، سَلَّطَهُم عَلىٰ ذٰلِكَ فِرارُكُمْ مِنَ الْموتِ وَاعجٰابُكُمْ بِالْحَيٰاتِ الَّتى هِىَ مُفٰارِقَتُكُم فَأسلَمتُمُ الضُّعَفاء فى أيديهم فَمن بَينِ مُستَعبد مَقهور وَبَينِ مُسْتَضْعَفٍ عَلىٰ مَعِيشَتِهِ مَغْلوبٍ يَتَقَلَّبُونَ فى المُلكِ بآرائِهِمْ وَيَسْتَشْعِرُونَ الْخِزىَ بِأَهْوائِهِم اِقتداءً بِالأشرارِ وَجُرأةً عَلى الجَبّارِ فى كُلِ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلىٰ مِنْبَرِهِ خطيبٌ مِصقَعٌ فَالاَرْضُ لَهُمْ شٰاغِرةٌ وَأيديهِم فيهٰا مَبْسُوطَةٌ وَالنّاسُ لَهُمْ خَوَلٌ. لايَدْفَعُونَ يَدَ لامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبّارٍ عَنيدٍ وَذى سَطوَةٍ عَلى الضَّعفةِ شَديدٌ، مُطاعٍ لايَعْرِفُ المُبدِىءُ المُعِيدُ فَيٰا عَجَباً وَمٰالى لاأعْجَبُ وَالأرضُ مِن غاشٍ غَشومٍ وَمُتَصَدِّقٍ ظَلُومٍ وعٰامِلٍ عَلى المؤمنينَ بِهِمْ غَيرُ رَحيمٍ، فَاللهُ الْحٰاكِمُ فيما فيهِ تَنٰازَعْنا وَالقاضي بِحُكْمِهِ فيما شَجَرَ بَيْنَنا.

اَللّهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ ماكانَ مِنّا تَنافُساً فى سُلْطانٍ ولا اِلتِماساً مِنْ فُضُولِ الحُطامِ وَلكِن لِنُرِىَ الْمَعٰالِمَ مِن دينِكَ وَنُظْهِرِ الأصْلاحَ فى بِلادِكَ وَيَأمَنَ المَظلُومُونَ مِنْ عِبادِكَ وَيُعْمَلَ بِفَرائِضِكَ وسُنَنِكَ وَأحكامِكَ فَأنَّكُم اِنْ لا تَنصُرونٰا وَتَنْصِفُونٰا قَوِيَ الظَّلَمَةُ عَلَيكُمْ وَعَمِلُوا فى اِطفاءِ نُورِنَبِيِّكُمْ وَحَسْبُنا اللهُ وَعَليهِ تَوَكَّلنٰا وَاليهِ أنَبْنٰا وَاليهِ المَصيرُ.

توضیح:

به طوری که قبلا اشاره نمودیم جملا تی از این بخش خطبه نیز با مختصر تفاوت در خطبه های امیرمؤمنان ـ علیه السلام ـ آمده است (۱).

«فاستخففتم بحق الائمه» در نسخه های موجود از وافی و تحف العقول «بحق الائمه» ضبط شده است که در این صورت منظور، استخفاف حق امیرمؤمنان وامام حسن وامام حسین ـ علیهم السلام ـ می باشد. ولی محتمل است که «بحق الامه» باشد ودر

---

۱ ـ رک: خطبه ۱۰۶ و۱۳۱ نهج البلاغه به تنظیم صبحی صالح.

کتابت تصحیف شده است وجمله بعدی «فأمّا حق الضعفاء» این احتمال را تأیید می کند. (امام امت ـ قدس سره ـ این جمله را طبق احتمال دوم ترجمه نموده اند).

«ومن یعرف بالله لا تکرمون وانتم بالله فی عباده تکرمون»: یعرف وتکرمون دوم به صیغهٔ مجهول وتکرمون اول به صیغه معلوم یعنی درعین حال که احترام شما درجامعه به جهت انتساب شما به دین وآیین است ولی خود شما چنین وظیفه ای راانجام نمی دهید واز کسانی که به خدا شناسی معروف هستند تکریم وتجلیل نمی کنید.

«العمی والبکم والزمنی؛ جمع أعْمیٰ وَأبکَم وزَمِنْ است». لا ترحمون وغلبتم به صیغه مجهول «مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله وحرامه»: مجاری جمع مجری مصدرمیمی یا اسم مکان است یعنی باید مجاری مختلف وگوناگون امورمسلمین وکشور اسلامی منتهیٰ به علماء، وحل وفصل احکام وقضایا به دستور دانشمندان الهی که امین حلال وحرام خدا هستند وقوانین آسمانی را ازتغییر وتحریف حفظ می کنند انجام پذیرد.

واین جمله یکی از دلایل فراوانی است که بزرگان علما وفقهای شیعه برای اثبات ولایت فقیه ذکر نموده اند. «والارض لهم شاغره» می گویند: شغرت الارض یعنی این سرزمین حامی ونگهبان ندارد. خطیب مصقع: باکسر میم وفتح عین وبا سین وصاد؛ گویندهٔ بلیغ ودارای صدای بلند که امروز رادیوها ورسانه های گروهی که مورد استفاده دشمنان است ازمصادیق بارزآنست.

اینک ترجمه جملات بخش سوم این خطبه شریفه

«ثُمّ أنْتُمْ أیَتُها الْعِصابةُ عِصابةٌ بِالعِلمِ مَشْهورةٌ وَ بِالخَیرِ مذکورةٌ وبِالنَّصیحَة مَعْروفَةٌ وبِالله فی انفسِ النّاس مَهابَةٌ. یَهابُکُم الشَّریف وَیُکْرِمُکُمُ الضَّعیف ویؤثرکم منْ لاٰفَضْلَ لکُم عَلَیهِ ولاٰیَدَلکُمْ عِنْدَهُ، تُشَفِعونَ فی الحَوائِج اذا آمتُنِعَتْ مِنْ طُلاّ بِها وتَمشُونَ فی الطّریق بِهَیْبَةِ المُلُوكِ وکَرامةِ الأکابِرِ».

«علاوه برآنچه گفتم، شما ای گروه حاضر! ای گروهی که با علم وعالم بودن شهرت دارید وازشما به نیکی یاد می شود وبه خیرخواهی واندرزگویی وبه راهنمایی درجامعه معروف شده اید، وبخاطر خدا در دل مردم شکوه ومهابت پیدا کرده اید به طوری که مرد مقتدر ازشما بیم دارد وناتوان به تکریم شما برمی خیزد وآن کس که هیچ برتری بر او ندارید ونه قدرتی بر او دارید شما را برخود برتری داده است ونعمتهای خویش را از

خود دریغ داشته به شما ارزانی می دارد درموارد حوایج وقتی به دست مردم نمی‌رسد وساطت می کنید ودر کوچه وخیابان با مهابت پادشاهان وشکوه بزرگان قدم بر می دارید».

«اَلَیْسَ کُلُّ ذٰلِکَ اِنَّمٰا نِلتموه بِمٰا یُرْجیٰ عِنْدَکُمْ مِنَ القِیامِ بِحَقِّ اللهِ وانْ کُنْتُم عَنْ اَکثَرِ حَقِّهِ تَقصُرُونَ فاستَخْفَفْتُمْ بِحقِّ الأئمةِ، فَأمّا حَقَّ الضُعَفاء فَضَیَّعْتُمْ وأمّا حَقَّکُمْ بِزَعْمِکُم فَطَلبتم فلا مالاً بَذلتُموهُ وَلٰا نَفساً خٰاطَرتُمْ بِهٰا لِلّذی خَلَقَهٰا وَلٰا عَشیرةً عٰادَیتمُوهٰا فی ذٰاتِ اللهِ».

«آیا بر همه این احترامات وقدرتهای معنوی از این جهت نایل نگشته اید که به شما امید می رود که به اجرای قانون خدا کمر ببندید گرچه در مورد بیشتر قوانین خدا کوتاه آمده اید؟ بیشتر حقوق الهی را که به عهده دارید فرو گذاشته اید مثلاً حق ملت را خوار وفرو گذاشته اید، حق افراد ناتوان و بی قدرت را ضایع کرده اید اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می پندارید بر خاسته اید نه پولی خرج کرده اید ونه جان را در راه آن که آن را آفریده به خطر انداخته اید ونه با قبیله وگروهی بخاطر خدا در افتاده اید».

«انتم تَتَمَنَّونَ عَلَی اللهِ جَنَّتَهُ وَمُجٰاوَرَةَ رُسُلِهِ وَأماناً مِنْ عَذابِهِ. لَقد خَشیتُ عَلَیکُم ایُّها المُتَمَنّونَ عَلَی اللهِ أنْ تَحِلَّ بِکُمْ نِقمَةٌ مِنْ نَقِماتِهِ لأنکُم بَلَغْتُم مِنْ کَرامةِ اللهِ منزِلةً فُضِّلْتُمْ بِهٰا وَمَنْ یُعْرَفُ بِاللهِ لا تُکرِمُونَ وَأنْتُمْ بِاللهِ فی عِبادِهِ تُکْرَمُونَ».

«شما آرزو دارید وحق خود می دانید که بهشتش وهمنشینی پیامبرانش وایمنی از عذابش را به شما ارزانی دارد. من ای کسانی که چنین انتظاراتی ا زخدا دارید از این بیمناکم که نکبت خشمش بر شما فرود آید؛ زیرا در سایه عظمت وعزت خدا به منزلتی بلند رسیده اید ولی خدا شناسانی را که ناشر خدا شناسی هستند احترام نمی کنید حال آنکه شما بخاطر خدا درمیان بندگانش مورد احترامید».

«وَقَدْ تَرَوْنَ عُهودَ اللهِ مَنْقوضةً فَلا تَفْزَعُونَ وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمَمِ آبائِکُم تَفزعُونَ وَذِمَّةُ رَسولِ اللهِ مَخْفورةٌ محقورة، والعُمْیُ وَالْبُکمُ والزمْنیٰ فی الْمَدائِنِ مُهْمَلَةٌ لا تُرحَمُونَ وَلٰافی مَنْزِلَتِکُمْ تَعمَلُونَ وَلٰا مَنْ عَمِلَ فیهٰا تُعنیُونَ. وَبالأدْهٰانِ وَالْمُصٰانَعَةِ عِندَ الظَّلَمَةِ تامَنُونَ کُلُّ ذلِکَ مِمّا اَمَرَکُمُ اللهُ بِهِ مِنَ النَّهْیِ وَالتّنٰاهی وَأنْتُمْ عَنْهُ غٰافِلونُ».

«ونیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می بینید تعهداتی که در برابر خدا شده (یعنی قراردادهای اجتماعی که نظامات ومناسبات جامعهٔ اسلامی را می سازد) گسسته وزیر پا نهاده است اما نگران نمی شوید درحالی که بخاطر پاره ای از تعهدات

پدرانتان، نگران وپریشان می شوید واینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته (یعنی مناسبات اسلامی که ازطریق بیعت با پیامبر اکرم تعهد شده همچنین تعهد اطاعت وپیروی از جانشینش علی واولادش که در «غدیر خم» در برابر پیامبر انجام گرفته) مورد بی اعتنایی است.

نابینایان، لالها، وزمینگیران ناتوان در همه شهرها بی سر پرست مانده اند و بر آنها ترحم نمی شود. ونه مطابق شأن ومنزلتتان کار می کنید ونه به کسی که چنین کاری بکند ودر ارتقاء شأن شما بکوشد اعتنایا کمک می کنید. با چرب زبانی وچاپلوسی وسازش با ستمکاران، خود را در برابر قدرت ستمکاران حاکم ایمن می گردانید تمام اینها دستورهایی است که خدا به صورت نهی یا همدیگر را نهی کردن و باز داشتن داده وشما از آنها غفلت می ورزید».

«وَأَنْتُم أَعْظَمُ النّاسِ مُصيبةً لِما غُلِبتُم عَلَيْهِ مِنْ مَنازِلِ الْعُلَماءِ لو كُنْتم تَشعرُونَ ذلِكَ بِأَنَّ مَجارِی الأمُورِوالأحكامِ عَلىٰ أيْدي الْعُلَماء بِالله الأُمَناء عَلىٰ حَلالِهِ وَحرامِهِ فَأَنْتُمُ المسلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنزِلَةَ وَماسُلبتُم ذٰلِكَ الاّ بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَاختِلافِكِمْ فی السُّنَّة بَعْدَ البيِّنَةِ الْواضِحةِ».

«مصیبت شما از مصائب همه مردم سهمگین تر است زیرا منزلت ومقام علمایی را از شما بازگرفته اند چون در حقیقت امور اداری کشور وصدور احکام قضایی وتصویب برنامه های کشور باید به دست دانشمندان روحانی که امین حقوق الهی ودانای حلال وحرامنداجرا شود. اما اینک مقامتان را از شما بازگرفته وربوده اند، واین که چنین مقامی را از دست داده اید هیچ علتی ندارد جز این که از دور محور حق (یعنی قانون اسلام وحکم خدا) پراکنده اید ودر باره سنت پس از این که دلایل روشن بر حقیقت وکیفیت آن وجود دارد، اختلاف پیدا کرده اید».

«ولَوْ صَبَرتُمْ عَلَى الأذىٰ وَتَحمَّلتُمُ المَؤونَةَ في ذاتِ الله كانَتْ اُمُورُالله عَلَيكُم تَرِدُ وَعَنكُم تَصْدُرُ وَاليكُمْ تَرجِعُ ولكِنَّكُم مَكَّنتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ واستَسلَمتُم آمورَالله في أيْديهم يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهاتِ وَيَسيرُونَ فی الشَّهَواتِ».

«شما اگر مردانی بودید که بر شکنجه وناراحتی شکیبا بودید ودر راه خدا حاضر به تحمل ناگواری می شدید مقررات برای تصویب پیش شما آورده می شد وبه دست شما صادر می شد ومرجع کارها بودید. اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از شما بستانند وگذاشتید حکومتی که قانوناً مقید به شرع است بدست ایشان بیفتد تا بر اساس

سست حدس وگمان به حکومت پردازند وطریقه خود کامگی واقناع شهوت را پیشه سازند».

«سَلَّطَهُمْ عَلیٰ ذٰلِكَ فِرارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَاعْجابُكُمْ بِالْحَیاتِ الّتي هِيَ مُفارِقَتكُم فَأسْلَمتُمُ الضُّعَفاءَ في اَیْدیهِم فَمِن بَیْنِ مُستَعبدٍ مَقْهورٍ وَبَیْنِ مُستَضْعَفٍ عَلیٰ مَعیشَتِهِ مَغْلُوبٍ یَتَقَلَّبُونَ في الْمُلكِ بِآرائِهِمْ وَیَسْتَشْعِرُونَ الْخِزیَ بِأَهْوائِهِمْ اِقتِداءً بِالأشرارِ وَجراةً عَلی الجبّارِ».

«مایهٔ تسلط آنان بر حکومت، فرار شما از کشته شدن بود ودلبستگی تان به زندگی گریزان دنیا. شما با این روحیه ورویه، تودهٔ ناتوان را به چنگال این ستمگران گرفتار آوردید تا یکی برده‌وار سرکوفته باشد ودیگری بیچاره‌وار سرگرم تأمین آب ونانش، وحکام خود سرانه در منجلاب سلطنت غوطه خورند وبا هوسبازی خویش ننگ ورسوایی ببار آورند، پیرو بدخویان گردند ودر برابر خدا گستاخی ورزند».

«في كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ على مِنْبَرِهِ خَطیبٌ مِصقَعٌ فالارَضُ لهُمْ شاغِرةٌ وأیدیهم فیها مَبْسُوطَةٌ وَالنّاسُ لَهُمْ خَوَلٌ. لایَدْفَعُونَ یَدَ لامِسٍ، فَمِنْ بَیْنِ جَبّارٍ عَنیدٍ وَذی سَطْوَةٍ عَلَی الضَّعفَةِ شَدید، مُطاع لایَعْرِفُ المُبدِیءِ المُعید».

«در هر شهر سخنوری از ایشان بر منبر آمده وگماشته است. خاک وطن زیر پایشان پراکنده ودستشان در آن گشاده است. مردم بندهٔ ایشانند وقدرت دفاع از خود را ندارند. یک حاکم دیکتاتور وکینه ورز وبدخواه وحاکم دیگر بیچارگان را می کوبد وبه آنها قلدری وسختگیری می کند، وآن دیگر فرمانروایی مسلط است که نه خدا را می شناسد ونه روز جزا را».

«فیا عَجَباً وَمالی لاأعْجَبُ وَالأرض مِنْ غاشٍّ غَشومٍ وَمُتَصَدِّقٍ ظَلُومٍ وعامِلٍ عَلَی المؤمنین بهِمْ غَیرُ رَحیمٍ، فَاللهُ الحاكِمُ فیما فیهِ تَنازَعنا والقاضی بِحُكْمِهِ فیما شَجَرَ بَیْنَنا».

«شگفتا! وچرا نه شگفتی! که جامعه در تصرف مرد دغلباز ستمکاری است ومعاویه که مأمور مالیاتش ستم ورز است واستاندارش نسبت به اهالی ومؤمنان نامهربان وبیرحم. خداست که درمورد آنچه درباره‌اش به کشمکش برخاسته‌ایم، حکومت وداوری خواهد نمود ودرباره آنچه بین مارخ داده با رأی خویش حکم قاطع خواهد کرد».

«اَللّهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنَّهُ لَمْ یَكُنْ ما كانَ مِنّا تَنافُساً فی سُلطانٍ وَلاَ الْتِماساً مِنْ فُضُولِ الحُطامِ وَلٰكِنْ لِنُرِیَ الْمَعالِمَ مِنْ دینِكَ وَنُظهِرَ الأصْلاحَ في بِلادِكَ وَیَأمَنَ المَظلُومُونَ مِنْ عِبادِكَ وَیُعْمَلَ بِفَرائِضِكَ

وسنَنِكَ وَاَحكامِكَ فَانَّكُم اِنْ لا تَنصُرونا وَتَنصِفُونا قَوِيَ الظَّلَمَةُ عَلَيكُمْ وَعَمِلُوا فى اِطفاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ وَحَسْبُنا اللهُ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنا وَاِلَيهِ اَنَبْنا وَاِلَيهِ الْمَصيرُ».

حسین بن علی ـعلیه السلام ـ در پایان سخنرانیش چنین گفت:

«خدایا! بی شک تو می دانی آنچه از ما سرزده (یعنی مبارزه‌ای که اخیراً بر ضد دستگاه حاکمهٔ اموی پیش گرفته ایم) رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده ونه جستجوی ثروت ونعمتهای زائد، بلکه برای این بوده که اصول وارزشهای درخشان دینت را بنماییم وارائه دهیم ودر کشورت اصلاحات پدید آوریم وبندگان ستمزده‌ات را ایمن وبرخوردار از حقوق مسلمشان گردانیم، ونیز تا به وظایفی که مقرر داشته‌ای وبه سخن وقوانین واحکامت عمل شود. بنابر این شما (گروه علمای دین) اگر ما را یاری نکنید ودر گرفتن داد ما با ما همصدا نگردید ستمگران درمقابل شما قدرت بیشتری پیدا خواهند نمود ودر خاموش کردن مشعل فروزان «نبوت» فعالتر خواهند گردید خدای یگانه ما را کفایت است وبر او تکیه می کنیم وبه سوی او رو می آوریم وسرنوشت ما دست او وبازگشت ما به سوی اوست».

واین بود خطبه حسین بن علی ـعلیه السلام ـ که در «منی» ایراد فرموده وبر حاضران مؤکّداً دستور داده است که در ابلاغ آن بر دیگران تلاش کنند تا تدریجاً همه مسلمانان از ضربه هایی که برپیکرهٔ اسلام وارد شده آگاه شوند واز حوادث خطرناک آینده که اساس اسلام را مورد تهدید قرار می دهد مطلع گردند.

نکات ونتایج در این خطبهٔ شریفه

حسین بن علی ـعلیه السلام ـ در این خطبه شریفه جوانب مختلف اجتماعی، مذهبی دوران پس از شهادت امیرمؤمنان وعلت تسلط معاویة بن ابي سفیان بر جامعه اسلامی وانگیزه به دست گرفتن این دشمن دیرینه اسلام سرنوشت مسلمین را مطرح نموده، آنگاه به خطراتی که آینده اسلام را تهدید می کند اشاره نموده وزنگ خطر را به حرکت در آورده که اگر مسلمانان قیام نکنند وسران قوم وآگاهان ملت به خود نیایند ووظیفه خود را انجام ندهند نه تنها چراغ پرفروغ رسالت بی فروغ بلکه مشعل فروزان نبوت با دست دشمنان به خاموشی خواهد گرایید، فرزند امیرمؤمنان بدین گونه صدای مظلومیت قرآن وعترت را به حاضرین ابلاغ فرموده که آنان نیز در سطح کشور اسلامی وتا آن جا که

امکان دارد به افراد متعهد ابلاغ ومسلمانان را از این خطر آگاه سازند.

گرچه این خطبه به شرح مفصلی نیازمند است وهریک از جملات آن توضیح وتبیین علمی تاریخی گسترده ای می طلبد (۱) اما فعلاً ودر این فرصت تنها نکاتی از آن را به صورت نتیجه گیری ودر حد برداشت وبینش نویسنده در اختیار خواننده قرار می دهیم.

شرایط زمانی ومکانی

یکی از نکات مهم در این خطبه شریفه قبل از بیان محتوای آن، انتخاب زمان حساس ومکان مناسب ودعوت از شخصیتهای اسلامی وشرکت دادن زنان ومردان از نخبه گان بنی هاشم مهاجرین وانصار از صحابه ویاران رسول خداست که دویست نفر از حضار مجلس را کسانی که افتخار صحابگی ودرک فیض حضور پیامبر ـ صلی الله علیه وآله ـ را داشته اند تشکیل می داد وبیش از هشتصد نفر دیگر نیز از فرزندان صحابه (تابعین) بودند.

محل تشکیل مجلس: «منی» حساسترین نقطه در کنار بیت الهی، در وادی عشق ابراهیم بنیانگذار توحید وقربانگاه اسماعیل، الگوی فداکاری واز جان گذشتگی آن جا که باید همهٔ تعنیات را کنار گذاشت وبجز خدا را به فراموشی سپرد وبا تمرین رجم شیاطین وسنگباران نمودن طاغوتها آماده پذیرش ندای حق شد وقربان شدن در راه خدا وگذشتن از سروجان را در راه ایمان واسلام بیازمود واز «یاأبَتِ افعَلْ ماتُؤمَرُ» درسها آموخت و «ستَجِدُني اِنشاءاللهُ مِنَ الصّابرين» رابرای صبر وشکیبایی در مقابل فشارها وسختی ها وقطعه قطعه شدن در راه نیل به اهداف مقدس، الگو وسرمشق قرار داد.

زمان: «ایام تشریق»؛ وپس از طی یک دوران عبادت وریاضت وارتباط با خداوند وپس از انجام اعمال «عمره» وگذشتن از منزل «عرفات» وبیتوته نمودن در بیابان «مشعر» وانجام دادن مراسم قربانی ورسیدن به یک دوران روحی ومعنوی برای دریافت پیام حیات بخش وفرمان بلند ریحانهٔ رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله ـ.

* * *

۱ـ همانگونه که تنها یک جمله آن «ذلك بان مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء...» در کتب فقهی استدلالی از سوی علما وفقها مورد بحث وسیعی قرار گرفته است.

واما نکات مربوط به متن خطبه

۱ـ انحراف از ولایت:

اولین مطلبی که حسین بن علی ـعلیه السلامـ در این خطبه مطرح ساخته انحراف از حق وخارج شدن از مسیر صحیح واصیل ولایت و به فراموشی سپردن وصایای رسول خدا ـصلی الله علیه وآلهـ در این موضوع مهم واساسی است. که رسول خدا ـصلی الله علیه وآلهـ از اولین روزهای بعثت ودر طول بیست وسه سال دوران نبوتش موضوع ولایت وامامت را مطرح و با بیانات مختلف وتعبیرات گوناگون امیرمؤمنان ـعلیه السلامـ را به مردم معرفی نمود واز نمونه های بارز ومحسوس آن داستان «سدّ ابواب» بود که پس از ورود به مدینه و با شروع ساختمان مسجد وبنای منازل وحجرات در اطراف آن، حکم قطعی صادر نمود که «سدّ والأبْوابَ إلاّ بابَ عَلِي» وسپس فرمود:

«ما أنَا سَدَدْتُ أبْوابَكُمْ وَلكِنَّ الله أمَرَني بِسَدِ أبوابِكُمْ وَفَتح بابِه».

«من این حکم را از پیش خود صادر نکردم بلکه از سوی خدا مأمور شدم تا آن را به شما ابلاغ کنم».

واین معرفی باز با بیان «أنْتَ وَليُّ كُلِ مُؤمِنٍ بَعْدي» و بیانات دیگر ادامه یافت تا اینکه در آخرین ماهها وآخرین روزهای زندگی رسول خدا ـصلی الله علیه وآلهـ این مسألهٔ مهم وحساس واین موضوع حیاتی با صراحت هر چه بیشتر ودر میان عامّهٔ مردم در «غدیر خم» ودر میان مسجد ودر بالای منبر مطرح گردید تا دیگر برای کسی جای شک وتردید وراهی برای تأویل وتفسیر باقی نماند که در این معرفی ها حضار مجلس «منی» خود شاهد وناظر بودند و یا از صحابه مورد اعتماد واز شاهدان عینی شنیده بودند ولذا پاسخ آنان به حسین بن علی پس از بیان هر یک از این معرفی ها این بود که: «اللهم نعم».

ولی هر چه بود و بهر دلیلی بود این انحراف به وجود آمد و با گذشت زمان شدید تر شد؛ زیرا اگر خشت اول این بنای کج با نفی وصیت و با استناد به اجماع وتصمیم صحابه گذاشته شد دقیقاً خشت دوم آن و به فاصله تقریباً دو سال با اتکاء به وصیت و بانفی اجماع وسلب هر نوع اظهار نظر از صاحب نظران و بدون توجه به رأی اهل حل وعقد وخبرگان استحکام بخشید!

وپس از ده سال برای انتخاب خلیفه سوم راه سومی که مخالف با دو روش قبلی بود

به نام «شورا» به کار گرفته شد. اگر این انحراف ازمسیر صحیح وتناقض سه ضلعی وتضاد سه قطبی در کیفیت انتخاب خلیفه از نظر یک عده مسأله ای مربوط به تاریخ گذشته وعملی انجام شده تلقی می شود اما نباید فراموش کرد که نتایج تلخ وابعاد زیانبار آن که باگذشت زمان به وجود آمد آن چنان وسیع وگسترده است که برای هیچ تحلیل گر اجتماعی قابل ارزیابی وبرای هیچ تاریخ نویس محقق وجامعه شناس تیز بین قابل ذکر وبیان نیست.

حوادث دوران امیرمؤمنان (ع) در گفتار آن حضرت

گوشه ای از این درد اجتماعی مذهبی را می توان در گفتار امیرمؤمنان ـعلیه السلام ـ که خطبه حسین بن علی ـعلیه السلام ـ توضیح وشرح آن است مشاهده نمود که پس از بیان کیفیت انتخاب دور اول ودوم واشاره به موقعیت خویش به حوادث واشتباهات وخطاها وگرفتاریهایی که در دوران خلیفه دوم وسوم به وجود آمد ومسلمانان را مجبور به روی آوردن به آن حضرت نمود وکارشکنیهایی که از سوی عده ای از مسلمانان در اثر هوی وهوس ودنیا پرستی ومقام دوستی به وجود آمد چنین می گوید:

به خدا سوگند! مردم در (دوران خلیفه دوم) درناراحتی ورنج عجیبی گرفتار آمده بودند، ومن در این مدت طولانی، با محنت وعذاب، چاره ای جز شکیبایی نداشتم. سرانجام روزگار او (عمر) هم سپری شد، وآن (خلافت) را در گروهی به شورا گذاشت به پندارش، مرا نیز از آنها محسوب داشت پناه به خدا از این شورا! (راستی) کدام زمان بود که مرا با نخستین فرد آنان (ابوبکر) مقایسه کنند که اکنون کارمن به جایی رسد که مرا همسنگ اینان (اعضای شورا) قرار دهند؟ لکن باز هم کوتاه آمدم وبا آنان هم آهنگی ورزیدم (وطبق مصالح مسلمین) در شورای آنها حضوریافتم بعضی از آنان بخاطر کینه اش ازمن روی برتافت، ودیگری خویشاوندی را (بر حقیقت) مقدم داشت، اعراض آن یکی هم جهاتی داشت که ذکر آن خوشایند نیست.

بالأخره سومی به پا خاست، او همانند شتر پر خور وشکم بر آمده همّی جز جمع آوری وخوردن بیت المال نداشت. بستگان پدرش به همکاریش بر خاستند، آنها همچون شتران گرسنه ای که بهاران به علفزار بیفتند، وبا ولع عجیبی گیاهان را ببلعند، برای خوردن اموال خدا دست از آستین بر آوردند، اما عاقبت بافته هایش (برای استحکام

خلافت) پنبه شد، وکردار ناشایستش کارش را تباه ساخت وسرانجام شکم خوارگی وثروت اندوزی، برای ابد نابودش ساخت، ازدحام فراوانی که همچون یالهای کفتار بود مرا به قبول خلافت واداشت، آنان از هر طرف مرا احاطه کردند، چیزی نمانده بود که دو نور چشمم، دو یادگار پیغمبر، حسن وحسین زیر پا له شوند، آن چنان جمعیت به پهلوهایم فشار آورد که سخت مرا به رنج انداخت وردایم از دو جانب پاره شد! مردم همانند گوسفندانی (گرگ زده که دور تا دور چوپان جمع شوند) مرا در میان گرفتند. اما هنگامی که به پا خاستم وزمام خلافت را به دست گرفتم، جمعی پیمان خود را شکستند، گروهی (به بهانه های واهی) سر از اطاعتم باز زدند واز دین بیرون رفتند، ودسته ای دیگر برای ریاست ومقام ازاطاعت حق سر پیچیدند، (وجنگ صفین را به راه انداختند) گویا نشنیده بودند که خداوند می فرماید: سرزمین آخرت را برای کسانی برگزیده ایم که خواهان فساد در روی زمین وسرکشی نباشد، عاقبت نیک، از آن پرهیز کاران است. چرا خوب شنیده بودند وخوب آن را حفظ داشتند، ولی زرق وبرق دنیا چشمشان را خیره کرده وجواهراتش آنها را فریفته بود(۱).

وبه طوری که در جملات آخر درد دل آن حضرت، ملاحظه می کنید آنگاه که به خلافت رسید وآن کانون عدل ومحور صحیح قوانین اسلامی در رأس امور قرار گرفت وبرنامه خود را اعلان نمود که:

«والله لو وَجَدتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النساء ومُلِكَ بِهِ الأماء لَرَدَدتُهُ فَأنَّ فی العَدْلِ سِعةٌ وَمَن ضاقَ عَلیه العَدْلُ فَالْجورُ بِهِ اَضْیَقُ»(۲).

در اثر انحراف یک ربع قرن وفراموش شدن روش زندگی رسول خدا وگرایش جامعه به قانون شکنی وحق کشی، به جرم اجرای قانون حق وعدالت به مبارزه با آن امام بزرگوار بر خاستند وجنگ داخلی به راه انداختند واگر مستقیماً در جنگ شرکت ننمودند با سکوت خود به تقویت دشمن پرداختند ونیروی آن حضرت را که بایستی در گسترش

۱- برای آگاهی بیشتر از مضمون خطبه، به سوّمین خطبه نهج البلاغه مراجعه شود.

۲- «بخدا سوگند! اگر آنچه از عطایای عثمان وآنچه بیهوده از بیت المال مسلمین به این وآن بخشیده بیابم به صاحبش بر می گردانم گرچه زنانی را با آن کابین بسته ویا کنیزانی را باآن خریده باشند؛ زیراعدالَت گشایش می آورد وآن کسی که عدالت بر او گران آید تحمل ظلم وستم بر او گرانتر خواهد بود». (خطبه۱۵).

عدل وداد وپیاده کردن اهداف قرآن ومقاصد نبوی صرف شود به دفاع از اصل اسلام ودر جهت حفظ حوزهٔ مسلمین منعطف ساختند واین جنگهای داخلی وتنازعات درونی به جایی منجر گردید وجبهه حق را آن چنان تضعیف وآن حضرت را آن چنان خسته وازرده ساخت که به ساحت قدس خداوندی ملتجی گردید واین چنین درخواست نمود: «بارالها! (از بس نصیحت کردم) که آنها را خسته وناراحت ساختم وآنها نیز مرا خسته کردند. من آنها را ملول وآنها مرا ملول ساختند پس به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت کن و به جای من بدتر ازمن به آنها مسلط نما».

آنگاه فرمود: «سوگند به خدا! گمان می کنم که طرفداران معاویه بزودی بر شما مسلط خواهند شد؛ زیرا آنان در یاری از باطلشان متحدند وشما در راه حقتان متفرق، شما به نافرمانی از پیشوای خود درمسیر حق برخاسته اید ولی آنها در باطل خود از پیشوای خویش اطاعت می کنند آنها نسبت به رهبر خود ادای امانت می کنند وشما خیانت، آنها در شهرهای خود به اصلاح مشغولند وشما به فساد!» (۱).

ودرعین حال این موضوع را هم پیش‌بینی نمود: با این شرایطی که پیش آمده وشما از ایفای وظیفه خود درمقابل امام وپیشوایتان سر پیچی وسهل انگاری می کنید ودشمن درمکر وخدعه اش هر روز قدمهای مؤثرتری برمی دارد بزودی معاویه ویارانش به پیروزی خواهند رسید وبر شما مسلط خواهند گردید ویک آیندهٔ تاریک وسرنوشت شوم در انتظار شماست. **«اما انکم ستلقون بعدی ذُلاً شاملاً وسیفاً قاطعاً واثرةً یتخذها الظالمون فیکم سُنَّةً»** (۲).

وبالأخره دعای آن حضرت «فأبدلنی خیراً منهم» به اجابت رسید وهمنشینی او با مردمی که از آنان آزرده خاطر بود به همنشینی رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله ـ وانبیا واولیا در جوار قرب خداوندی مبدل گردید وباشکافته شدن فرق نازنینش از پیروزی

۱ـ «وانی والله لاظن ان هؤلاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علی باطلهم وتفرقکم عن حقکم وبمعصیتکم امامکم فی الحق وطاعتهم امامهم فی الباطل وبأدائهم الامانة الی صاحبهم وخیانتکم وبصلاحهم فی بلادهم وفسادکم... اللهم انی قد مللتهم وملّونی وسئمتهم وسئمونی فابدلنی بهم خیراً منهم وابدلهم بی شرّاً منی...». (خطبه ۲۵).

۲ـ آگاه باشید بزودی با خواری وذلت فراگیری مواجه وگرفتار شمشیر برنده خواهید شد واستبدادی بر شما حکومت خواهد کرد که برای ستمگران سنت شود (خطبه ۲۴).

نهایی استقبال نمود و به سوی لقای خدای کعبه شتافت که: «فزت ورب الکعبه» (۱).

عملکرد امام مجتبی (ع)

پس از امیرمؤمنان، فرزندش حسن مجتبی وریحانهٔ رسول خدا مصمم گردید راه آن حضرت را در جنگ با معاویه وریشه کن ساختن جرثومه فساد بنی امیه ادامه ومبارزه با کفر گذشته ونفاق حاضر را در رأس وظایف امامت ورهبری خویش قرار دهد زیرا او نیز امام به حق و «سید شباب اهل جنّت» بود وراه او همان راه علی -علیه السلام- و برنامه اش برنامه او بود.

و برهمین اساس فرمان جنگ با معاویه را صادر کرد ولشکر کوفه را بسیج وخودش به عنوان فرمانده کل قوا به سوی جبهه حرکت نمود و پس از آغاز جنگ درمیان دو لشگر از طرفی وجود افراد پیمان شکن درمیان لشگر آن حضرت که امیرمؤمنان -علیه السلام- راحت طلبی آنان را همواره مورد نکوهش قرار می داد واز روح پیمان شکنی وعدم احساس مسؤولیت که بر آنان حاکم بود به درگاه خدا شکوه می نمود واز طرف دیگر وجود مکر شدید ونیرنگ های مختلف پسر ابوسفیان، حسن بن علی -علیه السلام- را بر آن واداشت که بر خلاف میل باطنی وعدم رضای درونی، آتش بسی را قبول کند وقطعنامه ای را بپذیرد که می دانست معاویه مکار وفرزند هند جگر خوار بر مواد آن عمل نخواهد نمود.

حسن بن علی -علیه السلام- علت این حادثه جانکاه تاریخی وانگیزه این انعطاف ونرمش ظاهری را با بیانات مختلف ابراز داشته ورنج درونی خود را با مردم زمان خویش درمیان گذاشته است.

او درضمن یک سخنرانی که معاویه نیز در آن شرکت داشت چنین فرمود: «مردم! معاویه چنین وانمود می کند که من با پذیرش قطعنامه او را به مقام خلافت سزاوار دیدم ولی او دروغ می گوید زیرا طبق مضمون کتاب خدا وسنت پیامبرش رهبریت مردم با خاندان ماست (وچگونه ممکن است من بر خلاف کتاب وسنت عمل کنم) و به خدا سوگند! اگر مردم در بیعت خود با ما وفادار بودند واز فرمان ما اطاعت وما رایاری

۱- در «اقرب الموارد» می گوید: «فَازَ بِخَيرٍ أي ظَفَرَ بِهِ وَيُقَالُ لِمَن اَخَذَ حَقَّهُ مِنْ غَرِيمِهِ: فَازَ». بنابر این واژه «فَوز» دقیقاً به معنای پیروزی است نه به معنای رستگاری که در بعضی ترجمه ها آمده است وامروز هم به برندهٔ مسابقه می گویند «فائز».

می کردند خداوند برکات آسمان وزمین را بر آنان ارزانی می داشت (آنگاه خطاب به معاویه فرمود:) وشما دیگر نمی توانستید طمعی در سیطره وحکومت بر مسلمین داشته باشید. معاویه! مگر نه این است که رسول خدا ـصلی الله علیه وآله ـ فرموده هر ملتی که ولایت وسرپرستی خویش را با وجود افراد آگاه در اختیار ناآگاهان قرار بدهد سرنوشت آن ملت به تباهی کشیده و به آیین گوساله پرستی روی خواهند آورد».

سپس فرمود: «آری چون بنی اسرائیل با این که می دانستند هارون خلیفه وجانشین موسی ـعلیه السلام ـ است او را ترک نمودند به پرستش گوساله روی آوردند ودرمیان مسلمانان نیز چنین انحرافی به وجود آمد و با توصیه رسول خدا نسبت به علی ـعلیه السلام ـ که: «اَنتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هٰارونَ مِنْ مُوسیٰ» او را ترک نموده و به عواقب ناگوار آن مبتلا شدند».

امام مجتبی سپس خطاب به معاویه فرمود: «رسول خدا ـصلی الله علیه وآله ـ آنگاه که مردم را به سوی خدا ویکتا پرستی دعوت می نمود به غار پناه برد واگر یار و یاوری داشت از میان مردم فرار نمی کرد. معاویه! اگر من نیز یار و یاور داشتم پیمان آتش بس با تورا نمی پذیرفتم».

سپس خطاب به مردم فرمود: «خداوند عذر «هارون» را پذیرفت آنگاه که قومش او را تنها گذاشتند ونقشه قتل او را کشیدند وخداوند عذر پیامبر ـصلی الله علیه وآله ـ را پذیرفت آنگاه که برای خود یار و یاوری ندید واز میان قومش دوری گزید وعذر من و پدرم علی نیز درپیشگاه خدا پذیرفته است زیرا چون یار و یاوری واعوان وانصاری پیدا نکردیم با دیگران مماشات نمودیم واینها سنن تاریخ وجریانات مشابهی است که یکی پس از دیگری واقع می گردد».

امام مجتبی درپایان سخنانش فرمود: «مردم! اگر شما درمیان مشرق ومغرب بگردید بجز من وبرادرم فرزندی برای رسول خدا نخواهید یافت» (۱).

وباز درپاسخ سؤال یکی از آشنایانش درمورد صلح با معاویه چنین فرمود:

به خدا سوگند! من این صلح وقطعنامه را نپذیرفتم مگر آنگاه که دیدم یار و یاور ندارم واگر در این راه نیرویی داشتم شب وروز به جنگ با معاویه ادامه می دادم تا آنچه خدا

۱ـ احتجاج طبرسی، ج۲، ص۸.

می خواهد تحقق پذیرد «وَاللهِ، مٰاسَلَّمْتُ اْلأَمرَ اِلیهِ اِلاّٰ اَنّی لَم اَجِد اَنصاراً وَلَوْوَجَدتُ اَنصاراً لَقاتَلتُهُ لَیلی وَنَهٰاری حَتّٰی یَحْکُمَ اللهُ بینی وَبَینَه»(۱).

خلاصه: اگر امیرمؤمنان -علیه السلام- نتوانست به اهداف عالیه خود نایل گردد واگر حسن بن علی -علیه السلام- صلح وسازش با معاویه را پذیرفت واگر معاویه توانست بر مسلمین مسلط گردیده وآنان را به سوی ذلت وبدبختی سوق دهد واز اسلام وقرآن دور سازد وسرنوشت ملت اسلامی را پس از خود به عنصر خطرناکتر دیگری به نام یزید بسپارد، باید یکی از عوامل مهم این حوادث را عدم اطاعت از مقام ولایت وبی توجهی گروهی از مسلمانان سرشناس به وظایف خویش در مقابل رهبری صحیح اسلام دانست که نه تنها حاضر نشدند از فرمان ولایت امر پیروی ودر چهارچوبه اوامر رهبری معنوی حرکت نمایند بلکه به ایراد واشکال واعتراضات نابجا وچون وچراهایی که چنین عواقب وضایعات غیر قابل جبران را در پی داشت پرداختند.

۲- اهمیت امر به معروف ونهی ازمنکر :

حسین بن علی -علیه السلام- در بخش دوم از این کلمه نورانی وخطبه جاودانی، مهاجرین وانصار را به طور خصوص وهمه مسلمانان را در طول تاریخ به طور عموم مورد خطاب قرار داده ومسامحه وسهل انگاری آنان را در انجام امر به معروف ونهی ازمنکر که اساس نظام اجتماعی اسلام بر آن استوار است ملامت ونکوهش نموده است ویکی از

۱- احتجاج طبرسی، ج۲، ص۱۲.

«با توجه به بیان صریح امام مجتبی -علیه السلام- درمورد متارکه جنگ به نظر می رسد حدیث: «اِنَّ ابنی هٰذا سَیِّدٌ وَلَعَلَّ اللهَ اَنْ یُصْلِحَ بِهِ بَیْنَ فِئَتَینِ مِنَ الْمُسلِمینَ؛ این فرزند من «حسن» سید وسالار است وامید است خداوند به وسیلهٔ او درمیان دو گروه ازمسلمانان را اصلاح کند». که به عنوان فضیلت بر آن حضرت در صحیح بخاری وسایر منابع حدیثی اهل سنت نقل وبه کتب شیعه هم راه یافته است از «جعلیات» واز فرآورده های کارخانه حدیث سازی معاویه باشد تا حقایق تاریخی را دگرگون وپیروان معاویه را درصف مسلمانان وریختن خون آنها را حرام ومسأله «صلح» را یک عمل واجب وحکم اولی نسبت به امام مجتبی -علیه السلام- قلمداد کند ولی گفتار آن حضرت این است که قبول این صلح به طور اجبار به وجود آمده واگر آن حضرت عِده وعُده وشرایط لازم را در اختیار داشت تا پیروزی نهایی وسقوط حتمی معاویه به جنگ با وی ادامه می داد وپیروان معاویه را از: «فِئَتَینِ مِنَ المُسلِمین» به حساب نمی آورد».

علل به وجود آمدن ظلمهای اجتماعی مسلط شدن ظالمان وستمگران بر سرنوشت مسلمین را ـ که در بخش سوم از آن سخن رانده است ـ کوتاهی در این وظیفه خطیر معرفی نموده است.

مهمترین بُعد در امر به معروف ونهی از منکر

ولی آنچه که در این قسمت از سخن امام ـ علیه السلام ـ قابل توجه وحائز اهمیت است بیان ابعاد وسیع ومفهوم گسترده امر به معروف ونهی از منکر واشاره به مهمترین بُعد وجنبه عملی در این مسأله اساسی وحیاتی است زیرا امام ـ علیه السلام ـ با استناد به دو آیه از قرآن مجید می فرماید: اگر امر به معروف ونهی از منکر در جامعه برقرار شود همهٔ واجبات از کوچک وبزرگ عملی وهمه مشکلات حل خواهد گردید، آنگاه به عنوان نمونه ومصداق، پنج مورد از این امور را بدین صورت بیان می کند:

۱ـ «وذلك أن الأمر بالمعروف والنّهی عن المنكر دعاء الی الاسلام؛ امر بمعروف ونهی از منکر دعوت به اسلام (وجهاد عقیدتی فکری) است».

۲ـ «مع ردّ المظالم؛ وبازگرداند ن حقوق ستمدید گان بر آنان است».

۳ـ «ومخالفة الظالم؛ مبارزه با ستمگران است».

٤ـ «وقسمة الفیء والغنائم؛ توزیع عادلانه ثروتهای عمومی وغنایم جنگی است».

۵ـ «واخذ الصدقات من مواضعها ووضعها في حقها؛ وجمع آوری صدقات وهمه مالیاتها از موارد صحیح وصرف کردن آنها در موارد صحیح وشرعی آنها است».

وپر واضح است که انجام دادن امر به معروف ونهی از منکر در این سطح وسیع مبارزه با ستمگران وگرفتن حقوق وریشه کن ساختن جور وفساد واقامه عدل وداد در جامعه نمي تواند به صورت فردی ویا با امر بمعروف قولی وبدون تشکیل حکومت اسلامی وایجاد نیروی اجرایی امکان پذیر باشد.

واین بیان حسین بن علی ـ علیه السلام ـ پاسخ روشنی است بر کسانی که این امر مهم وزیر بنایی را در ابعاد کوچک ودر جهت فردی ودر جنبه قولی ونه عملی آن می دانند. ودلیل دیگری است بر وجوب تشکیل حکومت اسلامی وبر اجرای عملی امر بمعروف ونهی از منکر در جامعه. وبه همین دلیل ودلایل فراوان دیگر است که گروهی از فقهای بزرگ شیعه جهاد را با تمام اهمّیت وعظمتش وبا تمام ابعاد واحکامش، بخشی از

امر بمعروف ونهی از منکر می دانند وگوشه ای از این دو وظیفه مهم اسلامی به حساب می آورند وجمله «**اشهد انك قد اقمت الصلاة وآتيت الزكاة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر**» که در زیارت حضرت سید الشهداء ـعلیه السلام ـ به کار رفته گواه این حقیقت است واین معنا را تفهیم می کند که قیام وجهاد آن حضرت در مقابل حکومت یزید به جهت اجرای فرایض الهی واقامه نماز وزکات وبرای انجام وظیفه امر به معروف ونهی از منکر بوده است.

خلاصه: امر بمعروف ونهی از منکر به مفهوم وسیع ومعنای صحیح ودقیق آن که عبارت از بسط عدل وداد وریشه کن ساختن ظلم وفساد است مستلزم وجود حکومت اسلامی است واگر امر به معروف ونهی ازمنکر به این معنا در جامعه اجرا نگردد وحکومتی برپایه اسلام به وجود نیاید طبیعی است جای آن را اشرار خواهند گرفت وستمگران بر جامعه تسلط خواهند یافت همانگونه که امیرمؤمنان ـعلیه السلام ـ در آخرین وصیتش فرمود: «**ولا تتركوا الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فيولّى عليكم اشراركم فتدعون فلايستجاب لكم**» (۱).

«امر به معروف ونهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می شوند سپس هر چه دعا کنید مستجاب نمی گردد».

۳ـ خود باختگان تاریخ:

بخشهای سه گانه این خطبه شریف در عین این که درسهایی است از فلسفه تاریخ ونکاتی است از جامعه شناسی که علل تحول اجتماعی مسلمانان را در طول نیم قرن وانگیزه تسلط ظالمان وستمگران را آن هم در اوایل شکوفایی اسلام وعلت خارج شدن اهل بیت از صحنه وبه دست گرفتن معاویة بن ابی سفیان سرنوشت مسلمین را از سه بعد مختلف مورد بررسی قرار داده ودر حقیقت آیه شریفه: «**ان الله لايغير ما بقوم حتى يغيروا ما بأنفسهم**» را به صورتی زیبا ودلنشین وبا ارائه شاهد ومصداق عینی تفسیر نموده است ودر عین حال بیانگر درد درونی ورنج خاطر عمیق حسین بن علی ـعلیه السلام ـ است وهشداری است برای مسلمانان عموماً وبرای علما وروحانیون خصوصاً در طول تاریخ.

۱ـ از فرازهای آخرین وصیت امیرمؤمنان ـعلیه السلام ـ.

حسین بن علی -علیه السلام- در بخش سوم از این خطبه گروهی از مسلمانان وصحابه ویاران رسول خدا -صلی الله علیه وآله- وفرزندان آنها را که در آن مجلس تاریخی ومهم حضور داشتند مورد خطاب قرار داده افرادی که سرشناسان جامعه ودارای شخصیت مذهبی اجتماعی بودند ومی توانستند نقشی ایفا کنند وجامعه را به حرکت در آورند آنان که قول وعمل وگفتار وکردارشان وحرکت وسکونشان برای آحاد ملت، الگو وسرمشق بود وبایستی موقعیت وشخصیت خود را بشناسند وارزش واقعی خود را دریابند ودر فکر سعادت جامعه ونجات مظلومین باشند ولی در اثر رفاه طلبی وفرار از سختیها ومرارتها ودر مقابل عشق به زندگی ولذایذ مادی وگاهی در اثر تحجر وقشری بودن خود را باخته وبرای نیل به اهداف کودکانه ودر «خلود الی الارض» وظیفه خطیر خود را در بوته فراموشی قرار داده او امر ونواهی خدا را به گونه ای که خواسته آنان را تأمین می کند تفسیر وتأویل نمودند وکژ راهه به حرکت خود ادامه دادند.

افرادی که به این اعتبار که طرفدار حق وپاسدار فضیلتند از شکوه وعظمت در جامعه برخوردار ودر دل اقویا وضعفا دارای مهابت ودر نظر همه طبقات از احترام بخصوصی برخوردار بودند اما نه تنها آن انتظارات وتوقعات جامعه اسلامی تحقق نپذیرفت واز دین وقرآن پاسداری ننمودند ودر این راه متحمل ضرر مالی نگشته وحاضر به پذیرش محرومیت وشکنجه وزندان نگردیدند وبا اقوام وآشنایانشان که همه مقدسات را مسخره واستهزاء می کردند به نزاع ومخاصمه بر نخاستند وبه حامیان دین وشکنجه شدگان در راه اسلام وتبعیدیان در راه قرآن ارجی ننهادند وبرای شکسته شدن حریم اسلام وقرآن فریاد ننمودند بلکه عملاً با دشمنان اسلام مداهنه وراه سازش پیش گرفتند ودر نتیجه راه را برای تسلط ظالمان وتضییع حقوق ستمدیدگان هموار ساختند.

ولی اگر متوجه بودند درمی یافتند که با این روش، مقدمه بزرگترین مصیبت خویش را فراهم آورده واساس بدبختی وذلت خود را پی ریزی نموده اند زیرا اگر آنان از دور حق پراکنده نمی شدند ودر خط ولایت وفرمان نبوت اختلاف نمی کردند ودر راه خدا به زحمت ومشقت وحرمان موقت تحمل می کردند از مرگ در راه حق فرار نمی کردند وشیفته زندگی چند روزه نمی شدند قدرت اسلام ونیروی اجرایی احکام در دست آنان قرار می گرفت وحدود احکام الهی با دست آنان اجرا می گردید، مظلومان وستمدیدگان به وسیله آنان نجات پیدا می کردند محرومان جامعه به نوا می رسیدند وظالمان

وزورگویان درهم کوبیده می شدند. ولی اینک سستی آنان صحنه را عوض کرده گسستن آنان از اسلام، آنها را ضعیف وذلیل نموده وقدرت اجرایی را در دست دشمنان قرار داده بهر نحوی که دلخواهشان است با مظلومان رفتار می کنند و به هر سویی که روح شقاوتگرشان اقتضا می کند جامعه را سوق وفرامین خدا را مورد تحقیر وسنت رسول -صلی الله علیه وآله- را مورد اهانت قرار می دهند، نابینایان وزمینگیران، فقرا ومحرومان به کمترین حقوق انسانیت خود دست رسی ندارند در هر گوشه ای فرد مستبدی حاکم ودرهر ناحیه ای شخص خود خواهی فرمان رواست، برای کوبیدن اسلام ودرهم شکستن شوکت مسلمین از تمام وسایل تبلیغی که در اختیار دارند بهره می گیرند وحقایق آیین را تحریف وقوانین اسلام را وارونه، حدود را تجاوز به حقوق، قصاص را جنایت وتعزیرات را قساوت معرفی می کنند و...

واین بود سخن حسین بن علی -علیه السلام- ودرد دل ریحانه رسول خدا -صلی الله علیه وآله- وشفقه فرزند امیرمؤمنان -علیه السلام- وجگر گوشه فاطمه زهرا -علیها السلام- نه سخن حسین بن علی بلکه این سخن، سخن همه انبیا وسخن ودرد دل همه ائمه واولیای خداست؛ سخن حضرت ابراهیم وسخن حضرت موسی، سخن حضرت مسیح وسخن خاتم پیامبران است. سخن امیرمؤمنان وسخن امام مجتبی وسخن بقیه امامان وپیشوایان معصوم است.

پاسخ عملی بر این خطبه:

همانگونه که این خطبه واین سخن، سخن انبیا واولیا وسخن ائمه هدی است پاسخ عملی بر این سخن نیز در مرحله نخست از سوی انبیا وائمه هدی بوده است ولبیک گویان بر این ندای حیات بخش درطول تاریخ، پیامبران وپیشوایان بوده اند.

آری آنان هم منادی بودند وهم لبیک گوهم مخاطب وگوینده بودند وهم مخاطب وشنونده هم نهیب زدند وهم حرکت نمودند، هم دعوت کردند وهم اجابت نمودند وتا آن جا در راه اجابت به این دعوت خویش استقامت ورزیدند که رفتن درمیان آتش را با آغوش باز پذیرا گردیدند ولی بالأخره به نمرودیان متمرد، فائق آمدند واساس توحید را بنا نهادند وتا آن جا در هدف خود پایداری نمودند تا دشمن را به میان امواج دریا فرستادند وملتی را از بردگی وذلت نجات دادند وتا آن جا در پیمان خود وفادار ماندند تا سر بریده

آنان در میان طشت ودر مقابل دشمن شعار پیروزی خون بر شمشیر را سر داد.

وبالأخره این افتخار بزرگ نصیب جهان شیعه گردید که ائمه وپیشوایانشان (در راه تعالی دین اسلام ودر راه پیاده کردن قرآن کریم که تشکیل حکومت عدل یکی از ابعاد آن است در حبس وتبعید به سر برده وعاقبت در راه براندازی حکومتهای جائرانه وطاغوتیان زمان خود شهید شدند)(۱) وتا آن جا که شرایط وامکانات ایجاب می نمود قیام مسلحانه کرده وبا شمشیر به جنگ ومصاف دشمن شتافتند که جنگ مسلحانه وقیام خونین امیرمؤمنان -علیه السلام- درمقابل دشمنان اسلام در سه جنگ بزرگ وقیام خونین وفرزندش امام مجتبی وحسین بن علی درمقابل طاغوتهای دوران خویش معاوية بن ابی سفیان وفرزندش یزید از برگهای زرین تاریخ اسلام وتاریخ بشریت است.

پاسخ حسین بن علی (ع) و پیروانش

گر چه مضمون این خطبه شریفه برای مستمعین وحاضران مجلس، قیام حسین بن علی -علیه السلام- را درآینده ترسیم می کند واز امر بمعروف عملی آن حضرت درآینده خبر می دهد وشنوندگان را برای آمادگی وهمکاری با این قیام دعوت می نماید، ولی در آخر این خطبه این حقیقت با صراحت کامل مطرح گردیده وبر این حرکت پرشور وتاریخی تصریح شده است: «اللهم انك تعلم انه لم يكن ماكان منا منافسةً في سلطان... فانكم ان لا تنصرونا وتنصفونا قوى الظلمه عليكم وعملوافي اطفاءنورنبيكم» خدایا بی شک تو می دانی آنچه ازما سرزده (مبارزه‌ای که برضد بنی امیه آغاز کرده‌ایم) رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده ونه جستجوی ثروت ونعمتهای زاید بلکه برای این است که اصول وارزشهای درخشان آیین تو را ارائه دهیم ودر کشور اسلامی اصلاحات پدید آوریم... بنابر این شما گروه علمای دین اگر ما را یاری نکنید ودر گرفتن داد، با ما همصدا نگردید ستمگران درمقابل شما قدرت بیشتری پیدا خواهند نمود ودر خاموش کردن مشعل فروزان «نبوت» فعالتر خواهند گردید.

این هدفی که حسین بن علی -علیه السلام- در این خطبه بیان نموده است همان است که سه سال پس از آن وبه هنگام حرکت ازمدینه دروصیتنامه تاریخی اش اشاره

۱- ازفرازهای وصیتنامهٔ سیاسی الهی حضرت امام -قدس سره-.

فرموده است (۱)

«واني لم اخرج اشراً ولابطراً ولامفسداً ولاظالماً وانما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي -صلى الله عليه وآله- اريد ان آمر بالمعروف وانهى عن المنكر...»

«ومن نه از روی خود خواهی ویا برای خوشگذرانی ونه برای فساد وستمگری از مدینه خارج می گردم؛ بلکه هدف من از این سفر امر بمعروف ونهی از منکر واصلاح امور امت است».

وپیروان ائمه -علیهم السلام- از علما وروحانیون نیز در طول تاریخ در این راه قدم برداشتند ودر راه احیای اسلام وقرآن نه شهید اول وشهید ثانی وشهید ثالث بلکه صفی عظیم از «شهداء الفضیلة» (۲) را تشکیل دادند هزاران شهید که نام آنان زینت بخش تاریخ است وشهدای گمنامی که باید در کتاب «علّیین» با نام آنان آشنا گردید وباید خاضعانه در پیشگاهشان چنین گفت:

«سلام بر حماسه سازان همیشه جاوید روحانیت که رسالهٔ علمیه وعملیه خود را به دم شهادت ومرکب خون نوشته اند وبر منبر هدایت ووعظ وخطابه ناس از شمع حیاتشان گوهر شب چراغ ساخته اند، افتخار وآفرین بر شهدای حوزه وروحانیت که در هنگام نبرد، رشته تعلقات درس وبحث ومدرسه را بریدند وعقال تمنیات دنیا را از پای حقیقت علم بر گرفتند وسبک بالان به میهمانی عرشیان رفتند ودر جمع ملکوتیان شعر حضور سرودند. سلام بر آنان که تا کشف حقیقت تفقه به پیش تاختند وبرای قوم وملت خود منذران صادقی شدند که بند بند حدیث صداقتشان را قطرات خون وقطعات پاره پاره پیکرشان گواهی کرده است وحقاً از روحانیت را ستین اسلام وتشیع، جز این انتظاری نمی رود که در دعوت به حق وراه خونین مبارزه مردم خود، اولین قربانیها را بدهد ومهر ختام دفترش شهادت باشد» (۳).

انقلاب اسلامی ایران پاسخی بر خطبه حسین بن علی (ع)

ولی آنچه که در آستانهٔ قرن پانزدهم هجری به وقوع پیوست وقیام پرشوری که در این

۱- رک: به متن وصیتنامه در سخنان حسین بن علی -علیه السلام-.

۲- نام کتابی است از علامه امینی صاحب الغدیر (ره) که در آن شرح حال یکصد وبیست تن از معروفترین علما را که از قرن چهارم به بعد به شهادت رسیده اند آورده است.

۳- از فرازهای پیام تاریخی امام امت -قدس سره- به حوزه های علمیه.

برهه از تاریخ پدیدارگردید وحرکت عظیم اسلامی که به امامت ورهبری امام امت وبنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی ـ که سلام خدا ودرود فرشتگان وانبیا واولیا وصالحان بر او باد ـ وبا الهام گرفتن از این خطبه حسین بن علی ـ علیه السلام ـ وبه پیروی از برنامه های حیات بخش اسلام به وجود آمد، بی سابقه ترین حرکت، در تاریخ اسلام وبزرگترین قیام در تاریخ روحانیت ومرجعیت می باشد، حرکتی که تمام معادلات سیاسی نظامی جهان را درهم ریخت ودر ویرانه های شاهنشاهی دو هزار وپانصد ساله، بنای محکم واستوار جمهوری اسلامی را به وجود آورد تمام نقشه های جهان کفر والحاد را که در طول قرنها برای نابودی اسلام وقرآن طراحی کرده بودند نقش بر آب وامید آنان را در اسلام زدایی به یأس ونومیدی مبدل ساخت وبرای اسلام، حیاتی نو وبرای مسلمانان امیدی تازه وحرکتی جدید بخشید. حرکتی که دوستان ودشمنان اسلام را در اعجاب وحیرت فروبرد وشرق وغرب را درمقابل اسلام به زانو در آورد وسرد مداران کفر را به خاک مذلت نشانید وکینه وعداوت آنها را صد چندان نمود.

عکس العمل کفر جهانی

عظمت واهمیت این حرکت وسنگینی ضربه ای را که از این تحول بزرگ به دشمنان اسلام وارد گردید می توان درعکس العمل آنان مشاهده نمود که چگونه سراسیمه دست بدست هم دادند ودشمنی های درمیان خود را به فراموشی سپردند ودستیارانشان را در داخل وخارج کشور برای درهم شکستن این موج عظیم که پایه های کاخهای ظلم وستمشان را به لرزه درآورده بود به کار گرفتند ودر انتقام گرفتن از اسلام ناب محمدی ـ صلی الله علیه وآله ـ بسیج گردیدند وهم زمان با ترور وکشتار علما وروحانیون وائمه جمعه واقشار مختلف از پیروان راستین اسلام، حزب بعث ملحد عفلقی به سرپرستی جنایتکارترین عنصر تاریخ، صدام خونخواری را برای حمله به ایران ودرهم کوبیدن قدرت اسلام وادار وتحریک نمودند جنگی بس بزرگ وهولناک که هشت سال به طول انجامید به وقوع پیوست وهمه دشمنان اسلام از شرق وغرب ودست نشاندگانشان در کشورهای به ظاهر اسلامی والهام گرفته از کفر جهانی، در این جنگ عملاً سهیم گردیده واز هیچ نوع یاری وپشتیبانی به جبهه کفر مضایقه نورزیدند، اما با همه این اتحاد وانسجام ایمان وعقیدهٔ آهنین مردم وهدایت ورهبری، امام بزرگوار همه توطئه دشمنان را

خنثی و به مفهوم: «لِیُظهِرَهُ عَلیَ الدّینِ کُلِّهِ» تحقق بخشید.

کفر جهانی مصمم گردید این شکست مفتضحانه خود را در جبهه فرهنگی و با علم کردن فردی شیطان صفت وعنصر ناپاک دیگر به نام «سلمان رشدی» جبران نماید و با حمایت وتبلیغ گسترده از کتاب «آیات شیطانی» با آیات قرآنی وآیین محمدی ـ صلی الله علیه وآله ـ مصاف دهد وشانس خود را در نبرد با اسلام ناب محمدی ـ صلی الله علیه وآله ـ ورهبر انقلاب مجدداً در بوته آزمایش قرار دهد اما باز هم نهیب رهبر انقلاب اسلامی وسجاده نشین گوشه جماران وآن سالک راه حقیقت فقه وعرفان در جهان طنین افکند ودشمنان اسلام را با عقب نشینی جدیدی مواجه ساخت و برای چندمین بار جام تلخ شکست وذلت را بر کامشان فرو ریخت وداغی دیگر بر داغهای دل سرد مداران کفر والحاد بر افزود. آری امام امت این چنین آن وظیفه سنگین الهی ومسؤولیت خطیر آسمانی را که دراین برهه از تاریخ بر عهده‌اش محول شده بود در حدی بالا ودر سطحی والا که به تصور من وتو نگنجد انجام داد و با دلی آرام از موفقیتهای خود در به پیروزی رساندن اسلام و با قلبی مطمئن از شکست کفر والحاد و با روحی شاد از ایفای وظیفه امامت ورهبری و با ضمیری امیدوار به فضل خداوندی به سوی الله پرگشود و با دلی محزون از نا آگاهی وتحجر وتقشر گروهی و با دردی جانکاه وقلبی پر خون از خیانت بعضی از دوستان ساده‌اندیش وفریب خورده، از این جهان خاکی به عالم جاودانی دامن کشید ومجالست ومصاحبت ملکوتیان را بر همنشینی ناسوتیان برگزید (۱) وامانت سنگین اسلام ناب محمدی را به پیروان عاشق وعلاقه مندان فداکارش تحویل داد که: «اِنَّ اللهَ یأمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدّوا الأَمٰانٰاتِ اِلیٰ اَهْلِهٰا».

وظیفه ما: اینک وظیفه ما وهمه اقشار جامعه وتمام طبقات مختلف از مرد وزن، پیر وجوان، روستایی وشهرنشین، بازاری وکشاورز وبالأخره همه گروه وصنوفی که خود را وفادار به اسلام وقرآن وپیرو خط ولایت ورهرو راه امامت می دانند ولی به طوری که ملاحظه فرمودید در این خطبه شریفه طرف سخن گروه خاص وشرکت کنندگان در مِنیٰ وحاضران در زیر خیمه حسین بن علی ـ علیه السلام ـ علما ومحدثین امت وصحابه رسول

---

۱ ـ این جملات دقیقاً ایامی به روی صفحه کاغذ می آید که مصادف با اولین سالگرد ارتحال امام بزرگوار وایام تجدید حزن واندوه فراموش نشدنی آن روزهای غمبار است که در جریان قلم وحرکت سخن بی تأثیر نیست.

خدا وفرزندانشان بودند وملاحظه نمودیم که آن حضرت در بخشهای سه گانه این خطبه شریفه، وظیفه این قشر خاص از جامعه را به صورت دیگری ترسیم می کند واین طبقه وگروه خاص را مسؤول می داند وعدم احساس مسؤولیت در این صنف از جامعه را شدیداً مورد ملامت قرار می دهد.

آری اگر حسین بن علی -علیه السلام- انحراف شخصیتهای روحانی ومعنوی آن دوران را که در مسألهٔ ولایت پدیدار گردیده ریشه همه مفاسد اجتماعی وزیر بنای همه ستمها وظلمها معرفی می کند امروز انحراف از مقام والای ولایت فقیه وکشیده شدن به راههای غیر مستقیم مسلماً مفاسد وخطرات بس بزرگتر از آنچه در زمان امیرمؤمنان -علیه السلام- اتفاق افتاد به همراه خواهد داشت.

واگر حسین بن علی -علیه السلام- تقصیر صحابه وفرزندان صحابه را در مسأله امر بمعروف ونهی از منکر، عامل اصلی تسلط اشرار ودشمنان بر مقدرات وسرنوشت مسلمین معرفی می کند امروز که دشمنان از لحاظ عِده وعُده قویتر گردیده وبرای بلعیدن اسلام ومسلمین آماده‌تر شده‌اند این عامل نیز دارای نقش بیشتر واثر عمیقتری خواهد بود.

واگر حسین بن علی -علیه السلام- از دست علما ومحدثین وسرشناسان آن روز که به جای مبارزه با دشمنان، راه سازش با آنان را پیموده‌اند وبه جای حرمان وتحمل رنج در راه تعالی اسلام وقرآن، رفاه شخصی ولذت مادی را بر گزیده‌اند شدیداً می نالد ونزول نقمت ونکبت وبدبختی وذلت در این دنیا وهم آغوش شدن با عذاب دردناک وحرمان از رحمت خدا را در آخرت برای آنان پیش بینی می کند با توجه به شرایط زمانی ومکانی وبا مقایسه حال وگذشته نگرانی نزول این نقمت ونکبت وابتلا به چنین عذاب الیم در چنین اوضاع واحوال شدیدتر خواهد گردید.

ولذا باید عصابه‌ای که مشهور به علم ومعروف به خیر ودارای مهابت معنوی در دلها هستند در دل اقویا عزیز ودر میان ضعفا محترم می باشند، آنان که انتظار می رود که به طرفداری از حق برخیزند وخونهای طاهر ومطهری که در راه اسلام وقرآن ریخته شده حراست نمایند، موقعیت خود را دریابند و این وظیفه مهم را به نحو احسن به انجام برسانند.

وخوشبختانه چنان که قبلاً اشاره گردید تا امروز این وظیفه الهی انجام گرفته وعلمای دین وقشر روحانیت همیشه در صف مقدم جامعه به جهاد علیه دشمنان قیام نموده است وهمانگونه که هدایت جامعه را در عرشه منبر ودر محراب عبادت به عهده

گرفته است امامت ورهبری خود را در جبهه جنگ نیز به اثبات رسانیده است اگر آیات جهاد را به مردم تلاوت نموده خود پیش از دیگران جام شیرین شهادت را به سرکشیده است.

ولی فراموش نکنیم در این فراز مقصود نه بیان وصف پیش آهنگان فضیلت ورهروان حقیقت بلکه سخن از خود باختگان تاریخ است زیرا ممکن است در گوشه وکنار جامعه ناآگاهانی متحجر ویا آگاهانی بی درد ورفاه طلب وجود داشته باشند که در ادای وظیفه خود قصور ورزند وحق ولایت ورهبری را خفیف انگارند، کسانی که در راه آیین، مالی بذل نکرده‌اند ودر این راه جان را به خطر نیانداخته از اسلام وقرآن در مقابل مخالفان دفاع ننموده‌اند در فکر خود بوده‌اند نه به یاد درد جامعه، نه جنگ هشت ساله وشهادت ده‌ها هزار جوان پاکباخته واسرا ومفقودین وناله هزاران کودک یتیم ومادران داغدیده تکانشان داد ونه در جریان سلمان رشدی وآیات شیطانی که مقام مقدس نبوی را در سطح جهانی مورد تحقیر واهانت قرار داد لب تکان دادند. بزرگترین هنر آنان ایراد واشکال می باشد که کار افراد بیکار ودور از صحنه پیکار است واز خصایص افراد بی تعهد ونه مردان کارزار است از خود راضیانی که روضهٔ رضوان وامن از عذاب خدا را حق مسلم خویش می دانند در صورتی که نقمت ونکبت، خشم الهی وعذاب سخت اخروی در انتظار آنهاست، زیرا آنان که همه عزت وتمام شرف خود را مرهون اسلام هستند اینک با این رفتار خویش عملاً جبهه دشمن را تقویت ودر جایی که صدای «هل من ناصر» اسلام وقرآن در تمام دنیا طنین افکنده است، نه تنها به یاری آن نمی شتابند بلکه در تضعیف آن گام بر می دارند ونمی دانند که بزرگترین بدبختی در انتظار آنان وشدیدترین بلا ومصیبت در کمین آنهاست واگر به فرض محال تاریخ اول اسلام تکرار شود ومجاری امور ومصادر احکام به جای علمای بالله، دست نشاندگان کفر ودستیاران الحاد گردد ودر اثر تفرق از حق واختلاف در سنت ومنازعه در اصل ولایت ورهبری امت در این مسیر فطوری به وجود آید ستمگران قدرت بیشتری پیدا خواهند نمود ودر خاموش کردن مشعل فروزان نبوت فعالتر وقویتر خواهند گردید وظالمان در ظلم وتعدی آن چنان پیشتاز خواهند بود که در ظلم وستم به همه ستمگران الگو وسرمشق شوند ودر این جاست که اولین قربانی فرار از این مسؤولیتها، خود این فراریان واولین سوخته شدگان در این آتش، خود این آتش بیاران جبهه باطل ودستیاران لشکر کفر ونفاق خواهد گردید. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

چند تذکر در مورد مدارک ومنابع کتاب

۱- بطوری که در فهرست مأخذ ملاحظه میفرمایید استناد ما در قسمت مهم مطالب این کتاب، به مدارک ومنابع اولی ومورد اعتماد از کتب شیعه و اهل سنت بوده و آوردن بعضی از منابع دست دوم بجز در موارد خاص بعنوان تأیید میباشد.

۲- بر اهل فضل و دانش روشن است که در میان بعضی از مطالب تاریخی و روایات و احادیث که در منابع مختلف نقل شده است از نظر مفهوم و یا از نظر الفاظ و عبارات اختلاف وجود دارد و همچنین ممکن است قسمتی از یک جریان در یک کتاب نقل شده باشد و قسمت دیگر آن در کتاب دیگر، بدینجهت بر خوانندگان لازم است در صورت مراجعه به مدارک این کتاب به همهٔ منابعی که درذیل مطالب به آنها اشاره شده است مراجعه وتطبیق نمایند.

۳- یکی از مدارک ما در این کتاب «طبقات ابن سعد» متوفای ۲۳۰هـ میباشد که از مدارک ومنابع اولی بشمار می آید ولی تذکر این نکته ضروری است که متأسفانه همهٔ نسخه های مطبوع این کتاب از یک نسخهٔ خطی ناقص گرفته شده که شرح حال چندتن از خاندان پیامبر اکرم(صلّی الله علیه وآله) از جمله شرح حال حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) وحسین بن علی (علیه السلام) از آن ساقط گردیده است. ولی خوشبختانه یک نسخه خطی کامل از کتاب یاد شده در کتابخانه «توپ قاپی سرای» «استانبول» بدست آمده که اخیراً چند نسخه فتوکپی از همان نسخه تهیه گردیده است وروایات مربوط به شهادت حسین بن علی (علیه السلام) را فاضل محقق آقای محمودی در آخر تاریخ «ابن عساکر» -جلد حضرت سیدالشهداء- که با تحقیق معظم له در بیروت چاپ شده نقل نموده است واستناد مادر کتاب حاضر به «طبقات ابن سعد» بواسطهٔ همین نسخه از تاریخ ابن عساکر می باشد. و امید است نسخهٔ کامل (طبقات) نیز در آیندهٔ نزدیک به همت بعضی از فضلای حوزه علمیه قم چاپ ومنتشر گردد.

مدارک ومآخذ

نام کتاب	مؤلف-تاریخ فوت	محل وتاریخ چاپ
ارشاد	شیخ مفید ۴۱۳ هـ	نجف اشرف
انساب الاشراف	بلاذری ازمورخان قرن ۳ هـ	بیروت ۱۳۹۷
اصول کافی	شیخ کلینی ۳۲۹	تهران ۱۳۸۸
اثبات الوصیة	مسعودی ۳۴۶	قم
الامامة والسیاسة	ابن قتیبه دینوری ۲۷۶ هـ	مصر ۱۳۸۸
اخبارالطوال	احمد بن داوود دینوری ۳۸۱	چاپخانهٔ عبدالحمید مصر
صحیح بخاری	محمد بن اسماعیل بخاری: ۲۵۵	
امالی	شیخ صدوق ره ۳۸۱	تهران
ابصارالعین فی انصارالحسین	سماوی ازعلمای قرن ۱۴	بصیرتی-قم
اعلام الوری	امین الاسلام طبرسی ازعلمای قرن ۶	اسلامیه تهران ۱۳۳۸
ادب الحسین	صابری همدانی ازعلمای معاصر	قم
بحارالانوار	مجلسی ره ۱۱۱۰	چاپ اسلامیه تهران
البدایة والنهایة	ابن کثیر دمشقی ۷۷۴	بیروت ۱۳۸۷
بصائرالدرجات	محمد بن حسن صفار ۲۹۰	تبریز ۱۳۸۰
تاریخ طبری	محمد بن جریر طبری ۳۱۰	چاپ لیدن
تاریخ الخلفاء	جلال الدین سیوطی ۹۱۱	دارالفکر بیروت ۱۳۹۴
تاریخ یعقوبی	ابن واضح یعقوبی ۲۸۴	دارصادر بیروت ۱۳۷۹
تاریخ ابن عساکر	ابن عساکر دمشقی ۵۷۱	بیروت ۱۳۹۸
تحف العقول	حسن بن شعبه حرانی ازمحدثین قرن ۴	قم ۱۳۹۴
تذکرة الخواص	سبط بن جوزی	نجف ۱۳۶۹
تهذیب التهذیب	ابن حجرعسقلانی ۸۵۲	حیدرآباد هند ۱۳۲۶
تنقیح المقال	مامقانی ۱۳۵۱ هـ	چاپ نجف ۱۳۵۴-۱۳۵۰

نام کتاب	مؤلف ـ تاریخ فوت	محل وتاریخ چاپ
مروج الذهب	مسعودی ۳٤٦	قاهره ١٣٨٤
سفینة البحار	مرحوم حاج شیخ عباس متوفای ۱۳۵۹ هـ	چاپ تهران
طبقات ابن سعد	محمد بن سعد کاتب واقدی ۲۳۰	
عقاب الاعمال	صدوق ۳۸۱	تهران بپاورقی غفاری
کامل الزیارات	محمد بن قولویه ۳٦۷	نجف اشرف ۱۳۵٦ هـ
الکامل	معزالدین ابن اثیر ٦۳۰	بیروت ۱۳۸۷
کنزالعمال	متقی هندی ۹۷۵	بیروت ۱۳۹۹
شرح نهج البلاغه	ابن ابی الحدید ٦۵٦	چاپ مصر ۱۳۷۸
لهوف	سید بن طاووس ٦۷۳	۱۳۲۱ تهران
مثیرالاحزان	ابن نما ٦٤۵	تهران
مقتل خوارزمی	خطیب خوارزمی ۵٦۸ هـ	قم
مقتل مقرم	عبدالرزاق مقرم ۱۳۹۱	مطبعه آداب نجف ۱۳۹۲
مقتل عوالم	عبدالله بن نورالدین بحرانی ازعلمای قرن ۱۲	چاپ تهران
مستدرک صحیحین	حاکم نیشابوری ٤۰۵	
مستدرک الوسائل	محدث نوری ۱۳۲۰	چاپ نجف
مناقب	ابن شهرآشوب ۵۸۸	چاپ قم
نورالثقلین	ابن جمعه حویزی ازعلمای قرن ۱۱	چاپ اسلامیه تهران
دعوات راوندی	قطب الدین راوندی ۵۷۳ هـ	چاپ قم
وقعة صفین	نصر بن مزاحم ۲۱۲	مصر
شرح صحیح بخاری	ابن حجر عسقلانی ۸۵۲	چاپ مصر
وسائل الشیعة	شیخ حرعاملی ۱۱۰٤	تهران
ینابیع المودة	شیخ سلمان قندوزی ۱۲۹٤	چاپ عراق ۱۳۸۵
اخبار الزینبیات	عبیدلی متوفای ۳۱٤	چاپ قم

وکتابهای دیگری که در پاورقی آورده شده

فهرست مطالب